



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عظیم صابری

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

الْحَبِيبُ الْحَسَنُ

وَأَحْوَالُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْوَقْتِ

علامہ کبیر خضرت آیت اللہ علیہ السلام حاج آقا شیخ محمد علی کبیر نے لکھا ہے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان (عج)

نویسنده:

علی اکبر نهاوندی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج) جلد ۱	۱۳
مشخصات کتاب	۱۳
اشاره	۱۴
کلام آیت الله خامنه ای درباره علامه نهایندی [۱۸
تقریظ مرحوم کاشف الغطاء بر این کتاب [۲۱
سخن ناشر	۲۲
اشاره	۲۲
کتاب حاضر	۲۳
روش آماده سازی کتاب	۲۵
شرح حال مؤلف	۲۸
اشاره	۲۸
مرحوم نهایندی و مبارزه با دیکتاتوری رضا خانی	۳۸
علامه نهایندی (ره) در کلام بزرگان	۴۱
مشایخ روایی علامه نهایندی (ره)	۴۲
روایان حدیث از علامه نهایندی (ره)	۴۲
علامه نهایندی (ره) و توجه به ادبیات	۴۲
ویژگی های اخلاقی علامه نهایندی (ره)	۴۴
اجتناب از امور شبهه ناک	۴۵
سخت کوشی در راه علم	۴۵
حکایاتی از حاج شیخ علی اکبر نهایندی (ره)	۴۶
تالیفات علامه نهایندی (ره)	۵۵
اشاره	۵۵
۱- البنیان الرفیع (اخلاق ربیعی)	۵۶
۲- جنه العالیه و جمیعہ العالیه	۵۶
۳- جنتان مدهامتان	۵۶
۴- راحه الروح یا کشتی نجات	۵۶
۵- خزینة الجواهر فی زینة المنابر	۵۷
۶- گلزار اکبری و لاله زار منبری	۵۷
۷- انوار المواهب	۵۷
۸- العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان- عجل الله تعالی فرجه- (کتاب حاضر)	۵۷
۹- جواهر الکلمات (جواهر الزواهر فی شوارذ النوادر)	۵۸
۱۰- وسیله النجات و عناوین الجمععات فی شرح دعاء التسمات	۵۸
۱۱- انهار النوائب فی اسرار المصائب	۵۸
۱۲- حاشیه فرائد الاصول علی المبحث البراه	۵۸
۱۳- رساله الحقیقه و المعجاز	۵۸
۱۴- وسائل العبید الی مراحل التوحید	۵۸
۱۵- رشحه الندی فی مسأله البداء	۵۸
۱۶- صلاه المسافر (تقریر درس شیخ محمد طه نجف)	۵۸
۱۷- طور سینا در شرح حدیث کساء	۵۸

٥٨	١٨- الفتح المبين في ترجمه الشيخ على الحزين
٥٨	١٩- الفوائد الكوفيه في رة الصوفيه
٥٨	٢٠- كشف التغطية عن وجوه التسميه
٥٨	٢١- لمعات الانوار في حل مشكلات الايات و الاخبار
٥٨	٢٢- مفرج القلوب و مفرج الكرب
٥٨	٢٣- الموارث (تقرير درس سيد محمد كاظم طباطبائي يزدى)
٥٨	٢٤- النفحات المعنويه في البيانات المشريه
٥٨	٢٥- اليد البيضاء في مناقب الامير و الزهرا
٥٨	٢٦- الياقوت الاحمر في من رأى الحجه المنتظر
٥٩	٢٧- سبع المثاني در مناقب حسن اول تا حسن ثاني
٥٩	٢٨- العسل المصفي في نكت اخبار مناقب المصطفى صلى الله عليه و آله
٦٠	٢٩- الكوكب الدر في نكت اخبار مناقب امير المؤمنين عليه السلام § نقيبه البشر، ج ٤، ص ١٦٠٠ مصفى المقال في مصنفى علم الرجال، ص ٣٤٢، معجم رجال الفكر و الادب، ج ٣، ص ١٣١٤-١٣١٢، مكارم الآثار، ج ٦، ص ٢٢٠٨، مع كبار علماء التجف الاشراف، ج ٢، ص ٣٠٧-٦
٥٩	وفات علامه نهاوندى (ره)
٦٠	كتابخانه علامه نهاوندى (ره)
٦٥	[شناسنامه ى كتاب]
٦٧	[ديپاچه ١]
٦٨	[مقدمه مؤلف]
٧٠	[مدرجات كتاب]
٧١	[ديپاچه ٢]
٧٢	عقيرته اول [بشارت ظهور در قرآن كريم]
٧٢	اشاره
٧٣	[آيات اول سوره بقره ١ رفرقه
٧٤	[سوره بقره، آيه ٢ رفرقه
٧٦	[سوره آل عمران، آيه ٨٣ رفرقه
٧٧	[سوره نساء، آيه ٤ رفرقه
٧٨	[سوره اعراف، آيه ٥ رفرقه
٧٩	[سوره انفال، آيه ٦ رفرقه
٨١	[سوره توبه، آيه ٧ رفرقه
٨٢	[سوره هود، آيه ٨ رفرقه
٨٤	[سوره يوسف، آيه ٩ رفرقه
٨٥	[سوره حديد، آيه ١٧ رفرقه
٨٦	[سوره سبأ، آيات ٥٢-٥١ رفرقه
٨٩	[سوره شورى، آيه اول رفرقه
٩٠	[سوره مبارکه عصر رفرقه
٩١	[سوره مبارکه ليل رفرقه
٩٢	[سوره اسراء، آيات ٤ به بعد رفرقه
٩٣	[سوره انبيا، آيات ١٥-١٢ رفرقه
٩٤	[سوره حج، آيه ٣٩ رفرقه
٩٥	[سوره حج، آيه ٤١ رفرقه
٩٥	[سوره نمل، آيه ١٩ رفرقه
٩٦	[سوره طه، آيه ١١٣ رفرقه

۹۷	عقبرته دوم [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]
۹۷	اشاره
۹۷	اروایت ابو سلیمان داعی رسول خدا [۱ رفرقه
۹۹	اروایت انس بن مالک [۲ رفرقه
۱۰۲	اروایت امیر المؤمنین در جنگ جمل [۳ رفرقه
۱۰۵	اروایت حدیقه [۴ رفرقه
۱۰۷	اخطبه لؤلؤ از امیر المؤمنین [۵ رفرقه
۱۰۹	اروایت جابر جعفی [۶ رفرقه
۱۱۱	اروایت ابن عباس از رسول خدا [۷ رفرقه
۱۱۳	اروایت انس بن مالک [۸ رفرقه
۱۱۵	اروایت امیر المؤمنین از رسول خدا [۹ رفرقه
۱۱۷	اروایت فضل بن شاذان از ابن عباس [۱۰ رفرقه
۱۱۸	اروایت ابن عباس [۱۱ رفرقه
۱۱۸	اروایت حر عاملی [۱۲ رفرقه
۱۲۰	عقبرته سوم [بشارت ظهور در لوح فاطمه]
۱۲۰	اشاره
۱۲۰	آخر لوح [۱ رفرقه
۱۲۴	اروایت صدوق [۲ رفرقه
۱۲۵	اروایت حضرت عبد العظیم حسنی [۳ رفرقه
۱۲۶	اروایت جابر از لوطی دیگر [۵ رفرقه
۱۲۷	الوح امام سجاد (ع) [۶ رفرقه
۱۲۹	عقبرته چهارم [بشارت دیگر از خدای عز و جل]
۱۲۹	اشاره
۱۲۹	اروایت لوح از امام باقر (ع) [۱ رفرقه
۱۳۱	اصحافه مکتومه [۲ رفرقه
۱۳۱	اروایت ابن عباس [۳ رفرقه
۱۳۲	اروایت صحیفه مکتومه از امام صادق (ع) [۴ رفرقه
۱۳۳	اروایت دیگری از صحیفه مکتومه [۵ رفرقه
۱۳۴	اروایت ابن بن کعب از رسول خدا (ص) [۶ رفرقه
۱۳۵	بشارت ظهور در روز عاشورا [۷ رفرقه
۱۳۶	اعلّت نامگذاری امام زمان (ع) به قائم [۸ رفرقه
۱۳۷	بشارت جبرائیل امین [۹ رفرقه
۱۳۸	اروایت عایشه [۱۰ رفرقه
۱۴۲	عقبرته پنجم [بشارت ظهور در صحف الهی]
۱۴۲	اشاره
۱۴۲	اصحیفه آدم (ع) [۱ رفرقه
۱۴۴	اصحیفه حضرت ادریس (ع) [۲ رفرقه
۱۴۶	اصحیفه حضرت ابراهیم (ع) [۳ رفرقه
۱۴۹	عقبرته ششم [بشارت ظهور در تورات]
۱۴۹	اشاره
۱۴۹	دلایل وجود بشارت در تورات [۱ رفرقه

۱۵۱	اباراش یخ لغا، فصل ۱۷ ۲ رفرقه
۱۵۳	اباراش یخ لغا، پاسوق اول ۳ رفرقه
۱۵۴	ابتدای پاراش یخ لغا ۴ رفرقه
۱۵۶	ادور چهارم ۵ رفرقه
۱۵۶	اشاره
۱۵۷	اروایت جایز از رسول خدا (ص)
۱۶۱	عبقرتیه هفتم (بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا)
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	اکناب دانیال نبی، فصل دوّم ۱ رفرقه
۱۶۲	اکناب دانیال نبی، فصل دوازدهم ۲ رفرقه
۱۶۴	ازبور از نظر قرآن ۳ رفرقه
۱۶۵	اکناب زیور، مرموز ۳۷-۴۵-۹۶ ۴ رفرقه
۱۶۵	اشاره
۱۶۶	مرموز نود و هفتم آیه (۶):
۱۶۷	اروایت الزام الناصب از زیور ۵ رفرقه
۱۶۸	اکناب صفینای نبی ۶ رفرقه
۱۶۹	اروایت دیگری از کتاب صفینا ۷ رفرقه
۱۷۲	اکناب شعبای نبی ۸ رفرقه
۱۷۴	اکناب شعبا، سیمان ۲۷-۲۶ ۹ رفرقه
۱۷۹	اواقعه سید الشهداء (ع) در کتاب شعبا ۱۰ رفرقه
۱۸۲	افصل هشتم و نهم کتاب شعبا ۱۱ رفرقه
۱۸۴	اکناب زکریا ۱۲ رفرقه
۱۸۵	اکناب زکریا، پاسوق ۱۳ رفرقه
۱۸۸	اکناب حورل نبی ۱۴ رفرقه
۱۹۲	اکناب زکیال نبی ۱۵ رفرقه
۱۹۵	اکناب میلیکس پیغمبر ۱۶ رفرقه
۱۹۷	اکناب عزیر نبی ۱۷ رفرقه
۱۹۸	اکناب حقیوق نبی ۱۸ رفرقه
۱۹۹	اکناب ملاخی نبی ۱۹ رفرقه
۲۰۰	اکناب عاموس نبی ۲۰ رفرقه
۲۰۱	اکناب حکای پیغمبر ۲۱ رفرقه
۲۰۲	اکناب یوئیل نبی ۲۲ رفرقه
۲۰۳	ابشارت حضرت خضر
۲۰۷	عبقرتیه هشتم (بشارت ظهور در اناجیل اربعه)
۲۰۷	اشاره
۲۰۷	انجیل متی، باب ۲۴ ۱ رفرقه
۲۰۸	انجیل متی، باب ۲ ۱۳ رفرقه
۲۱۰	انجیل متی، باب ۳ ۲۰ رفرقه
۲۱۴	انجیل متی، باب ۴ ۲۴ رفرقه
۲۱۵	انجیل مرقس، باب ۵ ۱۳ رفرقه
۲۱۶	انجیل لوقا، باب ۲۱ ۶ رفرقه

۲۱۶	اشاره
۲۱۸	انجیل لوقا، باب ۱۲
۲۱۸	اتذکر بعضی از علما ۷ رفره
۲۱۸	اشاره
۲۲۳	باب یازدهم انجیل یوحنا § همان، ص ۲۲۹
۲۲۴	باب شانزدهم انجیل یوحنا § کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، انجیل یوحنا، ص ۲۳۰
۲۳۰	عبرته نهم [اشارات ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]
۲۳۰	اشاره
۲۳۰	امکاشفات یوحنا لاهوتی ۱ رفره
۲۳۴	کتاب سیکاس نی ۲ رفره § اکبر، العیقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، جلد ۹، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش
۲۳۵	کتاب ازدراس نی ۳ رفره
۲۳۷	اوحی کودک ۴ رفره
۲۳۷	اشاره
۲۳۹	بیان مذکور فی بشاره الظهور
۲۴۸	تفصیلات لهذه الفرضیه بیانات غیر مرضیه
۲۴۸	اشاره
۲۴۸	وجه اول:
۲۴۹	وجه دوم:
۲۵۰	وجه سوم:
۲۵۱	وجه چهارم:
۲۵۱	وجه پنجم:
۲۵۱	تذیل فی المقام دخیل:
۲۶۱	عبرته دهم [اشارات ظهور در کتب متفرقه دیگر]
۲۶۱	اشاره
۲۶۱	اشارات مهادیو ۱ رفره
۲۶۲	کتاب پانتگل ۲ رفره
۲۶۳	اشارات شاکمونی ۳ رفره
۲۶۳	کتاب دید ۴ رفره
۲۶۴	اشارات جوک ۵ رفره
۲۶۴	کتاب ماسک ۶ رفره
۲۶۴	کتاب دادیک ۷ رفره
۲۶۵	اشارات زردشت اول ۸ رفره
۲۶۹	کتاب جاماسب ۹ رفره
۲۶۹	اشاره
۲۷۴	انتباه فی رفع اشتباه
۲۷۶	عبرته یازدهم [اشارات متفرقه]
۲۷۶	اشاره
۲۷۶	اشارات سطحی کاهن ۱ رفره
۲۷۸	اشارات قس بن ساعده ۲ رفره
۲۸۲	اشارات متن مستور ۳ رفره
۲۸۶	الوح مسجد ایاصوفی ۴ رفره

۲۸۷	عبقریته دوازدهم [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]
۲۸۷	اشاره
۲۸۷	بشارت یزدگرد سوم به آن جناب [۱ رفرقه
۲۸۸	بشارت دانشمندان مجوس [۲ رفرقه
۲۸۸	بشارت حبر یهود [۳ رفرقه
۲۹۰	بشارت کعب الاحبار [۴ رفرقه
۲۹۱	بشارت صعصعه [۵ رفرقه
۲۹۳	بشارت راهب [۶ رفرقه
۲۹۵	بشارت وهب [۷ رفرقه
۲۹۷	بشارت زید بن علی بن الحسین (ع) [۸ رفرقه
۲۹۷	اشاره
۳۰۰	اکمال فیه تجلیل و اجمال بعد تفصیل
۳۰۳	ایمان فی دفع اعتراض:
۳۰۶	عبقریته سیزدهم [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]
۳۰۶	اشاره
۳۰۶	انصوحی وارده در امامت ائمه (ع) [۱ رفرقه
۳۰۶	اشاره
۳۰۶	حدیث اول: [صدر الائمه موفق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی]
۳۰۷	حدیث دوم: [ابراهیم بن محمد حموی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]
۳۰۸	حدیث سوم: [انیز ابراهیم محمد حموی به سند خود از حضرت سید الشهدا علیه السلام روایت کرده]
۳۰۹	حدیث چهارم: [او ایضا ابراهیم بن محمد حموی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]
۳۱۱	حدیث پنجم: [قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن ها از ابی هریره روایت کرده اند]
۳۱۲	ارویات نبوی درباره ائمه دوازده گانه [۲ رفرقه
۳۱۲	اشاره
۳۱۳	حدیث اول: [حموی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]
۳۱۳	حدیث دوم: [حموی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]
۳۱۳	حدیث سوم: [انیز ابراهیم محمد حموی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده]
۳۱۴	حدیث چهارم: [او نیز حموی به اسناد عدیده از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده]
۳۱۴	حدیث پنجم: [دورستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]
۳۱۵	حدیث ششم: [ابراهیم بن محمد حموی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عباس روایت کرده]
۳۱۵	حدیث هفتم: [او نیز حموی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده]
۳۱۵	حدیث هشتم: [ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]
۳۱۵	حدیث نهم: [او ایضا ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]
۳۱۶	حدیث دهم: [قاضی ابو الفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده]
۳۱۶	حدیث یازدهم: [ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود نقل نموده]
۳۱۷	حدیث دوازدهم: [او نیز ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده]
۳۱۷	اوجوب اقتدا به ائمه [۳ رفرقه
۳۲۲	ایودن ائمه (ع) از طینت رسول خدا (ص) [۴ رفرقه
۳۲۶	اهل بیت، سفینه نجات [۵ رفرقه
۳۲۷	اوجوب به تمسک به تقلین [۶ رفرقه
۳۲۸	احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحافی انبیای گذشته [۷ رفرقه

۳۳۹	انصوص در عدد ظفا] ۸ رفرقه
۳۳۹	اشاره
۳۴۲	کلام إلهامی عن عالم عاتى
۳۴۵	عبقرتة چهاردهم [روایات عاتة در بشارت ظهور]
۳۴۵	اشاره
۳۴۵	اروایت نعلل] ۱ رفرقه
۳۴۸	اروایت جندل] ۲ رفرقه
۳۵۰	اروایت جابر بن عبد الله] ۳ رفرقه
۳۵۱	اروایت حموینى از امام رضا (ع)] ۴ رفرقه
۳۵۳	أفضایل امیر المؤمنین از زبان حضرت] ۵ رفرقه
۳۵۸	اروایت ابن عباس] ۶ رفرقه
۳۵۹	اروایت معراج از ابن عباس] ۷ رفرقه
۳۶۰	اروایت ابى لیلی] ۸ رفرقه
۳۶۱	اروایت معراج] ۹ رفرقه
۳۶۵	اروایات عاتة در اوصاف حضرت حجت] ۱۰ رفرقه
۳۶۵	اشاره
۳۶۷	هدیة للبریة و ذیلیة للعبقریة:
۳۸۳	عبقرتة پانزدهم [روایات خاصة در بشارت ظهور]
۳۸۳	اشاره
۳۸۳	اروایت رسول خدا (ص)] ۱ رفرقه
۳۸۵	اروایت ابن سمره از رسول خدا (ص)] ۲ رفرقه
۳۸۶	اروایت صدوق در امالی] ۳ رفرقه
۳۸۸	اروایت طبرسی و صدوق] ۴ رفرقه
۳۸۹	اروایت اصیغ از امیر المؤمنین] ۵ رفرقه
۳۹۱	اروایت شیخ طوسی در غیبت] ۶ رفرقه
۳۹۶	اوصیت حضرت رسول (ص)] ۷ رفرقه
۳۹۸	اروایت علمه حتی در کشف الیقین] ۸ رفرقه
۴۰۰	اروایت نعمانی از امیر المؤمنین (ع)] ۹ رفرقه
۴۰۶	آخر نعمانی در غیبت] ۱۰ رفرقه
۴۰۸	اروایت عبد الله بن عباس از رسول خدا (ص)] ۱۱ رفرقه
۴۱۰	اروایت ابن عباس قبل از مرگ] ۱۲ رفرقه
۴۱۲	اروایت حضرت رسول هنگام رحلت] ۱۳ رفرقه
۴۱۳	اروایت دیگری در مرض موت رسول خدا] ۱۴ رفرقه
۴۱۶	اروایت جابر بن عبد الله از رسول خدا] ۱۵ رفرقه
۴۱۷	اروایت ابو هریره از رسول خدا (ص)] ۱۶ رفرقه
۴۲۰	اروایت رسول خدا در بعضی از غزوات] ۱۷ رفرقه
۴۲۲	اروایت محمد حنقیة از امیر مؤمنان (ع)] ۱۸ رفرقه
۴۲۵	اروایت امام حسن از رسول خدا] ۱۹ رفرقه
۴۲۸	اروایت دختر رسول خدا] ۲۰ رفرقه
۴۳۰	أشرحی از کتاب کفایة الطالب]
۴۳۰	هدیة فرقة S الفری: العجیب و یقال: العظیم؛ غریب القرآن. S و ذیلیة للعبقریة:

۴۴۵ [ادلایل مؤلف بر بقای امام مهدی (ع)]
۴۵۲ عبقرتہ شانزدهم [اشارات ظهور از انجہ معصومین (ع)]
۴۵۲ اشاره
۴۵۲ [اشارات امیر المؤمنین (ع)] ۱ رفرقه
۴۵۵ [اشارات امام حسن (ع)] ۲ رفرقه
۴۵۶ [اشارات امام حسین (ع)] ۳ رفرقه
۴۵۸ [اشارات امام سجاد (ع)] ۴ رفرقه
۴۶۰ [اشارات امام باقر (ع)] ۵ رفرقه
۴۶۳ [اشارات امام صادق (ع)] ۶ رفرقه
۴۶۶ [اشارات امام کاظم (ع)] ۷ رفرقه
۴۶۸ [اشارات امام رضا (ع)] ۸ رفرقه
۴۷۰ [اشارات امام جواد (ع)] ۹ رفرقه
۴۷۳ [اشارات امام هادی (ع)] ۱۰ رفرقه
۴۷۷ [اشارات امام حسن عسکری (ع)] ۱۱ رفرقه
۴۸۷ عبقرتہ هفدهم [حضرت حجت و اشارت ظهور خویشین]
۴۸۷ اشاره
۴۸۷ [اروایت نسیم و ماریه و ابو نصر] ۱ رفرقه
۴۸۸ [اروایت ابن مهزیار] ۲ رفرقه
۴۹۳ [اروایت حمیری] ۳ رفرقه
۴۹۵ [اروایات دیگر] ۴ رفرقه
۴۹۶ درباره مرکز

العبرى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان (عج) جلد ۱

مشخصات كتاب

سرشناسه : نهاوندى على اكبر، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۹.

عنوان و نام پديدآور : العبرى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان / مولف على اكبر نهاوندى ؛ تحقيق و تصحيح صادق برزگر بفروىي - حسين احمدى قمى.

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمكران ۱۳۸۸ - .

مشخصات ظاهرى : ج.

شابك : ۵۰۰۰۰ ريال : دوره ، چاپ دوم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۲-۵ ؛ ۴۲۰۰۰ ريال (ج.۱) ؛ ج. ۱ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۳۰۱-۲ ؛ ج. ۲ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۴۰۱-۹ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۲) ؛ ج. ۳ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۵۰۱-۶ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۳) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۴) ؛ ج. ۴ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۶۰۱-۳ ؛ ج. ۵ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۷۰۱-۰ ؛ ۰۰۰۰۲۴ ريال (ج.۵) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۶) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۷) ؛ ج. ۶ ، چاپ دوم : ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۰۱-۷ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۷) ؛ ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۹۰۱-۴ ؛ ۰۰۰۰۲۴ ريال (ج.۸)

يادداشت : ج. ۴، ۶ و ۸ (بخش دوم □ چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

يادداشت : ج. ۱ و ۲ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۶)

يادداشت : ج. ۳، ۵ و ۷ (بخش اول، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

يادداشت : ج. ۱ - ۸ (چاپ دوم).

مندرجات : ج. ۲ . بساط دوم - ج. ۳ . بساط سوم ، بخش اول - ج. ۴ . بساط سوم ، بخش دوم - ج. ۵ . بساط چهارم ، بخش اول - ج. ۶ . بساط چهارم ، بخش دوم - ج. ۷ . بساط پنجم ، بخش اول - ج. ۸ . بساط پنجم ، بخش دوم

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق -

شناسه افزوده : برزگر، صادق ۱۳۵۲ - مصحح

شناسه افزوده : احمدى قمى حسين ۱۳۴۱ - مصحح

رده بندى كنگره : BP۲۲۴/۴ ن/ع۹۳ ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۳۵۱۷

ص: ۱

اشاره

[کلام آیت الله خامنه ای درباره علامه نهاوندی]

ما در مشهد از اوان کودکی با دو چهره علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم. یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود و از اعلام و اساتید مشهد بود و بسیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفنی بود. دیگری مرحوم آشیخ علی اکبر نهاوندی که در بین عامه مردم مشهد تقریباً اول روحانی محسوب می شد.

الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است.

حضرت آیت الله خامنه ای مدّظله العالی

تصویر مقدمه عربی از کاتب نسخه

تصویر بخشی از کتاب مستطاب عبقری به خط مرحوم مولف

[تقریظ مرحوم کاشف الغطاء بر این کتاب]

بسم الله الرحمن الرحيم

نظرت فی هذا الكتاب المستطاب الذى هو من حسنات هذا العصر بل من مفاخر الدهر و النفس الخدمات لولى الامر عجل الله فرجه و هو من الباقيات الصالحات من رشحات قلم المولى الاجل ملاذ الانام حجه الاسلام الحاج شيخ ملا على اكبر النهاوندى دامت برکاته و توالى افاداته.

حرره العبد الاحقر محمد الحسين الكاشف الغطاء فى المشهد الرضوى على مشرفه الف تحيه و سلام.

۲ جمادى ۲ سنه ۱۳۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

در این کتاب شریف نگریستم و آن را از برترین حسنات عصر حاضر بلکه از مفاخر دهر یافتم و نیکو خدمتی است برای حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و از باقیات صالحاتی است که از قلم مولای فاضل حضرت حجه الاسلام و ملاذ الانام حاج شیخ علی اکبر نهاوندى دامت برکاته تراوش یافته است.

نوشته شد به دست عبد حقیر خداوند، محمد حسین کاشف الغطاء در مشهد مقدس رضوی که بر زایران هزار مرتبه درود و سلام باد.

دوم جمادى الثانيه سال ۱۳۵۲ قمرى

بسمه تعالی

سخن گفتن از علامه کبیری چون حضرت آیه الله شیخ علی اکبر نهانندی که عمری را در مطالعه و پژوهش سپری کرده و نزدیک به یک قرن به اسلام و مسلمین چه در قالب نگارش و چه در قالب منبر خدمت نموده است، برای کسی که از دور نیز دستی بر آتش (۱) ندارد، بسیار سخت است.

چراکه وقتی به آثار وی نظر می کنیم و عمق بی پایان آنها را چه از حیث تعداد و چه از حیث محتوا می بینیم، درک برکاتی که خداوند در عمر گرانمایه این مرد نهاده، برایمان دشوار می نماید.

به حق می توان گفت که از هر خط کتابهای این مرد الهی، طرفه مطلبی می توان دریافت و از هر صفحه آن می توان ذخیره ای اندوخت.

گویا ایشان سراسر عمرش را مشغول مطالعه یا تألیف بوده است و اوقات فراغت وی، آن گاه بوده است که بر منبر، وعظ می نموده یا بر محراب سر به طاعت می سوده. آیا به راستی او را خواب و خور چقدر بوده است که فقط بازنویسی و ویرایش دایره المعارف عظیم آن بزرگ، درباره حضرت حجیت «روحی و ارواح العالمین له الفداء» یعنی کتاب مستطاب «عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه» حدود سه سال از یک گروه چند نفری وقت گرفت و آن گاه تصور کنید که این کتاب ۴۰۰۰ صفحه ای که در دستان شماست فقط یکی از تألیفات آن عالی مرد است که حدود ۳۰ تألیف کوچک و بزرگ از وی به ثبت رسیده است.

و او را چه مقدار دست نویس و یادداشتهای پراکنده بوده که حوادث ایام به باد غارت

۱- باید توجه داشت که ایشان در عصر دیکتاتوری چون رضا شاه خائن می زیسته است.

داده و اثری از آن نیست؟

و آیا به راستی در عمر پیشینیان ما چه برکتی نهفته بوده که ما اکنون از آن بی بهره ایم؟

کتاب حاضر

کتاب حاضر از پنج بخش یا به فرموده مؤلف محترم پنج بساط تشکیل شده است:

بساط اول؛ به «الرفوف الاخضر فی بشارات ظهور الحجه المنتظر» (۱) موسوم است.

این بساط مشتمل بر آیات قرآن و سایر کتب آسمانی و نیز پاره ای از اقوال کاهنان و ساحران و نیز احادیث نبوی و اخبار وارد شده از ائمه بزرگوار در بشارات ظهور آن امام است که خود این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند رفره تقسیم شده است.

بساط دوم؛ به «المسک الأذفر فی ولاده الحجه المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته» (۲) موسوم و محتوی چند عبقریه و چند مسکه است. در این بساط نام ۴۵ نفر از علمای اهل سنت که قایل به تولد و حیات آن بزرگوار هستند، آمده است.

بساط سوم؛ این بساط به «الصبح الأسفر فی اثبات مهدویّه الحجه المنتظر» (۳) موسوم است و شامل تعیین شخص شخیص مهدی علیه السلام و چند اشکال وارده بر وجود، غیبت و سایر خصوصیات آن بزرگوار است. همچنین احوال معمرین و سالمندان به صورت طبقه بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال در آن آمده است. بخش دیگر این بساط شامل غیبتهای انبیای عظام از قوم خود است. این بساط، به چند عبقریه تقسیم بندی و هر عبقریه شامل چند صبیحه است.

بساط چهارم؛ به «الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجه المنتظر» (۴) نام گذاری شده

۱- پرچم سبز» در بشارات ظهور حضرت ولی عصر (عج).

۲- مشک خوش بو» درباره ولادت و معجزات حضرت ولی عصر (عج).

۳- صبح روشن» در اثبات مهدویت حضرت ولی عصر (عج).

۴- یاقوت سرخ» در بیان افرادی که مفتخر به رؤیت لقای حضرت ولی عصر (عج) شده اند.

است. در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر از کسانی که به هر نحوی از هنگام تولد تا زمان مؤلف توفیق دیدار آن امام عالمیان را یافته اند، ذکر شده. این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند یاقوته تقسیم شده است.

بساط پنجم؛ نام این بساط «النجم الأزهري في علائم ظهور الحجة المنتظر» (۱) است که شامل مدح انتظار فرج و علایم ظهور است. نیز در همین بساط میراث انبیا و معصومینی که با آن حضرت است، ذکر شده و شرح حال آن بیان شده است. این بساط شامل چند عبقریه و هر عبقریه شامل چند نجمه است.

لازم به ذکر است که ابتدای نسخه خطی تقریظی از علامه محمد حسین کاشف الغطاء یافت شد که تصویر آن ابتدای کتاب آمده است. (۲)

۱- ستاره درخشان» در علایم ظهور حضرت ولی عصر (عج).

۲- مرحوم آیه الله محمد حسین کاشف الغطاء در سال ۱۲۹۶ هجری در نجف اشرف متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم مختلفه، ادبیات، فقه، اصول و حکمت پرداخت و در اثر کوشش و مجاهدات فراوان به مقامات علمی بزرگ رسید و متجاوز از ۹۰ جلد کتاب تألیف نمود. از جمله تألیفات ایشان کتاب های زیر است: الدین و الاسلام ۳ جلد؛ المراجعات الريحانية ۲ جلد؛ الآيات البينات؛ الفردوس الاعلی؛ اصل الشیعه و اصولها؛ تحریر المجله ۵ جلد؛ التوضیح فی البیان ما هو الانجیل و من هو المسيح ۲ جلد؛ المعنی عن الاغانی الوجیزه فی الفقه؛ التربه الحسينیه نبذه من السياسه الحسينیه؛ الجنه السماوی؛ المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون؛ محاوره با سفیر انگلیس و آمریکا در عراق ایشان مدتها در دانشگاه الازهر مصر تدریس کرد و چون نزد برادران اهل تسنن مورد اعتماد بودند، خدمات شایانی در نشر حقایق شیعیان نموده اند. ایشان ضمن مسافرتهایی به ایران، سوریه، پاکستان، عربستان، فلسطین و مصر سخنرانی های فراوان ایراد کرد و برای بیداری مسلمانان مقالات فراوان نوشت. مرحوم شیخ تا در قید حیات بود همه او را به عنوان یک شخصیت برجسته علمی از لحاظ فقه و اصول و ادب می شناختند. او با قلم توانا و موشکاف و پرمغز خود توانست بسیاری از پرده های اوهام را راجع به مذهب حقه تشیع پاره کند و عقاید شیعه را آن چنان که هست به عموم مسلمانان جهان معرفی نماید. مرحوم کاشف الغطاء صبح روز سه شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۳ (ذی قعدة ۱۳۷۳) در کربلا کرمانشاه به سن ۸۰ سالگی درگذشت. «برگرفته از کتاب مصاحبه با مرحوم استاد سید غلامرضا سعیدی درباره مرحوم علامه محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۸۴-۷۵».

روش آماده سازی کتاب

از آن رو که چاپ سنگی کتاب در زمان مؤلف انجام پذیرفته بود لذا مبنای کار بر آن قرار گرفت و جهت تایپ در اختیار حروفچین ها نهاده شد. سپس متن تایپ شده، مقابله شده و ویرایش صوری (کاما، نقطه و ...) بر روی متن انجام یافت. آن گاه اصلاحات وارد رایانه شده و پس از اعمال، صفحه آرایی ابتدایی بر روی کتاب انجام و پرینت کتاب جهت کنترل موارد اعمالی انجام شد.

پس از کنترل موارد اعمال شده، اصلاح ساختار جملات کتاب آغاز و پس از اصلاح، اطلاعات، وارد رایانه شد. در اصلاح ساختاری جملات، سعی بر این بود که بدون این که حتی الامکان کلمه ای از کتاب کم یا زیاد شود، فقط با جابه جایی کلمات و قرار دادن فعل و فاعل و قیود و ... در جای خود، نگارش کتاب بروز شود. پس از اتمام این مرحله کتاب با صفحه آرایی کاملتری پرینت شده و جهت کنترل به ویراستاران سپرده شد.

پس از کنترل، تحقیق کاملی بر روی منابع کتاب انجام یافت و تیرگذاری کتاب نیز به انجام رسید و پس از ورود به رایانه صفحه آرایی نهایی کتاب نیز انجام یافته و جهت کنترل تحویل محققین محترم انتشارات مسجد مقدس جمکران گردید. و در نهایت توسط این حقیر کنترل نهایی شده و مواردی که لازم بود در پاورقی و یا با توضیح خاصی کامل و انجام شد و به مرحله بعد واگذار گردید.

پس از کنترل نهایی و قبل از چاپ، استخراج فهرس کتاب شامل آیات، روایات، اشعار، اعلام، اماکن، کتب و فهرست واژگان کتاب انجام و به عنوان یک جلد مجزا به چاپ سپرده شد. لازم به ذکر است که تعداد صفحات کتاب در قطع چاپ رحلی ۸۵۳ صفحه و در چاپ جدید در قطع وزیری ۴۰۰۰ صفحه می باشد.

در پایان از همه فرهنگ پژوهانی که ما را در احیای این اثر یاری نمودند به ویژه مجموعه ذیل کمال تشکر و قدردانی را دارم.

واحد پژوهش و آماده سازی متون:

برادران سید حمید رضا موسوی- امیر سعید سعیدی- احمد سعیدی

مجتبی حداد- سید حمید میرعباسی

مسئول گروه تحقیق: صادق برزگر بفرویی

دستیار مسئول گروه تحقیق: سرکار خانم خدیجه برزگر

مسئول گروه مقابله: سرکار خانم فاطمه سادات دریاباری

مسئول گروه ویرایش: سرکار خانم مهری شادان پور

ویراستاران:

سرکار خانم نرجس قربانی، سرکار خانم زهرا برقی، سرکار خانم مریم بهرامی و سرکار خانم ملیحه بهرامی

امور رایانه و صفحه آرایی:

سرکار خانم سمیه رحمتی و سرکار خانم کبری سادات دریاباری

استخراج فهارس: سرکار خانم خدیجه برزگر

مقابله نهایی: صادق برزگر بفرویی

واحد فنی و امور چاپ: محمد صادق تلاشان

ارتباطات: محمد جواد زارعی

امور مالی: سید علی فتح آشتی

تابستان ۱۳۸۶- دهم رجب المرجب ۱۴۲۸

طراح احیای اثر و اشراف بر گروه ها

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران

حسین احمدی

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی فرزند شیخ حسین نهاوندی خراسانی در سال ۱۲۳۸ ش در نهاوند (۱) دیده به جهان گشود، و پس از سپری کردن دوران کودکی در دامن خانواده ای مذهبی وارد حوزه علمیه آن شهر شد.

ایشان مقدمات علوم دینی را در موطن خود نزد شیخ جعفر بروجردی و حاج محمد سره بندی فراگرفت، سپس به بروجرد رفت و در مجلس درس شیخ آقا شیخ الاسلام (۲)،

۱- نهاوند به لحاظ تقسیمات کشوری یکی از شهرستان های همدان با مساحتی معادل ۱۵۳۵ کیلومتر مربع است، این شهرستان در موقعیت ۴۸ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۱۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۴۰ متر است نهاوند در طول دره ای در میان کوهستان شمالی و جنوبی قرار گرفته و رودخانه معروف گاماسیاب تقریباً از وسط این دره می گذرد. به استناد تحقیقات پرفسور گریشمن، حدود ۳۷ قرن قبل از میلاد مسیح قومی در این شهر زندگی می کرده اند که تمدنی شبیه تمدن بین النهرین داشته و بعدها به دست اقوام دیگر از بین رفته. این شهر مقارن انقراض هخامنشیان در حمله اسکندر مورد هجوم و تاخت و تاز قرار گرفته؛ در جنگ فتح الفتوح، مردم نهاوند به سپاهیان اسلام یاری رساندند، در دوره قاجاریه ناصر الدین شاه ضمن بازدید از این شهر دستور می دهد قلعه نهاوند را که دژی تاریخی محسوب می شد، خراب کنند (تلخیص از بخش اول جغرافیای تاریخی نهاوند، علی اکبر افراسیاب پور) حوزه علمیه نهاوند در گذشته از رونق خاصی برخوردار بوده و فرزندان بسیاری را به جامعه تحویل داده است و آثار برجای مانده در این دیار خبر از وجود بزرگ مردانی می دهد که همچون ستارگان درخشان در آسمان دین و فرهنگ پرتوافشانی می کنند. (گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۳).

۲- وی در ۱۶ رمضان ۱۲۴۰ قمری در تبریز متولد شده و بعد از سپری کردن دوران رشد و تحصیل به تألیف پرداخته است. مفتاح البسمله و منتهی المقاصد اولین تألیفات وی در دوران جوانی می باشد. فقه و اصول را از شیخ مرتضی انصاری و شیخ خنفر و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء بهره گرفته، وی سرانجام در مکه معظمه در سال ۱۳۱۰ ق دار فانی را وداع گفته است. ر. ک: علمای معاصرین، ص ۸۴-۷۷.

میرزا حسین تویسرکانی و سید ابو طالب بروجردی شرکت جست.

بعد از مدتی به مشهد امام علی ابن موسی الرضا علیهما السلام رفته و نزد فرهیختگان نامداری چون: شیخ عبد الرحیم بروجردی (۱)، حاج میر سید علی حایری یزدی (۲) و حاج شیخ محمد تقی بجنوردی (۳) به تحصیل علم پرداخت.

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی بعد از بهره گیری از حوزه علمیه مشهد و علمای آن شهر به اصفهان رفته و از علمای این شهر نیز بهره گرفت و بعد از مدتی به تهران رفته و تا ۱۲۸۷ ش در طول سالهایی که مصادف با انقلاب مشروطیت بود، در تهران اقامت اختیار کرد.

وی در این مدت در بحث فقه حاج محمد حسن آشتیانی (۴) و در بحث عرفان و علوم عقلی

۱- شیخ عبد الرحیم نیری بروجردی از علمای باتقوا و بافضیلت قم است که در اطراف بروجرد به دنیا آمده و پس از طی مقدمات در بروجرد سطوح را از محضر علامه فقیه آیت الله العظمی نجفی مرعشی و بعضی دیگر استفاده نمود. وی پس از ورود آیت الله مرحوم بروجردی در ابحاث فقه و اصول وی حاضر شده است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۸۸.

۲- حاج میرزا سید علی فرزند میرزا محمد صادق یکی از علما و مجتهدین و از اساتید فضلالی قرن اخیر در استان یزد بودند. او در سامرا شش سال از کرسی درس میرزای بزرگ استفاده نمود و بعد از فوت مرحوم فشارکی از کرسی درس مرحوم آخوند خراسانی و حاج میرزا خلیل به خوبی بهره مند شد اساتید او مخصوصا آخوند خراسانی خیلی به این سید بزرگوار علاقه داشتند. نوشته اند که در سوم شعبان ۱۲۸۴ ق متولد شد و در شب عاشورا ۱۳۶۴ ق به اجداد عظامش پیوست. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۷۹.

۳- شیخ محمد تقی از اعلام بزرگوار و زهاد نامدار و از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر بوده است وی پس از تکمیل فنون معمول در مشهد مقدس رضوی مجاور شده است. محملا- معظم له در ۱۴ صفر ۱۳۱۴ ق وفات یافته و در دار السیاده دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد مدفون شده است. ر. ک: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۵۸؛ فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۶۹۲.

۴- میرزا محمد حسن آشتیانی تهرانی عالم محقق و فاضل مدقق از اعیان علمای ایرانی و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری می باشد. وی دارای تألیفات زیادی از جمله: حاشیه بر رسائل استادش است، سال ۱۳۱۱ ق بعد از حج به عراق رفته و در ۱۳۱۹ ق در تهران وفات یافته است. جنازه او به نجف منتقل داده شده و در مقبره شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید. ر. ک: فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۷۲۲؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۴۹؛ علمای معاصرین، ص ۷۰ و ۳۷۹.

مرحوم حیدر خان نهاوندی، میرزای جلوه (۱) و محمد رضا قمشه ای از اساتید فن حضور یافت.

آن گاه به عتبات عالیات و شهر مقدس سامرا هجرت نمود و در مجلس درس میرزای بزرگ شیرازی (۲) شرکت کرد. وی در سال ۱۳۰۸ ق به نجف اشرف عزیمت کرده و در این شهر از محضر آیات عظام: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (۳)، محمد کاظم آخوند خراسانی (۴)، شیخ محمد طه نجف (۵)، میرزا حبیب الله رشتی (۶)، شیخ الشریعه

۱- سید ابو الحسن بن سید محمد طباطبایی اصفهانی زواری معروف به میرزای جلوه متخلص به جلوه از اکابر فلاسفه اسلامی از احقاد سید الحکماء المتألهین میرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی است. وی در ذی القعدة ۱۲۳۸ ق در احمدآباد کجرات هند تولد یافت. وی بسیاری از اوقات خود را در علم معقول مصروف داشته تا اینکه به تهران رفته و در مدرسه دارالشفاء اقامت گزید و ناصر الدین شاه قاجار نیز وی را در همان جا دیدار می کرده تا آن که شب جمعه ششم ذی القعدة ۱۳۱۴ ق در همان جا وفات یافته و در جوار صدوق بن بابویه مدفون گردید. ر. ک: ریحانه الادب، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲- میرزا محمد حسن بن میرزا محمود حسینی شیرازی نجفی شهر مرجع امامیه در تمام بلاد اسلامیة در زمان خودش، در ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۳۰ ق در شیراز متولد شد و در نجف در درس صاحب جواهر و شیخ حسن آل کاشف الغطاء حاضر شده و پس از آن ها عمده استفاده اش از علامه شیخ مرتضی انصاری بوده، آثار و خدمات آن جناب به عالم تشیع بسیار است یکی از آن ها تشکیل حوزه علمیه و بناء مدرسه در سامرا بوده. از خدمات دیگر ایشان تحریم تنباکو بوده، صاحب الذریعه کتابی به نام (هدیه الرازی الی مجدد شیرازی) نوشته و در آن بسط کلام داده است، میرزای شیرازی در ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ به کسالت سل از دنیا رفت. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۲۷.

۳- سید محمد کاظم فرزند سید عبد العظیم طباطبایی یزدی معروف به علامه یزدی صاحب عروه یکی از بزرگترین علما و مراجع جهان تشیع در قرن ۱۴ است که پس از میرزای بزرگ و آخوند خراسانی تدریس چندین ساله حوزه نجف اشرف و همچنین زعامت و مرجعیت جهان تشیع به او منتهی گردید وی در سال ۱۲۵۶ ق متولد و ۲۸ رجب ۱۳۳۷ ق وفات نمود و در صحن مطهر علوی مدفون گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۴۰-۴۳۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۹-۳۴۷.

۴- ملا- محمد کاظم فرزند ملا- حسن معروف به آخوند خراسانی صاحب کفایه یکی از بزرگترین آیات و مدرسین حوزه نجف در قرن اخیر است وی دانشمندی اصولی، مجتهدی خاضع و فقیهی کم نظیر در جهان تشیع بود. وی در ۱۲۵۵ ق در مشهد دیده به جهان گشود در سال ۱۲۷۸ ق در نجف اشرف وارد حوزه درس علامه شیخ مرتضی انصاری گردید. مرحوم آخوند خراسانی یکی از بزرگترین ارکان علم اصول بود و کار تحصیلی ۳۰ ساله علما را به وسیله اثر ارزنده خویش (کفایه الاصول) به سال تبدیل نمود وی در ۲۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق دار فانی را وداع گفت. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۹۳-۹۲؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۰-۳۳۹.

۵- شیخ محمد طه فرزند شیخ مهدی یکی از بزرگان علما و مراجع شیعیان عراق بود وی از شاگردان پدر بزرگوارش شیخ مهدی نجفی و شیخ محسن خنفر نجفی و شیخ انصاری بود که خود به مقام استادی و اجتهاد نایل گردید. محمد طه در فقه و اصول و حدیث و تفسیر ید طولایی داشت پس از فوت محمد حسن کاظمینی و علامه کاظمینی در رأس علما و مراجع عراق

قرار گرفت وی سرانجام در روز دوشنبه ۴ شوال ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود و در جنب شیخ انصاری مدفون شد. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۴.

۶- مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی از علما و مراجع بزرگ شیعیان می باشد که ضمن سپری کردن مقدمات علوم دینی بیشتر مراتب علمی و درجات اجتهادی او از کرسی درس شیخ المتاخرین استاد انصاری نصیبت گردید. بدایع الافکار، بدایع الاصول و ... برخی از آثار بی نظیر وی می باشد وی در ۱۲۳۴ ق در رشت متولد و در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۲ در نجف ندای حق را لیک گفت. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۰۲-۳۰۱.

اصفهانی، (۱) شیخ محمد حسن مامقانی (۲)، مولی لطف الله مازندرانی (۳) و ثقه المحدثین

۱- حاج ملا فتح الله فرزند ملا محمد جواد نمازی شیرازی، معروف به آقا شریعت و شیخ الشریعه یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن ۱۴ است وی از محضر علامه خوانساری فقیه کاظمینی، شیخ محمد طه و مرحوم میرزا حبیب الله رشتی مرتبا بهره مند بود. شریعت اصفهانی فقیهی اصولی، حکیمی متکلم و مجتهدی جامع و دانشمندی مجاهد بود که در کنار میرزای مجاهد در سطح مجاهدین و مبارزین با استعمارگران غربی بود. تولد وی در ۱۲۶۶ ق در اصفهان بوده و وفات آن بزرگوار در اواسط ربیع الثانی ۱۳۳۹ ق در نجف اتفاق افتاد. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۵۱؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲- شیخ محمد حسن مامقانی فرزند ملا- عبد الله از علما و مراجع مشهور اوایل قرن ۱۴ ه ق می باشد. مامقانی از افاضل شاگردان شیخ انصاری، سید حسین ترک و اعلام دیگر عتبات بود فاضل مامقانی در اصول فقه مهارت بیشتر داشت و علمایی چند از محضر او به درجه اجتهاد رسیدند. فاضل مذکور سرانجام در روز ۱۸ محرم ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۰؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۶.

۳- صاحب احسن الودیعه گوید: مولانا آخوند ملا لطف الله آملی مازندرانی نجفی، از اکابر علمای عصر خود و از اعظم فقهای دهر بود. وی از مشایخ روایتی علامه سید ابو تراب خوانساری بوده است. سید ابو تراب وصی شیخ و کفیل اهل و عیالش بود. ملا لطف الله مازندرانی مؤلفاتی در فقه و-- اصول دارد که نزد وصی خود سید مرحوم بوده است. وی در سال ۱۳۱۱ ق ندای حق را لیبیک گفت. ر. ک: احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۷؛ علمای معاصرین، ص ۸۶؛ مآثر و آثار، ص ۵۴.

مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری بهره‌ها برد. (۱)

شیخ علی اکبر نهاوندی پس از بهره‌گیری از محضر اساتید بزرگ، تحصیل معارف الهی را به پایان برده و به درجه اجتهاد دست یافت و در علوم حدیث ضمن استفاده از کلاس درس میرزا حسین نوری از محضر میرزا حبیب‌الله رشتی، سید ابو القاسم بن معصوم اشکوری، (۲) سید حسین کوه‌کمره‌ای (۳) و سید مرتضی کشمیری (۴) بهره‌ها گرفته و در حوزه‌های علمی به عنوان یکی از بزرگان علم اشتهار یافت و جامعیتی را به دست آورد که بعدها با ترکیب آن‌ها با علوم عقلی، شایستگی عنوان علامه را به دست آورد.

به روایت آقا بزرگ تهرانی، علامه نهاوندی در اواخر سال ۱۳۱۹ ق به دلیل مرضی که

۱- ریحانه الادب، ج ۶، ص ۲۷۰-۲۶۹.

۲- سید ابو القاسم بن سید معصوم حسینی گیلانی، اشکوری الاصل، نجفی المسکن و المدفن، از اکابر فقها و مجتهدین امامیه و از شاگردان میرزا حبیب‌الله رشتی بود. بغیه الطالب فی حاشیه المکاسب، شرح مکاسب شیخ انصاری و جواهر العقول فی شرح فوائد الاصول شرح رسائل مرتضی انصاری از جمله تألیفات وی می‌باشد. سید ابو القاسم سرانجام در سال ۱۳۲۴ ق در نجف وفات یافت. ر. ک: ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- حسین بن محمد بن حسن ... بن علی اصغر بن حضرت سجاد علیه السلام معروف به سید حسین ترک از مراجع علما و اساتید بزرگ فقها در اواخر قرن ۱۳ است. علامه کوه‌کمره‌ای در فقه و اصول ید طولایی داشت و پس از مرحوم شیخ انصاری از علمای بزرگ حوزه عراق محسوب می‌شد. متجاوز از ۸۰۰ نفر از علمای بزرگ به درس او حاضر می‌شدند که امثال علامه شرایبانی، فاضل مامقانی و صدها نفر دیگر از شاگردان این سید استاد بودند. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۲۷۷.

۴- سید مرتضی رضوی حایری ابن سید مهدی کشمیری عالمی فقیه و محدثی نبیه و ناسکی ورع و پارسایی متقی بود آن بزرگوار داری تألیفات فراوانی در علم حدیث و اخلاق و سیره بوده است، مدت کمی به درس مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی حاضر شده و بعد چون خود را اهل استنباط و اجتهاد می‌دانسته جلسات درس را ترک می‌کند. وی دارای اجازات عدیده از بزرگان علم و حدیث و فقها و نسابین مانند: علامه شیخ نوح قرشی جعفری و علامه شیخ محمد حسین کاظمی و نسابه بزرگوار علامه سید محمود مرعشی بوده است وی در سال ۱۳۵۰ ق به رحمت حق پیوسته است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۳۸۶-۳۸۳.

وی را رنجور ساخته بود به ایران آمد، یک ماه و نیم در تبریز ماند و از آن جا به نهاوند رفت و تا نیمه ذی الحجه سال ۱۳۲۲ ق در آن جا ماند. در همان زمان کلنگ مسجد سر خیابان به دست ایشان به زمین زده شد.

در سال ۱۳۲۲ ق سفری به قم نموده، و به ملاقات بزرگان آن دیار چون آیه الله سید صادق قمی رحمه الله علیه واصل شده است. (۱)

و در محرم ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۱ ش به تهران هجرت نموده و تا سال ۱۲۸۷ ش در تهران ماند.

مرحوم نهاوندی در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۷ ش یعنی چهار سال پس از انقلاب مشروطه به مشهد آمد و مجاور امام عالمان عالم شد و مورد استقبال همه مردم قرار گرفت و به تدریج مقبولیت عامه یافت و تا مدت ۱۲ سال بین الطلوعین ماه رمضان و بین الطلوعین دهه اول ماه محرم در مسجد گوهرشاد و شبستان نهاوندی مردم را ارشاد می کرد و در همان مسجد به اقامه نماز می پرداخت و بزرگان شهر و پرهیزکاران به او اقتدا می کردند.

در سال ۱۳۳۲ از طریق عتبات به استانبول رفته، به درک مزار صحابی پاک پیامبر ابو ایوب انصاری نایل شده (۲) و از آن جا راهی بیروت شده، ملاقاتی با شیخ یوسف بنهانی از علمای عامه داشته و سپس سفر روحانی حج را آغاز کرده است که در ادامه گزارش کامل سفر حج ایشان به قلم خود آن گرامی، آمده است. (۳)

در جلالت مقام علامه نهاوندی (ره) همین بس که کلمه «حاج شیخ» با قرینه نماز و مسجد به روحانی مورد وثوق و اعتماد غالب مقدسین مشهد مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی امام جماعت شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد منصرف شد.

مواظظ مرحوم نهاوندی مالا مال از نکات نغز و مؤثر و با لهجه ای صادقانه و همراه با

۱- گلزار اکبری و لاله زار منبری، ص ۳۴۹.

۲- همان، ص ۴۵۶.

۳- همان، ص ۳۳۹.

اخلاص بود. حالات عبادی و خضوع و خشوع مخصوص به خود داشت. وی در سال ۱۳۶۶ ق/ ۱۳۲۶ ش به عتبات مقدسه رفته و شادروان شیخ اسماعیل نجومیان (۱) تاریخ بازگشت ایشان را در دیوان خود آورده است وی در سال ۱۳۶۷ ق به قم مشرف شده و مورد تجلیل مرحوم شیخ عبد‌الکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم قرار گرفت.

علامه شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) با این که چهل سال تمام ریاست دینی خراسان را به عهده داشت، انسان پرهیزکاری بود و عمر خود را در خدمت به مردم و انجام وظایف دینی صرف می نمود.

وی که چندین دهه زمام امور روحانیت مشهد بلکه خراسان را در اختیار داشت، جز خودش احدی را در هیچ یک از کارهای مربوط به خود دخالت نمی داد، حتی امور مربوط به منزل را تا مدتی خودش انجام می داد و احتیاجات خود را از بازار می خرید و هرگز تغییری در آداب و اخلاق وی مشاهده نشد. همیشه می کوشید، اختلاف گروه های اجتماعی را از میان بردارد و میان همگان وحدت و یکپارچگی به وجود آورد.

شیخ محمد حسن کاظمینی (۲) بعد از تبعید به ایران همراه مرحوم آیت الله شیخ مهدی

۱- شیخ اسماعیل فرزند ملا ابراهیم نقاش و زرگر فرزند آخوند ملا محمد اسماعیل منجم خراسانی در ۶ صفر ۱۳۰۲ ق در مشهد دیده به جهان گشود بیشتر اوقات دوران جوانی نجومیان صرف مطالعه و آموزش علوم دینی شده است وی در دوره کشف حجاب به قصد اقامت دایم با خانواده به عتبات رفت ولی پس از ۶ ماه به ایران برگشت و روستای شاندیز واقع در غرب مشهد را برای سکونت برگزید دیوان نجومی خراسانی از جمله آثار ادبی نجومیان است که به اهتمام فرزندش حسین نجومیان از سوی بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است. نجومیان شب جمعه ۲۹ مهر ۱۳۵۶ ش در حال خواب جان به جان آفرید سپرد و در صحن عتیق حرم امام رضا علیه السلام دفن گردید. ر. ک: مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ص ۳۳۳.

۲- مرحوم شیخ محمد حسن فرزند شیخ محمد علی کاظمینی از فقها و اساتید بزرگ علما در اواخر قرن ۱۳ هجری بود وی با میرزای بزرگ و فاضل ایروانی معاصر بود و این بزرگوار خیلی مورد توجه شیعیان عراق بود شیخ محمد حسن همچنین با شیخ جعفر شوشتی صمیمیت زیادی داشت و به اتفاق به درس مرحوم کاظمینی صاحب نقد الرجال حاضر می شدند. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۲۹۲.

خالصی (۱) به مشهد آمد و در این شهر کمیته ای را همراه با تعدادی از علمای مهاجر و مجاور از جمله مرتضی یزدی، حاج آقا حسین قمی، شیخ علی اکبر نهاوندی، شیخ محمد نهاوندی، (۲) شیخ حسن برسی (۳)، سید صدر الدین، (۴) حاج ملاهاشم، حاج سید عباس شاهرودی، (۵) سید رضا قوچانی (۶) و آیت الله آقازاده (۷) به منظور ایجاد ارتباط با

۱- حاج شیخ مهدی خالصی کاظمی المسکن و خراسانی المدفن می باشد در ایام حکومت عثمانیه با جمعی از علمای مجتهدین مجاهد و از بین امثال و اقوام به وظایف اسلامی و شئون دینیه قیام و نهضت ها با حکومت عراقیه نمود تا این که در سال ۱۳۴۱ ق وی را به حجاز تبعید نمودند و بنابر دعوت دولت ایران متوجه ایران شد. تولدش در ۱۵ ذی الحجه الحرام ۱۲۷۷ ق در کاظمیه واقع شده و فوت ایشان در ۱۲ رمضان ۱۳۴۳ ق در مشهد واقع گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۲۹؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۷۴.

۲- آیت الله حاج شیخ محمد نهاوندی متخلص به تجلی در ۱۵ رجب ۱۲۹۱ ق در نجف اشرف متولد شد وی برای تکمیل تحصیلات خود به عتبات عالیات رفته و مدتی در کربلا از محضر درس سید اسماعیل صدر اصفهانی بهره گرفته و پس از آن به نجف اشرف رفته و از محضر مرحوم آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، حاج میرزا حسن خلیلی تهرانی و شیخ عبد الله مازندرانی استفاده برده است وی همچنین مدتی در سامرا بوده و از محضر میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوم بهره جست. وی از شاهدان عینی به توپ بستن حرم مطهر رضوی (۱۳۳۰ ق) بوده که در ۲۵ ربیع الاخر ۱۳۷۱ ق دار فانی را وداع گفت و در آستان قدس رضوی مدفون گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۹۱؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳.

۳- حاج شیخ حسن برسی از مدرسین بزرگوار عصر خود و از متنفذین آستان قدس رضوی بوده و حوزه درس او از سایر حوزه ها با اهمیت تر و افاضل طلاب به حوزه او حضور می یافتند. وی چندی بر اثر کسالت از مشهد به برس رفت و پس از مدتی همچنین که بیمار بود به عتبات عالیات هجرت کرد و در سال ۱۳۵۳ ق در آن جا وفات یافت. ر. ک: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۶۰.

۴- سید صدر الدین بن سید اسماعیل صدر موسوی آملی یکی از معاضدین مرحوم آیت الله حائری و زعمای سه گانه بعد از آن مرحوم و یکی از در وصی معظم له است که از فوت مرحوم حائری تا ورود مرحوم آیت الله بروجردی با مساعدت و معاونت دو قرین دیگرش مرحومین آیت الله حجت و خوانساری حوزه علمیه قم را در آن شرایط سخت حفظ و نگهداری نموده. تولد آن بزرگوار در ماه رجب ۱۲۹۹ ق در کاظمین واقع شده و در ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ق داعی حق را لبیک اجابت گفته است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۲۶.

۵- حاج سید عباس بن سید علی موسوی شاهرودی مشهدی از اجلای علمای خراسان است وی در شاهرود متولد شده و پس از پرورش و خواندن مقدمات ادبیات به تهران آمده و از محضر مدرسین بزرگ تهران چون مرحوم میرزا ابو الحسن جلوه در فلسفه و آیت الله میرزا محمد حسن آشتیانی در فقه و اصول استفاده نموده تا به مقام بلندی در معقول و منقول رسیده است بسیاری از علما و فضلای خراسان و مشهد از محضرش استفاده نمودند وی در سال ۱۳۴۱ ق مشرف به عتبات عالیات شده و در مراجعت در هشتم شوال همان سال دار فانی را وداع گفته است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۵، ص ۳۶۴؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۳۸۳.

۶- مرحوم حاج سید قوچانی از علماء و ائمه جماعت مشهد رضوی و از شاگردان آخوند خراسانی بودند. وی در مراجعت از نجف در ارض اقدس مقیم و متجاوز از سی سال در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت می کرده و بنا به نوشته آقای مروّج در شب ۲۴ شوال ۱۳۶۸ قمری وفات یافته و در صحن جدید مدفون شد. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۵۷؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۹۵.

۷- در اوایل تأسیس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد کفایی فرزند مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ریاست حوزه علمیه مشهد مقدس و زعیم اول آستان خراسان به قم آمده و مورد تجلیل روحانیت قرار گرفت و پس از چندی زیارت و ملاقات مراجع بزرگ قم به خراسان مراجعت و در غائله مسجد گوهرشاد از راه یزد به تهران تبعید و در آنجا از دنیا رفت (البته به دست پزشک احمدی به شهادت رسید) و در شهر ری در جوار سید و کریم عبد العظیم حسنی در مقبره ناصر الدین شاه مدفون گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۴۴.

مسلمانان دیگر و مشارکت اسلامی با آن‌ها و جلوگیری از فعالیت‌های غیردینی از جمله مصرف نوشابه‌های الکلی و بی‌حجابی زنان و شرکت بانوان در تئاتر پدید آوردند.

مرحوم نهاوندی در طول چهل سال اقامت خود در مشهد منشأ خدمات زیادی شد، در روزگار وی مدرسه‌های دینی رضوان، ابدال‌خان، نواب، باقریه، دو درب، سلیمانیه، بالا سر، میرزا جعفر، عباسقلی‌خان، پریراد و حاج حسن دایر بود و ایشان ضمن رسیدگی به این مدارس مبالغی را جهت تأمین مدرسین و طلاب اختصاص داده بود و مبلغی را بین طلاب خراسانی مقیم نجف توزیع می‌کرد و مبالغی در اختیار فقرا می‌گذاشت و مقدار قابل‌اعتنایی نیز جهت فقرا شهرستان نهاوند می‌فرستادند، ایشان در اواخر حیات خود تا ۱۲۰ خروار زغال در فصل زمستان میان فقرا تقسیم می‌کرد.

مرحوم نهاوندی و مبارزه با دیکتاتوری رضا خانی

در سال ۱۳۱۴ شمسی و پس از امر رضا خان به کشف حجاب زنان و نیز پوشیدن لباس

یک نواخت غربی و استفاده عمومی از کلاه غربی (کلاه شاپو) در تمامی کشور، از جمله مشهد مقدس، مخالفت‌هایی با این امر صورت می‌گیرد. گروهی از علما از جمله حضرت آیه الله نهاوندی در ضمن تلگرافی به رئیس الوزرا شاه را از این امر برحذر می‌دارند.^(۱)

پاسخ دربار به این تلگراف، مبتنی بر تهدید علما بر این مطلب بوده است که دست از امور سیاسی برداشته و به شرعیات خود مشغول باشند.

علما پاسخ تندتری خطاب به دربار ارسال می‌کنند که نتیجه آن بازداشت عده ای از روحانیون از جمله آیه الله نهاوندی بود و در نهایت مرجع تقلید بزرگ آن زمان، حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی،^(۲) تصمیم به حرکت به سوی تهران و ملاقات حضوری با شاه می‌گیرد.

حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی در این زمینه به فرزند گرامی خود می‌فرماید: «حاضر بروم تهران و به رضا شاه التماس کنم کشف حجاب نکند و از اتحاد شکل اجباری مردم منصرف شود. در این راه یا به نتیجه می‌رسم و یا به زندان می‌افتم و یا کشته می‌شوم»

آیه الله آقازاده (فرزند مرحوم آخوند خراسانی) با اصرار از ایشان می‌خواهد از این سفر دست بردارد، اما ایشان می‌فرماید: «لحظه سکوت نیست، حتما باید بروم و هرچه بادا باد».

البته حایز اهمیت است که حضرت آیه الله قمی کسی است که از شرکت در مراسم

۱- ر ک: علما و رژیم رضا شاه، ص ۴۴۶.

۲- مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی قمی از بزرگان علما و مراجع شیعه در قرن اخیر بود که بعد از فوت آیت الله اصفهانی زعامت و مرجعیت شیعیان جهان به این سید بزرگوار منتهی شد مرحوم قمی علم حدیث را از محدث قمی، دروس عرفان و اخلاق را از علامه کشمیری، دروس علمی و مجاهدت را از مجاهد شیرازی و دروس اجتهاد و مراتب استادی را از کرسی درس آخوند خراسانی و علامه یزدی فراگرفت. وی تا مادامی که در قید حیات بود از فجایع و کشتار بی رحمانه مردم مسلمان و مسأله اهانت به روحانیت و کشف حجاب و جریان مسجد گوهرشاد رنج می‌برد وی در ربیع الاول ۱۳۶۶ ق دار فانی را وداع گفت. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۸۷-۳۸۵.

استقبال شاه در مشهد خودداری می کند و چنین کسی با این که مرجعیت دینی مردم را عهده دار است، هنگامی که می بیند مذهب اثنی عشری در معرض خطر است، حاضر به ملاقات با رضا خان و حتی التماس به وی نیز می گردد.

ایشان در تهران باغ سراج در شاه عبد العظیم علیه السلام وارد می شود و در همان جا به امر رضا خان محبوس می گردد.

این امر باعث می شود که علمای دیگر مشهد به فعالیت افتاده از جمله حضرت آیه الله نهایندی اظهار می دارد که حالا ما باید دخالت کنیم و دیگر نباید کنار نشست. (۱)

همان شب مرحوم شیخ محمد تقی گنابادی معروف به بهلول که روحانی جوان و منبری بسیار قدرتمندی بوده است به مشهد وارد و پس از نماز در مسجد گوهرشاد به امامت مرحوم نهایندی به منبر رفته و مردم را بر علیه این اقدام رضا خان - حصر آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی - تحریک می کند.

همان شب نیروهای شاه با مردم درگیر شده و عده ای حدود ۳۰ نفر به شهادت می رسند. شب بعد مردم به اتفاق علما در مسجد گوهرشاد به عنوان تحصن جمع می شوند.

اسدی نایب التولیه به نام این که از شاه تلگرافی برای علما رسیده است، علمای مهم و طراز اول از جمله حاج شیخ علی اکبر را از مسجد خارج و به دار التولیه منتقل می کند و سپس فرمان آتش از طرف پاکروان استاندار و سرهنگ نوایی رئیس شهربانی مشهد صادر می شود و در حمله به مسجد گوهرشاد تعداد کثیری از مردم که بین ۱۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر گفته شده به شهادت می رسند که تفصیل آن در کتاب های مربوط به قیام گوهرشاد به ثبت رسیده است.

پس از این کشتار وحشیانه کامیونهای شاه وارد حرم شده و کشته ها و زخمی ها را روی هم ریخته و خارج از حرم همه را باهم دفن و زنده به گور می کنند و روی همه خاک می ریزند.

علامه نهاوندی (ره) در کلام بزرگان

مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) (۱) ضمن یادآوری این نکته که مرحوم علامه نهاوندی (ره) با پدر ایشان آیت الله سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی نجفی (ره) (م ۱۳۳۸) هم دوره و همدرس بوده، از شخصیت علمی وی چنین یاد کرده و تجلیل می کند.

«كان خَرِيْتًا فِي الْحَدِيثِ وَ مَقْدَمَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ الدِّرَايَةِ فِقِيْهَا اَصُوْلِيًّا مِتَكَلِّمًا مَفْسِرًا» مرحوم نهاوندی مهارت ویژه در علم حدیث و مقدمات آن مانند علم رجال و علم درایه داشت، وی فقیهی اصولی و متکلمی مفسر بود.

آقای اردوبادی (۲) می فرماید: علامه نهاوندی در اواخر ذی القعدة الحرام ۱۳۱۷ ق به حکم استخاره برای معالجه از مرضی که به مزاج شریفش عارض شده بود از نجف به ایران مراجعت و در دار السلطنه تبریز رحل اقامت انداخته و پس از آن به عزم صله ارحام و زیارت عشیره و اقوام به نهاوند رفته و در سال ۱۳۲۸ ق به مشهد الرضا علیه السلام مهاجرت نموده و مشغول هدایت و ارشاد مردم گردید. محاریب به وجود شریفش روشن و منابر به عنصر لطیفش مزین و روزی که سعادت مرا به تقییل عتبه مقدسه رضویه مساعدت نمود، با جناب معظم در ملاقات و معاشرت بودم و ندیدم او را مگر مثال تقوی و سمت زهد و

۱- اسم شریفش سید شهاب الدین و کنیه اش ابوالمعالی و شهرتش مرعشی نجفی است در صبح روز پنج شنبه ۲۰ صفر ۱۳۱۸ ق در نجف اشرف متولد شده و جامع شرافت حسب و فضیلت نسب می باشد، وی مقدمات علوم و علم انصاب آل رسول صلی الله علیه و آله را از والد معظم خود و از استاد عماد سید محمد رضا صانع بحرانی و دیگر اساتید فن تلمذ نموده است. مشایخ اجازه ایشان از ۲۰۰ نفر متجاوز است که شیخ علی اکبر نهاوندی صاحب ترجمه نیز در زمره مشایخ اجازه ایشان قرار دارد. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۵۲-۳۷.

۲- میرزا محمد علی اردوبادی غروی در ۱۱ رجب ۱۳۱۲ ق در تبریز متولد شده و در سن ۴ سالگی در خدمت والد معظم خود به نجف اشرف مشرف شده و بعد از مقدمات فنون ادبی در حوزه درس استدلالی والد معظم خود و بعد از رحلت ایشان در مجالس درس آقای شریعت اصفهانی و ... تلمذ نموده است. ایشان تألیفات زیادی را از خود به یادگار گذاشته است. ر. ک: علمای معاصرین، ص ۳۸۹-۳۸۵.

منبع علم و رمز فهم و دانش و بهاء ایمان و مطابقت قول با فعل.

مشایخ روایی علامه نهاوندی (ره)

۱- میرزا حبیب الله رشتی

۲- شیخ الشریعه اصفهانی

۳- سید ابو القاسم اشکوری

۴- سید حسین کوه کمری

۵- سید مرتضی کشمیری

۶- حاج میرزا حسین نوری

روایان حدیث از علامه نهاوندی (ره)

۱- سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره)

۲- شیخ محمد شریف رازی

۳- شیخ محمد علی اردوبادی

۴- سید علی نقی فیض الاسلام

۵- علی اکبر مروج الاسلام (۱)

علامه نهاوندی (ره) و توجه به ادبیات

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی علاقه فراوانی به شعر و قطعات ادبی و جملات و عبارات موزون اعم از ادبیات عرب و فارسی داشته، این علاقه از ذکر و نقل اشعار فراوان و کلمات

۱- آقای حاج شیخ علی اکبر مروج متخلص به شفیق صاحب تألیفات کثیره از علما و محدثین بزرگ معاصر خراسان می باشد. این بزرگوار در ۱۳۱۰ ق در مشهد متولد شده و از راه منبر به تبلیغ دین و ترویج احکام پرداخته و از این رو به مروج الاسلام مشهور گردیده است. وی ضمن برخورداری از ذوق و قریحه شعری تألیفاتی نیز از خود برجای گذاشته از جمله: نفائس اللباب

حکمت آموز در کتاب های متعدد ایشان به وضوح مشاهده می شود. او همواره در مقالات خویش سعی در ارائه معانی بلند در قالب نثری مسجع و موزون داشت و از قلمی شیوا و روان برخوردار بود، قطعه ای از اشعار ایشان در این مجال ذکر می شود.

خداوندا نه روزه نه نمازی *** نه در وقت سحر رازونیزی

نه چشمی کو بود از خوف گریان *** نه قلبی کو بود در جوف بریان

نه دستی کو به راهت زرفشانم *** نه پایی کو به درگاهت کشانم

نه حال خشیتی و ابتهالی *** نه حال خجالتی و انفعالی

نه حال خواندن قرآن و ذکری *** نه در تصمیم و عزم فکر بکری

ویژگی های اخلاقی علامه نهاوندی (ره)

یکی از مؤمنین (پدر آقای افراسیابی) می گوید: زمانی که در شهربانی سابق تهران مشغول خدمت بودم یک شب هنگام گشت شبانه به شخصی برخورد کردم که پس از کمی صحبت معلوم شد کلیمی مذهب است. ایشان بعد از این که فهمید بنده نهاوندی هستم به تعریف و تمجید از اهالی نهاوند پرداخت و گفت عالم دینی شما حق بزرگی بر گردن ما کلیمی ها دارد. گفتم چطور؟

گفت: من از کلیمی های مشهد هستم چندسال پیش عده ای از معتصبین ناگاه هنگام برپایی یکی از مراسم مذهبی ما نقشه برهم زدن مراسم را کشیده بودند، و حتی این حمله در حال شکل گیری بود، ما چاره ای جز این ندیدیم که جریان را به اطلاع شیخ علی اکبر نهاوندی که نفوذ و محبوبیت فراوانی در بین مردم داشت، برسانیم، ایشان پس از اطلاع سراسیمه خود را به محل رساند و پس از دعوت همگان به آرامش سخنرانی غزایی درباره مقام حضرت موسی علیه السلام و نحوه برخورد با اقلیت ها و این که یهودیان این مراسم را به استناد کدام یک از آیات تورات به جای می آورند، ایراد نمود، کلیمیان چنان تحت تأثیر کلمات و وسعت اطلاعات او قرار گرفتند که اشک از دیدگان شان جاری شد. برخی از آنان گفتند: گوئیا موسی علیه السلام زنده گشته و احکامان را به ما تعلیم می دهد.

اجتناب از امور شبهه ناک

به گفته بعضی از مؤمنین آیت الله نهانندی از خوردن میوه باغات یکی از مناطق نهانند خودداری می کرد. وقتی علت را از ایشان جویا شدند، فرمود: در آن منطقه آب باغات نوبتی نیست و هرکس زور بیشتری داشته باشد صاحب آب است، لذا بسیاری از اوقات در رساندن آب به باغ حقوق دیگران را پایمال می کنند و من بر خود جایز نمی دانم که از چنین میوه ای بخورم.

سخت کوشی در راه علم

علامه نهانندی (ره) می نویسد: خواجه عبد الله انصاری در «نفحات الانس» می گوید:

«من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزارهزار اسناد. آنچه من در طلب حدیث حضرت محمد صلی الله علیه و آله کشیدم هرگز احدی نکشیده یک منزل از نیشابور تا دیزباد باران می آمد و من برای آن که جزوه های حدیث خیس نشود در حال رکوع می رفتم و آن ها را در زیر شکم نهاده بودم. شب در نور چراغ حدیث می نوشتم و فراغت نان خوردن را نداشتم، مادرم نان پاره و لقمه می کرد و در دهان من می نهاد.

نظیر حالت خواجه از برای خود حقیر نیز اتفاق افتاد در سال ۱۳۱۸ ق که از نجف اشرف بیرون آمده و به جانب بلاد عجم می آمدم، آب طغیان نمود و سد کاظمین و بغداد را خراب نمود و از حدود بغداد تا حدود سرای خاکستری را آب گرفته بود. قفه در میان آب انداخته و زوار و عابری را عبور می دادند. حقیر در میان قفه به پا ایستاده و مؤلفات فقه و اصول خود را در ساروقی بسته و بالای سر خود نگاه داشته بودم که اگر فرضاً غرق شدم اول خودم غرق شوم بعد از آن نوبت به آن مؤلفات برسد و تابه حال که این مقام را تحریر می نمایم و مقارن ظهر روز یکشنبه ۱۳۴۱ ق است اگر مدعی شوم که در منزل خود از بدو تحصیل تا حال غذایی با فراغت بال صرف ننموده به جهت اشتغال به مطالعه کتب و نوشته ها، همانا ادعایی قریب به صدق نموده ام.

حکایاتی از حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (ره)

۱- آیت الله محسنی ملایری (ره) در مصاحبه ای راجع به آیت الله العظمی بروجردی (ره) چنین می گوید:

در سفر دومی که آقای بروجردی به مشهد مقدس مشرف شدند مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) که امامت مسجد گوهرشاد را به عهده داشت از ایشان خواستند که به جای وی نماز جماعت را قبول کنند، ایشان هم بعد از تأملاتی پذیرفتند و ماه رمضان را به جای آقای نهاوندی نماز خواندند. بعداً مرحوم نهاوندی (ره) برای من نقل کردند: چشمم آب آورده بود لذا برای عمل به تهران رفتم دکترها نوبت طولانی دادند، دیدم هنوز فرصتی هست به عتبات مقدسه رفتم در نجف اشرف مرحوم آیت الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی از من خواستند که در مکان ایشان نماز بخوانم، بعد از نماز مغرب در نافله دوم صدایی را شنیدم که فرمود: «عظمت ولدی فعظمتک» فرزندم را بزرگ داشتی پس تو را بزرگ داشتیم؛ این قضیه را من (آیه الله محسنی ملایری) از حاج شیخ علی اکبر شنیدم و خدمت آیه الله بروجردی نقل کردم، اشک از چشمان ایشان سرازیر شد. (۱)

۲- داستان فروریختن دیوار مدرسه علمیه نهاوند

سالی که آیت الله نهاوندی از نجف اشرف به ایران بازگشت، پس از چندی جهت به جای آوردن صله رحم و دیدار با مؤمنین شهر و ارشاد آنان، به نهاوند تشریف آوردند. با ورود ایشان طبق معمول جلسات موعظه ایشان سروصدایی به پا کرد و مؤمنین دسته دسته خود را به جلسات ایشان می رساندند. روزی پس از جلسه تصمیم بر این شد که کسانی که تمایل دارند به اتفاق ایشان به زیارت مرقد شریف مرحوم میرزا آقا (ره) بروند ایشان پیشاپیش جمعیت حرکت می کنند.

وقتی که در «راسته میرزا آقا» به مدرسه علمیه می رسند ایشان توقف می کنند و

۱- ستارگان نهاوند، ص ۶۶؛ مجله حوزه، ص ۴۴-۴۳، خرداد ۱۳۸۰؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۷۳.

می گویند این مدرسه به گردن ما حق دارد و سپس راه را کج کرده و از کوچه «آقانور» به مسیر ادامه می دهند. برخی اظهار می کنند آقا از این مسیر راه طولانی می شود. ایشان جوابی نمی دهد ولی چیزی نمی گذرد که دیوار مدرسه که ارتفاع بلندی داشت با صدای مهیبی فرو می ریزد و مردم از این حادثه وحشتناک جان سالم به در می برند. (۱)

۳- داستان زلزله مشهد و فروریختن دیوارها و سقف یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد

روزی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) با جماعت بسیاری در یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد مشغول اقامه نماز جماعت بود، بعد از اتمام نماز ظهر شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) مکان نماز را تغییر می دهد و به شبستان دیگری می رود و جماعت نماز گزار هم به دنبال ایشان به شبستان دیگر می روند. بعد از لحظاتی در کمال ناباوری شبستان قبلی به واسطه زلزله فرو می ریزد و همه مردم نماز گزار را در بهت و حیرت فرو می برد و از آن به بعد این شبستان به شبستان نهاوندی معروف می گردد. (۲)

در این جا نیکوست تا برای آشنایی بیشتر با مقام معنوی آن بزرگوار، گزارش مختصری را که ایشان در ضمن رساله «الید البیضاء فی نکت اخبار مناقب الزهراء صلوات الله علیها» از سفر حج خود آورده، نقل کنیم:

اتمام لطالب طریق التّوسّل کالمعرّف فی انعام لفاطمه و عنایتها بالمؤلّف:

بدان که این ناچیز، در این مقام عزیز که ذکر توّسل به صدیقه کبری و بیان تشبّث به ذیل عنایت آن مخدره عظمی شد، خوش دارم که یکی از موارد توّسّل خود را به آن ملیکه انبیا بنگارم، و برادران ایمانی را از اثر آنی دیدنم از این توّسّل مستحضر دارم و آن این است که:

در اوقات تشرّفم به سده سنیّه مرتضویّه - علی مشرفها الف الف سلام و تحیه -

۱- ستارگان نهاوند، ص ۶۵.

۲- گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۷.

در شب های تار و اوقات اسحار، چه در هنگام تشرّف به حرم مطهر، و چه در بالای پشت بام های منازل مستأجره ای که در آن بلد منور داشتم، استغاثه ای به حلال مشکلات نموده و از جنابش مسألت می نمودم که در نزد باری تعالی شفاعت فرموده که اسباب تشرّف به بیت الله و زیارت قبر حضرت حبیب الله و زیارت قبور ائمه بقیع را از جهت این روسیاه فراهم آورده، بدون این که از مخلوقی مثل خود نائب در این عمل باشم، چه نیابت را طبعاً کاره و به توصیه ای از والد مرحوم طارح بودم، و قلت ذات الیدهم، مانع از تشرّف به نحو استعانت بود؛ تا آن که از آن مکان شریف هجرت نموده، و دو سه سالی بر حسب تقدیر، در بلده نماندم - که مسقط الرأس داعی است - توقف نموده، و قریب به پنج سال هم، در دارالخلافة تهران متوقف، و مقیم آن سامان بودم. و در خلال این اوقات، دو مرتبه حج نیابتی از زید و عمرو، با وجهی که به حسب المرسوم و المتعارف، زیاده از اجرت این عمل بود، به قریب ضعف میسر شد. و این حقیر اقدام ننمودم، تا آن که منتقل به مشهد مقدس رضویّه - علی مشرفه الف الف سلام و تحیه - شدم. و قریب چهار سال از مجاورتم در آن زمین جنت قرین گذشت. و چون از تاریخی که از نجف اشرف منتقل به بلاد عجم شده ام، همه ساله یک اربعین را صعود به منبر، از برای موعظه نفس سرکش خود و تذکر برادران ایمانی می نمودم، تا چند سال قبل از نوشتن این مقام؛ و چند سال است که به واسطه عارضه مزاجی، این توفیق از داعی سلب گردیده، و آن اربعین عبارت از ماه صیام و دهه اول محرّم الحرام هرعام بود.

پس در سال هزار و سیصد و سی و یک، در ماه رمضان، حسب المرسوم به منبر صعود نموده، و در لیالی قدر - به واسطه ازدحام جمعیت در مسجد جامع معروف به مسجد گوهرشاد - وظایف لیالی قدر را در صحن جدید - که از بناهای خاقان مغفور فتحلی شاه قاجار است - به جای می آوردیم. و در شب بیست و سوم - که در نزد طایفه شیعه، ليله قدر بودنش، ارجح و اثبت است - بعد از ادای وظایف آن ليله از نماز و غیره، به منبر صعود نموده، و بالمناسبه سوره قدر را عنوان کرده.

و چون در اخبار آن عصمت علیهم السلام ليله القدر، تأویل به وجود مقدس فاطمیّه شده است،

پس در مقام ذکر مصیبت در خاتمه بیان منبریّه، ذکر از مصایب آن مخدّره گردیده، و منبر به اسم سامی و نامی گرامی آن ملیکه انبیا اتمام یافت.

و در مقام دعا، از جمله چیزهایی که در آن حال بر قلبم القا شد که از برای حصول آن دعا نمایم، زیارت عتبات عالیات بود، پس از برای انجاح این مقصود دعا نموده، و مؤمنین آمین گفتند. و در این دعا، توسّل تامّه را به حضرت بی بی قرار داده؛ پس جالسین مجلس از برای تناول سحور متفرّق شده، به منازل خود رفتند. و تقریباً مدت ده ماه از آن تاریخ گذشت. و در خلال آن مدّت، استجابت بعضی از دعوات آن ليله نمایان شد و لیکن از دعا تشرفّ به عتبات عالیات اثری هویدا نشد؛ تا آن که در روز مبعث سال هزار و سیصد و سی و دو- تقریباً دو ساعت از روز گذشته- سید جلیلی که از اخیار و از جمله کسبه بازار، و شغل او علاقه بندی بود در منزل داعی آمد، و اظهار داشت که شما را یاد می آید که در سحر شب بیست و سیم از ماه رمضان سال گذشته در منبر- متوسّلاً بالصّدیقه الطّاهره- از برای تشرفّ به زیارت عتبات عالیات دعا نمودید؟

داعی عرض کردم: بلی نظرم می آید، و لیکن تاکنون اثری از استجابت آن دعا ظاهر نشده است.

آن سید جلیل فرمودند: آن دعا در همان وقت به هدف اجابت مقرون شد. نهایت آن که: الامور مرهونه باوقاتها. و وقت فعلیت آن، این اوقات است.

پس فرمودند که: من در روز بیست و دوّم آن ماه، که شبش در میان جالسین مجلس شما بودم، با تاجر معروف حاج یوسف وهّاب اوف اردبیلی، در معامله نخ فرنگی که تقریباً ده دوازده هزار تومان وجه آن می شد، مقاوله می نمودم، و معامله ما سرنگرفت. پس در آن شب که شما آن دعا را نمودید، عهد کردم که اگر این معامله ما انجام پذیر شود، و ششصد تومان ربح نماید، من در خدمت بوده با شما مشرفّ به بیت الله الحرام گردیدم، و شما در این حجّ نایب از جدّه ام صدیقه طاهره باشید. و اگر سیصد تومان ربح کرد، فقط شما نائبا عن الصّدیقه مشرف شوید، چه من در چندسال قبل، عن استطاعه به حج مشرف شده، و حجّ واجب خود را به جای آورده ام. و اگر این مرتبه در خدمت شما موفق به حجّ کردم،

حجّ مستحبّی است. و اکنون آن معامله انجام گرفته و نخ ها را از ایشان ابتیاع نمودم و فروختم، و خداوند ششصد تومان ربح مرحمت فرمود. و این وجه، به این ترتیب که ذکر شد، مصرف سفر مکه معظمه است. آیا شما حاضر هستید از برای نیابت از جدّه ام، رفتن به حجّ را؟

داعی عرض کردم: البتّه حاضرم. و این نیابتی است که از صد هزاران اصالت، اشرف است.

مختصراً آن که تهیّه سفر را آماده کرده، و روز غزّه ماه رمضان المبارک سی و دو (۱) از مشهد مقدس به عزم نیابت آن ملیکه دو سرا در حج بیت الله با آن سید جلیل، با یک نفر دیگر از سادات انجاب بیرون آمدیم. و وجه مصروف را در مشهد مقدّس، به تاجری که ظاهراً خود حاج یوسف مزبور بود، آن سید جلیل داده، و برات بادکوبه گرفت. و روز هفتم رمضان وارد بادکوبه شدیم، و غافل از این بودیم که دول کفریّه با یکدیگر، و دولت انگریز با دولت اسلامیّه عثمانیّه اعلان محاربه ای داده، و جنگ بین الدّول و الملل شروع شده، و به این واسطه تمام وسایل و مراکب سیر و حرکت - از جهاز و شمندفر و غیرها - از بردن مسافر به حجّ ممنوع، و ممخّض از برای سوق عساکر در حال محاربه اند. و از جمله آن دول هم، دولت روسیّه است، و سیر مسافر در آن بلاد ممنوع است.

پس از ورود به بادکوبه، آن تاجری که وجه برات ما را باید تأدیه نماید، خبردار شده به دیدن آمد. ولدی الورد، زبان را به نکوهش و توییح ما گشود و عباراتی ناهنجار گفت.

داعی گفتم: چه شده است که شما این نحوه از عبارات را می گوئید؟

در جواب گفت: مگر شما در مشهد مقدس نشنیده اید که جنگ بین الملل شروع شده، و مسافر بردن ممنوع است؟

داعی عرض کردم: ما به هیچ وجه در مشهد مقدّس، و در بین راه تا این جا که وارد شده ایم، این مطلب را از کسی نشنیده ایم، و الحال آن را از شما می شنویم. و اگر در مشهد مقدس یا در بین راه این مطلب را شنیده بودیم، تا بادکوبه نمی آمدیم.

۱- مراد، سال یک هزار و سیصد و سی و دو هجری قمری است.

پس آن تاجر گفت: چاره ای جز معاودت به مشهد مقدس ندارید، چه قریب به دو هزار نفر دیگر از ایرانی ها، که به عزم تشریف به بیت الله در این جا آمده اند، چند روز است که روزی سه چهار مرتبه به ماشین خانه رفته، و گاهی به داد و فریاد، و گاهی به الحاح و فروتنی، مسئلت بلیط ماشین می کنند، که به ادسا و اسلامبول بروند. و احدی به گفته آن ها اعتنا نمی کند. و حال شما هم، مثل آن ها است، و چاره ای به غیر از معاودت نیست.

و بالجمله، هفت روز در بادکوبه معطل شده، و سه نفر رفیق داعی - که دوتای آن ها، همان دو سید جلیل بودند، که با داعی از مشهد مقدس بیرون آمده بودند. و یک نفر دیگر، میرزا ابو القاسم نامی بود که در دو منزلی مشهد با ما ملاقات نموده، و عازم به رفتن مکاره از برای تجارت دنیویّه بود. و اظهار داشت که چندسال است که عزم تشرّف به حجّ را دارم، و لیکن موفق نمی شوم، تا این که شما را دیده در قلبم گذشت که با شما در این سفر همراه باشم، اما چه کنم که عازم مکاره ام؟

داعی گفت: الف و راء مکاره را که اسقاط کنی، مکه می شود. و تجارت هم اعمّ است از تجارت دنیویّه و اخرویّه. امساله را، تجارت را تجارت اخرویّه قرار دهید.

پس با ما همراه شد، و به واسطه کثرت آمدوشدش در مملکت روسیه به جهت تجارت، مسلط بر فهم و تکلم به لغت روس بود. در این چند روزه، روزی چندین مرتبه از منزل بیرون آمده، و از وسایط امور شمندفر تفتیش کامل می کردند که شاید طریقی از برای حرکت نمودن ما میسر نشد.

تا آن عصر روز هفتم از ورود، عزم را بر معاودت به مشهد مقدس جزم کرده و رفقا از برای تهیّه وسایل معاودت بیرون رفتند و داعی، تنها، با دل شکسته و حال پریشان در منزل ماندم. و در این حال تنهایی متذکّر شدم که چرا نباید متوسّل به صدّیقه کبری علیها السلام - که منوب عنهای من است - بشوم؟

پس اشکم جاری شد و عرض کردم: ای خاتون دو سرا، خود شما می دانید که دو مرتبه اسباب حجّ بیت الله به نیابت از زید و عمرو، از برای داعی به احسن وجه و اکمل اجرت میسر شد، و داعی قبول ننمودم. و به این وجه قلیل محض نایب بودنم در این عمل، از آن

سلاطه خلیل راضی شدم، در حالتی که آقایان حجج اسلامیه مشهد مقدس مثل مرحوم حجه الاسلام آقای حاج سید علی سیستانی - اعلی الله مقامه - و مثل مرحوم ثقه الاسلام حاج سید علی شوشتری و مثل مرحوم ثقه الاسلام آقا شیخ حسن کاظمینی - نور الله مرقدهما - که همگی در آن تاریخ در قید حیات بودند، و با داعی محبت و صداقت کامله داشتند، داعی را از تقبل این امر ممانعت فرمودند که اولاً این وجه، مکفی این سفر از برای شما نیست، و ثانیاً همین وجه را خودتان اخذ کنید، و به دست آن آقا نگذارید، زیرا که حرف نوع مردم را اعتباری نیست.

چه آن که داعی وجه سیصد تومان را از آن سید جلیل نگرفتم. و به ایشان عرض کردم که این وجه از جده شما است، و من مهمان آن مخدّره ام، و شما وکیل خرجید، از جانب ایشان. معادل آن چه را که برای خودت در این مسافرت از گراوات و مخارج اکل و شرب مصرف می کنید، از برای داعی هم مصرف نمایید. و وقتی که وجه تمام شد، بگو من از وکیل خرجی جده ام خارج شدم، در آن وقت من می دانم و صاحب کارم.

و بالجمله عرض کردم: بی بی، داعی با این خصوصیات، به اسم نیابت از حضرتت در حج بیت الله، از مشهد مقدس بیرون آمده ام. شما بر خود میسند که داعی خائبا از این جا معاودت به مشهد مقدس کنم. علم الله، چند دقیقه بعد از این عرایض به سده ستیه آن مخدّره بیش طولی نکشید که آن تاجری که طرف برات ما بود و ما را در روز اول ورود به بادکوبه چقدر مذمت و نکوهش کرد در جلو، و سه نفر رفیق داعی از عقب او وارد شدند.

ولدی الورود، آن تاجر از عوض سلام و تحیت گفت: آقا، البشاره.

داعی در جوابش گفت: بشرک الله بالجئه، چه بشارت داری؟ آیا غدقن از نبردن مسافرین برداشته شده است؟

گفت: نه، و لکن مادام و خانمی که رئیس ماشین خانه و شمندفر بود - چنان که رسم طایفه روسیه است، بلکه رسم ملت نصاری است که زنان را مثل مردان دخالت در امور مهمه دولتی و تجارتي می دهند - معزول شد، و خانم دیگری که با من آشنا و طرف حساب است، به ریاست شمندفر منصوب گردیده. و اگر شما مایل باشید که در شمندفر، با

سالدات ها همنشین باشید، من می توانم که از برای شما تحصیل بلیط شمندفر بنمایم.

داعی عرض کردم: البتّه تحصیل کنید.

پس، فردای آن روز که روز هشتم ورود ما به بادکوبه بود، قبل از ظهر چهار بلیط شمندفر آورده، به ما داد، و گفت: مهیّا باشید که عصر شمندفر حرکت می کند به جانب اودسا. من حَمّال آورده شما را با اسباب و لوازمتان، به ماشین خانه برده و به ماشین نشانیده تا بروید.

و گفت: همین قدر که ماشین از برای سیر به حرکت افتاد، دیگر کسی را قدرت نیست که متعرّض شما بشود.

پس در وقت عصر با حَمّال آمده، و ما را حرکت داده و به ماشین خانه برد. و ما را با اسباب های ما در یکی از خان های ماشین جای داده، و ما را در عقب اسباب ها نشانیده که به مرائی و منظر نباشیم.

و در آن وقت، قریب دو هزار نفر از ایرانی ها که عزم بیت الله داشتند و در بادکوبه آمده بودند، در جلوی ماشین خانه حاضر بودند، و تماما با چشم گریان و حال پریشان تقاضای بلیط ماشین می کردند، و احدی به آن ها اعتنا نمی کرد.

خدا می داند که در آن وقت بر داعی چه گذشت. و نمونه ملکی را که نیمی از آن از برف و نیمی دیگر از آتش است - چنان که در اخبار وارد شده - در خود دیدم که به یک چشم خندان، از این موهبتی که حضرت بی بی درباره ما فرمود از تسبّب اسباب حرکت؛ و به یک چشم گریان، از دیدن حال برادران ایمانی ایرانی خود.

پس ماشین به حرکت آمده، و ما از بادکوبه بیرون آمدیم، به جانب اودسا و اسلامبول.

و این نبود مگر از توسّل به ذیل عنایت حضرت صدّیقه علیها السّلام.

و چقدر از مواهب و عنایات که در آن سفر میمنت اثر، از پرتو توجه آن خاتون دنیا و آخرت، شامل حال این کلب آستانشان گردید، که اگر نوشته شود کتابی حجیم و دفتری عظیم گردند.

از جمله، آن که اغلب حجّاج، یک مرتبه در سفر حجّشان به مدینه منوره مشرف

می شوند، و آن هم چند روزی که غالباً به عشره نمی رسد. و این روسیاه را- از عنایات آن مخدّره- در یک سفر، دو مرتبه توفیق تشرّف به مدینه منوره حاصل گردید: یک مرتبه قبل الحج که چهارده روز مشرف بودم. و دفعه ثانیه بعد الحج که روز هشتم ماه محرّم الحرام هزار و سیصد و سی و سه وارد مدینه شده، و تا شانزدهم محرّم مشرف بودم. و بعد از آن به شمندفر که دولت عثمانیه میان مدینه و شام احداث کرده بودند، نشسته و به شام آمدم.

و از جمله آن که توفیق درک میقات طایف- که قرن المنازل است- مرزوق گردید، چه قبل از حجّ، از بادکوبه به اسلامبول، و از آن جا به بیروت، و از آن جا به شام، و از آن جا به مدینه طیبه مشرف شده، از راه شمندفر. و از آن راه که رفته، معاودت به شام نموده، و به بیروت و اسکندریّه و سوئیس رفته، و از سوئیس به جدّه رفتیم. و قهرا احرام از این طریق، محاذات میقات است، نه از خود میقات. و بسیار مایل بودم که درک یکی از مواقیت را نموده باشم، تا آن که من حیث لا- احتسب، درک میقات طایف- که قرن المنازل است- مرزوق گردید.

و از جمله، آن که چون اوّل محاربه بین الدول بود که ما در بادکوبه وارد شدیم؛ و هنوز غالبیت و مغلوبیت دولتی معلوم نبود، پس پول های هردولت از نقود و کاغذ، به همان قیمت خود باقی بود. و وجه سیصد تومان داعی را مثل سایر وجوه همراهان منات کاغذ دادند، که هر صد مناتی آن در آن وقت شصت و دو تومان ایرانی قیمت داشت. و چون به اسلامبول رسیدیم و مغلوبیت دولت روسیه مشهود و مشهور گردید، پول های رواج مملکتش تنزل نموده، و بعضی از صد مناتی ها را در اسلامبول به بیست و پنج تومان ایرانی دادیم. و چون در شام رسیدیم، صد مناتی به پانزده تومان رسیده بود.

و بالجمله این وجه سیصد تومان، همین قدر شد که داعی را بعد از حجّ به مدینه طیبه رساند. و مع ذالک، چهارصد تومان دیگر علاوه بر آن سیصد تومان مخسوره مصرف داعی شد، تا ورود به مشهد که روز هیجدهم ماه شعبان هزار و سیصد و سی و سه بود. و مع ذالک در حین ورود به مشهد مقدس، تمام قروض داعی تأدیه شده، و مقداری هم مصرف

سوغات نموده، من حیث لا احتسب.

و از جمله آن که نوع حاجیان در آن سال، از تشرّف به عتبات عالیات محروم شدند؛ چه از طریق بحر و از ساحل جدّه مراجعت نمودند به خیال این که به بصره، و از آن جا به بغداد رفته، مشرّف به آن اعتبار مقدّسه گردند. و چون میانه دولت انگریز و عثمانی، در بین بصره و بغداد محاربه بود، پس راهی به تشرّف پیدا نکرده، و جمعی از بوشهر و جمعی از بصره و جمعی از بندر ناصری به عجم معاودت نمودند.

و داعی - بحمد الله و المئه - چون از راه بین الحرمین معاودت نمودم، و به شام رفتم، پس از آن جا به حلب و از حلب به دیر و از دیر به شختور نشسته، و در شطّ فرات سیر نموده، تا وارد مسیب شده و از آن جا از نهر حسینی وارد کربلای معلی شدم. و چون ورودم مصادف با وقت زمستان بود، تقریباً چهار ماه در آن اعتبار مقدّسه مشرّف بودم. و بعد از عید نوروز، حرکت به سمت عجم نمودم.

و نبود تمامت این ها، مگر از اثر توّسلم به حضرت صدّیقه کبری صلوات الله علیها.

و از آن تاریخ تاکنون - که یوم هیجدهم از ماه رجب الاصبّ سال هزار و سیصد و چهل و هشت هجری است، و مشغول کتابت این مقام هستم - هروقت که در ورطه ای و بلیّه ای مبتلا شده ام، متوسّل به آن خاتون دنیا و آخرت شده، و ایشان را به آن انظار عنایتانه ای که در آن سفر درباره این روسیاه داشته، قسم داده ام. و فی الفور، از آن ورطه و بلیّه، از برایم خلاصی حاصل شده است. و امید است که از ورطه های برزخ و قیامت هم، داعی را نجات دهد.

تألیفات علامه نهاوندی (ره)

اشاره

آیت الله نهاوندی (ره) از سال ۱۳۲۸ ق تا ۱۳۶۹ ق متجاوز از ۴۰ سال در ارض اقدس خراسان به ترویج مکتب تربیت فضلا و تدریس و تألیفاتی سودمند اشتغال داشت این عالم کامل فقیهی پرهیزکار و دانشمندی فروتن بود که بسیاری از سال های عمر شریفش را در تألیف و تصنیف کتب دینی و علمی متعدد سپری کرده که به تفصیل بیان می گردد.

۱- البیان الرفیع (اخلاق ربیعی)

این کتاب در قطع وزیری و در یک مجلد به صورت چاپ سنگی در ۳۲۴ صفحه به چاپ رسیده است. تاریخ شروع نگارش این کتاب سال ۱۳۳۷ ق و تاریخ اتمام آن سال ۱۳۴۱ ق است. این کتاب در شرح احوال ربیع بن خثیم معروف به خواجه ربیع است و متشکل از یک مقدمه و هشت باب و یک خاتمه است.

۲- جنه العالیه و جعبه الغالیه

نگارش این کتاب در سه جزء و در سال ۱۳۴۱ ق به اتمام رسیده و هر سه جزء در یک مجلد در قطع رحلی و چاپ سنگی به چاپ رسیده است. این کتاب کشکولی است که مطالب مختلف در آن شماره گذاری شده و هر جزء آن مشتمل بر ۳۳۳ مطلب از مطالب مختلف می باشد.

۳- جنتان مدهامتان

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است جزء اول «الجنه الاولی» ۲۰۹ صفحه و جزء دوم «الجنه الثانیه» ۲۰۶ صفحه است جزء اول مشتمل بر ۵۰۴ جوهره و جزء دوم مشتمل بر ۱۵۴۱ جوهره است. هر جوهره از این کتاب در مورد مسائل مختلفی از عقاید، عرفان و اخلاق و ... است.

۴- راحه الروح یا کشتی نجات

این کتاب شرحی است بر حدیث شریف نبوی که در کتب شیعی و اهل سنت ذکر شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق». این کتاب به قطع وزیری در ۵۱۲ صفحه توسط کتاب فروشی جعفری در مشهد به چاپ رسید. نگارش این کتاب در ۱۳۴۱ ق به پایان رسیده است.

۵- خزینه الجواهر فی زینه المنابر

این کتاب در سه بخش اصول دین، فروع دین و اخلاق نگارش یافته و در هربخش آیات، روایات، مواعظ و حکایات مربوط به آن بخش به ترتیب آورده شده است.

همچنین این کتاب مشتمل بر شرح و تفسیر چهل آیه و هفتاد و هفت روایت و هشتاد موعظه و دویست حکایت است. نگارش این کتاب در سال ۱۳۳۶ ق به پایان رسیده و به قطع وزیری و در ۷۲۲ صفحه توسط انتشارات کتاب فروشی اسلامیة به زیور طبع آراسته گردیده است.

۶- گلزار اکبری و لاله زار منبری

این کتاب در ۱۱۴ فصل به عدد سوره های قرآن کریم تنظیم شده و هرفصل آن به نام «گلشن» نامگذاری گردیده است در واقع این کتاب کشکولی است از مطالب مختلف با این تفاوت که مطالب آن براساس موضوع هرگلشن و فصل دسته بندی و مطالب هم سنخ در یک گلشن و پشت سرهم آورده شده است. این کتاب در سال ۱۳۴۴ ق نوشته شده و در ۶۶۷ صفحه در چاپخانه حاج محمد علمی در قطع وزیری چاپ شده است.

۷- انوار المواهب

موضوع این کتاب مناقب و فضائل ائمه معصومین علیهم السّلام است که در قطع رحلی و در یک مجلد به چاپ سنگی رسیده است. شروع تألیف این کتاب ۱۳۳۴ ق و تاریخ اتمام آن ۱۳۴۰ ق بود و مجموع صفحات آن ۵۶۹ صفحه می باشد.

۸- العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - (کتاب حاضر)

بنابه گفته مؤلف این کتاب به منزله جلد دوم کتاب انوار المواهب است که در شرح احوال حضرت ولی عصر علیه السّلام بوده و در پنج قسمت به عنوان بساط نگارش یافته است.

کتاب مذکور در قطع رحلی به صورت چاپ سنگی و در دو مجلد به چاپ رسیده است.

۹- جواهر الکلمات (جواهر الزواهر فی شوارد النوادر)

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است.

۱۰- وسیله النجات و عناوین الجمعات فی شرح دعاء السمات

پایان نگارش کتاب سال ۱۳۳۱ ق بوده و در ۳۲۰ صفحه وزیری توسط انتشارات نهاوندی به چاپ رسیده است.

۱۱- انهار النوائب فی اسرار المصائب

۱۲- حاشیه فرائد الاصول علی المبحث البراءه

۱۳- رساله الحقیقه و المجاز

۱۴- وسائل العیید الی مراحل التوحید

۱۵- رشحه الندی فی مسأله البداء

۱۶- صلاه المسافر (تقریر درس شیخ محمد طه نجف)

۱۷- طور سینا در شرح حدیث کساء

۱۸- الفتح المبین فی ترجمه الشیخ علی الحزین

۱۹- الفوائد الکوفیه فی ردّ الصوفیه

۲۰- کشف التغطیه عن وجوه التسمیه

۲۱- لمعات الانوار فی حل مشکلات الایات و الاخبار

۲۲- مفرج القلوب و مفرج الکروب

۲۳- الموارث (تقریر درس سید محمد کاظم طباطبایی یزدی)

۲۴- النفحات العنبریه فی البیان المنبریه

۲۵- الید البیضاء فی مناقب الامیر و الزهرا

۲۶- الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجه المنتظر

۲۷- سبع المثانی در مناقب حسن اول تا حسن ثانی

۲۸- العسل المصفی فی نکت اخبار مناقب المصطفی صلی الله علیه و آله

۲۹- الکوکب الدری فی نکت اخبار مناقب امیر المؤمنین علیه السلام § نباء البشر، ج ۴، ص ۱۶۰۰؛ مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ص ۳۴۲؛ معجم رجال الفكر و الادب، ج ۳، ص ۱۳۱۴-۱۳۱۳؛ مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۲۰۸؛ مع کبار علماء النجف الاشرف، ج ۲، ص ۳۰۷-۳۰۶؛ ریحانه الادب، ج ۶، ص ۲۶۹؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۹۲؛ علمای معاصرین، ص ۲۲۰؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۴۲۳-۴۲۲ §.

صاحب الذریعه علاوه بر آثار مذکور دو کتاب دیگر را در زمره تألیفات علامه نهاوندی (ره) ذکر کرده است.

وفات علامه نهاوندی (ره)

شیخ بزرگوار ما در ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۳۶۹ ق/ ۱۳۲۹ ش در ۹۰ سالگی در مشهد در گذشت روز در گذشت ایشان هوا بسیار سرد بود و برف سنگینی باریده بود و غسل خانه مشهد در خیابان ۱۷ شهریور در محل کنونی پارک وحدت قرار داشت و مردم با سختی طاقت فرسایی در مراسم کفن و دفن ایشان شرکت جستند و همین امر سبب شد که مرحوم آیت الله فقیه سبزواری با توجه با مساعدت هایی که مرحوم نهاوندی در زمان حیات خود کرده بود، غسل خانه اول طبرسی را بنا نماید.

جسد پاک علامه نهاوندی در رواق دارالسعاده در پایین پای هشتمین امام پاکان و در کنار قبر شیخ مرتضی آشتیانی دفن گردید و روح بلندش به عالم بالا عروج کرد. (۱)

مرحوم مروج در تاریخ در گذشت ایشان این بیت را سروده است:

آمد اندوه و سرافکند و پی تاریخ گفت:***شد نهاوندی مقیم اندر در سلطان طوس

که جمع حروف مصرع دوم در حساب ابجد ۱۳۶۹ یعنی سال در گذشت ایشان به سال قمری است.

کتابخانه علامه نهایندی (ره)

حاج شیخ علی اکبر نهایندی ضمن دارا بودن تألیفات زیاد از کتابخانه بسیار غنی نیز برخوردار بوده است.

آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه به گوشه ای از نسخی که در کتابخانه وی موجود بوده اشاره کرده. آن چه در پی می آید فهرستی مختصر از بخشی از کتابخانه بزرگ ایشان است:

آثار علوی؛ مؤلف: محمد بن مسعود مسعودی؛ رساله ای مختصر در بیان آثار علوی شامل مقدمه و چهار فصل و سیزده باب. (۱)

البراهین الجلیه فی تفضیل آل محمد علی جمیع البریه؛ مؤلف: مولا- محمد کاظم بن مولا- محمد شفیع هزار جریبی حائری متوفی بعد از ۱۲۳۲ ق و قبل از ۱۲۳۸ ق. (۲)

تحفه الاخیار؛ مؤلف: مولی محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی، مشتمل بر هزار بیت فارسی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام و ردّ صوفیه است که شرح آن به زبان فارسی اثر مؤلف می باشد. (۳)

تحفه المحققین؛ مؤلف: شیخ احمد دامغانی معاصر مولی حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان، این کتاب شبیه کشکول و به زبان فارسی می باشد. (۴)

ترجمه الذهبیه؛ مؤلف: سید شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی مشهدی صاحب «الحبل المتین» و «وسيله الرضوان». (۵)

تفسیر آیه البسمله؛ مؤلف: سید محمد حسین بن شمس الدین محمد النسابه. (۶)

۱- الذریعه، ج ۱، ص ۹.

۲- الذریعه، ج ۳، ص ۸۰.

۳- الذریعه، ج ۳، ص ۴۱۷.

۴- الذریعه، ج ۳، ص ۴۶۷.

۵- الذریعه، ج ۴، ص ۱۰۳.

۶- الذریعه، ج ۴، ص ۳۲۵.

تفسیر سوره الفجر؛ مؤلف: مولی احمد بن حسن یزدی مشهدی واعظ. (۱)

شرح الصحیفه؛ مؤلف: علامه محمد باقر مجلسی؛ این کتاب به زبان فارسی بوده و قریب پنج هزار بیت می باشد. (۲)

شرح قصیده میرفندرسکی؛ مؤلف: مولی عباس دارابی شاگرد مولی هادی سبزواری می باشد. (۳)

المسؤلات؛ مؤلف: کربلایی علی بروجردی؛ این کتاب شامل جواب مسائلی است که مؤلف از استاد خود مولی محمد تقی مجلسی سؤال کرده است. (۴)

شمس الحقیقه؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد النبی بن عبد الصنائع اخباری نیشابوری (م ۱۲۳۲ ق). (۵)

طراز المصائب؛ مؤلف: مولی نظر علی بن سلطان محمد طالقانی (م ۱۳۰۶ ق) این کتاب مشتمل بر مطالبی در مقتل می باشد. (۶)

طیف الخیال فی المناظره بین العلم و المال؛ مؤلف: مولی محمد مؤمن بن حاج محمد قاسم جزایری شیرازی شاگرد مولی شاه محمد بن محمد شیرازی صاحب شرح (الصحیفه). (۷)

حقیقه الاعیان فی معرفه الانسان؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد العلی معروف به اخباری. (۸)

الرد علی العامه؛ مؤلف: حاج مولی حسن بن علی کشوی یزدی حایری؛ این کتاب بیان

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲- الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

۳- الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۵.

۴- الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۶ و ج ۲۱، ص ۲۹.

۵- الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

۶- الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۵۹.

۷- الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷-۱۹۶.

۸- الذریعه، ج ۷، ص ۴۷.

ابطال خلافت کسانی است که بر علی علیه السلام مقدم شدند. (۱)

رشحات عین الحیاه؛ مؤلف: مولی حسین بن علی واعظ کاشانی بیهقی؛ این کتاب شامل مقالاتی چند در طبقات خواجگان و سلسله نقش بندیه و مناقب خواجه ناصر الدین عبید الله نقش بندی و ... می باشد. (۲)

زهر الربیع فی الطرائف و الملح و المقال البدیع؛ مؤلف: سید نعمت الله بن عبد الله موسوی تستری (م ۱۱۱۲ ق). جلد اول این کتاب مکرر چاپ شده و جلد دوم به دلیل عدم اقبال مردم به آن چاپ نشده و لذا نسخه دوم جلد دوم کمتر است. صاحب الذریعه گوید:

جلد دوم این کتاب را نزد شیخ علی اکبر نهاوندی در خراسان دیده است. (۳)

رساله فی السیر و السلوک؛ مؤلف: نور الدین اخباری محمد بن محمد بن مرتضی کاشانی برادر محدث فیض کاشانی. (۴)

شرح دعای شجره النبوه؛ مؤلف: مولی احمد واعظ یزدی (م ۱۳۱۰ ق). این کتاب مشتمل بر هشت هزار بیت می باشد. (۵)

قلائد اللثالی؛ مؤلف: نصر الله بن شهر الله ترمذی؛ این کتاب به زبان فارسی و شرح جامع الحکایات است که مؤلف برای غلامرضا بن محمد علی آرانلی کاشانی تصنیف کرده است. (۶)

لب شرح المثنوی؛ مؤلف: مولی حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (م ۹۱۰ ق)

به این کتاب لب اللباب هم گفته می شود. (۷)

لطائف الآثار و جواهر الاخیار؛ مؤلف: شیخ سلیمان بن محمد معاصر

۱- الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۲- الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

۳- الذریعه، ج ۱۲، ص ۶۹.

۴- الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

۵- الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۵۲.

۶- الذریعه، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۷- الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۸۷.

شیخ حرّ عاملی رحمه الله (۱).

اللمعات فی شرح دعاء السمات؛ مؤلف: سید ابو القاسم بن سید محمد باقر حسینی علوی فاطمی. (۲)

مباحثه النفس؛ مؤلف: مولی محمد طاهر؛ این کتاب در مواعظی خطاب به نفس عماره و ... می باشد. (۳)

المجالس الاربعون؛ مؤلف: مولی محمد بن مقیم بن شریف درزی بارفروشی مازندرانی. این کتاب در مواضع الهیه می باشد که عنوان هر مجلس آیه ای از قرآن است. (۴)

مجالى الانوار؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد النبى بن عبد الصنائع نیشابوری اکبرآبادی معروف به اخباری؛ این کتاب مشتمل بر مطالبی در مبدأ و معاد می باشد که خود مصنف شرحی بر آن نوشته که به «مجالى المجالى» نام گرفته است. (۵)

تحفه المؤمن؛ مؤلف: مولی احمد دامغانی معاصر فتحعلی شاه. (۶)

معارف العارفين؛ مؤلف: محمد بن نصر الله اللائمی؛ این کتاب مختصر و در دو فصل می باشد. (۷)

مفتاح المطالب فى شرح المكاسب؛ مؤلف: سید محمد مولانا تبریزی (۸).

منهج الفاضلين فى معرفه الائمه الكاملين؛ مؤلف: شیخ محمد بن اسحاق بن محمد الحموی؛ این کتاب به زبان فارسی و مبسوط در امامت می باشد. (۹)

میزان الحق؛ مؤلف: مولی حسن بن علی الكشوی یزدی حائری

۱- الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۱۲.

۲- الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

۳- الذریعه، ج ۱۹، ص ۴۱-۴۰.

۴- الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۵۸.

۵- الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۷۳؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۱.

۶- الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۳۴ و ۲۶ و ۱۷۱.

۷- الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۹۳.

۸- الذریعه، ج ۲۱، ص ۳۴۹.

۹- الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۹۵.

این کتاب به زبان فارسی و در ردّ عامه و خلافت متقدّمین می باشد. (۱)

نجم الولایه لمن اراد الهدایه؛ مؤلف: محمد بن عبد النبّی اخباری (۲).

نصیحت نامه شاهی؛ مؤلف: ملا حسین بن علی کاشفی سبزواری. مؤلف، این کتاب را برای پسر سلطان حسین میرزا بایقرا به رشته تحریر در آورده است که مشتمل بر مواعظ و اخلاق منظوم و منثور می باشد. (۳)

تنویر القلوب؛ مؤلف: مولی نور الدین محمد بن مرتضی بن محمد مؤمن بن مرتضی برادر فیض کاشانی معروف به نور الدین اخباری. این کتاب مشتمل بر ۱۴ باب در بیان معنی یک متن و فضیلت معرفت و کیفیت تحصیل آن است. (۴)

جام جم؛ مؤلف: شیخ محمد علی معروف به علی بن ابی طالب الحزین

این کتاب به زبان فارسی بوده و مشتمل بر «الموالید الثلاثه و کائنات الجو». (۵)

جامع السطین؛ این کتاب در تفسیر سوره یوسف به زبان فارسی و مشتمل بر نکات ادبی عرفانی و اخلاقی در ۶۰ فصل می باشد. (۶)

جنه النعیم در احوال معراج النبّی؛ مؤلف: مولی محمد علی بن محمد معروف به علی البرغانی. این کتاب همچین شامل مطالبی پیرامون امام حسین علیه السّلام و طریق سلوک آن حضرت می باشد که جلد پنجم آن کتاب ریاض الاحزان بوده است. (۷)

الحبل المتین؛ این کتاب مشتمل بر معجزه ظاهر شده بعد از دفن مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام به زبان فارسی و نزدیک هشت هزار بیت می باشد. (۸)

۱- الذریعه، ج ۲۳، ص ۳۰۹.

۲- الذریعه، ج ۲۴، ص ۷۰.

۳- الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۸۵.

۴- الذریعه، ج ۴، ص ۴۷۱.

۵- الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۱۹ و ج ۵، ص ۲۳.

۶- الذریعه، ج ۵، ص ۵۸.

۷- الذریعه، ج ۵، ص ۱۶۱.

۸- الذریعه، ج ۶، ص ۲۳۹.

حقوق آل محمد علی سائر العباد؛ مؤلف: مولی حسن بن علی یزدی کشوی حائری.

این کتاب به زبان فارسی و وجیزه ای مختصر بوده که در آن سی حق به رشته تحریر درآمده است. (۱)

نظم الغرر و نضد الدرر؛ مؤلف: عبد الکریم بن محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی بن محمد رفیع بن فتح الله معاصر شاه سلطان حسین صفوی. این کتاب در نود و نه باب به عدد اسماء حسنی تصنیف شده است. (۲)

نواصیص العجب فی شرح زیاره رجب؛ مؤلف: ملا احمد بن حسن یزدی (۳).

وسيله الرضوان فی کرامات سلطان خراسان؛ مؤلف: شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی از رؤسای خادمین آستان قدس و از علمای عصر صفوی معاصر شاه طهماسب دوم. (۴)

جواهر الکلمات لبصائر النسمات (ملقب به کحل الجواهر لجلاء البصائر)؛ این کتاب در سه جلد اصول دین، فروع دین و اخلاق می باشد. (۵)

ضمننا بخشی از دست نوشته های علامه نهاوندی همچون بخشی از عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام در کتابخانه مدرسه حجّتیہ قم نگهداری می شود.

در پایان نظرات و پیشنهادات عزیزان را بر دیده منت می نهیم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

قم- رجب المرجب ۱۴۲۷- تابستان ۱۳۸۶

صادق برزگر بفرویی - حسین احمدی قمی

@@@

ص: ۱

[شناسنامه ی کتاب]

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مؤلف:

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سرّه

تحقیق و تصحیح:

۱- الذریعه، ج ۷، ص ۴۲.

۲- الذریعه، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

۳- الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۵.

۴- الذریعه، ج ۲۵، ص ۷۷.

۵- الذریعه، ج ۲۶، ص ۲۶۴.

[ديباچه ١]

هذا هو الرفوف الأخصر فى بشاراا ظهور الحجة المنظر و هو البساط الاول من الكااب المسااب الموسوم بالعبقرى الحسان فى أحوال مولينا صاحب الزمان عليه صلواا الله الملك الحنان، تأليف العليم النحرير و العلامه الكبير، ملاذ الفقهاء الاعاظم و مفخر العلماء الأفاحم، بحر العلوم المااظم، زين المااهااين، محى مراسم شريعاه سيد المرسلين، حجه الاسلام و محجه المسلمين، العقل الحااى عاشر، الذى هو للعلم محور، آيه الله الملك الاكبر الآغا الحاج الشيخ على اكبر النهاوندى اصلا و المشهد المقدس الرضوى موطننا، مظلله العالى فى سنة ١٣٦٤ هـ ق

[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

العبقريّ الحسان حمد و سپاس زبینه اریکه جلال یگانه معبود لایزالی است که بسط بساط رحمتش ابدی و رفر ف خضر خوان نعمتش سرمدی و صاحبان جلال و اکرام در ظلّ ظلیل وجه ذی الجلال و الاکرامش، خوار و ذلیل و زبان شکرگزاران از ثناگویی فضل علم و کثرت انعامش، عاجز و کلّیل، تعالی شأنه، مالک الملکی که ساحت سلطنت و عظمتش از لوث عجز و حدوث، مبرّا و طنطنه علوّ و رفعتش از شایبه اضمحلال و زوال معرّا، منزّهی که سلاسل عوالم امکائیه، دمدمه ای از نفس رحمائیه او است. مقدّسی که ماسوایش به زمزمه سبحان ربّی العظیم و همهمه سبحان ربّی الأعلی، سرگرم ثناخوانی او است.

هر گیاهی که از زمین روید***وحدّه لا شریک له گوید

و روح و ریحان تحیات واصله و صلوات متّصله به روان جان جهانیان و رحمت عالم و عالمیان، ماه روی و الضّحی و سیاه موی و اللیل إذا سجدی و محبوب دلربای ما ودّعک ربّک و ما قلی، درّ یتیم گرانبهای ألم یجدک یتیم فآوی، توانگر نمای و وجدک عائلا فآغنی، راه یافته و وجدک ضالّا فهدی، سلطان صاحب لوای و للآخره خیر لک من الأولی، خواجه دو سرا محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او به تخصیص، مصدر کاینات و محور ممکنات و قطب دایره مکونات، مظهر غیب الهی و آینه خلق و خلق و منطق رسالت پناهی، خاتم اوصیای سامی و حجج گرامی (م ح م د) بن الحسن العسکری علیهما السلام باد.

و بعد، بر ارباب بصایر و اخوان صافی سرایر پوشیده نماناد! پس از آن که این خادم شرع انور و تشنه زلال شفاعت پیغمبر و اولیای خداوند علی اکبر، ابن حسین نهانندی علی اکبر عاکف مشهد مقدس رضوی، سلطان سریر ارتضا و طایف مطاف بقعه عالیہ علوی، حضرت علی بن موسی الرضا- علیه آلاف التَّحِيَّه و الثَّناء- از جمع و تألیف و کتب و تصنیف کتاب مستطاب انوار المواهب فی نکت اخبار المناقب که مشتمل بر حالات خیریّه دلالات و نکات عالیات مناقب حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر از اهل بیت اطهار آن رسول با برکات است، شروع نموده به تألیف و ترصیف این طرفه کتاب که به منزله جلد دوّم از انوار المواهب و محتوی بر حالات و شؤونات حضرت خلیفه الله امام غایب- عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ- است و آن را به کتاب العبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزمان- علیه صلوات الله الملك الحنّان- موسوم ساختم و به نحوی، جمع و تلفیق نمودم که مطالعه کنندۀ را از سایر کتبی که در غیبت نوشته شده، مثل سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی (ره) و نجم الثاقب مرحوم نوری و دار السیلام عراقی و نور الانوار ملّا علی اصغر بروجردی و سایر کتب مدوّنه در این باب، بی نیاز گرداند و آن را به صورت پنج بساط، که به منزله پنج جلد و عبارت از پنج جزء باشد، در آوردم و هربساطی را به نامی نامیدم.

[مندرجات کتاب]

البساط الاول الموسوم بالررفرف الاخضر فى بشارات ظهور الحجة المنتظر مشتمل است بر شطرى از آيات قرآنيه و ساير كتب سماويه و پاره اى از اقوال كهنه و سحره و اخبارات مأثوره از پيغمبر و ائمه اثنا عشر - عليهم صلوات الله الملك الاكبر - در بيان بشارات ظهور آن جناب و در آن چند عبقریه است و در هر عبقریه، چند رفرفه به عنوان رفرفه، رفرفه.

البساط الثانى الموصوف بالمسك الأذفر فى ولاده الحجة المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته

محتوى بر چند عبقریه و در هر عبقریه، چند مسكه به عنوان مسكه، مسكه و در آن اسامى تقريبا چهل و پنج نفر از علمای عامه كه قايل به تولد و وجود فعلى آن بزرگوارند، در آن آمده است.

البساط الثالث المنعوت بالصبح الأسفر فى اثبات مهدويه الحجة المنتظر

شامل تعيين شخص شخيص مهدى عليه السلام و چند اشكال وارده بر وجود، غيبت و ساير

خصوصیات آن بزرگوار و نیز احوال معمرین به طریق طبقه بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال.

هم چنین در بیان غیبات حجج الهیه از محجوج الیهم که عبارت از بیست و پنج نفر از انبیای عظام باشند.

در این بساط، چند عبقریه است و در هر عبقریه، چند صبیحه به عنوان صبیحه، صبیحه.

البساط الرابع المعروف بالياقوت الاحمر فيمن رأى الحجج المنتظر

در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر می باشد که به انحای رؤیت، از حین تولد آن جناب الی زماننا هذا، خدمت حضرتش تشرّف پیدا کرده اند.

در آن چند عبقریه است، و در هر عبقریه، چند یاقوته به عنون یاقوته، یاقوته.

البساط الخامس الملقّب بالنجم الأزهر فی علائم ظهور الحجّ المنتظر

در این بساط مدح انتظار فرج و علایم و گزارشات هنگام ظهور آمده است و نیز تشریح دوازده میراث از موارث انبیا که با آن سرور است:

«عصای موسی» و «حجر او»، «تابوت سکینه»، «ذوالفقار»، «تورات»، «انجیل»، «قرآن حضرت امیر علیه السلام»، «خاتم سلیمان» و غیر این ها، و بیان آیات مرتبط به رجعت و اثبات آن ضرورتا و اعتبارا و اشکالات عشره و اجوبه آن و توقیعات آن حضرت.

در این بساط چند عبقریه است و در هر عبقریه چند نجمه به عنوان نجمه، نجمه.

[دباجه ۲]

فبعون الله الملك المعبود ابدء في المرام و اشرع في المقصود. فأقول:

این بساط اول از کتاب مستطاب «العبقریه الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان» است که مشتمل بر بعضی آیات قرآنی و سایر کتب سماویّه و اخبار کهنه و سحره است، منضمّما الی اخبار سید المرسلین الی مولانا حسن بن علی العسکری علیهما السلام که در بشارات ظهور آن نور موفور السرور وارد گردیده و ملقب نمودم او را بالرفرف الاخضر فی بشارات ظهور الحجّ المنتظر و در آن چند عبقریه و در هر عبقریه چند رفره است.

عَبْقَرِيَّةُ اَوَّلِ [بِشَارَتِ ظَهْوَرِ دَرِ قُرْآنِ كَرِيمِ]

اشاره

بدان که بشارت ظهور موفور السرور حضرت ولی عصر، ارواح العالمین فداه- در قرآن مجید و فرقان حمید، بسیار واقع است.

از قدمای امامیه، شیخ اجل، ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش کتاب «مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الامر» را تألیف فرموده، از متأخرین سید جلیل و محدث تحریر نبیل، سید هاشم بحرانی توبلی قدس سرهما کتاب المحجّه فیما نزل فی الحجّه را پرداخته و در آن کتاب یک صد و بیست آیه از آیات قرآنی را برشمرده که مطابق اخبار معتبره صادره از مترجمان وحی ربوبی، حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی- صلوات الله علیهم اجمعین- در شأن حضرت مهدی موعود و قائم آل محمد- ارواحنا التراب مقدمه الفداء- نزول یافته است.

مفسّرین امامیه مثل علی بن ابراهیم قمی، محمد بن عیاش، محمد بن مسعود عیاشی، صاحب تفسیر نور الثقلین، تفسیر کنز الدقایق و تفسیر صافی که برای حذر از تفسیر قرآن به رأی- نظر به حدیث شریف «من فسّر القرآن برأیه فلیتّبوء مقعده من النار»- بنای تفسیر آیات قرآنی را بر اخبار و آثار معصومین علیهم السّلام نهاده اند، در ضمن تفاسیر خود، آن اخبار را روایت کرده اند و جمع کثیری از علمای غیبت صغرا، در ضمن کتاب هایی که در جمع آیات نازله در فضیلت اهل بیت علیهم السّلام تألیف کرده اند، آن آیات و اخبار را ضبط کرده اند.

بعضی از مفسّرین عامّه هم پاره ای از آیات قرآنی را راجع به حضرت قائم- عجل الله فرجه- دانسته اند.

از متأخرین امامیه، علامه مجلسی - طیب الله رمسه - نیز در اول جلد سیزدهم بحار الانوار (۱)، آیات بسیاری را که به این مقصد اسنی مربوط است، از کتب تفاسیر و اخبار روایت فرموده است. هم چنین معاصر مرحوم جناب حاج ملا علی یزدی حائری در الزام الناصب یک صد و سی و سه آیه در این موضوع در کتاب مذکور نقل فرموده است.

چون ذکر تمام آیات مبشّره و اخبار مفسّره، از وضع این کتاب خارج است، به ذکر بیست آیه در ضمن بیست رفره اکتفا می نماید.

[آیات اول سوره بقره] ۱ رفره

آیه اول: قال الله تعالى في سورة البقره: الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۲)

صدوق روایت کرده از یحیی بن ابی القاسم گفت: از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه پرسیدم.

فقال عليه السلام: «المتقون شيعه علي و الغيب هو الحجه» (۳).

فرمود: متقین شیعه علی باشند و غیب حضرت حجت است و شاهد بر این معنی، قول خدای تعالی است؛ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِظُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۴).

هم چنین از داود بن کثیر رقی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ایمان آورندگان به غیب، کسانی هستند که به قیام قائم علیه السلام ایمان آورند که آن حق است (۵).

نیز از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده از حضرت رسول خدای تعالی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در

۱- در چاپ فعلی بحار الانوار، ر. ک: ج ۵۱ به بعد.

۲- سوره بقره، آیه ۳- ۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۱۸.

۴- سوره یونس، آیه ۲۰.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۲، ص ۳۴۰.

حدیثی که امامت ائمه دوازده گانه و غیبت امام دوازدهم را بیان کرده، فرمود: «طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک من وصفهم الله فی کتابه فقال الذین یؤمنون بالغیب (۱) قال: اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المؤمنون (۲)».

خوشا به حال کسانی که بر دوستی آنان پاینده باشند، آن ها کسانی هستند که خدا در کتاب خود اوصافشان را بیان فرموده؛ پس فرموده: آن چنان کسانی که به غیب، ایمان آورند، و هم چنین فرموده: آنان حزب خدایند؛ آگاه باشید به درستی که حزب خدایند غالب شوندگان.

در آخر روایت جندل بن جناده که صدوق- علی ما فی المحجّه- و فضل بن شاذان و خزاز قمی و از عامه، خوارزمی روایت کرده اند، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ذکر امام دوازدهم می فرماید: «طوبی للصابرین فی غیبتهم، طوبی للمقیمین علی محبتهم، اولئک وصفهم الله فی کتابه و قال الذین یؤمنون بالغیب و قال: اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المؤمنون» (۳).

[سوره بقره، آیه ۱۴۸] ۲ رفره

آیه دوّم: قال الله تعالى فی سوره البقره:

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً (۴).

پیشی گیرید به سوی خیرات، هر کجا که باشید، بیاورد تمام شما را خدا.

علی بن ابراهیم (۵) و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود (۶)، نعمانی در کتاب

۱- سوره بقره، آیه ۳.

۲- سوره مجادله: آیه ۲۲.

۳- سوره مجادله: آیه ۲۲.

۴- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۵- ر. ک: الإحتجاج، دار النعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.

۶- التفسیر العیاشی، النصر محمد بن مسعود بن عباس السلمی السمرقندی، به کوشش سید هاشم-- رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۶۵.

غیبت (۱) و شیخ مفید در کتاب اختصاص (۲) به اسناد معتبره از حضرت باقر علیه السلام؛ هم چنین نعمانی (۳) و صدوق (۴)، به سند معتبر از حضرت سید الساجدین علیه السلام؛ کلینی، صدوق (۵)، محمد بن جریر طبری (۶) و نعمانی (۷) به دو طریق، به اسناد معتبره از حضرت صادق علیه السلام؛ عیاشی (۸) از حضرت ابی الحسن علیه السلام؛ طبرسی در احتجاج (۹)، از عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده اند که فرمودند: مقصود از آیه مبارکه، اجتماع سی صد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم در یوم الظهور می باشد (۱۰) و خبر مروی از حضرت جواد علیه السلام در بشارت آن حضرت به طور کامل ذکر خواهد شد. در این جا متن یک خبر را که با سایر اخبار متحد است، از غیبت نعمانی از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام مسطور داریم.

قال: «إذا أذن الامام دعى الله عزَّ وجلَّ باسمه العبراني فانتخب (۱۱) له اصحابه الثلثمائة و ثلثة عشر قرع كقرع الخريف و هم اصحاب الالويه منهم من يفقد من فراشه ليلا فيصبح بمكة و منهم من يري يسير في السحاب نهارا يعرف باسمه و اسم ابيه و حليته و نسبه؛ قلت جعلت فداك ايهما أعظم ايمانا؟ قال: «الذي يسير في السحاب نهارا و هم المفقودون و فيهم نزلت هذه الآية: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا

- ۱- الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانی، به كوشش علی اكبر غفاری، مكتبه الصدوق، تهران، ص ۲۸۲.
- ۲- ر. ك: الغيبة، شيخ طوسي، ص ۴۷۷؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹.
- ۳- ر. ك: الغيبة، ص ۳۱۳.
- ۴- ر. ك: كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴.
- ۵- ر. ك: كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۲.
- ۶- ر. ك: دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری شیعی، نشر مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳، ص ۵۶۲.
- ۷- ر. ك: الغيبة، ص ۲۴۱.
- ۸- ر. ك: التفسير العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.
- ۹- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹.
- ۱۰- ر. ك: الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، به كوشش محمد باقر خراسان، دار النعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.
- ۱۱- فاتیحت و در نسخه دیگر فانتجب

تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً».

فرمود: چون خدای حضرت قائم را اجازت ظهور فرماید، خدای را به نام عبری او بخواند، پس اصحاب او که سی صد و سیزده نفرند، چون پاره های ابر خریف (۱) گرد آیند و پیوند گیرند و آنان صاحب لوا باشند. بعضشان شبانه از بستر خود مفقود شده، صبح در مکه کنند و برخی دیده شوند که هنگام روز، در سحاب سیر نمایند. آنان با نام خودشان و نام پدرشان و شمایل و نسبشان شناخته شوند. عرض کردم: قربانت شوم! ایمان کدام یک بزرگتر است؟

فرمود: آنان که روز در سحاب سیر کنند، آنانند گم شوندگان، و در حق ایشان است:

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ ... الخ. (۲).

[سوره آل عمران، آیه ۸۳] ۳ رفره

آیه سوّم: قال الله تعالى في سورة آل عمران:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. (۳).

از برای خدا اسلام آورند کسانی که در آسمان ها و زمین باشند، خواه از روی طوع و رغبت، یا قهر و کراهت.

عیاشی (۴) در تفسیر خود از رفاعه بن موسی از حضرت صادق علیه السلام و از ابن بکیر از حضرت کاظم علیه السلام (۵)، هم چنین از عبد الاعلی حلبی از حضرت باقر علیه السلام (۶) روایت کرده که فرمودند مصداق آیه مبارکه، زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام می باشد. (۷)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۱۵

۱- خریف: پاییز.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۳۱۲.

۳- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۵- همان.

۶- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

۷- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.

«عن ابن بکیر قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن قوله تعالى: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ... الخ. قال علیه السلام: «انزلت فی القائم، اذا خرج بالیهود و النصارى و الصّابئین و الزنادقه و اهل الردّه و الکفار فی شرق الارض و غربها فعرض علیهم الاسلام، فمن اسلم طوعا أمره بالصلوه و الزکوه و ما یؤمر به المسلم و یحبّ الله (۱) و من لم یسلم ضرب عنقه، حتی لا یبقی فی المشارق و المغارب احد الا من وحّد الله. قلت: جعلت فداک! انّ الخلق اکثر من ذلك. فقال: انّ الله اذا اراد امرا قلّ الکثیر و کثر القلیل. (۲)»

عبد الله بن بکیر گفت: از حضرت کاظم علیه السلام از قول خدای تعالی وَ لَهُ أَسْلَمَ ... الخ سؤال کردم. فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده؛ زمانی که بر یهود، نصارا، پرستندگان آفتاب، زندیقان، مردم مرتد و کفار مشرق و مغرب زمین خروج کند. پس اسلام را بر آن ها عرضه دارد، هر کس اسلام آرد، او را به گزاردن نماز و دادن زکات و آن چه مسلمان بدان مأمور شود و محبوب خداست، فرمان دهد و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را بزند تا در مشارق و مغارب، جز یگانه پرست باقی نماند.

عرض کردم: قربانت شوم! مردم بیشتر از آنند که با آن ها چنین معامله شود. فرمود:

چون خدا چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار کند.

[سوره نساء، آیه ۱۵۹] ۴ رفره

آیه چهارم: قال الله تعالى في سورة النساء:

وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا. (۳) نیست از اهل کتاب، مگر آن که البتّه به او - یعنی عیسی علیه السلام - پیش از

۱- یجب الله علیه

۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

مردنش ایمان آورد و در روز قیامت بر ایشان گواه می باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر (۱) خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجاج مرا گفت: ای شهر! در کتاب خدای آیه ای است که مرا وامانده نموده. گفتم: ای امیر! آن کدام آیه است؟ گفت: قول خدای تعالی وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... الخ. سوگند به خدای! که فرمان دهیم یهود و نصارا را گردن زنند و به گوشه چشم، نگران آن ها شوم. پس نمی بینم که در لب خود حرکت دهند تا بمیرند. گفتم: اصلح الله الأمیر! معنی آن نه چنان است که امیر پنداشته. گفت: چگونه است؟

گفتم: به درستی که عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان فرود آید، پس اهل ملتی از یهود و غیر یهود باقی نماند، جز این که پیش از مردنش به او ایمان آورند و او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز گزارد. گفت: ویحک (۲) از کجا این مطلب را می گویی؟

گفتم: محمد بن علی بن الحسین علیه السلام مرا به آن حدیث کرده. گفت: «جئت بها و الله من عین صافیه» سوگند به خدای! که این معنی را از سرچشمه صافی اخذ کرده و آورده ای.

[سوره اعراف، آیه ۱۵۹] ۵ رفره

آیه پنجم: قال الله تعالى في سورة الأعراف:

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۳).

و از قوم موسی گروهی به حق راهنمایی کنند و به حق عدالت نمایند.

ابن الفارسی در روضه الواعظین (۴) از حضرت صادق علیه السلام و ابو جعفر طبری (۵) و

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۹۵؛ ج ۱۴، ص ۳۴۹؛ ج ۵۳، ص ۵۰.

۲- ویحک: وای بر تو!

۳- سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۴- روضه الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، نشر رضی، قم، ص ۲۶۶.

۵- ر. ک: دلائل الامامه، ص ۴۶۳.

عیاشی به سند متصل از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده اند که گروهی باشند از قوم موسی و اصحاب کهف و غیر آن ها که از پشت خانه کعبه بیرون آمده، از یاوران حضرت قائم علیه السلام باشند.

فی تفسیر العیاشی عنه: «اذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم استخرج من ظهر الكعبه سبعة و عشرين رجلا، خمسة عشر من قوم موسی، الذین یقضون بالحق و به یعدلون و اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسی و ابو دجانة الانصاری و مالک الاشر.»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت قائم علیه السلام پیام فرماید، از پشت خانه کعبه بیست و هفت مرد را بیرون آرد که پانزده نفر آن ها از قوم موسی باشند که به حق حکم نمایند و به حق عدل کنند و نیز هفت نفر اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری و مالک اشتر(۱).

این ناچیز گوید: در روایات روضه الواعظین (۲) و طبری، (۳) مقداد بن اسود نیز مذکور است و در آخر خبر روضه، مسطور است: «فیکونون بین یدیه انصارا و حکاما» و در روایت طبری به جای ابودجانه انصاری، جابر انصاری مذکور است.

[سوره انفال، آیه ۳۹] ۶ رفره

آیه ششم:

قال الله تعالی فی سوره الأنفال:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱.

۲- روضه الواعظین محمد بن الفتال النیشابوری، ص ۲۶۶.

۳- دلائل الامامه، ص ۴۶۳.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۱).

جنگ کنید با کفار و مشرکین تا نبوده باشد فتنه و بوده باشد تمام دین از برای خدای.

کلینی (۲) و عیاشی (۳) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند، طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان (۴) از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: تأویل آیه در زمان قیام حضرت قائم - عجل الله فرجه - است.

«فی الکافی (۵) عن محمد بن مسلم قال: قلت لابی جعفر علیه السلام قول الله تعالى عز ذكره وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً... الخ. فقال لم یجی ء تأویل هذه الآیه بعد أن رسول الله رخص لهم لحاجه و حاجه اصحابه فلو جاء تأویلها لم یقبل منهم و لكنهم یقتلون حَتَّى یوحد الله عز و جل و حَتَّى لا یكون شرك. فی المجمع روی زراره و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لم یجی ء تأویل هذه الآیه و لو قد قام قائمنا بعد، سیری من یدرك ما یكون من تأویل هذه الآیه و لیبلغن سلطان محمد ما بلغ اللیل حَتَّى لا یكون شرك علی ظهر الارض.»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: تأویل این آیه تاکنون نیامده. هرگاه قائم ما قیام کند، هر آن کس حضرتش را ادراک نماید، تأویل این آیه را ببیند، البته هر آینه باید پادشاهی و سلطنت آیین مقدس محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تمام دنیا برسد تا دیگر شرکی بر روی زمین باقی نماند.

در روایت عیاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام نیز عین همین مضمون آمده است.

۱- سوره انفال، آیه ۳۹.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

۳- التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۶۶.

۵- الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

[سوره توبه، آیه ۳۴] ۷ رفره

آیه هفتم: قوله تعالى في سورة البرائه:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. (۱)

او است آن چنان خدایی که رسول خود را با هدایت و آیین راست فرستاد، تا او را بر تمام دین ها غالب گرداند، هر چند شرک و رزندگان کراهت داشته باشند.

محمد بن عباس از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام، کلینی (۲) از حضرت کاظم علیه السّلام، عیاشی (۳) و طبرسی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند صدوق (۴)، عیاشی، محمد بن عباس و علی بن ابراهیم (۵) نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمودند:

تأویل آیه مبارکه در زمان ظهور دولت حقّه و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم می باشد که صفحه خاک از لوث کفر و شرک و زندقه و الحاد پاک و به انوار توحید و ایمان و اسلام منور و تابناک خواهد گردید.

محمد بن عباس از عبایه بن ربیع از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و مجاهد از ابن عباس نیز همین مضمون را روایت کرده اند.

صدوق (۶) را روایت آن که ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ ... الخ. فرمود:

«و الله ما نزل تأويلها حتى يخرج القائم فاذا خرج القائم لم يبق كافر بالله ولا مشرك الا كره خروجه حتى لو كان كافر في بطن صخره قالت يا مؤمن في بطني

۱- سوره توبه، آیه ۳۴.

۲- الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳- التفسير العياشي، ج ۲، ص ۸۷.

۴- كمال الدين و تمام النعمه، ص ۶۷۰.

۵- تفسير القمي، ج ۱، ص ۲۸۹.

۶- كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، ص ۶۷۰.

کافر فاکسرنی و اقتله»

سوگند به خدای! واقع نشده تأویل این آیه تا زمانی که قائم خروج فرماید. پس چون خروج کند، هیچ کفر ورزنده به خدا و شرک ورزنده ای باقی نماند جز این که خروج او را، کراهت داشته باشد، تا این که اگر کافری در شکم سنگی پنهان شود، آن سنگ به گفتار آید و گوید: ای مؤمن! در شکم من کافر است، پس مرا بشکن و کافر را بکش.

در خبر مفصل مفصل (۱)، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ثم يظهره الله كما وعد به جده في قوله عز وجل هو الذي أرسل...» الخ. خدای تعالی حضرت قائم را چنانی که جدش را به او وعده فرموده ظاهر فرماید در آیه هو الذي... الخ.

مفصل عرض کرد: ای مولای من! پس چیست تأویل قول خدای تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. فرمود: تأویل این، همان قول خدای تعالی است وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ای مفصل! سوگند به خدای، هرآینه ملت ها و دین ها و اختلاف را برطرف گرداند و تمام دین، واحد بوده باشد؛ چنان چه خدای عز و جل فرموده: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

[سوره هود، آیه ۸] ۸ رفره

آیه هشتم: قوله تعالى في سورة هود:

وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّه مَعِدُوهُ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا- يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ. (۲)

و اگر از آن ها عذاب را تأخیر اندازیم تا زمان گروهی شمرده شده، هرآینه گویند:

البته چه چیز آن عذاب را از وقوع بازداشته؟ آگاه باشید! روزی بیاید ایشان را که دفع

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴-۱.

۲- سوره هود، آیه ۸.

شده ای از آن ها نیست، و احاطه کند به آنان، آن چه را که استهزاکننده به آن بودند.

کلینی (۱) و نعمانی (۲) و شیخ شرف الدین (۳) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند، عیاشی (۴) و طبرسی (۵) از صادقین علیهما السلام، علی بن ابراهیم (۶) از امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت باقر علیهما السلام - كما فی المحجّه - که فرمودند: اَمّت معدوده، سی صد و سیزده نفر، اصحاب حضرت قائم علیه السلام - عَجَل الله فرجه - می باشند.

کافی عن ابی عبد الله علیه السلام «فی قول الله عزّ و جلّ: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً قال الخیرات الولایه و قوله تبارک و تعالیٰ آین ما تكونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی اصحاب القائم الثلاثمائه و البضعه عشر رجلا قال و هم و الله الأمه المعدوده قال یجتمعون و الله فی ساعه واحده قرع کقرع الخریف» (۷).

علی بن ابراهیم در تفسیر (۸) خود که منسوب به حضرت صادق علیه السلام است، اَمّت معدوده را به زمان ظهور تفسیر کرده و گفته: اَمّت در کتاب خدا بر وجوه کثیره است:

از جمله مذهب، مانند قوله تعالیٰ: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً (۹)؛ ای: علی مذهب واحد.

از جمله واحد است، مانند قوله تعالیٰ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا (۱۰).

از جمله اجناس جمیع حیوان است، مانند قوله تعالیٰ: وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۳.

۲- الغیبه، ص ۳۱۵.

۳- تأویل الآیات فی فضائل العتره الطاهره، شرف الدین علی الحسینی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴- تفسیر العیاشی، محمّد بن مسعود العیاشی، ج ۲، ص ۵۷ و ۱۴۰.

۵- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۶.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ج ۲، ص ۲۰۵.

۷- کافی، ج ۸، ص ۳۱۳.

۸- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی؛ ج ۱، ص ۳۲۳.

۹- سوره بقره: آیه ۲۱۳.

۱۰- سوره نحل: آیه ۱۲۰.

نذیر (۱).

و از جمله آیت محمد صلی الله علیه و آله است، مانند قوله تعالی: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ (۲).

و از جمله وقت است، مانند قوله تعالی: وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ (۳) ای: بعد وقت و قوله تعالی: إِلَى أُمَّهٍ مَعْدُودَةٍ (۴) یعنی الوقت.

و از جمله تمام خلق است، مانند قوله تعالی: وَ تَرَى كُلَّ أُمَّهٍ جَائِيَةً (۵)، الخ.

پس در معنی آیه مبارکه گفته: اگر آن ها را در این دنیا تا زمان خروج قائم متمتع سازیم، هر آینه از روی استهزا گویند: ما یحبسه؟ چه چیز قائم را از ظهور بازداشته، چرا ظاهر نمی شود؟

پس خدای در جواب منکرین و مستهزئین فرماید: أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ... (۶).

[سوره یوسف، آیه ۱۱۰] ۹ رفره

آیه نهم: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُوسُفَ: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا (۷).

تا زمانی که رسولان ناامید شدند، و تکذیب کنندگان پنداشتند که آن ها دروغ گفته شده اند، آمد ایشان را یاری و مددکاری ما.

سید بحرانی از ابو جعفر طبری در کتاب مسند فاطمه علیها السلام از حضرت صادق علیه السلام

۱- سوره فاطر: آیه ۲۴.

۲- سوره رعد: آیه ۳۰.

۳- سوره یوسف: آیه ۴۵.

۴- سوره هود: آیه ۸.

۵- سوره جاثیه: آیه ۲۸.

۶- سوره هود: آیه ۸.

۷- سوره یوسف، آیه ۱۱۰.

روایت کرده که مردی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده، از طول زمان دولت جور و باطل همی شکایت نمود.

فقال له امیر المؤمنین علیه السلام: «و الله لا یكون ما تأملون، حتی لا یكون لأحدکم موضع قدمه و حتی تكونوا علی الناس اهون من المیتة عند صاحبها فینما انتم كذلك اذا جاء نصر الله و الفتح و هو قول ربی عزّ و جلّ فی کتابه: (۱) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ،» (۲) الخ.

پس امیر المؤمنین او را فرمود: سوگند به خدای! آن چه را که شما آرزو دارید از هلاکت اهل باطل و اضمحلال مردم جاهل و ایمنی صاحبان تقوا که اندک اند واقع نشود، تا این که از شدت فقر و ناداری برای یکی از شما، جای قدم گذاشتن نباشد و از نهایت بی مقداری در نزد مردم، خوارتر از مردار نزد صاحبش باشد، در میان ناداری و خواری بمانید، که ناگهان نسیم عنایت از لیه الهیه وزیده و صبح سعادت شما از افق اقبال دمیدن گیرد. نصرت و فتح خدای عزّ و جلّ شما را در رسد و شما را از حسیض مسکنت و ذلت به اوج دولت و عزّت کشد؛ این است فرمایش پروردگار عزیز در کتاب خویش: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ ... الخ.

[سوره حدید، آیه ۱۷] ۱۰ رفره

آیه دهم: قال الله تعالى في سورة الحديد:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳).

بدانید به درستی که خدا زمین را بعد از مردن آن زنده می کند، به تحقیق نشانه های خداوندی خود را، به جهت آن که ادراک و تعقل نمایید، برای شما بیان کردیم.

۱- دلائل الامامه، ص ۴۷۱.

۲- سوره یوسف: آیه ۱۱۰.

۳- سوره حدید، آیه ۱۷.

شیخ صدوق (۱) و محمد بن عباس (۲) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: مردن زمین، کافر شدن زمین است، چه آن که کافر میّت است. پس خدای عزّ و جلّ زمین را به حضرت قائم علیه السلام زنده می فرماید، چه آن حضرت، زمین را پر از عدل نموده، اهلش را زنده می گرداند.

شیخ طوسی از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه مبارکه گفته: یعنی يصلح الله الارض بقائم آل محمد بعد موتها، یعنی من بعد جور اهل مملکتها (۳).

کلینی در کافی از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت کرده که مراد، زنده کردن زمین است به عدل، بعد از مردن زمین به سبب جور. در آخر روایت کافی از حضرت کاظم علیه السلام است و لإقامه حدّ فیها أنفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً؛ (۴)

یعنی هر آینه اقامه یک حدّ در زمین، نفعش از باران چهل روز بیشتر است.

[سوره سبأ، آیات ۵۲-۵۱] ۱۱ رفره

آیه یازدهم: قال الله تعالى في سورة السبأ:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَافُوتٌ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ؛ (۵)

ای رسول مکرم! کاش آن گروه را ببینی که دچار فرغ و دهشت شده اند، پس از برای آن ها قرارگاهی نیست و از پنجه قدرت ما نتوانند بیرون روند و از مکانی نزدیک گرفته شوند و بگویند: به او ایمان آوردیم و کجاست از برای ایشان دسترسی

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲- تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۷۵.

۴- الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

۵- سوره سبأ، آیه ۵۲-۵۱.

به او، از راه دور؟

بدان که آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اول: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوم: گفته شدن از مکان نزدیک.

چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول آن.

عائمه برآنند که این فزع و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمحشری که گفته: از ابن عباس (۱) روایت شده، این آیه در خسف بیداء نازل شده ثعلبی نیز از حدیثه بن یمان (۲) از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزول آیه را در خسف بیداء روایت کرده، لیکن از طرق خاصه، روایات به حد استفاضه رسیده که حضرت رسول خدا و ائمه اطهار - صلوات الله عليهم اجمعین - آیه مبارکه را به هلاک لشکر سفیانی به جهت خسف بیداء، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - تفسیر فرموده اند.

در مجمع البیان (۳) این معنی را از حضرت رسول و حسن بن حسن بن علی و حضرت سجاد علیهم السلام روایت کرده. نعمانی (۴) در کتاب غیبت، این معنی را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده. علی بن ابراهیم (۵)، عیاشی (۶) و محمد بن عباس (۷) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند.

خلاصه آن اخبار آن که، در تفسیر آیه مبارکه فرمودند: کاش بینی آنان را - یعنی

۱- ر ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۲- همان.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۸.

۴- الغیبه، ص ۳۰۴.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

۷- تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۴۷۸.

لشکر سفیانی را- زمانی که به سبب صیحه آسمانی گرفتار دهشت و فزع شده اند، پس فرار نتوانند و از مکان نزدیک- یعنی از زیر قدم های خود به سبب فرورفتن زمین- گرفته شوند و گویند به او- یعنی به قائم آل محمد علیه السلام- ایمان آوردیم و کجاست از برای آن ها دسترسی به قائم آل محمد علیه السلام از راه دور؟

این ناچیز گوید: اخبار مزبور صریح اند که لشکر سفیانی بعد از جحد و انکار و شدت عداوت، حضرت قائم آل محمد علیه السلام را تصدیق و اذعان کنند، لکن اذعان و ایمان آن ها پذیرفته نشود و همگی هلاک گردند و سر عدم قبول آن که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدن بأس و معاینه مرگ و یقین به هلاک است، چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است، نه طوع و اختیار، قال تعالی: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ؛ (۱) در این حال، نه ایمان قبول و نه توبه، مقبول است.

قال الله تعالى: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ (۲)

یعنی: از برای کسانی که بدی ها را به جای آرند، تا زمانی که مرگ یکی از آن ها در رسد، بگویند در این زمان توبه کردم، توبه نیست و نه از برای کسانی که می میرند و حال آن که آن ها کافرند، آنانند که برای ایشان عذاب دردناک را آماده داشته ایم.

از همین جهت توبه فرعون و ایمان او مقبول درگاه حضرت احدیت جل سلطانہ نگردید و به صریح کریمه وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۳) قرین بأس و حرمان گردید.

۱- سوره غافر، آیه ۵-۸۴.

۲- سوره نساء، آیه ۱۸.

۳- سوره یونس، آیه ۹۱.

علاوه بر این، یوم الفتح را که خدا خبر داده که ایمان در آن قبول نمی شود و کفار مهلت داده نشوند، به قول خود: قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱) که ترجمه اش این است: بگو ای پیغمبر! در روز فتح، کسانی را که کفر ورزیده اند، ایمان آن ها منفعت نمی بخشد و ایشان مهلت داده نشوند. به روز فتح دنیا، به دست حضرت قائم - ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - تفسیر فرموده اند.

کلینی عن ابن درّاج قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله عزّ وجلّ: قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲)؛ قل يوم الفتح، يوم تفتح الدنيا على القائم عليه السلام لا ينفع احدا تقرب بالايان ما لم يكن قبل ذلك مؤمنا ... الخ. (۳)

بدیهی است که مراد، عدم نفع ایمان است برای کسانی که خود را در پنجه باس و دهان شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند، و گرنه معقول نیست آن حضرت مطلقا ایمان کفار را نپذیرد و علی ای حال، آن ها را هلاک فرماید؛ حال آن که اخبار بسیار وارد است که آن حضرت، کفار را میان اسلام و قتل مخیر می فرماید و جزیه از آن ها نمی پذیرد.

[سوره شوری، آیه اول] ۱۲ رفره

آیه دوازدهم: قال الله تعالى في سورة الشوری:

حم، عسق

علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: حم یعنی حتم شده، عین یعنی عذاب، سین یعنی به شماره سنین یوسف، ق یعنی قذف و مسخ، که آخر الزمان در سفیانی و اصحاب او و گروهی از طایفه کلب که سی هزار جمعیت اند، و با سفیانی

۱- سوره سجده، آیه ۲۹.

۲- سوره سجده: آیه ۲۹.

۳- ر. ک: تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۴۵.

خروج می کنند، پیدا خواهد شد.

«و ذلك حين يخرج القائم بمكة و هو مهدى هذه الامه؛(۱)» و آن در زمان خروج حضرت قائم، که مهدی این امت است، واقع خواهد شد.

خلاصه تفسیر آیه مبارکه بنابر مضمون خبر آن که، حتم شده وقوع عذاب و سختی و محنت و تنگی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السّلام در مدّت پانزده سال که عدد سال های قحطی و سختی حضرت یوسف بودی و نیز قذف و مسخ برای لشکر سفیانی در زمان ظهور آن حضرت حتم شده است.

یحیی بن حسن بن بطریق در کتاب عمده از تفسیر ثعلبی که از اعظم مفسّرین عامّه است، آورده که در تفسیر آیه مزبور گفته: «سین سناء المهدی و ق قوّه عیسی حین ینزل، فیقتل النّصاری و یخرّب البیع»(۲)؛

یعنی: سین اشارت به سناء و ضیاء نور حضرت مهدی علیه السّلام است، ق اشارت به قوّت حضرت عیسی علیه السّلام، در زمانی است که فرود آید چراکه نصارا را بکشد و معابد آن ها را خراب کند.

[سوره مبارکه عصر] ۱۳ رفره

آیه سیزدهم:

قوله تعالى: وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا ... الخ؛(۳) سوگند به عصر! به درستی که انسان هرآینه در نقصان و هلاک است، مگر کسانی که ایمان آورده اند و کردارهای نیکو به جای آورده اند و یکدیگر را به صبر وصیّت کرده اند.

۱- تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۵۴۲؛ در حدیث به جای سی هزار، ثلاثون الف الف آمده است که سی هزار هزار باشد، در نسخه چاپ جامعه مدرسین نیز حم به معنای حمیم آمده است.

۲- العمده، ابن البطریق الاسدی الحلّی، به کوشش جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق، ص ۴۲۹.

۳- سوره عصر، آیات اول تا آخر.

در کتاب المحجّبه از صدوق- علیه الرحمه- از مفضل بن عمر روایت کرده، که گفت: پرسیدم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را از قول خدای تعالی:

وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

آن حضرت فرمود: مقصود از عصر، عصر خروج حضرت قائم علیه السلام و مقصود از انسانی که دچار هلاک و خسار است، دشمنان ما؛ و مراد به ایمان آورندگان، ایمان آورندگان به آیات ما، و مراد از عمل صالح، مواسات با برادران دینی، و مقصود از وصیت به حق، وصیت به امامت و مقصود از وصیت به صبر، وصیت به صبر و سکون در زمان غیبت امام غایب- عجل الله فرجه- است. (۱)

[سوره مبارکه لیل] ۱۴ رفره

آیه چهاردهم: قوله تعالی:

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى؛ (۲)

سوگند به شب! زمانی که تاریکی او عالم را فرو گیرد؛ و سوگند به روز! زمانی که نور و روشنی او هویدا و آشکار شود.

علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم روایت کرده گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از معنی وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى پرسیدم؛ فرمود: مقصود از شب، تیرگی است که بر امیر المؤمنین علیه السلام غالب شد و آن حضرت را در دولت خود فروگرفت، آن حضرت در آن دولت باطله صبر فرمود تا منقضی شد. گفت: از معنی وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى پرسیدم؛ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم از ما اهل بیت علیه السلام است، زمانی که قیام فرماید، دولت او باطل را غالب شود. «و القرآن ضرب فيه الامثال و خاطب نبیه و نحن، فلیس یعلمه غیرنا؟» فرمود: خدای تعالی در قرآن، حقایق را به مثل ها بیان فرموده؛ به

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۶ و نیز ر ک: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۴.

۲- سوره لیل، آیات ۲- ۱.

پیغمبر خود و ما که اوصیای پیغمبریم، خطاب کرده، پس قرآن را مگر ما نمی داند. (۱)

شرف الدین در تأویل الآیات گفته: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: در قول خدای تعالی وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ دَوْلَتِ ابْلِيسَ - لعنه الله - می باشد که تا زمان قیام حضرت قائم علیه السّلام امتداد دارد و در معنی وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - می باشد، زمانی که قیام فرماید. (۲)

[سوره اسراء، آیات ۴ به بعد] ۱۵ رفره

و ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ (۳) آورده که این آیه در شأن حضرت حجه ابن الحسن - عجل الله تعالی - است. یعنی بر ایشان فهمانیدیم. بعد از آن خطاب بنی اسرائیل را قطع کرده، به امت محمد خطاب نموده و فرمود: لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ (۴) یعنی: در روی زمین دو دفعه فساد می کنید؛ یعنی فلان و فلان و اصحاب ایشان که عهد و پیمان پیغمبر را نقض کردند. وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (۵) یعنی: ادعای خلافت خواهید کرد. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا زمانی که وعده اولین، آن دو نفر در دعوی جمل آمد، بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ بر شما بندگان خود را که صاحب بَأْس شدیدند، یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او را فرستادیم؛ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ پس ایشان شما را می طلبند و می کشند؛ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و این وعده ای است که تمام خواهد شد؛ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ یعنی: بعد از این، دوباره سلطنت را به شما می دهیم، یعنی به بنی امیه که بر آل محمد غالب می شوند؛ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيِّنَاتٍ

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۸۰۷.

۳- سوره الاسراء: آیه ۴.

۴- سوره اسراء: آیه ۴.

۵- سوره اسراء: آیه ۴.

وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا يَعْنِي: بنی امیه را به اموال و اولاد امداد می کنیم و شما را اکثر از حسین بن علی و اصحاب او می کنیم، یعنی او را می کشید و زنان آل محمد را اسیر می کنید. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ (۱) اگر خوبی یا بدی بکنید، برای خودتان است. پس زمانی که وعده آخرت، یعنی ظهور قائم رسید؛ لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ يَعْنِي: روی های شما سیاه خواهد شد. وَ لِيَدْخُلُوا الْمَشِجَدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ رَسُولَ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اصحاب او و امیر المؤمنین علیه السّلام و اصحابش، داخل مسجد الحرام می شوند؛ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَبِيْرًا يَعْنِي: بر شما غلبه می کنند و شما را می کشند.

بعد از آن خدای تعالی به آل محمد خطاب می فرماید: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ (۲) امید هست که خدا به شما یاری کند و شما را بر دشمن غالب گرداند. بعد از آن به بنی امیه خطاب می کند وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا اگر شما با خروج سفیانی به کرده های خود عود نمایید، ما هم با قائم آل محمد عود خواهیم کرد. (۳)

[سوره انبیا، آیات ۱۵-۱۲] ۱۶ رفره

ایضا در تفسیر مسطور آورد:

فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا (۴) بنی امیه زمانی که بأس ما یعنی قائم علیه السّلام را دیدند، إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ* لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ ناگاه ایشان می گریزند، نگریزید و به سوی خزینه ها و مسکن های خود برگردید، امید هست که سؤال کرده شوید.

۱- سوره اسراء: آیه ۷.

۲- سوره اسراء: آیه ۸.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴.

۴- سوره انبیا: آیه ۱۲.

پس بنی امیه داخل روم شوند و قائم علیه السّلام ایشان را از روم بیرون می کند و از ایشان خزاینی را که جمع کرده بودند، مطالبه می کند و ایشان می گویند: یا وَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ یعنی: وای بر ما که از جمله ظالمان بودیم! فَمَا زَالَتْ تِلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً (۱) یعنی: بنی امیه این گونه دعوای خود را خواهند کرد، تا این که با شمشیر کشته می شوند. (۲)

[سوره حج، آیه ۳۹] ۱۷ رفره

ایضا در تفسیر مزبور از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابن مسکان، او از ابی عبد الله علیه السّلام در تأویل قول خدای تعالی أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ (۳) روایت کرده که آن حضرت فرموده:

اهل سنت می گویند این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السّلام نازل شد، زمانی که قریش آن حضرت را از مکه بیرون کردند، نه چنین است که می گویند. مراد از آیه، قائم علیه السّلام است که برای خونخواهی امام حسین علیه السّلام خروج خواهد کرد. حاصل مضمون آیه این است، کسانی که مظلوم شده اند، در قتال مأذون می شوند و خدا به یاری ایشان قادر است. (۴)

ایضا در تفسیر آیه وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرْنَهُ اللَّهُ؛ (۵) ذکر کرده، هر کس اراده کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ستم بر او نماید، هر آینه خدا او را با قائم علیه السّلام یاری خواهد کرد. (۶)

۱- سوره انبیا: آیات ۱۵-۱۲.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۸.

۳- سوره حج، آیه ۳۹.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، صص ۶-۸۵.

۵- سوره حج، آیه ۶۰.

۶- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

[سوره حج، آیه ۴۱] ۱۸ رفره

و ایضا در کتاب مزبور ذکر کرده: الَّذِينَ إِنَّ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ (۱). حاصل معنی این که: هرگاه ایشان را در روی زمین متمکن نماییم؛ اقامه نماز و ادای زکات می کنند.

از ابی الجارود و او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: این آیه در شأن آل محمد است تا آخر ائمه و مهدی علیهم السلام و اصحاب او.

خدای تعالی ایشان را به مشرق و مغرب زمین، مالک گرداند، دین را ظاهر می کند و بدعت و باطل را محو می کند، چنان که سفیهان حق را مضمحل کردند، در آن وقت ظلم و ستم اصلا دیده نمی شود و به معروف، امر و به منکر، نهی می کند. (۲)

[سوره نمل، آیه ۶۲] ۱۹ رفره

ایضا علی بن ابراهیم از پدرش، او از حسن بن علی بن فضال، او از صالح بن عقبه، او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیه شریفه اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ (۳) در شأن قائم علیه السلام نازل شده، به خدا سوگند! که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می کند و دعا می نماید، خدای تعالی اجابت کرده، بدی ها را زایل و او را در زمین خلیفه می گرداند. (۴)

۱- سوره حج، آیه ۴۱.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

۳- سوره نمل، آیه ۶۲.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

[سوره طه، آیه ۱۱۳] ۲۰ رفره

ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که آیه شریفه **أَوْ يُخَيِّدُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱)** در شأن قائم - عجل الله فرجه - نازل شده، یعنی حق تعالی برای ایشان، ذکر سفیانی و قائم علیه السلام را احداث می کند. **(۲)**

۱- سوره طه، آیه ۱۱۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵.

عبریه دوّم [بشارت ظهور در اخبار معراجیه]

اشاره

در بشارت باری تعالی به ظهور ولی عصر - عجل الله - در ضمن اخبار معراجیه است؛ و در آن چند رفرفه است.

[روایت ابو سلیمان داعی رسول خدا] ۱ رفرفه

بدان که اخطب خطبا، موفّق بن احمد خوارزمی از اعظام علمای عامّه و ابو الحسن محمد بن احمد بن شاذان در مناقب مائه (۱) که تمام اخبار آن را از طرق عامّه روایت کرده از ابو سلیمان، داعی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حدیث شریف معراج را روایت کرده اند که در آن بشارت خدای عزّ و جلّ به مهدی موعود علیه السّلام و تصریح به بودن آن بزرگوار، ابن الحسن العسکری است؛ چنان چه در بشارت نبویه از طرق عامّه در حدیث مفصّلی مسطور خواهد شد.

حدیث: ابن عیّاش در مقتضب الاثر (۲) که تمام اخبار، آن را از طرق عامّه روایت نموده و شیخ طوسی در کتاب غیبت (۳) از طریق خاصّه از ابو سلمی داعی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم همان خبری را که خوارزمی به عینه روایت نموده، روایت کرده اند.

اقول؛ محتمل است که ابو سلیمان و ابو سلمی یک نفر باشد و در نقل کنیه احدهما

۱- مأه منقبه، محمّد بن احمد بن شاذان قمی، ص ۳۸.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۱.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۷-۱۴۸.

اشتباه کرده باشند، یا اشتباه از نساخ باشد.

حدیث دیگر: مجلسی در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم (۱) خبر شریف معراج را از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده مطابق آن چه خواریزمی از ابو سلیمان روایت نموده.

حدیث دیگر: احمد بن محمد بن عیاش در مقتضب (۲) از طریق عامه حدیث معراج را از سالم بن عبد الله بن عمر روایت کرده؛ چنان چه در بشارت تورات بیاید.

حدیث دیگر: محمد بن ابراهیم نعمانی (۳) در کتاب غیبت از طریق خاصه از سالم بن عبید الله بن عمر حدیث معراج را بر طبق روایت ابن عیاش روایت نموده بدون دنباله ای که او روایت کرده است.

حدیث دیگر: کراجکی در کنز الفوائد (۴) حدیث معراج را از جارود بن منذر روایت نموده. چنان چه در بشارت قس بن ساعده ایادی بیاید.

حدیث دیگر: صدوق - علیه الرحمه - در کمال الدین (۵) و عیون (۶)، به سند واحد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده: قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما أسرى بي إلى السماء أوحى إليّ ربّي جلّ جلاله، فقال يا محمد! أتى أطلعت إلى الارض أطلّعه فاخترتك منها، فجعلتك نبيا و شققت لك اسما من اسمائى، فأنا المحمود و انت محمّد؛ ثمّ أطلعت الثّانية فاخترت منها عليا و جعلته وصيكا و خلفك و زوج ابنتك و ابا ذرّيتك و شفقت له اسما من اسمائى فأنا العلى الاعلى و هو علىّ، و جعلت فاطمه و الحسن و الحسين من نوركما، ثمّ عرضت ولايتهم على الملائكة، فمن قبلها كان

۱- تفسیر فرات الكوفى، ص ۷۴؛ تأویل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، ص ۹۸.

۲- مقتضب الاثر، ص ۲۳ و ۲۴.

۳- الغيبه، محمّد بن ابراهیم النعمانى، ص ۹۳.

۴- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۲.

۶- ر. ک: كفايه الاثر فى النص على الائمة الاثني عشر، ص ۱۵۳-۱۵۱؛ الجواهر السنيه، صص ۲۸۴-۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۳-۳۲۲.

عندی من المقربین، یا محمد! لو أنّ عبداً عبدنی حتّی ینقطع و یصیر كالشن البالی، ثمّ أتانی جاحداً لولایتهم ما اسكنته جنتی، و لا اظلمته تحت عرشی، یا محمد! اتحبّ أن تریهم؟ قلت: نعم یا ربّ؛ فقال عزّ و جلّ: ارفع رأسک، فإذا أنا بانوار علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمد بن علیّ و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمد بن علیّ و علی بن محمد و الحسن بن علیّ و الحجّه القائم، فی وسطهم کأنه کوكب درّی، قلت: یا ربّ من هولاء؟ قال هولاء الأمّه و هذا القائم الذی یحلّ حلالی، و یحرّم حرامی، و به أنتقم من اعدائی، و هو راحه لأولیائی، و هو الذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین و الجاحدین و الکافرین، فیخرج اللآت و العزّی طریّین فیحرقهما، فلفتنه الناس بهما یومئذ اشدّ من فتنه العجل و السامری؛»

حدیث دیگر؛ حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر(۱) حدیث معراج را مطابق آن چه از کتابین صدوق روایت شد، از کتاب سید حسن بن کبش از شیخ مفید- قدّس الله سرّه- روایت کرده است.

[روایت انس بن مالک] ۲ رفره

حدیث دیگر: مجلسی از ارشاد القلوب، از شیخ مفید، از انس بن مالک روایت نموده که گفت: من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نشستیم بودیم که ناگاه حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن ها را ببوسید.

ابوذر برخاست، خود را بر قدم های مبارک ایشان افکنده، دست های آن ها را همی بوسه زد، آن گاه برگشته، نزد ما نشست.

در نهران به او گفتیم: ای ابوذر! تو مردی پیر از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله هستی، آیا بر خیزی و خود را بر قدم های این دو کودک از بنی هاشم اندازی و دست ایشان ببوسی؟!

گفت: آری! اگر آن چه را که من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حق ایشان شنیدم، شنیده بودید، شما نیز زیاده از آن چه من به جا می آوردم، به جا می آوردید. پس گفتیم: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره آنان چه شنیده ای؟ گفت: شنیدم به علی و آن دو بزرگوار می فرمود:

اگر مردی آن قدر نماز کند و روزه بدارد تا بدنش چون مشک پوسیده شود، نماز و روزه، او را نبخشد، مگر به دوستی شما.

یا علی! هر آن کس که به سوی خدا به دوستی شما توسل جوید، پس حق است بر خدای تعالی که او را از در رحمت خود برنگرداند. یا علی! هر کس شما را دوست بدارد و متمسک به شما شود، هر آینه به عروه وثقی تمسک جسته.

انس گفت: چون ابوذر برفت، ما پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه کردیم: ابوذر چنین و چنان گفت. فرمود: ابوذر راست گفت. آسمان سایه نیفکنده و زمین صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر در برنگرفته. آن گاه فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آفرینش آدم به هفت هزار سال مرا و اهل بیت مرا از یک نور آفرید. پس ما را از صلب آدم به سوی اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات نقل کرد. من گفتم: از کجا و برچه مثال بودید؟

فرمود: «کنا اشباحا من نور تحت العرش و نقدسه و نمّیده» شبح های نور بودیم و در زیر عرش به تسبیح و تقدیس و تمجید خدای تعالی می پرداختیم. آن گاه فرمود:

چون مرا به معراج بردند و به سدره المنتهی رسیدم: «وَدَعْنِي جِبْرِيْل. قلت: يا جبرئيل! حبيبي! افى هذا المكان تفارقتى؟»

جبرئیل مرا وداع کرد. گفتم: حبيب من جبرئیل! آیا در این مکان از من جدا می شوی؟ گفت: من از این مکان تجاوز نتوانم، چه اجنحه (۱) من به تابش سبحات جلال خواهد سوخت.

«ثُمَّ زَخَّ بِي فِي النُّورِ مَا شَاءَ اللهُ» آن گاه آن قدر که خدای می خواست، در نور

افکنده شدم، وحی در رسید: ای محمد! من بر زمین مّطلع شدم، پس تو را از آن برگزیدم و پیغمبر خود قرار دادم. آن گاه در مرتبه ثانیه مّطلع شدم، علی را اختیار کردم و او را وصیّ تو و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم.

«و اخرج من اصلا بكم الذريّه الطاهره و الائمه المعصومين، خزّان علمي فلولاكم ما خلقت الدنيا و الآخره و لا الجنّه و لا النار» و از صلب تو و علی، ذریّه پاکیزه و امام های معصوم را که همه خزینه دار علم منند بیرون می آورم.

«یا محمّد! أتحبّ أن تریهم؟ قلت: نعم یا رب!» ای محمد! آیا دوست داری آن ها را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگار من! پس ندا در رسید: سر خویش را بردار! چون سر خود برداشتم: «فاذا أنا بأنوار علی و الحسن و الحسين و علی بن الحسن و محمّد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و محمّد بن الحسن الحجّه؛ يتلألاً من بينهم كأنه كوكب درّی. فقلت: یا رب، من هذه؟! قال یا محمّد هم الائمه من بعدك المطهّرون من صلبك و هذه الحجّه الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً و یشفی صدور قوم مؤمنین».

پس ناگاه نورهای علی، حسن، حسین، علی بن الحسن، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و محمد بن الحسن الحجّه را دیدم که در میان ایشان مانند ستاره درخشانده می درخشید.

عرض کردم: ای پروردگار من! اینان چه کسانیند؟

فرمود: این ها پیشوایان پاکیزه اند از صلب تو بعد از تو و این یک که از همه درخشانده تر است، حجّت آن چنانی است که زمین را از عدل و داد پر کند و سینه های اهل ایمان را شفا بخشد.

انس بن مالک راوی خبر گوید: چون حضرت، کلام خویش به پایان برد، عرض کردیم: پدران و مادران ما فدای تو باد! یا رسول الله! هرآینه سخن عجیبی فرمودید!!

فرمود: عجب تر از این، آن که قومی این کلام را شنوند، آن گاه بعد از آن که هدایت یافته اند، به سوی اعقاب خود دعوت نمایند و مرا در اهل بیتم اذیت کنند؛ خدای شفاعت مرا به آن ها نرساند. (۱)

[روایت امیر المؤمنین در جنگ جمل] ۳ رفره

حدیث دیگر: علی بن محمد بن علی الخزاز القمی در کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، (۲) از یزید بن هارون روایت کرده که گفت: مشایخ و علمای ما از طایفه عبد القیس ما را حدیث کردند و گفتند: در روز جنگ جمل، علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمد و میان دو صف ایستاد، در حالتی که طایفه بنی ضبّه به هودج عایشه احاطه کرده بودند؛ پس ندا کرد: کجایند طلحه و زبیر؟

زبیر به سوی آن حضرت شتافته، میان دو صف تلاقی نمودند. علی علیه السلام فرمود: ای زبیر! چه چیز تو را بر این کردار بداشت؟! گفت: طلب خون عثمان.

فرمود: «قاتل الله اولینا بدم عثمان» خدای از من و تو آن کس را که اولی به خون عثمان است، بکشد. آیا به خاطر داری روزی را که در بنی بیاضه بودیم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما روی آورد درحالتی که به تو تکیه داشت. پس من در چهره تو بخندیدم، تو نیز در چهره من خندیدی. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفتم: «انّ علیاً لا یترک زهوه» علی دست از مناعت خویش بر نمی دارد.

فرمود: «ما به زهؤ» علی را، مناعت و کبر در خوی نیست، لیکن روزی بیاید که تو با وی قتال کنی، در حالتی که تو بر وی ستم کننده باشی.

زبیر گفت: آری، به خاطر آوردم آن چه را که گفتم. لیکن اکنون چگونه برگردم،

۱- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۷۳-۷۰؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۳-۳۰۱.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۱۸-۱۱۴.

حال آن که برای من عاری بزرگ باشد؟!

علی فرمود: برگرد، پیش از آن که عار و نار بر تو جمع شود.

زبیر گفت: چگونه من داخل آتش شوم حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من شهادت بهشت داده؟!!

علی فرمود: چه زمان پیغمبر چنین شهادتی داده؟

زبیر گفت: از سعید شنیدم که در زمان خلافت عثمان، برای او حدیث می کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده

که ده نفر در بهشت می باشند. پرسید: آن ده نفر چه کسانی؟

فرمود: ابابکر و عثمان و من و طلحه تا نه نفر شمردن گرفت.

علی فرمود: دهمین، کدام کس خواهد بود؟ زبیر گفت: دهم کس، تو باشی.

حضرت فرمود: تو برای من به بهشت گواهی دادی، اما من تو و اصحاب تو را همی انکار دارم. هرآینه حبیب من، رسول خدا

صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرده، فرمود: هفت نفر از آن مردم که تو نام بردی در تابوتی از آتش در اسفل جهنم باشند؛ بر آن تابوت سنگی است که چون خدای عز و جل خواهد اهل جهنم را عذاب فرماید، آن سنگ را از روی آن تابوت بردارد.

زبیر چون این کلمات از علی بشنید، از معرکه قتال روی برتافت و همی بگفت:

شعر:

نادی علی بامر لست اجهله *** قد کان عمر ایك الحق مذخین

فقلت: حسبك من لومی ابا حسن *** فبعض ما قتله الیوم یکفینی

اخترت عارا علی نار مؤججه *** انی یقوم بها خلق من الطین

فالیوم ارجع من غی الی رشد *** و من مقاله بغضاء الی اللین

چون زبیر برگشت، علی علیه السلام بر بنی ضبه حمله برد و بنی ضبه چون خاکستری که تند باد بر وی پیچد، پراکنده شدند.

سپس آن زن به سوی قصر بنی خلف حمل داده شد و علی، حسن، حسین، عمار، زید و ابو ایوب خالد بن زید الانصاری،

داخل بصره شدند و ابو ایوب در بعض خانه های هاشمین وارد شد.

پس ما سی نفر از شیوخ بصره جمع شده، بر او داخل شدیم. بعد از سلام، وی را گفتیم: شما در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در بدر و احد با مشرکین قتال فرمودید و اینک آمده ای با اهل اسلام قتال می نمایی؟! فرمود: به خدا سوگند که هر آینه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «أنتك تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی مع علی بن ابی طالب». گفتیم: تو را به خدای سوگند! آیا چنین سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟

گفت: به خدای سوگند! خود از رسول خدا استماع کرده ام.

گفتیم: پس ما را حدیث گوی بدان چه از رسول خدای صلی الله علیه و آله در حقّ علی علیه السّلام شنیده باشی، گفت، شنیدم که می فرمود: «علی مع الحقّ و الحقّ معه، و هو الامام و الخلیفه بعدی یقاتل علی التّأویل، کما قاتلت علی التّنزیل، و ابناه الحسن و الحسین سبطای من هذه الائمة، امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما و الائمة بعد الحسین تسعه من صلبه، و منهم القائم الذی یقوم فی آخر الزّمان، کما قمت فی اوله یفتح حصون الضّلاله».

علی با حق و حق با علی است؛ او امام و خلیفه بعد از من است، بر تأویل قتال می کند، چنان که من بر تنزیل قتال کردم، دو پسر او حسن و حسین، دو سبط من از این امت اند، دو امام باشند، خواه برخیزند یا بنشینند و پدرشان از آن ها بهتر است و امامان بعد از حسین، نه نفر از صلب حسین باشند، از جمله آن ها قائمی است که در آخر زمان قیام کند، چنان که من در زمان اول قیام نمودم و قلعه های محکم ضلالت را بگشاید.

«قلنا و ذلك التسعه منهم؟ قال: هم الائمة بعد الحسین خلف بعد خلف»؛ گفتیم:

آن نه نفر چه کسانیند؟

فرمود: آنان بعد از حسین، پیشوایان امت باشند که هریک جانشین دیگری خواهد بود. گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفر را به تو خبر داده که بعد از وی پیشوا باشند؟ گفت: دوازده نفر.

گفتیم: آیا برای تو نام آن ها را بیان فرمود؟

گفت: آری، «أَنَّهُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَإِذَا هُوَ مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ لَا آلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتَهُ بَعْلِي وَنَصَرْتَهُ بَعْلِي» به درستی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چون در ليله المعراج مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نظر کردم؛ پس دیدم به ساق آن به خط نوشته نور: لَا آلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، او را به وسیله علی و یاری نمودم و یازده اسم را دیدم که بعد از علی به خط نور بر ساق عرش مکتوب است: الحسن و الحسين. علیا، علیا، علیا و محمدا محمدا و جعفر و موسی و الحسن و الحجّه.

عرض کردم: الهی و سیدی! این ها کیانند که آن ها را گرامی داشته، نام هاشان را به نام خود مقرون داشته ای؟ ندا کرده شدم: ای محمد این ها اوصیا و امامان بعد از تو، «فطوبی لمحییهم، و ویل لمبغضیهم».

گفتم: برای بنی هاشم چه خواهد بود؟ گفت: پیغمبر را شنیدم که به آن ها می فرمود: «انتم المستضعفون بعدی» شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شد.

گفتم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسان باشند؟

گفت: ناکثین، همان طایفه اند که با آن ها قتال دادیم و به زودی با قاسطین قتال خواهیم کرد، اما مارقین را من نمی شناسم، جز این که رسول خدای را شنیدم که می فرمود: آن ها در طرقات نهروانات خواهند بود. الخ.

[روایت حدیثه] ۴ رفره

حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱) روایت کرده از حدیثه که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز صبح را با ما بخواند، بعد از آن صورت مبارک به جانب ما کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! شما را به پرهیزگاری از خدای تعالی و عمل نمودن به طاعت او وصیت می کنم. هر آن کس به تقوا و طاعت رفتار نماید، فایز شود، غنیمت برد و

کامروا گردد و هرکس رفتار نکند، پشیمان شود. پس به تقوا، سلامتی از احوال قیامت التماس کنید، «فکأنتی أَدعی فاجیب و ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهلبیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و من تمسک بعترتی من الفائزین و من تخلف عنهم کان من الهالکین» گویا خدا مرا بخواند، پس من دعوتش را اجابت کنم، به درستی که من در میان شما دو چیز گران می گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من باشند، مادام که به این دو تمسک جویند، هرگز گمراه نگردید. هرکس بعد از من، به عترت من چنگ زند از فایزین است و هرکس از آنها تخلف ورزد، از هالکین خواهد بود.

من عرض کردم: «یا رسول الله! علی من تخلفنا» که را خلیفه خویش گذاری و ما را به که سپاری؟ فرمود: موسی، که را خلیفه خود نمود؟ به عرض رسانیدم: وصی خود، یوشع بن نون را.

«قال: فانّ وصیّی و خلیفتی من بعدی علی بن ابی طالب، قائد البرره و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله».

عرض کردم: امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: به شماره نقبای بنی اسرائیل، نه نفر از آن ها از صلب حسین است، که خدا به ایشان علم و فهم مرا عطا فرموده، آن ها خزّان علم و معادن وحی خدای تعالی باشند. عرض کردم: از برای فرزندان حسن چیست؟

«قال انّ الله تبارک و تعالی جعل الأمامه فی اولاد الحسین و ذلک قوله عزّ و جلّ:

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» (۱)

فرمود: به درستی که خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین قرار داده و قول خدای تعالی وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ اشاره به آن است.

عرض کردم: یا رسول الله! آیا برای من نام آن ها را بیان نمی فرمایی؟ «قال: نعم، لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَرَأَيْتُ مَكْتُوبًا بِالنُّورِ لَا آلهَ إِلَّا اللهُ

محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته و رأیت أنوار الحسن و الحسين و فاطمه و رأیت فی ثلثه مواضع علیا علیا علیا و محمدا و محمدا و جعفر و موسی و الحسن و الحجه یتلألاً من بینهم كأنه کوكب درّی ...»، الخ.

[خطبه لؤلؤ از امیر المؤمنین] ۵ رفره

حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱) روایت کرده از علقمه بن قیس که گفت: خطبه خواند برای ما امیر المؤمنین علیه السلام خطبه لؤلؤ را و از جمله کلماتی که در آخر خطبه فرمود، این بود: «الا- و انّی طاعن عن قریب منطلق الی المغیب فاتّقوا الفتنة الأمویة و المملكة الکسرویة و اماته ما احیاه الله و احیاء ما اماته الله و اتخذوا صوامعکم بیوتکم و عضوا علی جمر القضاء و اذکروا الله کثیرا فذکره اکبر لو کنتم تعملون».

به درستی که به زودی از میان شما کوچ می کنم و به جایگاه پنهانی می روم. پس بپرهیزید از فتنه بنی امیه و پادشاهی جباران و میراندن زنده داشته خدا و زنده داشتن میرانده خدا،- مقصود پایمال نمودن کتاب و سنت و برپا داشتن ضلال و بدعت است- و خانه های خود را صومعه های خود قرار دهید و بر سختی هایی که بر شما وارد شود، صبر کنید و بسیار خدا را یاد کنید؛ زیرا که اگر بدانید، ذکر حضرت پروردگار بزرگترین چیزهاست.

اقول؛ بعد از این کلام، حضرت از بنای بغداد و سلطنت بنی عباس خبر می دهد و بعضی از علایم ظهور حضرت حجه بن الحسن علیه السلام را بیان می فرماید.

راوی گوید: پس مردی که نامش عامر بن کثیر بود درخواست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام ما را از ائمه کفر و خلفای باطل اخبار فرمودی، استدعا آن که ما را از ائمه حق و السنه صدق که پس از تو بر مسند امامت جلوس فرمایند، نیز اعلام فرمایی.

«قال: نعم، انه لعهد عهده الی رسول الله انّ هذا الأمر یملکه اثنی عشر اماما تسعه

من صلب الحسين». فرمود: آری، رسول خدا مرا خبر داده که مالک امر امامت دوازده نفرند که نه نفر از آن ها از صلب حسین علیه السلام باشند. «و لقد قال النبی: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَإِذَا مَكْتُوبٌ لَا آلَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتَهُ بَعْلِي وَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فَقُلْتُ يَا رَبِّ انْوَارٍ مِنْ هَذِهِ فَنُودِيَتْ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ انْوَارِ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تَسْمِيهِمْ لِي». «

هرآینه به تحقیق پیغمبر مرا گفت: چون مرا به آسمان عروج دادند، به سوی ساق عرش نگران شدم. ناگاه کلمه لا آله الا الله را دیدم؛ بعد از آن نوشته بود: محمد رسول خدا است. او را به علی یاری دادم و دوازده نور را دیدم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این انوار کیست؟!

پس ندا کرده شدم: این محمد! این انوار امامان از ذریه تو باشند.

من عرض کردم: یا رسول الله! آیا نام آن ها را برای من بیان فرمایی؟

فرمود: آری، تو امام و جانشین منی، که دین مرا ادا کنی و وعده مرا انجام [\(۱\)](#) نمایی. و بعد از تو، دو پسر تو حسن و حسین باشند. بعد از حسین، پسر او علی بن زین العابدین؛ بعد از علی، پسر او محمد باشد که باقر خوانده شود؛ بعد از محمد، پسرش جعفر است که صادق خوانده شود، بعد از جعفر، پسرش موسی است که کاظم خوانده شود؛ بعد از موسی، پسرش علی است که رضا خوانده شود؛ بعد از علی پسرش محمد است که زکی خوانده شود؛ بعد از محمد پسرش علی است که نقی خوانده شود؛ بعد از وی پسرش حسن است که امین خوانده شود و قائم که پسر حسن است، هم نام من و شبیه ترین مردم به من است. زمین را از عدل و داد پر می کند. چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد. «قال الرجل: فما بال قوم وعوا ذلک من رسول الله ثم دفعوکم عن هذا الأمر و انتم الأعلون نسبا و نوطا بالنبی و فهما بالکتاب و السنه».

عامر بن کثیر عرض کرد: پس چه چیز قومی را که این خبر را از رسول خدای صلی الله علیه و آله حافظ بودند، باعث شد که شما را از منصب خلافت دفع دادند و حال آن که شما را پایه

نسب، از همه بلندتر و مایه حسب، از تمام آن‌ها ارجمندتر است؟! ارتباطتان به رسول خدای صلی الله علیه و آله از کل، بیش و قدم و فهمتان به کتاب و سنت، از جمیع پیش است؟!

«قال علیه السّلام: ارادوا قلع أوتاد الحرم و هتك ستور أشهر الحرم من بطون البطون و نور نواظر العيون بالظنون الكاذبه و الأعمال البائره بالأعوان الجابره فی البلدان المظلمه».

[روایت جابر جعفی] ۶ ررفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور (۱) روایت نموده از جابر جعفی که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم که قومی گویند: خدا امامت را در عقب حسن و حسین علیهما السّلام قرار داده.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم! دروغ گویند. آیا نشنیده اند که خدای تعالی فرموده: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۲) فهل جعلها الا في عقب الحسين عليه السّلام؟

قال: يا جابر! انّ الائمه هم الذين نصّ عليهم رسول الله بالأمامه و هم الأئمه الذين قال رسول الله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسَامِيهِمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنِي عَشَرَ اسْمًا.

فرمود: خدا امامت را، جز در عقب حسین قرار نداده، ای جابر! به درستی که ائمه آن چنان کسانی که رسول خدای صلی الله علیه و آله به امامت ایشان تصریح فرموده و آن‌ها همان اشخاص باشند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده: در شب معراج، نام‌های ایشان را به خط نور بر ساق عرش، مکتوب یافتم که دوازده اسم بود؛ علی و سبطاه و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجّه القائم. این‌ها امامان از اهل بیت صفوت و طهارت هستند.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۴۸-۲۴۵.

۲- سوره زخرف: آیه ۲۸.

به خدا سوگند! هیچ کس جز ما دعوی امامت نکند، مگر آن که خدای تبارک و تعالی او را با شیطان و لشکر شیطان محشور فرماید. آن گاه حضرت آهی سرد برکشید و فرمود: خدا حق این امت را رعایت نکند! چه آن ها حق پیغمبر خویش را رعایت نکردند. به خدا سوگند! «لو ترکوا الحق علی اهله لَمَا اختلف فی الله اثنان» اگر حق را بر اهل حق می گذاشتند، دو نفر در دین خدا اختلاف نمی کردند.

ثم انشاء يقول:

ان اليهود لحبهم لنبیهم *** امنوا بواثق حادث الازمان

و المؤمنون بحب آل محمد *** یرمون بالافاق فی النیران

جابر گوید، عرض کردم: ای مولای من! آیا امامت، خاصه شما نیست؟

فرمود: آری. گفتم: پس چرا از حق خویش قعود فرموده، مطالبه نمی فرمایید حال آن که خدای تعالی فرموده: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ (۱).

فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام را چه بود که از طلب حق خود قعود نمود، چون یاری کننده ای نیافت؟ آیا نشنیده ای خدای تعالی را که در قصه لوط می فرماید: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ (۲) و در حکایت نوح می فرماید: فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۳) و در قصه موسی می فرماید: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۴). پس هر گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ناصر نداشته باشد و از قعود در طلب حق خود معذور باشد، وصی پیغمبر معذورتر خواهد بود.

«یا جابر! مثل الامام مثل الكعبه إذ يؤتی و لا یأتی» ای جابر! مثل امام، مثل کعبه است که مردم مأمورند به زیارت او روند و او به زیارت کس نرود.

۱- سوره حج: آیه ۷۸.

۲- هود: ۸۰.

۳- قمر: ۱۰.

۴- مائده: ۲۵.

[روایت ابن عباس از رسول خدا] ۷ رفره

حدیث دیگر: صدوق در کمال الدین (۱) از ابن عباس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ مَفْصِيْلِي را در معراج روایت کرده که مشتمل بر مناقب عظیمه امیر المؤمنین علیه السَّلام است و بیان بسیاری از علایم ظهور حضرت ولّی عصر- ارواحنا فداه-، ما محلّ حاجت را ذکر می کنیم:

«قوله تعالى: و اعطيتك أن اخرج من صلبه یعنی عليّا احد عشر مهديّا كلّهم من ذريّتك من البكر البتول و آخر رجل منهم يصلّي خلفه عيسى بن مريم، يملأء الأرض عدلا كما ملئت ظلما و جورا انجى به من الهلكه و اهدى به من الضّلاله و ابرء به الأعمى و اشفى به المريض...»، الخ.

خلاصه آن که حضرت احدیّت، در شب معراج به حبیب خود می فرماید: و تو را عطا فرمودم که از صلب علی علیه السَّلام بیرون آرم یازده نفر هدایت یافته یا هدایت کننده که تمام آن ها از ذریّه تو و از بکر بتول، یعنی صدیقه کبرا- سلام الله علیها- باشند و آخر مرد از یازده نفر کسی است که عیسی بن مريم پشت سر او نماز می خواند و زمین را از عدل و داد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده است. به سبب او، بندگانم را از هلاکت نجات بخشم و به سبب او از ضلالت هدایت نمایم، به سبب او کوران را از کوری برهانم و بیماران را به صحت برسانم.

حدیث دیگر: صدوق در علل الشرایع (۲) و عیون (۳) از حضرت رضا علیه السَّلام از آبای بزرگوارش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ روایت نموده که فرمود: «قال: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نُوْدِيْتُ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَيْبِكَ رَبِّي وَ سَعْدِيكَ! تَبَارَكَ وَ تَعَالَيْتَ، فَنُوْدِيْتُ يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَأَيُّاي فاعبد و عليّ فتوكّل، فأنتك نوري في عبادي و رسولي

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۷-۵.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۳۷.

الی خلقی و حجّتی علی بریّتی؛ لک و لمن تبعک خلقت جنتی و لمن خالفک خلقت ناری و لأوصیائک اوجبت کرامتی و لشیعتهم اوجبت ثوابی فقلت: یا ربّ! و من اوصیائی؟

فنونیت یا محمّد! اوصیائک المکتوبون علی ساق عرشی؛ فنظرت و أنا بین یدی ربّی جلّ جلاله الی ساق العرش، فرایت اثنی عشر نورا فی کلّ نور سطر اخضر، علیه اسم وصیّ من اوصیائی، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم مهدی امّتی؛ فقلت یا ربّ هؤلاء اوصیایی بعدی؟

فنونیت یا محمّد! هولاء اولیایی و احبّایی و اصفیایی و حججی بعدک علی بریّتی و هم اوصیائک و خلفائک و خیر خلقی بعدک؛ و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی و لأعلین بهم کلمتی و لأطهرنّ الأرض بآخرهم من اعدایی و لا ملکته مشارق الأرض و مغاربها و لا سخرنّ له الریاح و لأذللنّ له السّحاب الصعاب و لا رقینه فی الأسباب و لأنصرّنه بجنّدی و لأمدنه بملائکتی حتّی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثمّ لا دیمنّ ملکه و لأداولنّ الاّیام بین اولیائی الی یوم القیمه».

خلاصه خبر شریف آن که می فرماید، خدای تعالی در لیله المعراج فرمود: از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردم و برای شیعیان ایشان ثواب خویش را واجب فرموده ام. عرض کردم: اوصیای من کیستند؟

ندا آمد: اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده اند. بر ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور را دیدم که هر نوری، سطری سبز بود که بر آن نام وصیّی از اوصیای من مکتوب شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امّت من بود.

عرض کردم: ای خدای من! اینان اوصیای منند؟ ندا رسید: اینان دوستان و حجّت های منند بر آفریدگانم و اوصیای خلفای تو، بعد از تو باشند.

سوگند به عزّت و جلالم! البّیّه دین خود را به ایشان آشکار کنم و کلمه خویش را بلند گردانم. و هرآینه البّیّه زمین را به آخرین آن ها از لوّث وجود دشمنانم پاک فرمایم و البّیّه او را مالک و پادشاه و فرمان فرمای مشارق و مغارب زمین فرمایم،

برای او بادها را مسخر کنم، البتّه به جهت او ابرهای سرکش را رام نمایم و البتّه او را در راه های آسمان بالا برم و البتّه او را به لشکر خود یاری دهم و البتّه او را به ملائکه خویش مدد نمایم تا دعوت مرا اعلان کند و خلق را بر یگانگی و یکتایی من فراهم فرماید، پادشاهی او را برقرار دارم و روزهای دنیا را میان دوستان خود تا روز قیامت دست به دست دهم. انتهى الخبر الشریف.

[روایت انس بن مالک] ۸ رفره

حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱) از انس بن مالک روایت کرده؛ قال:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: لما عرج بي الى السّماء رأيت على ساق العرش مكتوبا لا آله الا الله، محمّد رسول الله، ايّده بعليّ و نصرته بعليّ و رأيت اثني عشر اسما مكتوبا بالنور فهم علي بن ابي طالب و سبطاي و بعدهما تسعه اسماء على عليّ، ثلث مرّات و محمّد و محمّد مرّتين و جعفر و موسى و الحسن و الحجه يتلأأ من بينهم.

فقلت يا ربّ اسامى من هولاء؟

فنادى ربّي جلّ جلاله: هم الأوصياء من ذرّيتك بهم ائيب و بهم اعاقب».

حدیث دیگر: در مناقب و کفایه الاثر از ابی امامه روایت کرده اند؛ قال:

«قال رسول الله: لمّا عرج بي الى السّماء رأيت مكتوبا على ساق العرش بالنور، لا آله الا الله، محمّد رسول الله، ايّده بعليّ و نصرته بعليّ و رأيت عليا عليا عليا ثلاث مرّات، ثمّ بعده حسن و الحسين و محمّدا و محمّدا و جعفر و موسى و الحسن و الحجه اثني عشر اسما مكتوبا بالنور.

فقلت: يا ربّ اسامى من هولاء الذى قرنتهم بي؟

فناديت: يا محمّد! هم الائمه بعدك و الاخيار من ذرّيتك».

خلاصه، آن که گوید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم به خط نور بر ساق عرش نوشته شده: لا آله الا الله، محمد رسول الله، محمد را به علی کمک و یاری نمودم؛ سه لفظ علی و حسن و حسین و دو محمد و جعفر و موسی و حسن و حجه را که دوازده اسم و با نور مکتوب است.

عرض کردم: ای پروردگار! این اسامی چه کس باشد؟

ندا آمد: ایشان امامان بعد از تو و اخیار از ذریه تو می باشند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱) از واثله بن اسقع روایت کرده: «قال: سمعت رسول الله يقول: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَبَلَغْتَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى نَادَانِي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَيْبِكَ سَيِّدِي!»

قال: أَنِّي مَا أُرْسَلْتُ نَبِيًّا فَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ إِلَّا أَقَامَ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيَّهُ، فَاجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَالْوَصِيَّ بَعْدَكَ، فَأَنِّي خَلَقْتُكَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَخَلَقْتُ الْإِثْمَةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ أَنْوَارٍ كَمَا، أَتَحِبُّ تَرْبِيَهُمْ يَا مُحَمَّدُ؟

قلت: نعم، يا رب!

قال: ارفع رأسك، فرفعت رأسي، فاذا أنا بأنوار الاثمه بعدى اثني عشر نورا.

قلت: يا رب! انوار من هي؟

قال: أنوار الاثمه بعدك أمناء معصومين».

خلاصه آن که گفت: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمود: زمان معراج، چون به سدره المنتهی رسیدم، خدا مرا ندا کرده، فرمود: ای محمد!

عرض کردم: لیبک ای سید من!

فرمود: هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار او بگذرد، مگر آن که وصی خود را قائم به امر خود نمود، تو نیز علی بن ابی طالب را بعد از خود امام و وصی قرار بده، چرا که من هردو را از یک نور آفریدم و ائمه راشدین را از نور تو و علی خلق کردم.

ای محمد! آیا دوست داری آن ها را ببینی؟

عرض کردم: آری، ای پروردگار!

فرمود: سر خویش بردار. چون سر برداشتم، انوار امامان بعد از خود را دیدم که دوازده نور بود.

عرض کردم: ای پروردگار! این انوار از آن کیستند؟

فرمود: انوار امامان بعد از تو باشند که همگی امین و معصومند.

[روایت امیر المؤمنین از رسول خدا] ۹ رفره

حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خانه ام سلمه داخل شدم آن زمان که آیه مبارکه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ... (۲) الخ.** بر حضرت نازل شده بود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی! این آیه در حق تو و دو سبط من و امامان از فرزندان تو می باشد.

عرض کردم: یا رسول الله! امامان بعد از تو، چند نفرند؟

فرمود: یا علی! تویی، بعد از تو، دو پسر حسن و حسین باشند، بعد از حسین پسرش علی، بعد از او پسرش محمد، بعد از وی پسرش جعفر، بعد از او پسرش موسی، بعد از موسی پسرش علی، بعد از وی پسرش محمد، بعد از او پسرش علی، بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن حجه بن الحسن است. نام های آن ها را مکتوب بر ساق عرش چنین یافتیم.

«فَسئلتُ اللهَ عزَّ و جلَّ عن ذلك، فقال: يا محمد! هم الأئمة بعدك مطهرون معصومون و أعدائهم ملعونون». از خدای عز و جل از آن نام ها پرسیدم.

فرمود: ای محمد! این ها امامان بعد از تو هستند که خود پاکیزه شده و معصوم اند و

۱- کفایه الاثر فی النص الاثمه الاثنی عشر، ص ۱۵۶.

۲- سوره احزاب: آیه ۳۳.

دشمنانشان از رحمت من مهجور و محروم اند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۱) از امّ سلمه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: چون به آسمان عروج داده شدم، ناگاه بر عرش خدای مکتوب یافتم، «لا- آله الا- الله محمّد رسول الله، ایّدته بعلی و نصرته بعلی» و انوار علی، و فاطمه، و حسن، و حسین، انوار علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی را دیدم، «و رأیت نور الحجّه يتلأأ- من بینهم کأنّه کواکب درّی» و نور حجّت را دیدم که از میان ایشان مانند ستاره درخشنده تلاًأ داشت. پس عرض کردم: پروردگارا! این نور متلاًأ کیست و این انوار دیگرچه کسانند؟ ندا کرده شدم: این نور علی و فاطمه است و این نور دو سبط تو حسن و حسین است و این ها نورهای امامان بعد از تواند که از فرزندان حسین و پاکیزه و معصومند و این نور متلاًأ، حجّت، آن چنان است که دنیا را از عدل و داد پر کند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر (۲) از غالب جهنی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده:

«قال: انّ الائمه بعد رسول الله کعدد نعباء بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر الفائز من والاهم و الهالک من عاداهم و لقد حدّثنی أبی عن أبيه: قال: قال رسول الله لَمَّا اسرى بی الى السماء نظرت فاذا علی ساق العرش مکتوب لا آله الا الله، محمّد رسول الله، ایّدته بعلی و نصرته بعلی و رأیت فی مواضعه علیا علیا علیا و محمّدا و جعفر و موسی و الحسن و الحسین و الحجّه فعددتهم فاذا هم اثنی عشر.

فقلت: یا رب! من هؤلاء الذین أریهم.

قال: یا محمّد! هذا نور وصیّک و سبطیک و هذه انوار الائمه من ذرّیتهم بهم ائیب و بهم اعاقب».

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۲- همان، صص ۲۴۵-۲۴۴.

[روایت فضل بن شاذان از ابن عباس] ۱۰ رفره

حدیث دیگر: محدث نوری - نور الله مرقدہ - در کتاب نجم ثاقب از کتاب غیبت (۱) فضل بن شاذان نیشابوری - که از حضرت رضا و جواد علیهما السلام روایت کرده و در آخر زمان حضرت عسکری علیه السلام وفات نموده و دارای یک صد و هشتاد جلد کتاب مؤلف بوده، روایت کرده، عبد الله بن عباس گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چون مرا به آسمان عروج دادند به سدره المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد! عرض کردم: لیبیک! لیبیک! ای پروردگار من!

خداوند تعالی فرمود: هیچ پیغمبری نفرستادیم که روزگار نبوت او درگذرد، الا آن که امر دعوت را برپا داشت و برای هدایت امت بعد از خود، وصی خود را و به جهت نگاهبانی شریعت، حجتی را به جای خود گذاشت، پس ما علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امت تو گردانیدیم، پس حسن را - یعنی مقرر گردانیدیم که بعد از علی، خلیفه و امام امت تو حسن باشد - بعد از او حسین، بعد از وی علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجه بن الحسن.

یا محمد! سر بالا - کن! چون سر بالا کردم، علی، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجت یعنی حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الله الملك المنان - در میان ایشان می درخشید که گویا کوكب درخشنده ای بود.

سپس خداوند فرمود: این ها خلیفه و حجت های من در زمین و خلیفه و اوصیای تو بعد از تو می باشند. خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد، و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.

[روایت ابن عباس] ۱۱ رفره

صدوق در عیون خبری را در معراج از ابن عباس، از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، از آن جمله می فرماید، خدای تعالی فرمود:

«و بالقائم منکم امر ارضی بتسبیحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و تحبیبی و به اطهر الارض من اعدائی و اورثها اولیائی و به اجعل کلمه الذین کفروا بی السفلی و کلمتی العلیا و به احیی عبادی و بلادی بعلمی و له اظهر الكنوز و الذخائر بمشیتی و آیه اظهر علی الاسرار و الضمائر بارادتی و امده بملائکتی لتویده علی انفاذ امری و اعلان دینی ذلک ولیی حقا و مهدی عبادی صدقا».

و به قائم از شما، زمین خود را به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید خودآباد کنم و به او زمین را از لوٹ وجود دشمنانم پاک کنم و آن را به دوستانم به وراثت دهم و به ظهور او، کلمه کفار را پست کنم و کلمه خود را بلند گردانم.

به او عباد و بلاد خود را به علم خویش زنده کنم و برای او گنج ها و ذخیره ها را به مشیت کامله خود آشکار کنم و او را به اراده تامه ام بر امور پنهانی آگاه گردانم و او را به وسیله ملائکه خود یاری دهم تا بر نفوذ دادن امر من و آشکار داشتن دین من یاریش نمایند. او ولی من است از روی حقیقت و مهدی بندگان من به راستی. (۱)

[روایت حرّ عاملی] ۱۲ رفره

و ایضا شیخ حرّ عاملی در جواهر السنیّه (۲) از کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام خبر مفصلی را روایت کرده، خلاصه آن که در ليله معراج خداوند تبارک و تعالی حضرت خاتم انبیا را بر مصایب وارده بر آن حضرت، در نفس مقدّسش و اهل بیت

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیّه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۲- الجواهر السنیّه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۹۰.

طاهرینش اعلام فرموده.

خلاصه آن که پس از اخبار شهادت حضرت خامس آل عبا علیه السّلام و اولاد و اهل بیت آن حضرت و اسیری حرم محترم آن جناب و گریستن اهل آسمان ها و زمین بر آن حضرت، می فرماید: «ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ ذِكْرًا بِهٖ أَنْصَرَكَ وَ إِنَّ شَبْحَهُ عِنْدِي لِتَحْتَ الْعَرْشِ» و فی نسخه اخری «ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ ذِكْرًا أَنْتَصِرَ لَهُ بِهٖ وَ إِنَّ شَبْحَهُ عِنْدِي تَحْتَ الْعَرْشِ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ وَ يَطْبِقُهَا بِالْقِسْطِ، يَسِيرُ مَعَهُ الرَّعْبُ، يَقْتُلُ حَتَّى يَشْكَّ فِيهِ».

آن گاه از صلب حسین مردی را بیرون آم که به او، تو را یاری کنم. در نسخه دیگر عبارتی است که معنی آن این است: به وجود این مرد از برای حسین انتقام کشم. به درستی که شبح او در زیر عرش نزد من است، زمین را از عدل پر می کند و روی زمین را از قسط می پوشاند، به هرجا رود رعب با او است، آن قدر بکشد تا در وی شک کرده شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن آن مصایب و مژده انتقام، در مقام تسلیم برآمده، عرض کرد: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱)**. پس خطاب رسید: سر خویش بالا کن!

فرمود: به سوی مردی نظر کردم که رویش از تمام مردم زیباتر و بویش از همه پاکیزه تر و نور از میان دو چشم و بالای سر و زیر پای او همی ساطع بود.

«فَدَعَوْتَهُ، فَاقْبَلِ إِلَيَّ وَ عَلَيْهِ ثِيَابُ النَّورِ وَ سِيْمَاءُ كُلِّ خَيْرٍ حَتَّى قَبْلَ بَيْنِ عَيْنِي وَ نَظَرْتُ إِلَيْهِ مَلَأَتْكَتَهُ، قَدْ حَفَّوْا بِهٖ لَا يَحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ».

پس او را به جانب خویش خواندم، به سوی من روی آورد در حالی که جامه های نور بر او بود و آثار هر خیر و نیکویی از چهره همایونش هویدا بود. پس بیامد تا میان دو چشم مرا ببوسید و به سوی ملائکه نظر کردم که در اطراف و جوانب آن جناب بودند، بسیاری آن ها به حدی بود که جز ذات مقدس خدای تعالی کسی شمار آنان نتوان نمود.

عَبْقَرِيَّة سَوِّم [بشارت ظهور در لوح فاطمه]

اشاره

در بشارت ذات مقدّس خدای تعالی به ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله - عَجَل الله فرجه - در لوح فاطمه علیها السّلام و صحیفه بیضا است و در آن چند رفرفه می باشد.

[خبر لوح] ۱ رفرفه

بدان که اخبار لوح از اخبار مستفیضه، بلکه می توان گفت نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدّثین امامیه - قدّست اسرارهم - و بعض از محدّثین عامّه، خبر لوح را به طرق متعدّده روایت کرده اند. چون در متن و طریق روایت، تعدّد و تکثّر است و ذکر همه آن ها از وضع این کتاب خارج است، به ذکر چند خبر اکتفا می نماید.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه در کمال الدین (۱) و عیون، (۲) طبرسی در احتجاج، (۳) شیخ طوسی در غیبت، (۴) محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت، (۵) شیخ مفید در اختصاص، (۶) کلینی در کافی (۷) و مسعودی در اثبات الوصیه، (۸) با اندک اختلاف به

-
- ۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۰۸.
 - ۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۸-۵۰.
 - ۳- الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.
 - ۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۶-۱۴۳.
 - ۵- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۶۶-۶۲.
 - ۶- الاختصاص، شیخ مفید، ۲۱۲-۲۱۰.
 - ۷- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹-۵۲۷.
 - ۸- اثبات الوصیه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ص ۲۷۱.

دو طریق و حموینی از علمای عامّه در فرائد السمّین (۱) خبر لوح را روایت کرده اند. ما نیز از کمال الدین و عیون نقل می کنیم. در دو کتاب مزبور به سند متصل از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السّلام به جابر بن عبد الله انصاری فرمود:

مرا به سوی تو حاجتی است؛ چه زمانی برای تو سهل است که با تو خلوت کرده، حاجت خویش پرسش کنم؟

جابر عرض نمود: در هر زمان که خواهی، حضور حضرت مشرف می شوم. چون جابر را سعادت حضور، مساعدت کرد، پدرم مجلس را از بیگانه پرداخت.

سپس فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از آن لوح که در دست مادرم فاطمه (س) - دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - دیدی و آن چه را که مادرم به تو خبر داد، در آن لوح نوشته بود؟!

جابر گفت: به خدای تعالی شهادت می دهم که بر مادرت فاطمه - سلام الله علیها - در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم تا او را به ولادت حسین علیه السّلام تهنیت گویم.

در دست او لوح سبزی دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن مکتوبی بود که مانند آفتاب می درخشید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این لوح چیست؟!

گفت: این لوحی است که خدای تعالی به سوی پیغمبر خود هدیه فرستاده؛ در این لوح، نام پدر، شوهر، فرزندان و نام های اوصیا از فرزندانم ثبت است، پدرم این لوح را به من عطا فرمود تا مرا بدان مسرور فرماید.

جابر گفت: مادرت فاطمه آن لوح را به من داد، قرائت کردم و نسخه ای از آن بر گرفتم. پس پدرم فرمود: ای جابر! آیا می توانی آن نسخه را بر من عرضه داری؟

گفت: آری.

پدرم به منزل جابر رفت. جابر صحیفه ای از پوست بیرون آورد و گفت: خدا را

گواه گیرم که در لوح مکتوب چنین دیدم؛

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این کتابی است از جانب خدای عزیز علیم به سوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوارکننده او است. او حجاب خدا و دلیل او است.

روح الامین از نزد ربّ العالمین، نزد او فرود آمد به این که:

ای محمد! نام های مرا تعظیم کن، نعمت های مرا شکر کن و بخشش و عطاهای مرا کفران مکن، منم معبودی که جز من معبودی نیست، هر که به احدی غیر از احسان من امیدوار شود و یا از احدی غیر از عدل من بترسد، او را به عذابی عذاب کنم که احدی از عالمیان را معذّب نکرده باشم. ای محمد! مرا بندگی نما و بر من توکل کن!

هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار عمر او را تمام کنم، مگر آن که برای او وصیّی قرار دادم و تو را بر همه بندگان و پیغمبران خود تفضیل دادم. هم چنین وصیّی تو را بر همه اوصیا برتری عنایت کردم.

بعد از خودت تو را به دو پسر اکرام کردم، و ایشان را بعد از سرآمدن زمان پدرشان، معدن علم خود گردانیدم.

حسین را خزانه دار وحی خود نمودم، او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کار او را به سعادت ختم کردم. او از همه شهدا افضل و قدر و منزلت او نزد خدا از همه بالاتر است، کلمه تامّه من با او و حجّت بالغه من نزد او است. به دوستی عترت او، خلق را ثواب و به دشمنی ایشان، خلق را عتاب کنم.

اوّل ایشان علی، سیّد عابدان و زینت گذشتگان از اولیای من است. بعد از او پسرش، شبیه جدّش پیغمبر محمود صلیّ الله علیه و آله، محمدی که باقر، یعنی شکافنده علم من است و معدن حکمت من و بعد از او جعفر است. هر که در او شکّ کند، هلاک شود و رادّ بر او، رادّ بر من است.

این قول از من حقّ است، هرآینه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را به شیعیان و

دوستان و انصارش خشنود گردانیدم و بعد از جعفر، موسی را برگزیدم، پس فتنه ای روی دهد که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد و همه در آن فتنه کور و نابینا باشند؛ زیرا ریسمان حکم و تکلیف من هرگز بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند.

کسی که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت من را انکار کرده است و کسی که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است.

در آن هنگام که عمر دوست و بنده و برگزیده من، موسی بن جعفر به سرآید، بدا به حال کسانی که به من افترا گویند و امام مرا نیز انکار کنند.

به تحقیق تکذیب کننده هشتمین امام من، تکذیب کننده همه اولیای من است و علی، ولی و ناصر دین من است، او است که بارهای گران نبوت را بر دوش او اندازم و به او قوت کشیدن آن را عطا کنم، عفریت متکبری او را می کشد، او را در شهری که بنده صالح من آن را بنا کرده است، پهلوی بدترین مخلوق من دفن نمایند.

این قول من حق است، هرآینه دیده علی را به فرزندش محمد که خلیفه و جانشین او، بعد از او روشن گردانیدم. او وارث علم من، معدن حکمت و موضع سر من و حجت من بر بندگان من است.

بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را درباره هفتاد هزار نفر از اهل بیتش که همه مستوجب جهنم باشند، قبول می کنم و کار فرزندش علی را به سعادت ختم کنم که ولی و ناصر دین من و گواه من بر بندگان من و امین من بر وحی من است.

از صلب او بیرون آورم کسی را که مردم را به سوی من دعوت کند، او خازن علم من است. پس امر امامت و خلافت را به پسرش که رحمت خدا بر اهل عالم است، کامل گردانم و بر او است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب.

دوستان من در زمان غیبت او ذلیل خواهند شد و سرهای ایشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، ایشان را بکشند، جسد ایشان را بسوزانند، و ایشان پیوسته خایف و مضطرب و پریشان باشند و دشمنان دین، زمین را از خون ایشان

رنگین کنند و آواز نوحه و فریاد از زنان ایشان بلند شود، ایشان دوستان من هستند.

حقاً به وسیله ایشان هرفتنه صعب و دشواری را، یعنی کفر و ضلالت را برطرف گردانم و بلاهای روزگار را به وسیله ایشان دفع کنم و بارهای گران را از دوش مردم بردارم. بر آن جماعت درود پروردگار و رحمت و برکات او باد! و ایشان اند هدایت یافته شدگان.

عبد الرحمان بن سالم گوید، ابو بصیر گفت: اگر در مدّت عمر خود به غیر از این حدیث، حدیثی در این خصوص گوشزد تو نمی شد، هرآینه تو را کافی بود؛ تو آن را از نااهل نگاهدار ...، الخیر.

[روایت صدوق] ۲ رفره

صدوق - علیه الرحمه - در عیون (۱) به سند دیگر از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا تو را بشارت ندهم؟

عرض کردم: بلی، یابن رسول الله! پس فرمود: یافته ایم صحیفه ای به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خط امیر المؤمنین علیه السلام یافته ایم که در آن صحیفه مرقوم است:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم» و حدیث را مانند حدیث سابق، بدون کم و زیاد ذکر کرد، مگر آن که در آخر حدیث خود گفت: «ثم قال الصادق: يا اسحق! هذا دين الملائكة و الرّسل فصنه عن غير اهله يصنك الله و يصلح بالك ثم قال من دان بهذا أمن من عقاب الله».

یعنی حضرت صادق علیه السلام بعد از بیان مرقومات صحیفه، فرمود: ای اسحاق! این است دین ملائکه و پیغمبران. پس آن را از نااهل نگاه دار تا خدا تو را نگاه دارد و امور تو را اصلاح کند. بعد از آن گفت: کسی که به آن چه در این صحیفه مرقوم است، مطیع و منقاد شود، از عقاب خدای عزّ و جلّ در امان است.

[روایت حضرت عبد العظیم حسنی] ۳ رفره

صدوق در کمال الدین (۱) و عیون (۲) به چهار واسطه از عبد العظیم حسنی روایت کرده، او نیز از علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که گفت: عبد الله بن محمد بن جعفر الصادق علیه السّلام از پدرش از جدّش مرا حدیث کرد که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرزندان خود را جمع کرد که در میان آن ها عمّ ایشان، زید بن علی بود، آن گاه به سوی آن ها کتابی را که به خطّ علی علیه السّلام و املاى رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بود، بیرون آورد؛ در آن کتاب نوشته بود «هذا کتاب من الله العزیز العظیم» حدیث لوح تا «و اولئک هم المهتدون».

راوی از عبد العظیم گوید که عبد العظیم گفت: تعجب است از محمد بن جعفر و خروج او، با این که از پدر بزرگوار خود این حدیث را استماع نموده و حکایت می کرد.

آن گاه گفت: «هذا سرّ الله و دینه و دین ملائکه فسنه الا عن اهله و اولیائه».

یعنی: ولایت و وصایت و خلافت ائمه هدی علیهم السّلام به نصّ صریح حضرت کبریا، سرّ الهی و دین ربّانی و دین ملائکه او است. پس این سرّ حق را صیانت کن و با هر کس، آشکار مدار، مگر آنان که اهلیت داشته و از اولیای حق باشند. (۳)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۶۶

در امالی شیخ صدوق - علیه الرحمه - نیز خبری در لوح به سند دیگر ذکر کرده و ایضا شیخ شرف الدین در «تأویل الآیات الباهره علی ما فی المحجّه»، (۴) قریب به مضمون مروی شیخ را نیز روایت نموده؛ لکن این خبر از خبر سابق، مختصرتر است و

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۴-۳۱۳.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

۴- تأویل الآیات الظاهره، ص ۲۱۱-۲۱۰.

در مقام ذکر حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداه- بعد از اسم مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، عبارت خبر این است: «یخرج منه ذو الأسمین خلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی رأسه عمامه بیضاء تظله من الشمس ینادی مناد بلسان فصیح یسمعه الثقلان و من بین الخافقین هو المهدی من آل محمد یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا».

یعنی: از حسن عسکری علیه السلام کسی که صاحب دو اسم است متولد شود، یک اسمش خلف و اسم دیگرش محمد است. آخر الزمان، درحالی که بر سر او ابری سفید سایه افکنده، خروج می کند، به زبانی هویدا که جن و انس و مردم مشرق و مغرب بشنوند، ندا کند: این مهدی موعود از آل محمد است که زمین را از عدل پر می کند، چنان چه از جور پر شده باشد ...، الخبر.

[روایت جابر از لوحی دیگر] ۵ رفره

شیخ صدوق در اکمال (۱) و عیون (۲) و خصال، شیخ طوسی در غیبت (۳) و حمونینی در فرائد السمطین (۴) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که گفت:

«دخلت علی فاطمه علیها السلام و بین یدیهما لوح یکاد ضوئه یغشی الأبصار فیه اثنی عشر اسما ثلاثه فی ظاهره و ثلاثه فی باطنه و ثلاثه فی آخره و ثلاثه اسماء فی طرفه فعددتها فاذا هی اثنی عشر.

فقلت: اسماء من هؤلاء؟!

قالت: هذه اسماء الأوصیاء أولهم ابن عمی و احد عشر من ولدی آخرهم القائم.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۱.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲-۵۱.

۳- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۱؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۳۶.

قال جابر: فرأيت فيها محمدا محمدا في ثلاثة مواضع و عليا عليا عليا في اربعة مواضع».

یعنی: بر حضرت صدیقه کبرا، فاطمه - سلام الله علیها - دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شدم و پیش آن حضرت لوحی بود که روشنی آن نزدیک بود چشم‌ها را خیره نماید، در آن لوح، دوازده اسم مرقوم بود؛ سه اسم در ظاهر، سه اسم در باطن، سه اسم در آخر و سه اسم در کنار آن لوح نوشته دیدم. چون شمردم، دوازده شماره بود، بدون کم و زیاد.

پس عرض کردم: این‌ها کیانند؟

فرمود: نام‌های اوصیای من می‌باشند که اول ایشان پسر عم من است و یازده نفر از آن‌ها از فرزندان من هستند که آخر ایشان قائم است.

جابر گفت: چون در لوح نظر کردم، سه محمد و چهار علی، از جمله آن‌ها مشاهده کردم.

مسعودی در اثبات الوصیه (۱) این خبر را به اندک اختلافی روایت نموده، کلینی نیز در کافی از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده.

هم‌چنین مخفی نماند که این خبر لوح، غیر از خبر لوح اخضر است که در رفره اولی گذشت و واقعه نیز متعدد است، نه این که از قبیل وحدت واقعه و اختلاف در روایت باشد، چنان‌چه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست. انتهى الخبر.

[لوح امام سجاد (ع)] ۶ رفره

در نجم الثاقب از غیبت فضل بن شاذان (۲) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت:

در منزل مولای خود، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم. در دست آن حضرت،

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (ع)، ص ۲۶۸.

۲- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ص ۴۳، حدیث چهارم.

صحیفه ای دیدم که بر آن نظر می فرمود و سخت گریه می نمود.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدای تو باد! این صحیفه چیست؟

حضرت فرمود: این نسخه، لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد. در آن لوح ذکر شده بود: نام خداوند علی اعلی، نام رسول او صلی الله علیه و آله و سلم، نام امیر المؤمنین - صلوات الله علیه -، نام عم حسن بن علی علیهما السیلام، نام پدرم، نام من، نام فرزندم محمد باقر علیه السیلام، نام فرزند او جناب جعفر صادق علیه السیلام، نام فرزند او موسی کاظم علیه السیلام، نام فرزند او علی رضا علیه السیلام، نام فرزند او حضرت امام محمد تقی علیه السیلام، نام فرزند او علی نقی علیه السیلام و نام فرزند او حضرت حسن زکی علیه السیلام و نام فرزند آن حضرت حجه الله و قائم به امر الله و منتقم از اعداء الله علیه السیلام، آن که غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد.

در کتاب مزبور از ملک العلماء، شهاب الدین عمر دولت آبادی در هدایه السعداء از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: بر فاطمه علیها السیلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم و پیش روی او لوحی بود و در آن نام های امامان از فرزندان او بود. پس یازده اسم را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السیلام بود.

عبریه چهارم [بشارات دیگر از خدای عز و جل]

اشاره

در بشارات خدای عز و جل، به ظهور موفور السیرور حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف - در صحیفه بیضا و صحایف مختومه و در روز عاشورا و در بشارات جبریل امین به این ظهور توأم با نور است و در آن چند رفره آمده است.

[روایت لوح از امام باقر (ع)] ا رفره

صدوق در کمال الدین (۱) و عیون، (۲) طبرسی در احتجاج، (۳) حموینی از علمای عامه در فرائد السمطین (۴) روایت کرده اند که چون زمان وفات حضرت باقر علیه السلام فرا رسید، پسرش جعفر صادق را بخواند تا عهد امامت را به وی سپارد.

پس برادر آن حضرت، زید بن علی عرض کرد: اگر آن چه را که حسن و حسین علیهما السلام معمول داشتند، درباره من معمول داری، امیدوارم که امر منکری را به جای نیاورده باشی. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «یا أبا الحسن إنَّ الأمانات لیست بالمثل ولا العهود بالرسوم وإنما هی أمور سابقه عن حجج الله عز و جل».

پس جابر بن عبد الله را بخواند و به او گفت: ای جابر ما را از آن چه از صحیفه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۷-۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۳.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۴۸-۴۷.

۳- الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۳۷-۱۳۶.

۴- فرائد السمطین، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۴۰.

دیدار کرده ای، حدیث کن!

جابر عرض کرد: بلی! بر سیده خود فاطمه - دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - داخل شدم تا او را به مولد حسین علیه السّلام تهنیت گویم. در دست آن حضرت صحیفه ای دیدم که از یک دانه درّ بود.

گفتم: ای سیده زنان! این صحیفه چیست؟

گفت: در این صحیفه، نام های امامان از فرزندان من می باشد.

عرض کردم: به من دهید تا در آن نگران شوم.

فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود، چنین می کردم. لکن از این که دست کسی بر این صحیفه برسد، نهی شده مگر این که پیغمبر یا وصی پیغمبر یا از اهل بیت باشد، لکن تو را رسد که از ظاهر آن، باطن آن را نگری.

جابر گفت: پس قرائت کردم؛ در آن صحیفه مرقوم بود: ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی، امه آمنه، ابو الحسن علی بن ابی طالب، امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابو محمد الحسن بن علی البرّ، ابو عبد الله الحسین بن علی، امه فاطمه بنت محمد، ابو محمد علی بن الحسین العدل، امه شهربانو بنت یزدجرد، ابو جعفر محمد بن علی الباقر، امه امّ عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق، امه امّ فروه بنت القسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر، امه جاریه اسمها حمیده، ابو الحسن علی بن موسی الرضا، امه جاریه اسمها نجمه، ابو جعفر محمد بن علی زکّی، امه جاریه اسمها خیزران، ابو الحسن علی بن محمد الامین، امه جاریه اسمها سوسن، ابو محمد الحسن بن علی الرقیق، امه جاریه اسمها سمانه و تکّی امّ الحسن ابو القاسم محمد ابن الحسن، هو حجّه الله القائم، امه جاریه اسمها نرجس - صلوات الله عليهم اجمعین -.

صدوق - علیه الرحمه - بعد از ذکر تمام خبر گوید: این خبر چنین وارد شده که در آن به اسم مبارک حضرت قائم علیه السّلام تصریح شده و آن چه مرا عقیده است، نهی از نام بردن او است.

گویا مقصود صدوق رحمهم الله این است که نامیدن آن حضرت در صحیفه، دلالت بر جواز تسمیه برای ما ندارد و به این خبر نمی توان بر جواز استدلال نمود؛ زیرا اخبار ناهیه از تسمیه، دلالت بر نهی نسبت به مکلفین دارند و مدلول این خبر آن که خدای تعالی آن را تسمیه فرموده، پس این خبر نه معارض است نه مخصص.

[صحایف مختومه] ۲ رفره

در نصوص و بشارات حق تعالی در صحایف مختومه نعمانی؛ یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده؛ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیفه ای که مختوم به دوازده خاتم بود به علی علیه السلام سپرد. و او را فرمود: خاتم اول برگیر و بدانچه در او است، رفتار کن و او را به حسن بسیار تا خاتم ثانی برگیرد و به آن چه مرقوم است، عمل نماید و او به حسین بسپارد تا خاتم ثالث برداشته، به دستور رفتار نماید. هم چنین هریک از فرزندان حسین ... الخ. (۱)

[روایت ابن عباس] ۳ رفره

شیخ طوسی در غیبت (۲) از ابن عباس روایت کرد که گفت: جبریل از جانب خدا به رسول او، صحیفه ای را فرود آورد که دوازده خاتم از ذهب داشت.

پس عرض کرد: خدایت سلام می رساند و می فرماید: این صحیفه را به نجیب از اهل بیت خود بعد از خود بسپار که اول آن ها خاتم برگیرد و به آن چه در او است، عمل نماید. چون خواهد از دنیا گذرد، به وصی بعد از خود سپارد و هم چنین هریک به دیگری.

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۱۳۵-۱۳۴.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرموده عمل نمود. علی، اوّل خاتم برگرفت و به آن چه در آن بود، رفتار نمود. آن گاه آن را به حسن سپرده، او نیز خاتم خویش برگرفت و فرمان خدای را امتثال فرمود. سپس به حسین داده و ایشان نیز آن را به علی بن الحسین علیهما السلام داد. آن گاه هریک بعد از دیگری تا به آخر آن ها، که دوازدهمین است، انتها گیرد.

[روایت صحیفه مختومه از امام صادق (ع)] ۲ رفره

نعمانی در غیبت، (۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: «قال: الوصیه نزلت من السماء علی رسول الله صلی الله علیه و آله کتابا مختوما و لم ینزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله کتاب مختوم إلا الوصیه. فقال جبرئیل علیه السلام: یا محمّد! هذه وصیتک فی أمتک إلى أهل بیتک.

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أی أهل بیتی یا جبرئیل؟ فقال: نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم النبوه قبل ابراهیم و کانت علیها خواتیم.

ففتح علی علیه السلام الخاتم الأول و مضی أمریه ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثانی و مضی ما أمر به، ثم فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فیہ أن قاتل و اقتل و تقتل و أخرج بقوم للشهادة لا شهادة لهم إلا معک، ففعل؛ ثم دفعها إلى علی بن الحسین علیه السلام و مضی، ففتح علی بن الحسین الخاتم الرابع فوجد فیہ أن أطرق و اصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلى محمّد بن علی علیه السلام ففتح الخاتم الخامس، فوجد فیہ أن فسر کتاب الله و صدق أباک و ورث ابنک العلم و اصطنع الأئمّه و قل الحقّ فی الخوف و الأمن و لا تخش إلا الله، ففعل ثم دفعها إلى العدی یلیه، قال معاذ بن کثیر، فقلت له: و أنت هو فقال ما بک فی هذا إلا أن تذهب یا معاذ؟ فترویه عنی، نعم و أنا هو حتّی عدّد علی اثنی عشر اسما، ثم سکت. فقلت: ثم من فقال حسبک».

[روایت دیگری از صحیفه مختومه] ۵ رفره

صدوق در کمال الدین (۱) و امالی (۲) و شیخ مفید، در امالی (۳) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ بر پیغمبر خود پیش از وفات او کتابی را فرو فرستاد.

پس گفت: ای محمد! این کتاب، وصیت تو به سوی برگزیده از اهل بیت تو است. آن گاه فرمود: برگزیده از اهل بیت کیست؟ جبرئیل عرض کرد: علی بن ابی طالب علیه السلام. و بر کتاب، خاتم هایی از طلا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی داد و امر فرمود: یک خاتم برگیرد و به دستور عمل نماید. علی، خاتم را برگرفت و به آن چه امر رفته بود، عمل فرمود. آن گاه آن را به پسرش حسن علیه السلام سپرد و حسن نیز چنان کرد. به حسین علیه السلام داد.

حسین چون خاتم برگرفت؛ «فوجد فيه: أن اخرج بقوم إلى الشهادة فلا شهادة لهم إلا معك و اشر نفسك لله عزّ و جلّ».

پس در آن کتاب یافت به این که: بر قومی به سوی شهادت بیرون رو؛ چه، آنان را جز در خدمت تو، ادراک سعادت شهادت دست ندهد و جان خود را برای خدای عزّ و جلّ بفروش. آن گاه کتاب را به علی بن الحسین علیهما السلام داده؛ «فوجد فيه أن أطرق (۴) و اصمت و الزم منزلك و اغبّد ربّك حتّى یأتیک الیقین (۵)».

پس در آن کتاب یافت: سکوت کن و ملازم منزل خود باش و پروردگار خود را تا زمانی پرستش کن که مرگ تو را دریابد.

آن گاه آن را به محمد بن علی علیهما السلام داده. خاتمی بگشود؛ چنین یافت: «حدّث الناس

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۲.

۲- الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۶.

۳- ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۱.

۴- در اصل «أن اطرق و» را ندارد.

۵- حجر / ۹۹.

و أفتهم و لا تخافن (۱) إله الله عزّ و جلّ فإنه لا سبيل لأحد عليك؛ مردم را حدیث گوی و فتوا بده و از کسی جز خدای بيم مکن! هیچ احدی نتواند زيانی به تو رساند.

آن گاه کتاب را به من داده، خاتم را برگرفتم و چنین یافتم: «حدّث النَّاس و أفتهم و انشر علوم أهل بیتک و صدق آباءك الصّالحين و لا تخافن (۲) إله الله عزّ و جلّ و أنت فی حرز و أمان».

برای مردم حدیث گوی و حکم خدا را بیان فرما و علوم خانواده خود را منتشر ساز و پدران نیکوکار خویش را تصدیق نما و از هیچ کس جز خدا بيم منما که تو در کنف حمایت خداوند قادر سبحان، در حفظ و امان باشی.

پس من چنان کردم که فرمان رفته بود. چون خواهم جهان را بدرود کنم، به موسی سپارمش؛ او نیز به امام بعد از خود سپارد و هم چنین است تا زمان قیام مهدی به امر امامت که به وی سپرده خواهد شد.

روایت ابی بن کعب از رسول خدا (ص) [۶ رفره]

صدوق در کمال الدین (۳) از ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده که آن حضرت، اسامی ائمه اثنا عشر و دعوات خاصه آنان را بیان فرمود. پس ابی بن کعب معروض می دارد «کیف حال هؤلاء الأئمة عن الله عزّ و جلّ؟ قال: ان الله تبارک و تعالی أنزل علی اثني عشر خاتما و اثنتی عشره صحیفه اسم کل إمام علی خاتمه و صفته فی صحیفته.

حال این امامان دوازده گانه چگونه از جانب خدای تعالی معلوم شده است؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به درستی که بر من، دوازده خاتم فرود فرستاده و دوازده

۱- در اصل: تخافن احدا.

۲- اصل تخافن احدا.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۹.

صحیفه، نام هرامامی بر خاتم او و صفت او در صحیفه اش می باشد.

[بشارت ظهور در روز عاشورا] ۷ رفره

در نصوص و بشارت خدای تعالی در روز عاشورا.

کلینی در کافی (۱) از کرام روایت کرده، گفت: با خود حلف نمودم که در روز، هرگز طعام نخورم مگر آن که قائم آل محمد قیام کند. پس بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم.

عرض کردم: مردی از شیعیان شما است که از برای خدا بر خود قرار داده، در روز طعام نخورد تا آن زمانی که قائم آل محمد قیام فرماید.

فرمود: ای کرام! در این هنگام روزه بدار! و عیدین و سه روز تشریق و ایام مسافرت و اوقات مرض خود را روزه مدار.

«فإنّ الحسین علیه السلام لما قتل عَجّت السّماوات و الأرض و من علیهما و الملائکة فقالوا یا ربّنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتّی نجدّهم عن جدید الأرض بما استحلّوا حرمتک و قتلوا صفوتک».

زیرا که چون حسین کشته شد، آسمان ها و زمین ها و آن چه در آسمان و زمین است و ملائکه به درگاه خدای تعالی ناله کردند و عرض کردند: ای پروردگار ما! اذن فرمای ما را در هلاک این خلق تا آن ها را از روی زمین براندازیم. چرا که این ها حرمت تو را حلال داشتند و خون برگزیده تو را ریختند.

«فأوحى الله إليهم یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی اسکنوا ثمّ کشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد و اثنی عشر وصیّا ثمّ اخذ بید فلان القائم من بینهم، فقال: یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی بهذا انتصر؛ قالها ثلاث مرّات».

پس خدای به سوی ایشان وحی فرمود که ای ملائکه من! و ای آسمان های من! و ای زمین من! آرام باشید. آن گاه حجابی از حجاب های ملکوت بر گرفت. پس ناگهان در

پشت آن پرده، محمد و دوازده وصی او بودند. آن گاه خدا دست آن را که در میان ایشان ایستاده بود، گرفت. پس سه بار فرمود: ای ملائکه من! و ای آسمان های من! و ای زمین من! به این ایستاده که دست او را به دست قدرت خود گرفته ام، از برای این مقتول مظلوم، انتقام کشم.

[علت نامگذاری امام زمان (ع) به قائم] ۸ رفره

ابن بابویه در علل الشرایع (۱) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده، گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود:

بلی.

عرض کردم: پس چرا «قائم علیه السّلام»، «قائم علیه السّلام» نامیده شده و غیر او به این لقب نامیده نشده؟

فرمود: چون جدم حسین علیه السّلام کشته شد، ملائکه به سوی خدای همی بنالیدند و عرض کردند: ای خدای ما! ای آقای ما! آیا از کشنده صفوه پسر صفوه خود و برگزیده از مخلوق خود انتقام نکشی.

«فأوحى الله عزّ وجلّ إليهم قروا ملائكتي فو عزّتي و جلالی لأنتقمنّ منهم و لو بعد حين ثمّ كشف الله عزّ وجلّ عن الأئمة من ولد الحسين عليه السّلام للملائكة فسرت الملائكة بذلك فإذا أحدهم قائم يصلّى فقال الله عزّ وجلّ بذلك القائم أنتقم منهم» (۲).

پس خدای به ایشان وحی فرمود: ای ملائکه من! آرام گیرید! پس به عزّت و جلال خودم که هرآینه البتّه از ایشان انتقام کشم؛ اگرچه بعد از زمانی دراز باشد. آن گاه حجاب از امامان، از فرزندان حسین علیه السّلام برگرفت. پس بدان سبب، ملائکه را مسرت

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- همان.

علی و هذا نور جعفر بن محمد و هذا نور موسی بن جعفر و هذا نور علی بن موسی و هذا نور محمد بن علی و هذا نور علی بن محمد هذا نور الحسن بن علی و هذا نور الحجة القائم المنتظر».

پس گفت: پروردگارا! قسم به حقی که ایشان بر تو دارند، مرا آگاه فرما که ایشان کیستند؟

فرمود: این نور علی بن ابی طالب است؛ این نور حسن؛ این نور حسین؛ این نور علی بن الحسین؛ این نور محمد بن علی؛ این نور جعفر بن محمد؛ این نور موسی بن جعفر؛ این نور علی بن موسی؛ این نور محمد بن علی؛ این نور علی بن محمد؛ این نور حسن بن علی؛ این نور حجة قائم منتظر علیهم السلام است.

حضرت حسین علیه السلام، بعد از روایت این حدیث از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل می فرماید: «فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ما احد یتقرب الی الله عز و جلّ بهولاء القوم الا اعتق الله رقبته من النار».

رسول خدای صلی الله علیه و آله همواره می فرمود: نیست کسی که به سوی خدای عز و جلّ تقرب جوید به سبب آن قومی که خدا اشباح آنان را به جبرئیل نشان داد، جز این که از آتش آزادش فرماید.

[روایت عایشه] ۱۰ رفره

در کفایه الاثر (۱) از ابو المفضل و او به پنج طریق از عایشه روایت کرده، که گفت: ما را صفة و یا غرفه ای بود که چون حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله اراده ملاقات جبرئیل می فرمود، به آن جا تشریف می برد. یک مرتبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکان با جبرئیل ملاقات داشت، مرا امر فرموده بود که نگذارم کسی آن جا رود.

پس حسین بن علی علیه السلام آمد، به آن مکان رفت و ما ندانستیم تا ممانعت کنیم. جبرئیل

پرسید: این کیست؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: پسر من است. پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حسین علیه السَّلام را گرفته، بر دامن نشانید.

جبریل گفت: «إِنَّمَا أَنَا سَيِّدُكَ»؛ زود باشد که این حسین علیه السَّلام کشته شود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کشنده او کیست؟

عرض کرد: اَمّت تو خواهد بود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: آیا اَمّت من، حسین را می کشند؟

گفت: آری و اگر بخواهی، تو را از زمینی آگهی دهم که در آن کشته شود.

سپس جبریل به سوی طف که در عراق است، اشاره نمود، از آن جا خاکی سرخ بر گرفت و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داد و عرض کرد: این از خاک مصرع حسین است.

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بگریست. جبریل عرض کرد:

«فَسَوْفَ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْكُمْ بِقَائِمِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ وَ مِنْ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَ: هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، كَذَا أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ، أَنَّهُ سَيَخْلُقُ مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ وَلِذَا وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ عَلِيًّا خَاضِعٌ لِلَّهِ خَاشِعٌ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ لَدَا وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ عَابِدٌ سَاجِدٌ لِلَّهِ وَ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِ مُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ جَعْفَرٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ صَادِقٌ فِي اللَّهِ وَ يَخْرُجُ مِنَ اللَّهِ مِنْ صَلْبِهِ ابْنُهُ وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ مُوسَى وَ آثِقٌ بِاللَّهِ مُحِبٌّ فِي اللَّهِ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ عَلِيَّا الرَّاضِي بِاللَّهِ وَ دَاعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ ابْنُهُ وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ مُحَمَّدُ الْمَرْغَبُ فِي اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنِ حَرَمِ اللَّهِ وَ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ ابْنَاهُ وَ سَمَاءُ عِنْدَهُ عَلِيَّا الْمَكْتَفَى بِاللَّهِ وَ الْوَلِيُّ لِلَّهِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ ابْنُهُ وَ سَمَاءُ حَسَنًا مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ مُرْشِدٌ إِلَى اللَّهِ وَ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ كَلِمَةُ الْحَقِّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى بَرِيَّتِهِ لَهُ غَيْبُهُ طَوِيلُهُ يَظْهَرُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَسْلَامُ وَ أَهْلُهُ وَ يَخْضَعُ بِهِ الْكُفْرُ وَ أَهْلُهُ».

زود باشد که خدای از خون حسین به قائم شما اهل بیت انتقام کشد. عرض کرد: او نهمین از فرزندان حسین است. پروردگار من، چنین خبر داده مرا که به زودی از صلب

حسین علیه السّلام، فرزندی را خلق فرماید که خود، او را علی نامیده و او از برای خدا خاضع و خاشع است.

بعد از آن، از صلب علی، پسر او را بیرون آرد که نام او را نزد خود محمد گذارده و او از برای خدا عبادت کننده و سجده کننده است. بعد از آن، از صلب محمد بیرون آرد، او را نزد خود، جعفر نامیده است که گویا از خدا و صادق در دین خداست.

بعد از آن از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، موسی نامیده که به خدا واثق است و دوست دارنده در راه خداست و خدای از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، علی نامیده که به خدا راضی است و دعوت کننده به سوی خدای عزّ و جلّ است و از صلب او، پسرش را بیرون آرد، او را نزد خود، محمد نامیده که ترغیب کننده در خدا و دفع کننده از حرم خداست و از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، حسن نامیده که مؤمن به خدای و ارشاد کننده به سوی خدا است.

و از صلب، او کلمه حق و لسان صدق و آشکار کننده حق را بیرون آرد که حجت خدا بر آفریدگان او است. از برای او، پنهان شدنی دراز است و خدا به سبب او، اسلام و اهل اسلام را آشکار کند و به ظهور وی، کفر و اهل کفر را هلاک گرداند.

محمد بن ابراهیم که راوی خبر از ابو سلمه است، گفته: ابو سلمه مرا گفت: من بر عایشه داخل شدم، در حالتی که اندوهناک بود. گفتم: یا امّ المؤمنین! سبب حزن تو چیست؟

گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله مفقود شده و عداوت ها آشکار گشت. بعد از آن به جاریه ای که «سمره» نام داشت، گفت: کتاب را بیاور! کتابی آورده، به وی داد. آن را گشود و زمانی دراز در آن نگریست.

آن گاه گفت: «صدق رسول الله»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده. گفتم: ای امّ المؤمنین! رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرموده؟

گفت: خبرها و قصه هایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده و من نوشته ام. گفتم:

چرا مرا به چیزی حدیث نمی کنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای؟

گفت: آری، مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد؛ «قال من أحسن فیما بقی من عمره غفر الله لهما مزی و ما بقی و من أساء فیما بقی من عمره أخذ فیما مزی و فیما بقی».

فرمود: هرکس در آن چه از عمرش باقی مانده، عمل نیک بجا آورد، خدای گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و هرکس در باقی مانده از زندگانش بدکرداری نماید، در آن چه گذشته و آن چه باقی مانده، گرفته شود.

آن گاه من گفتم: ای ام المؤمنین! آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ شما را آگهی داده که چند نفر خلفای او باشند؟ سپس کتاب را برهم گذارده، گفت: آری! آن گاه کتاب را گشود و گفت: ما را صفه و یا غرفه ای بود، تا آخر آن چه مسطور گردید.

من بیاض بیرون آورده، آن چه را که گفت، نوشتم و به من سپرد تا او زنده است، آن را کتمان کنم. چون عایشه از دنیا رفت، علی علیه السلام مرا خوانده، فرمود: آن خبری را که عایشه بر تو املا نمود، به من بنمایان! عرض کردم: کدام خبر؟ فرمود: آن خبری که در او نام های اوصیای بعد از من است. پس بیرون آورده، به نظر مبارکش رسانید.

عبریه پنجم [بشارت ظهور در صحف الهی]

اشاره

در بشارت ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله علیه السلام در صحف الهیه و در آن چند رفرفه است:

[صحیفه آدم (ع)] ۱ رفرفه

ابن طاوس در کتاب اقبال، (۱) صحیفه آدم را موافق روایت حارثه بن امال که از بزرگان علمای نصارا و اوصیای حضرت عیسی است، به عبارت عربی نقل نموده و ما محلّ مقصود را نقل کنیم. حاصل آن که چون آدم، نور مقدّس محمدی را مشاهده نمود که شعاعش عالم ملک ملکوت را فراگرفته و انوار ائمه هدی علیه السلام و صدیقه کبرا علیها السلام را نگران شد که بر گرد آن نور، برآمده و از وی استمداد کنند، از مشاهده آن انوار قاهره الهیه منبهر و حیران گردید.

«و قال: یا عالم الغیوب یا غافر الذنوب یا ذالقدره القاهره و المشیه الغالبه من هذا الخلق السّعیّد الذی کرمّت و رفعت علی العالمین و من هذه الأنوار المشیفه المکشفه له؟»

فاوحی الله عزّ و جلّ الیه: یا آدم! هذا و هؤلاء وسیلتک و وسیله من اسعدت من خلقی هؤلاء السّابقون المقربون الشافعون المشفّعون و هذا احمد سیدهم و سید بریتی اخترته لعلمی و اشتقت اسمه من اسمی فانا المحمود و هذا محمد و هذا

صنوه و وصیّه اورثه به و جعلت برکاتی و تطهیری فی عقبه و هذه سیّده امائی و البقیّه فی علمی من احمد نبیّ و هذان السّبطان الخلفان لهم و هذه الأعیان الصّیّادع نورها انوارهم بقیّه منهم الا انّ کلا اصطفت و طهرت و علی کل بارکت و ترخمت فکلاً بعلمی جعلت قدوه عبادی و نور بلادی و نظر، فاذا شبّح فی آخرهم یزهر فی ذلك الصّفح كما یزهر کوکب الصبح لاهل الدنیا. فقال الله تبارک و تعالی، یا آدم! بعبدی هذا السعید افکّ من عبادی الأغلال واضع عنهم الأصار و املاء ارضی حنانا و رأفه و عدلا كما ملئت من قبله قسوه و جورا».

گفت: ای داننده هرنهان و آمرزنده گناهان! ای دارنده توانایی و کننده آن چه خواهی! این آفریده سعادت‌مند کیست که گرامیش داشته و علم جلالش را بر تمام آفریدگان برافراشته ای؟ این نورهای درخشنده کیستند که گردش برآمده اند و دور او را احاطه کرده اند؟

وحی الهی در رسید؛ ای آدم! این انوار، وسیله تو و وسیله سعادت‌مندان بندگان من باشند؛ ایشانند که در میدان بندگی من، از همه پیشی گرفته اند و به من نزدیکی یافته اند و شفاعت کنندگان بندگان منند که شفاعتشان را بپذیرم و این احمد، بزرگ ایشان است؛ او را برگزیدم و اسم او را از اسم خود بیرون آوردم؛ منم محمود و او است محمد و آن دیگر برادر و وصی او است که برکات خود را به اولاد او عطا کردم و این خاتون کنیزان من است که از احمد باقی ماند و نسل احمد از او است و این دو سبط، جانشین احمد باشند و این ذوات مقدّسه که نورشان عالم را فراگرفته، انوار بقیّه از نسل احمد است.

ای آدم! همه ایشان را برگزیدم و پاکیزه گردانیدم و همه ایشان را به علم خود برکت دادم؛ پیشروان عباد و روشنی بلاد گردانیدم.

پس آدم در آخر آن انوار نگریست؛ شبّحی نورانی را دید که در میان آن انوار، مانند ستاره صبح، برای اهل دنیا می درخشید. پرسید: پروردگارا این کیست؟!

خدای تعالی فرمود: ای آدم! به وسیله این بنده سعادت‌مند خود، زنجیرهای گران از

گردن بندگان خود بردارم و بارهای سنگین از پشت آنان فرو گذارم و به وجود و ظهور او، توده خاک را از انوار رأفت و رحمت و عدالت، تابناک گردانم؛ چنان چه پیش از ظهور او، از بی رحمی و ظلم و فساد پر شده باشد.

[صحیفه حضرت ادریس (ع)] ۲ رفره

در بشارت وارده در صحیفه حضرت ادریس پیغمبر است.

مجلسی - علیه الرحمه - در جلد سیزدهم بحار (۱) از سید بن طاوس قدس سره روایت نموده که در کتاب سعد السعود (۲) گفته:

در صحف حضرت ادریس پیغمبر، آن جا که ابلیس لعین با خدای تعالی سخن گوید و جواب شنود، یافتیم که چنین مسطور است: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. (۳) فإِنَّهُ يَوْمَ قَضَيْتَ وَحْتَمْتَ أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ وَالْمَعَاصِي وَانْتَجَبْتَ لِذَلِكَ الْوَقْتِ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى امْتِحْنَتِ قُلُوبِهِمْ لِلْإِيمَانِ وَحَشَوْتَهَا بِالْوَرَعِ وَالْأَخْلَاصِ وَالْيَقِينِ وَالتَّقْوَى وَالْخُشُوعِ وَالصَّدْقِ وَالْحِلْمِ وَالصَّبْرَ وَالْوَقَارَ وَالتَّقَى وَالزَّهْدَ فِي الدُّنْيَا وَالرَّغْبَةَ فِي مَا عِنْدِي وَاجْعَلْهُمْ دَعَاةً لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَاسْتَخْلَفْهُمْ فِي الْأَرْضِ.

و امکنّ لهم دينهم الذي ارتضيته لهم ثمّ يعبدونني لا يشركون بي شيئا يقيمون الصلوة لوقتها و يؤتون الزكوة لحينها و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.

و القى في تلك الزمان الامانه على الأرض فلا يضرّ شيئا و لا يخاف شيئا من شيء ثمّ تكون الهوامّ و المواشي بين الناس فلا يؤذى بعضهم بعضا و انزع حمه كلّ ذى حمه من الهوام و غيرها و اذهب سمّ كلّ ما يلدع الى قوله تعالى ذلك وقت

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، صص ۳۸۵-۳۸۴.

۲- سعد السعود، صص ۳۵-۳۴.

۳- حجر، ۳۸-۳۷-۳۶.

حجبه فی علم غیبی و لا بدّ أنّه واقع أبیدک یومئذ و خیلک و رجلک و جنودک اجمعین فاذهب فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم».

خلاصه؛ آن که ابلیس گفت: خداوندا! پس مرا در دنیا بگذار تا روز قیامت که اولاد آدم برانگیخته شوند. خدای تعالی فرمود: نه، و لکن تا روز وقت معلوم، از مهلت داده شدگانی.

به درستی که آن روزی است که حکم رانده و حتم کرده ام.

زمین را در آن روز از لوث کفر و شرک و نافرمانی ها پاک گردانم و برای آن روز، بندگانی را از برای خود برگزیده ام که دل های آن ها را برای ایمان آزمایش کرده ام و به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، راستی، بردباری، وقار، پرهیزگاری، ترک دنیا، رغبت در آن چه نزد من است، پر نموده ام. و ایشان را خوانندگان برای آفتاب و ماه قرار دهم.

مقصود از این عبارت، این است که قرار دهم ایشان را که خدا را برای آفتاب و ماه بخوانند که وجود آن ها یا نور آن ها را بر دوام دارد و این بیان مخلوقیت و مربوبیت آن ها و احتیاج آن ها، به واسطه بشری است. پس این کلام، ردّ کسانی است که کواکب را پرستش کنند و آن ها را واسطه پندارند.

از این جا حذف مفعول در قول خدای تعالی معلوم می شود: «و اجعلهم دعاه للشمس ای دعاه لله تبارک للشمس و القمر و واسطه لهما». و آن ها را در زمین خلیفه کنم و برای آن ها دینشان را که بهر ایشان اختیار کرده ام، تمکین دهم؛ پس مرا به یگانگی پرستش کنند و هیچ چیز را با من شرکت ندهند. نماز را در زمان خود برپا دارند و زکات را هنگام زکات بدهند، امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند.

در آن زمان، بساط امتیت را در بسیط زمین بگسترانم. پس هیچ چیز، به هیچ چیز زیان نرساند و هیچ چیز، از هیچ چیز نترسد. گزندگان، درندگان و گوسفندان، در میان مردم باهم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند و از گزندگان، گزندگی و سمیت بردارم؛ تا آن جا که می فرماید: آن زمان، زمانی است که در علم غیب خود، آن را مستور داشته و

کسی را بر آن آگاه نداشته ام و ناچار، آن زمان، آمدنی و آن روز رسیدنی است.

در آن هنگام، تو را و پیاده و سواره و تمام لشکر تو را نابود گردانم. برو که تا آن روز، از مهلت داده شدگانی.

این ناچیز گوید: بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که آن چه خدای تعالی در صحف ادریس خبر داده، اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام است و این کلام الهی، با آن چه در قرآن نازل فرموده مطابق است؛ چه وقت معلوم در آیه کریمه:

فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۱)؛ به زمان ظهور حضرت قائم آل محمد - صلوات الله عليهم - تفسیر شده و اخبار بسیاری نیز در این باب وارد شده است.

[صحیفه حضرت ابراهیم (ع)] ۳ رفره

در بشارات وارده در صحیفه ابراهیم خلیل علیه السّلام است. ابن طاووس - علیه الرحمه - در کتاب اقبال، (۲) در قصه مباهله نصاری نجران از حارثه روایت کند که پس از گشودن صحیفه آدم و شیث و یافتن نعوت و صفات و نام و نشان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم؛ سید و عاقب گفتند: باید صحیفه ابراهیم را گشود.

سپس صندوقی بیرون آوردند که مخلف شده بود، تا به دست ابو الحارثه و سید و عاقب از علمای نجران رسیده بود.

پس این موضع گشوده شد که مشتمل بر این معنی است، که ابراهیم را به خلت برگزید و او را به صلوات و برکات، شرف داد و او را قبله و پیشوای آن هایی گردانید که بعد از او به هم رسند و نبوت و امامت را در او و ذریه او سپرد، و او را وارث تابوت آدم گردانید که پر از علوم و حکمت های الهی است.

پس ابراهیم در آن تابوت نظر کرد و خانه هایی چند، به جهت هریک از صاحبان

۱- سوره حجر، آیه ۳۸ و ۳۷.

۲- اقبال الأعمال، ص ۵۰۸.

عزم از انبیا و مرسلین و اوصیای ایشان دید.

«فَنظَرَ فَأَذَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ آخِرَ الْأَنْبِيَاءِ عَنْ يَمِينِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَنْوَهُ وَوَصِيَّهُ الْمُؤَيَّدَ بِالنَّصْرِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الْهَيَّ وَ سَيِّدِي مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الْعَظِيمِ الشَّرِيفِ؟

فاوحى الله اليه: هذا عبدى و صفوتى الفاتح الخاتم و هذا وصيّه الوارث. قال:

ربّ ما الفاتح الخاتم؟ قال: هذا خيرتى و بكر فطرتى و حجّتى الكبرى فى برّيتى و اجتبيته اذ آدم بين الماء و الطين. ثمّ ائى باعته عند انقطاع الزّمان، ليكمل دينى و اختم به رسالتى و هذا علىّ اخوه و صديقه الأكبر اخيت بينهما و اخترتهما و صلّيت و باركت عليهما و طهرتهما و اخلصتهما و الأبرار منهما و ذرّيتهما قبل أن أخلق سمائى و ارضى و ما فيهما من خلقى و ذلك لعلمى بهم و قلوبهم انى بعبادى عليم خير».

پس ابراهيم نظر کرد و خانه محمد صلّى الله عليه و آله را دید که آخر همه پیغمبران، است و وصیّ آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السّلام را نگریست؛ گفت: ای خدای من! این خلق بزرگ کیست؟

وحی رسید؛ ای ابراهیم این بنده پسندیده و برگزیده من است. این فاتح و خاتم است و آن دیگری، وصیّ و وارث او است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من! فاتح و خاتم یعنی چه و این چگونه تواند شد؟

فرمود: ای ابراهیم! این محمد، نیکوترین خلق من است؛ افتتاح کتاب وجود ممکنات را به او نمودم. اوّل مخلوقى است که از عرصه عدم، شکافتم و به عالم وجود آوردم. او است حجّت بزرگ؛ پس او را به نبوّت برگزیدم، درحالتى که آدم میان آب و گل بود. از این جهت او را فاتح نامیدم و چون او را برای اکمال دین خود، پس از همه پیغمبران مبعوث کنم و اختتام رسالت به وی دهم، بدین جهت او را خاتم نام نهادم و این علی، برادر و وصیّ او و صدیق اکبر است.

برادری در میان دو نور نهادم و آن ها را برگزیدم و بر هر دو، صلوات و برکات خود فرستادم و ایشان را از عیب و نقص پاک کردم و ایشان و نیکان از ذرّیه آن ها ایشان را

خالص گردانیدم، پیش از آن که آسمان و زمین و آن چه در میان آسمان و زمین است، را آفرینش دهم.

«فَنظَرَ اِبْرَاهِيمَ فَاِذَا اِثْنِي عَشَرَ نُوْرًا تَكَادُ تَلَاٰ اَشْكَالَهُمْ بِحُسْنِهَا و نُوْرَهَا فَسُئِلَ رَبُّهٗ جَلَّ و تَعَالٰی: يَا رَبِّ! نَبْتِنِيْ بِاَسْمَاءِ هٰذِهِ الصُّوْرِ الْمَقْرُوْنَةِ بِصُوْرِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ و وَصِيَّهٖ و ذٰلِكَ لَمَّا رَاٰی مِنْ رَفِيْعٍ دَرَجَاتِهِمْ و التَّحَاقُّمِ بِشَكْلِ مُحَمَّدٍ و وَصِيَّهٖ؟ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

فاوحی اللّٰه عَزَّ و جَلَّ اِلَيْهِ هٰذِهِ اُمَّتِيْ و الْبَقِيَّةُ مِنْ حَبِيْبِيْ و نَبِيِّ فَاطِمَةَ الصَّدِيْقَةِ الزَّهْرَاءِ و جَعَلْتَهَا مَعَهَا خَلِيْلَهَا عَصْبَهُ لَذَرِيَّةِ نَبِيِّ اَحْمَدٍ و هٰذَانِ الْحَسَنَانِ و هٰذَا فُلَانٌ و هٰذَا فُلَانٌ اِلَى اَنْ قَالَ هٰذَا كَلِمَتِيْ الَّتِيْ اَنْشَرْتُ بِهَا رَحْمَتِيْ فِيْ بِلَادِيْ و بِهٖ اَزَيْنَ دِيْنِيْ و عِبَادِيْ ذٰلِكَ بَعْدَ اَيَّاسٍ مِنْهُمْ و قَنُوْطِهِمْ مِنْ غِيَاثِيْ فَاِذَا ذَكَرْتُ يَا اِبْرَاهِيْمَ مُحَمَّدًا فَصَلِّ عَلَيْهِمْ مَعَهُ».

پس ابراهیم نظر کرد، دوازده نور متلاً در نهایت حسن و بهاء مانند آن نور نگریست. از حضرت احدیت درخواست نمود که ای پروردگار من! مرا به نام این صورت ها آگاهی ده که با صورت محمد- صلوات اللّٰه علیه و آلہ- و وصی او قرین می باشند.

وحی رسید: این یک کنیز من و بقیه از پیغمبر من، فاطمه زهرا علیها السّلام است؛ او و شوهرش را، برای بیرون آوردن ذریه و باقی داشتن نسل پیغمبرم احمد، عصبه قرار دادم و این دو حسنین اند و آن های دیگر از تتمه ذریه اند؛ این فلان و آن فلان، تا به حضرت قائم- عجل اللّٰه فرجه- رسید، آن گاه فرمود: این، آن کسی است که به وجود و ظهور او، رحمت خویش را در بلاد پهن کنم، به وسیله او، دین خود را زینت دهم و بندگانم را آرایش بخشم، این موهبت وقتی خواهد بود که بندگان از رحمت من مأیوس و از فریادرسی من نومید شوند. ای ابراهیم! هرگاه بر محمد، پیغمبرم، صلوات فرستی، پس با او بر اوصیای او نیز صلوات فرست.

عبریه ششم [بشارت ظهور در تورات]

اشاره

در بشارت ظهور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه -، در تورات است و در آن چند رفره است.

[دلایل وجود بشارت در تورات] ۱ رفره

بدان که دلیل ما بر موجود بودن این بشارت عظمی در تورات، چهار چیز است:

اول؛ قول خدای تعالی: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ... الخ؛** به همان بیانی که در تفسیر قمی بیاید، به علاوه آن که اطلاق ذکر بر تورات، در قرآن مجید بسیار شده است.

دوم، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: **«أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِمَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيَّ»** (۱) چنان چه گذشت.

سوم، احادیث مرویه در این باب، مثل حدیثی که نعمانی در غیبت، (۲) به سند متصل از سالم اشل روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام می فرمود: موسی بن عمران در سفر اول تورات نگران شد به آن چه که به قائم آل محمد علیه السلام عطا کرده شود.

سپس موسی عرض کرد: ای پروردگار من! مرا قائم آل محمد قرار ده. خطاب رسید:

۱- بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۳.

۲- الغیبه، ص ۲۴.

به درستی که او از ذریّه احمد است و دیگری را این دولت در کنار نیاید.

آن گاه در سفر ثانی نظر کرد و یافت از جلال و جبروتی که خدا به حضرت قائم - عجل الله فرجه - عطا می فرماید مثل آن چه که در سفر اوّل یافته بود، باز همان تمنا نموده، همان جواب شنید.

آن گاه در سفر سوم نظر فرمود و دید مانند آن چه را که در آن دو سفر دیده بود. باز همان استدعا کرده، همان جواب شنید.

هم چنین حدیث دیگر نعمانی دلالت دارد که گوید: عبد الحکیم بر من قرائت کرد ... الخ؛ چنان چه عن قریب ان شاء الله مذکور خواهد گردید.

خبر ابن عیاش نیز که در مقتضب از عبد الله عمر روایت نموده دلالت دارد؛ چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد.

چهارم؛ بعض آیاتی که در تورات رابحه موجوده مسطور است و از آن ها استفاده این بشارت عظمی می توان نمود و ما چند مورد را ذکر می کنیم:

سفر تکوین، فصل شانزدهم آیه (۹) و یومرلاه (و گفت به او) ملئخ (فرشته) ادونای (خدای) شوبی الی (باز کرد بر) کبیرنج (خاتمت) و هتیتی (و منقاد شو) تهت (زیر) یادها (دست او) و یومرلاه (و گفت به او) ملئخ (فرشته) ادونای (خدای) هرباه (بسیار) اربه ات (بسیار می کنم مر) زرغخ (ذریّه تو) و لایساتر (و نباید شمرده) مروب (از بسیاری) و یومرلاه (و گفت به او) ملئخ (فرشته) ادونای (خدای) هیناخ (اینک تو) هاراه (حامله) و یولدت (و می زایی) بن (پسری) بقارات (بخوان) شمو (نامش را) ییشماعل (اسماعیل) کی شامع (که شنید) ادونای (خدای) ال (بر) علانیح (زجر تو) و هو (و او) یهیه (باشد) پره (بهره من) ارام (دادم) یادو (دست او) بکول (به همه) و ید کل (و دست همه) بوو علّ (به او و بالایی) ین (حضور) کل (همه) اهاو (برادرانش) ییشکن (ساکن خواهد شد). (۱)

بدان که آن کس که فرشته با وی سخن گوید و دلداریش دهد، هاجر، مادر حضرت

اسماعیل است که از ساره گریخته، در بیابان بر سر چشمه آبی نشسته بود که فرشته خدا بر او ظاهر شد و او را به بازگشت امر نمود و مژده بزرگ و بشارت عظمی را ارزانی داشت. شاهد مقصود، فقره اخیر است که می فرماید: دست او به همه و دست همه به او دادم. زیرا که عدم ذکر مضاف الیه کل، بر این دلالت دارد که مقصود، همه اهل عالم است و مقصود از این کلام چنانچه بعضی از مترجمین تورات ترجمه کرده اند این است که بر همه مسلط و همه به وی محتاج خواهند بود و به اتفاق ارباب ملل، هنوز این وعده نسبت به اسماعیل و اولاد اسماعیل، تحقق نیافته و نخواهد یافت، مگر در شخص موعود منتظری که هنوز نیامده. و به اتفاق یهود و نصارا برای او در زمان ظهور او، فقط این سلطه عامه تامه، بر کل اهل عالم پیدا خواهد شد. و این آیه تورات است بر یهود و نصارا حجت است که موعود منتظر را از بنی اسرائیل دانند نه از اولاد اسماعیل. زیرا که با تسلّم عدم تعدّد آن شخص موعود، خلف وعده الهی نسبت به اسماعیل لازم آید. وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ (۱)

[پاراش لخ لخوا، فصل ۱۷] ۲ رفره

پاراش لخ لخوا، فصل (۱۷)، آیه (۱۸): و یؤمر (گفت) ابراهام (ابراهیم) آل هام (مرآن) الهیم (خدای) لو ییشماعیل (کاش اسماعیل) یحیی (زنده بماند) لفانیخا (به حضور تو) و یؤمر الیهیم (و گفت خدای) بال سارا (اما ساره) ایشخا (زن تو) یولدت (بزاید) لخابن (برای تو پسر) و قارتات (و بخوان) شمو (نامش را) بسحیق (اسحق) و همقونی (ثابت کنم) ات (مر) بریتی (شرط خود) اتو (او را) لبریت (به شرط) عولام (عالم) و لزرعوا (و بذرّیه او) حراو (بعد از او) و لیشماعیل (و برای اسماعیل) شمعیخا (شنیدم تو را) هنیه (اینک) برختی (برکت دهم) او توا (او را) و هفرتی (و صاحب ثمره کنم) او توا (او را) و هریتی (و بسیار کنم) بمود (به نهاییه) مؤید (نهاییه) شیم عاسا

(دوازده) و نسیم (بزرگ) یولید (براید) و نیتوا (بدهم) العوی (او را به قوم) کادول (بزرگ) وات (و مر) بریتی (شرط خود) اقیم (برپا) آت (بردارم) بسحیق (اسحاق را) اشر (که بزاید) تلد (برای تو) لخاصار (ساره) الموعد هزه (در موعد) بشاناها (سال) احرت (دیگر). (۱)

ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه سنه ۱۹۱۲ مسیحی: و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند! خدا گفت: به تحقیق زوجه ات ساره، برای تو پسری خواهد زاید، او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم ساخت، تا با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد. اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم. دوازده ریس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم. لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت، در سال آینده برای تو خواهد زاید.

خلاصه این آیات، آن است که بعد از بشارت دادن خدای تعالی تولد اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه السلام، و این که او پادشاه خواهد شد و قوم ها از او بیرون خواهد آمد و پادشاهان از نسل او پدیدار گردند که مراد، پیغمبران می باشند. حضرت ابراهیم برای اسماعیل دعا کرد و زندگی جاوید، برای او طلبید.

خدای تعالی فرمود: ما که خداوندیم شرطی که با اسحاق و ذریه او کرده ایم، در زمان طویل به سر بریم و دعای تو را در حق اسماعیل شنیدیم و اجابت فرمودیم. اینک او را برکت دادیم و برومند گردانم و بسیار کنم به مؤمّد و دوازده بزرگ، که از او تولد یابد.

بلاشبهه مقصود از دوازده بزرگ، اولاد بلاواسطه اسماعیل نیستند. چه به اعتراف یهود، آن ها نه بزرگی ظاهری داشتند که سلطنت ظاهریه باشد و نه بزرگی معنوی که نبوت و یا امامت باشد.

بنابراین مقصود، دوازده امام می باشند که از نسل حضرت اسماعیل و سلطنت

الهیّه، تا قیام قیامت در قائم ایشان است و این که خدای تعالی اظهار عنایت خود را به اسحاق مقدم داشت، برای همین است، که اول، نبوت و امامت را در خاندان اسحاق مقرر فرمود و بعد، در دودمان اسماعیل که جاوید بماند و تا قیامت در این خاندان بیاید.

پس این قرینه است که مراد به لفظ «عولام» که در خصوص شرط خدای نسبت به ذریّه اسحاق استعمال شده، زمان طویل است و اما لفظ «مؤدمؤد» که در چند موضع از «پاراش لخ لخوا» در مقام وعده کثرت نسل و بسیاری ذریّه به اسماعیل مذکور شده، به معنی نهاییه النهایه که ترجمه آن به عربی غایه الغایه است، تفسیر شده و هم به معنی جاوید، بعضی گفته اند که مراد از این لفظ «محمد» می باشد.

تغییرات در لغت عربی بسیار است. چنان چه ابراهیم را «ابرام» و «ابراهام» گویند.

بنابراین معنی عبارت تورات این می شود که من اسماعیل را برکت دهم، برومند فرمایم و ذریّه او را بسیار کنم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده بزرگ که از او متولد شوند و بلاشبهه برحسب آیه کریمه **الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (۱)**، اسم مبارک حضرت خاتم انبیا در تورات و انجیل مذکور است و چنان می نماید که لفظ «مؤدمؤد» که گاهی «مادماد» می نویسند، اسم مبارک محمد باشد.

و نیز این آیات رد بر یهود عنود است که بزرگی را منحصر در اولاد اسحاق می دانند و اسماعیل را در نظر عنایت حضرت حق و جناب ابراهیم، بی قدر و ذلیل می شمارند.

[پاراش لخ لخوا، پاسوق اول] ۳ رفره

بدان که چند پاسوق است که در اول پاراش لخلخوا از تورات است و آن ها این است:

«و ادنای امرال و ابراهم اجر هپارد لوط معیمویانا غنحا اوره امین هما قوم اشراانا شام صافونا و انقبا و اقداما و ایاماکی ات کل ها ارض اشراتاروه لخوا اتسنا

و لرز عخاعد عولام و سمتی ات زرعخا کعفرها ارض اشرایم یوخل ایش لمنوت ات عفرها ارض کم زرعخا ییمانہ».

یعنی: خدا به ابراهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او فرمود: چشم های خود را بگشا! اطراف این مکان را که در آن مقام داری، از اطراف جنوب و شمال و مشرق و مغرب ملاحظه کن، که جمله آن زمین را که می بینی به تو، و به ذریه تو و اولاد تو تا آخر عالم بدهم. یعنی نسل تو را مانند خاک زمین، جاویدان بگذارم. چنان که خاک را کسی تواند شمرد، نسل تو را نیز تواند شمرد. بدان که در این آیات، خدای متعال وعده داده ابراهیم را که تمام اشاره روی زمین را از مشرق تا مغرب و شمال و جنوب به تو می دهم تا قیامت. بدان که بدیهی است که این وعده الهیه و بشارت ربّانیه تاکنون به ظهور نرسیده و به اتفاق اهل اسلام ظهور این بشارت عظمی فقط در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که سید دودمان خلیل در حقّ آن سلاله نسل اسماعیل همین مژده را داده که: یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

[ابتدای پاراش لَخ لَخا] ۴ رفره

ایضا در بشارت ظهور موفور السرور آن حضرت در اوّل پاراش لخلخا چنین مسطور است.

و یؤمر (و فرمود) ادنای (خدای) ال ابرام (بر ابراهیم) لَخ لَخام (برو تو) مارضخا (از زمین تو) و می مولد تخا (و از مولد خود) و میبت (و از خانه) ایخا ال ها (پدر تو بر آن) ارض (زمین) اشرا ریکا (که بنمایانم تو را) و اعینجا لکوی (و بگردانم تو را برای قوم) کادول (بزرگ) و ابارخخا (و مبارک کنم تو را) و اکد لا-شمخا (و بزرگ گردانم نام تو را) و هیه (و باشی) براخا (مبارک) و ابارخا (و مبارک کنم) مبارخخا (مبارک کنندگان تو را) مقلّخا (و نفرین کنندگان او تو را لعنت کنم) و نبرخونجاکل (و مبارک کنم به تو) مشهوت ها (همه قبیله) آداما (آن زمین).

ترجمه این آیات مطابق نسخه مطبوعه سنه هزار و نهصد و سیزده میلادی:

و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود، به سوی زمینی که به تو نشان دهم، بیرون شو، از تو امّیتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم. تو برکت خواهی بود و به آنانی که تو را مبارک خوانند، برکت دهم و به آن که تو را ملعون خواند، لعنت کنم و از تو جمیع قبایل جهان، برکت خواهد یافت.

عالم ربّانی و محقق صمدانی، حاج ملا رضای همدانی - عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ النُّورَانِي - در کتاب مفتاح النبوه، باوجود اصراری که بر حمل این قبیل آیات، بر بشارت ظهور حضرت خاتم انبیا دارد، بلاواسطه، در بیان معنی آیات مسطوره در این باب چنین گفته:

بشارت مطلق به حضرت ابراهیم است که زمره تو را بزرگ گردانم و هر که تو را اطاعت کند، مورد مرحمت خود سازم و هر که تو را مخالفت کند، لعنت کنم و در آخر مژده داده، همه قبیله زمین ها، به تو خواهند گردید و مورد انعام من خواهند شد.

بر احدی مخفی نیست، که این مژده تا به حال صورت وقوع نپذیرفته و الی الآن ائتفاقی نیفتاده که همه قبایل روی زمین، به حضرت ابراهیم یا اولاد او که آن نیز اطاعت ابراهیم است، گرویده باشند و این بشارت چنان چه اهل اسلام از پیغمبر خود نقل می کنند، در محمد مهدی علیه السلام که قائم آل محمد است، محقق خواهد شد.

پس این حقیقت، بشارتی به نبوت محمد است؛ چه این مبارکی، از برای حضرت ابراهیم، در شریعت آن حضرت ائتفاقی خواهد افتاد، چنان که در قرآن مجید از آن خبر داده است بقوله تعالی: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ... (۱) الخ.

[دور چهارم] ۵ رفره

اشاره

بدان که خلاصه آیات پاراش لَخ لَخَا آن که، پس از شکایت حضرت ابراهیم به درگاه خداوند قدیر علیم، از نداشتن فرزند و وعده دادن خداوند او را به کثرت نسل و ذریه به شماره ستاره های آسمان، خدای تعالی ابراهیم را خبر می دهد به این که اولاد او دو جوقه خواهند بود.

اول؛ بنی اسحاق که چهارصد سال در تعب و محنت خواهند بود.

دوم؛ بنی اسماعیل که خدمت دین خدا کنند و پس از ذلت به مقام عزت و ثروت نایل شوند و آن در دور چهارم خواهد بود. تا آن که فرماید: «و یهی هشمش با آه و علاطاه هایاه و هنیه تنور عاشان و لییداش اشراا یر بن هگزاریم».

یعنی: و آفتاب غروب کند و تاریک شود و اینک تنور دودکننده و چراغی مشتعل میان آن پاره ها عبور نماید.

این ناچیز گوید: مراد به دور چهارم، شریعت چهارم است. چنان چه مرحوم ملا محمد علی جدید الاسلام تصریح کرده؛ نظر به این که مبدأ شریعت، ابراهیم است که در زمان خطاب رب الارباب برقرار بوده، پس شریعت چهارم، شریعت مقدسه اسلام است که به ظهور آن وعده الهیه نسبت به بنی اسماعیل به ظهور پیوست.

و مراد از غروب را بر همین معنی حمل کرده، پس مراد انکساف برخلاف عادت است، به نحوی که در علایم ظهور حضرت صاحب الامر- عجل الله فرجه- در شریعت مقدس اسلام وارد شده و با علامات مذکوره در اناجیل مطابق است و یا مراد از غروب آفتاب، هر آینه غروب شمس حقیقت، یعنی غیبت ولی عصر- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- است و تنور دود اشارت به پر شدن دنیا در زمان غیبت آن حضرت، از ظلمات ظلم و کفر و شرک است، مانند تنوری از دود؛ مطابق آن چه در اخبار متواتره اسلامیه ورود یافته که «یملاء الدنيا قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».

[روایت جابر از رسول خدا (ص)]

شیخ اجل اکرم اقدم - احمد بن محمد بن عیاش - در مقتضب الاثر (۱) روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ به سوی من در لیله معراج وحی فرستاد: ای محمد! که را در زمین بر امت خود جانشین کردی؟ و او به این دانایان بود.

گفتم: ای پروردگار من! برادرم را. فرمود: ای محمد! علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی! ای پروردگار من!

خطاب رسید ای محمد! من بر زمین آگاه شدم. پس تو را، برگزیدم، ذکر نمی شوم تا آن که تو با من ذکر شوی. آن گاه به نظر علوّ به آن نگاه کردم، پس علی بن ابی طالب را اختیار کردم و او را وصیّ تو گرداندم، تویی سید انبیا و علی است سید اوصیا، آن گاه برای او نامی از نام های خود، مشتق کردم. پس منم اعلی و او است علی.

یا محمد! به درستی که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور خلق کردم. آن گاه ولایت ایشان را بر ملایکه عرضه داشتم؛ هر یک که آن را قبول کرد، از مقرّبین شد و هر کس انکار کرد، از کافرین شد.

ای محمد! اگر بنده ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آن که منقطع شود، آن گاه مرا به انکار ولایت ایشان ملاقات کند، او را در آتش خود داخل کنم.

آن گاه فرمود: ای محمد! آیا دوست داری ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی!

فرمود: جلوی خود پیش برو، پیش رفتم؛ ناگاه علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی را دیدم و الحجّه القائم فی وسطهم کأنه الکوکب الدری و حجّت قائم را در میان ایشان مانند ستاره درخشنده دیدم و گفتم: ای پروردگار من! این ها کیستند؟

خطاب رسید ایشان امامان هستند و این که ایستاده حلال را حلال و حرام را حرام

می کند و از دشمنان من انتقام می کشد. ای محمد! او را دوست دار! زیرا من او را و کسی که او را دوست دارد، دوست دارم.

جابر جعفی گفت: چون سالم از حجر کعبه برگشت، او را متابعت کردم و گفتم: ای ابا عمرو! تو را به خداوند قسم می دهم که آیا غیر از پدرت تو را به این نام ها خبر داد؟

گفت: اما از رسول خدا جز پدرم خبر نداده، و لکن من و پدرم نزد کعب الاحبار بودیم.

او را شنیدم که می گفت: ائمه از این امت بعد از پیغمبر خود، بر عدد نقبای بنی اسرائیل است و علی بن ابی طالب علیه السلام پیدا شد.

پس کعب گفت: «هذا المقفی اولهم» این اول ایشان و یازده نفر از فرزندان او است و کعب ایشان را به نام های آن ها که در تورات است، نامید: نقریب؛ قنددا؛ ویرا؛ مسغوراء؛ مسموعاه؛ دوموه؛ می ثوا هذار؛ یثموا؛ بطور؛ نوقر؛ فیذموا.

ابو عامر هشام دستوانی که راوی این خبر است، گفت: شخصی یهودی را در حیره که نزدیک کربلا است، ملاقات نمودم؛ او را عتوان بن اوسوا می گفتند و او عالم یهود بود. او را از این نام ها سؤال کردم.

گفت: این ها اسم نیستند، اگر اسامی بودند، هرآینه در سلک اسما رقم می شدند، لکن اوصاف جمیله ای به زبان عبری صحیح برای گروهی است که آن ها را در تورات می یابیم و اگر از غیر من سؤال نمودی، هرآینه از معرفت آن ها کور خواهد بود تا این جا یا خود را به کوری زند. گفتم: چرا چنین کند؟

گفت: امیا کوری، از روی جهل به آن ها و به کوری زدن، برای آن که معین بر فساد دین خود نباشد و کسی به این بصیرت پیدا نکند و این که من برای تو به این اوصاف اقرار می کنم، برای آن است که من مردی از اولاد هارون بن عمران هستم، به محمد صلی الله علیه و آله مؤمنم، ایمان خود را از یهود پنهان می کنم و هرگز بعد از تو بر احدی اظهار نخواهم کرد تا بمیرم. گفتم: چرا؟

گفت: من در کتب پدرهای گذشته خود یافته ام که به این پیغمبری که اسم او محمد است در باطن ایمان بیاورید تا آن که قائم از فرزندان او ظاهر شود. هرکس او را از ما

درک کند، به او ایمان بیاورد و آخر آن نام‌ها به او وصف کرده شده. گفتم: به چه مدح کرده شده؟ گفت: به این که بر جمیع دین‌ها غالب می‌شود و مسیح با وی خروج کند و به دین او درآید و مصاحب او شود. گفتم: پس این اوصاف را برای من بگوی.

گفت: آری! آن را ستر کن، مگر از اهلش.

اُمّا «نقرثیب»: او اوّل اوصیا و وصیّ آخر انبیاست.

اُمّا «قنددا»: او ثانی اوصیا و اوّل عترت اصفیاست.

اُمّا «وبیرا»: او دوّم عترت و سیّد شهداست.

اُمّا «مسفوراء»: پس او سیّد عبادت کنندگان خدای تعالی است.

اُمّا «مسموعاه»: پس او وارث علم اوّلین و آخرین است.

اُمّا «دوموه»: پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمین است.

اُمّا «می ثوا»: پس او مقهور دور شده از وطن ممنوع است.

اُمّا «هذارا»: او کوتاه عمری است که آثارش طولانی است.

اُمّا «یثموا»: چهارم اسم او است، یعنی علی علیه السّلام.

اُمّا «بطورا»: پس او همانم عمّ خود است.

اُمّا «فیدموا»: او مقصود از پدر و مادر خویش است که به امر خداوند غایب است و حکم او را برپا می‌دارد.

شیخ اجلّ امجد محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت خود گوید: عبد الحکیم بن حسن سمّری (ره) برای من چیزی را از اسمای ائمّه و عدد ایشان به زبان عبری قرائت کرد که مردی از یهود در ارجان او را املا نموده بود و او را حسن بن سلیمان می‌گفتند که از علمای یهود بود. من به لفظ او بیان می‌کنم و آن چه آن را خواندم، در آن جا بود.

خداوند پیغمبری را از فرزندان اسماعیل مبعوث می‌فرماید. اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، «میمی یاد»، یعنی محمد صلیّ الله علیه و آله و سلّم است او بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر ائمّه و بزرگانند که به ایشان اقتدار کرده می‌شود و نام‌های ایشان «نقرثیب» تا آخر آن چه گذشت و از او سؤال شد این اسامی، در کدام

سوره است؟ گفت: در مسند سلیمان؛ یعنی در قصه او.

این ناچیز گوید: خبر ابن عیاش و نعمانی به نحوی است که مرقوم افتاد. لیکن این بی مقدار در تورات حائیه نظر نموده، در قصه حضرت سلیمان که سفر ملوک است، چنین اسامی نیافت. بلکه در سفر تکوین، در شماره فرزندان اسماعیل، این اسامی را به این نحو می شمارد: نبایوت و قیدار و ادبیل و می سام و مشماع و دومه و مسا و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه، و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال و علیه الاتکال.

عبریه هفتم [بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]

اشاره

در بشارت ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله- ارواحنا فداه- است که در کتب انبیای بعد از حضرت موسی بن عمران، تا زمان بعثت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است و در آن چند رفره است.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوّم] ۱ رفره

در فصل دوّم از کتاب دانیال نبی (۱)، نسبت به بشارت ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام و از خواصّ صنم که بختنصر دیده بود و تعبیر آن به پنج دولت که از آن به پنج ملکوت تعبیر می کند و سه ملکوت آن بالاتفاق، ملکوت بختنصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت دیگر، میان طوایف خلافت است و آن چه در فصل هفتم کتاب دانیال است، از جواب چهار حیوان که خود دانیال در سال اوّل پادشاهی بنیتصر دید و آن چه در فصل هشتم کتاب دانیال است، از مقدمه هفتاد و هفت درجه آن ها، اشارات قویّه ای به ظهور پیغمبر آخر الزمان و ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام است.

مخفی نماند که جماعت یهود، بعضی از آن چه را که مذکور شد، بر «ماشیح» که منتظر او هستند، حمل می کنند و نصارا آن چه در خصوص ماشیح است، به معنی مسیح و مسیح را به معنی عیسی می دانند و بر ایشان این اشکال وارد است که باوجود این که حمل بسیاری بر ماشیح منتظر یهود، یا بر عیسی بن مریم، ممکن نیست و آن چه هم به

خصوص لفظ ماشیح رسیده باشد، دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد؛ همچنان که بعضی از متتبعین کلام عبری تصریح کرده اند، ماشیح اسم شخص بخصوصی نیست، بلکه هر بزرگ و صاحب شأنی را ماشیح می گویند؛ پس قویا محتمل است که مراد از دو ملکوت دیگر، ظهور پیغمبر خاتم و نیز ظهور وصی دوازدهم آن برگزیده بنی آدم باشد.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوازدهم] ۲ رفره

ترجمه آیه ۱۳ از فصل دوازدهم کتاب دانیال (۱) آن است که:

۱- در آن وقت، سرور بزرگ، میکائیل که از جانب پسران قوم تو قائم است، خواهد ایستاد و زمان تنگنایی واقع خواهد شد که از بودن طوایف تا سر این زمان نبوده است و در آن زمان [از] قوم تو، هر کس که در کتاب مکتوب، یافت شده، نجات خواهد یافت.

۲- و از خوابندگان در خاک زمین، بسیاری بیدار خواهند شد؛ بعضی جهت حیات ابدی و بعضی برای شرمساری و حقارت ابدی.

۳- و دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانی که بسیاری را به راه صداقت، رهبری نمایند، مانند کواکب تا ابد درخشان خواهند بود.

۴- ای تو ای دانیال! کلمات را مخفی کن و کتاب را تا زمان انجام کار، مختوم ساز، تا حینی که بسیاری، گردش کرده و علم زیاد گردد.

۵- آن گاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر، می ایستادند.

۶- و یکی به مرد ملبّس شده به کتان که بالای آب های نهر می ایستند، گفت: انجام این عجایب تا به چند می کشد؟

۷- و آن مرد ملتبس شده به کتان را که بالای آب های نهر می ایستاد، شنیدم در حالتی که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد، به حیّ ابدی، سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمان ها و نیم زمان، خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوت قوم مقدّس، همگی این حوادث، به انجام خواهد رسید؟

۸- من شنیدم، اما درک نکردم و گفتم: ای آقای من! آخر این حوادث چگونه خواهد شد؟

۹- او گفت: ای دانیال! راه خود پیش گیر، زیرا که این کلمات تا زمان آخرین، مخفی و مختمند.

۱۰- بسیاری پاک و سفید و قال گذشته خواهند شد و از این که شیران، شیرانه رفتار خواهند نمود، لهذا هیچ یک از شیران درک نخواهد نمود و اما دانشمندان خواهند فهمید.

۱۱- و زمان رفع شدن قربانی دایمی و نصب شدن مکروهات مخزّبی، یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود.

۱۲- خوشا به حال کسی که انتظار کشیده و به روزهای یک هزار و سیصد و سی و پنج برسد.

۱۳- اما تو به انجام کار، راه خود را پیش گیر؛ زیرا که به استراحت گذران نموده و در انجام آن روزها در منصب خودخواهی ایستاد.

این ناچیز گوید: فقره اخیر اشاره به رجوع دانیال به دنیا در زمان ظهور موفور السّرور است و در خبر مروی در خرایج از حضرت حسین بن علی علیه السّلام به این معنی تصریح شده که حضرت در صبح عاشورا از شهادت و نیز از رجعت خود و ائمه و ظهور حضرت قائم خبر می دهد و می فرماید: «و إنّ دانیال و یونس یخرجان إلی أمير المؤمنین علیه السّلام یقولان صدق الله و رسوله» (۱) و با هفتاد نفر به جنگ با اهل بصره مأمور شوند. پس با اهل بصره قتال داده و بر آن ها غالب شوند.

[زبور از نظر قرآن] ۳ رفره

در بشارت ظهور حضرت بقیه الله در کتاب زبور است؛ كما قال الله تعالى في سورة الانبياء:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱) یعنی: هر آینه به تحقیق در زبور نوشتیم، بعد از آن که نوشته بودیم در کتاب های آسمانی پیش از زبور، این که بندگان صالحین من، زمین را مالک شوند.

علی بن ابراهیم در تفسیر (۲) ذکر گوید: «الکتب کلها ذکر» یعنی، کتاب های آسمانی همگی ذکر می باشند و در تفسیر «عبادی الصالحون» گوید: «قال: القائم و اصحابه و الزبور فيه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء» یعنی معصوم گفته: مراد از عباد صالحین که مالک زمین شوند، حضرت قائم و اصحاب آن حضرت می باشند و کتاب زبور مشتمل بر بیان جنگ ها و ثنا و ستایش خداوند و دعاست.

«فی روایه اخرى و أنزل الله عليه- یعنی داود- الزبور فيه توحيد و تمجید و دعاء و اخبار رسول الله و امیر المؤمنین علیه السلام و الائمه من ذریتهما و اخبار الرجعه و ذکر القائم» یعنی خداوند زبور را بر داود نازل فرمود، در حالی که یگانگی و ثنا و ستایش خدای تعالی در آن بود. همچنین مشتمل بود بر دعا و اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه آن دو بزرگوار و خبرهای رجعت و ذکر حضرت قائم- عجل الله فرجه- (۳).

در مجمع از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که در قول خدای تعالی أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ فرمود: «هم اصحاب المهدي آخر الزمان» (۴).

۱- سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۷.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۹.

این ناچیز گوید: آیه مبارکه بر دو چیز صراحت دارد:

اول: این که بشارت ظهور مهدی- ارواحنفاده- در کتب سماویّه نازله پیش از زبور، مسطور است و علاوه بر حدیث نبوی مذکور، این دلیل ظاهری، برای اثبات علم اجمالی به آن بشارت عظمی در کتاب های آسمانی است.

دوم: آن که بشارت آن ظهور، در خصوص کتاب مزبور، مزبور است و اگر کتاب زبور در دست نبود، کلام ملک علام ما، را کافی بود، مع ذلک در همین زبور که الحال از کتب مقدّسه به شمار می آید، بشارت ظهور، مسطور است ... الخ.

[کتاب زبور، مرموز ۳۷-۴۵-۹۶] ۴ رفره

اشاره

بدان که در مرموز سی و هفتم زبور(۱)، آیات زیر، چنین آمده است:

زیرا که شیریان منقطع خواهند شد و امّیا منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود. ۱۰- هان! بعد از اندک زمانی شیریر نخواهد بود. در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود.

۱۱- و امّا حلیمان، وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.

۲۹- صالحان، وارث زمین خواهند بود و تا ابد در آن سکونت خواهند نمود.

در سیف الائمّه آمده است؛

در مرموز چهل و پنجم زبور(۲) حضرت داود است که می فرماید: «حکو و حر نجال یا رخ کی بود هودخا و هدارخا»

یعنی، ای از همه کس شجاع تر! شمشیر خود را بر روی ران خود بند.

بعد از چند کلمه می فرماید: «حسینخا بشنو نیم عمیم تعتنحنا ایلو بلوا و

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۰۳۰.

۲- همان، ص ۱۰۳۸.

یوهملخ» یعنی، جمعی زبردست تو، خواهند افتاد و تیرهای تو در دل های دشمنان پادشاه، تند و تیز است.

بعد از چند فقره دیگر می گوید: «نبوت ملاخیم بیقر و تخانیسوا شکل لمنتخا بکتم اوفیر» یعنی، دختر پادشاه در دست راست تو بنشیند و استقلال او از آن جهت است که دختر پادشاه است.

بعد از چند فقره دیگر می گوید: «تحت ابو یحار یهبو بانحا تشتیموا لساریم بکل ها ارض» یعنی: به عوض پدر و مادر، فرزندان خواهی داشت و ایشان را در همه روی زمین سرپرست خواهی کرد.

تا این که بعد می فرماید: همگی اّمّت ها به تو اقرار خواهند نمود.

انطباق این فقرات بر وصیّ سید کائنات، از اوضح واضحات است. چه او شجاع ترین مردم بود و شمشیر خود را بست و جمع بسیاری زبردست او افتادند و تیرهای او بر دل های دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزّمان باشد، تند و تیز بود و دختران پادشاه، بر پهلوی او نشست و فرزندان او داشت که همه بر تمامی زمین، ولی و صاحب اختیار بودند و به واسطه وجود فرزندان او و نشر محامد و مفاخر او، همه اّمّت ها در ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السّلام به او اقرار نمودند و نمایند.

و در مرموز نود و ششم آیه ۱۱ آمده است: اقوام را به راستی حکم خواهد نمود.

آسمان ها، شادمان و زمین، مسرور شود. دریا و پری بخروشند. صحرا و هرچه در آن است، به وجد آیند. آن گاه درختان جنگل، در حضور خداوند به ترنّم خواهند آمد.

زیرا که می آید، یعنی جهت حکومت زمین، چهارا به صدق می آید و اقوام را به وفای خود حکم خواهد نمود.

مرموز نود و هفتم آیه (۶):

آسمان ها، عدالت او را اعلام و تمامی اقوام، جلالش را می بینند و همه پرستندگان بت ها خجل می شوند (۱).

[روایت الزام الناصب از زبور] ۵ رفره

در الزام الناصب از حسام الشَّيْخه نقل کرده که از جمله چیزهایی که خداوند با داود مناجات نمود، بشارتی است که در آیه «هفتاد و یکم» از زبور وارد شده، که ترجمه آن چنین است:

بارخدا! قیامت خود را برای سلطان و حجت خود را برای ذریه او عطا فرما!

تا آن که می فرماید: زود است که در دولت او، حجت ظاهر می شود و عدل و قسط را زیاد می نماید تا وقتی که ماه زایل شود و در بحر حکومت می نماید و از وادی به سوی آن چه روی بسیط ارض است، عالم از برای او منعطف می شود، لشکر پای او را می بوسد، دشمنان، زمین را نزد او به دندان می گیرند، از سلاطین جزایر به سوی او هدیه آورده می شود، و از سلاطین عرب و عجم برای او پیش کشی آورده می شود، او را سجده می نمایند و جمیع پادشاهان روی زمین او را ثنا می خوانند و ملوک عجم نزد او هستند.

پس از آن گفته است که نصارا، این بشارت را بر مسیح منطبق می نمایند و حال آن که فساد آن ظاهر است. زیرا مسیح هیچ وقت سلطنت ننموده و اگر مسلم بدانیم که مراد از آن، سلطنت واقعیّه معنویّه است، پس برای مسیح عقب و ذریه ای که او برای آن، سلطنت و اقتدار باشد، نبوده است.

و بدیهی است که مراد از «زوال ماه»، انقراض دنیاست. پس لازمه آن این است که، از زمان مسیح تا قیام ساعت، عدل و داد در عالم مبسوط باشد و خلاف آن، ظاهر است.

هم چنین اخبارات دیگر، برخلاف ظاهر آن است؛ مثل تقبیل جیش، ذلّ اعدا، اهدای سلاطین و ملوک جزایر، اهدای ملوک عرب و عجم، سجود جمیع سلاطین برای او و حاضر شدن جمیع سلاطین نزد او.

و احدی از مورّخین و نصارا، وقوع این امور را نسبت به حضرت مسیح ذکر

نموده اند و چون که سلطنت عامّه قاهره، ثابت از برای پیغمبر ما «محمد» صلی الله علیه و آله می باشد، به اتفاق مورّخین، در این نشأ و موهبت عظیمه و سلطنت رفیعه و شهادت کبری از برای عصات در روز قیامت و مقدّم بودن حضرت بر تمامی انبیا در آن روز و به بودن مفاتیح ابواب جنان ثمانیه دست او، پس مراد از سلطان، همان بزرگوار می باشد و آن جناب است که در ذریّه او و عترتش سلطنت است.

چون اخبار متواتره در انطباق جمیع این اخبارات معلومه، بر حضرت قائم علیه السّلام از طرق شیعه وارد است، پس مراد آن حضرت است. لیس الّا، چراکه او است که ملقّب به حجّت است. او است که حجّت خود را برای عالمیان بعد از ظهورش اظهار می فرماید و زمین را از عدل و قسط پر می نماید چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

عدل او تا روز قیامت باقی می ماند و حکم او بر تمام عالمیان نافذ می گردد، هنگام ظهور آن جناب، سلاطین ذلیل می شوند و گردن های طغات و جبارین برای او خاضع می شود.

[کتاب صفینای نبی] ۶ رفره

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب صفینای نبی (۱)، است چنان که در سیف الامّه است که صفینا پیغمبری از آل داود است که در آخر بیت المقدّس اوّل مبعوث شده.

در سیمان اوّل آن کتاب، فقراتی مذکور است که ابتدای آن ها این است:

«قاروب یوم ادونای هکادول قاروا و مهر ماءوذ» یعنی: روز خدا نزدیک شد؛ آن روز، تلخ خواهد بود. دلیر، مضطرب خواهد شد. در آن روز، دلتنگی، پریشانی احوال، گردباد و صدای عظیم خواهد بود. در شهرهای معموره و کنگره های بلند، مردم چون نابینایان، جهت عصیان خدا راه خواهند رفت. خون ایشان در زمین ریخته

می شود. بدن های ایشان مثل سرگین، پایمال خواهد شد و نقره و طلای آن ها، ایشان را خلاص نخواهد کرد.

در سیمان سوّم آن کتاب، فقره ای مذکور است که خلاصه ترجمه آن این است که به جهت جمع کردن همه قوم ها بر شریعت خود، همه پادشاهان را به ریختن غضب خود بر ایشان برطرف کنم و گرمی خشم من همه را بسوزاند.

بعد از آن فقره می فرماید:

«کی اراهفخ ال عمیم سافا برو و الفراء کولام بشم ادنای لعاید و شحم حاد» یعنی: آن وقت به قوم ها، برای خواندن جمله ایشان به نام خدا و عبادت کردن ایشان به یک روش، لب پاکیزه برمی گردانم.

واضح است که در دولت نبوت پیغمبر آخر الزمان بود که شهرهای معموره به جهت عصیان خدا خراب شد، خون ها ریخته شد و همه پادشاهان برطرف شدند.

چون پادشاهان عرب، عمان، عجم، روم، شام، مصر و هند و این برای آن بود که همه قوم ها بر شریعت خدا جمع شوند و بعد از آن، به همه قوم های ایشان، به واسطه اسلام لب های پاکیزه گردانده شد تا جملگی خدا را بخوانند و عبادت همه، به یک روش است.

این ناچیز گوید: مضامین این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه الله و بر خود آن بزرگوار اشد انطباق می باشد از آن چه مرحوم نراقی فرموده، کما لا یخفی.

[روایت دیگری از کتاب صفینا] ۷ رفره

و در الزام الناصب (۱) از حسام الشیعه نقل نموده که در فصل اول از کتاب صفینای نبی آمده است:

زمان صاحب نزدیک شده است و روز ظهور، روزی تلخ می باشد که شجاع از آن

می گریزد؛ روز ضیق است و در بلاد معموره و اماکن و غرفه های عالیه، اضطراب حال، ظلمت، عَجّه، بادهای تند و صوت عظیم است.

مردم مضطرب می شوند و مثل راه رفتن کوران راه می روند به جهت عصیان نمودن مر صاحب را. خون های ایشان ریخته شده و بدن های آنان خرد می شود. طلا و نقره های ایشان، آن ها را در روزی که صاحب، بر آن ها غضب نماید، نجات نمی دهد، زیرا در وقت غضب صاحب، تمام آن چه روی زمین است، سوخته می شود.

پس از آن فرموده: نصارا این علامات را به مسیح- عیسی بن مریم علیها السّلام- منطبق ساخته اند با آن که آن چه از تواریخ ایشان معلوم می شود آن است که چیزی از این علایم، مناسب و ملایم با عیسی و تا زمان آن نیست.

چه آن که از آن جمله است، نزدیک شده زمان صاحب، تا آن که می فرماید: آن چه را که از آن سختی ها مبتلا می شوند به واسطه غضب نمودن صاحب، بر آن ها است و صاحب از القاب خاصّه حضرت بقیّه الله است، کما لا یخفی.

و قول آن که فرموده: طلا- و نقره ایشان، در روز غضب صاحب، آن ها را نجات نمی دهد؛ این خود دلیل واضحی است که مراد از صاحب، مسیح نیست؛ زیرا نصارا اتّفاق دارند بر این که مسیح غضوب نبوده و هیچ وقت غضب نفرموده.

پس از این عبارات، صحت انطباق این علامات بر قائم علیه السّلام ظاهر می شود نه غیر آن.

چه آن که مراد از صاحب، کسی است که غیر از گوینده این علایم است و این گوینده همانا از وجود و آمدن آن خبر می دهد و نصارا به الوهیت مسیح قایل اند. به اعتقاد ایشان، مسیح قایل به این علایم و مبشّر به ظهور و مخبر از ظهور صاحب است. پس باید صاحب، غیر از مسیح باشد و آن شخص به دلالت لفظ صاحب، ظهور آن بزرگوار، اقتدارش بر مخالفین و استعلایش بر جبابره طاغین و سخت گرفتن جنابش بر امرا و سلاطین، غیر از حضرت بقیّه الله نیست.

بنابراین روز ظهور آن نور موفور السرور بر کفّار و معاندین، یوما عبوسا قمطیرا و عذابا صبا و یا آن که مراد از آن علایم آن چیزهایی باشد که وقت ظهور آن حضرت،

بر قلوب واقع خواهد شد از خوف و هول و اضطراب، از ندایی که جبرئیل در میان زمین و آسمان می نماید و آن حضرت را اسم می برد که از آن ندا مردم به فزع در می آیند. خوابیده، برپا می ایستد و ایستاده، می نشیند و نشسته برپا می ایستد.

ممکن است مراد از ظلمت و عَجّه و بادهای وزنده تند، به کسوف شمس و خسوف قمر در آن روز اشاره باشد و وزیدن باد سیاه، به باد سیاهی که در وقت ورود آن بزرگوار در مدینه می وزد و امتحان ایشان در جبت و طاغوت اشاره باشد. پس تمام آن ها را هلاک می نماید.

و مراد از صیحه عظیمه، آن صیحه ای است که هنگام ظهور آن جناب در نزد قرص آفتاب بلند می شود. آن گاه اهل آسمان ها و زمین ها، آن صیحه را می شنوند که: **الا یا اهل العالم! هذا مهدی آل محمد!**

این مهدی، آل محمد است که ظاهر شده، با او بیعت نمایید تا آن که هدایت یابید.

و قول آن که فرموده: مردم مضطرب می شوند تا آن که به جهت عصیان نمودن ایشان به صاحب، مثل کوران راه می روند، مراد آن است که اضطراب آنان به واسطه اقتدار صاحب و سلطنت او نسبت به ایشان است و ایشان از آن جناب، خایف و در غیّ خود تائه (۱) هستند.

بر این مطلب دلالت دارد آن چه که در فصل اوّل و دوّم آن کتاب است که می فرماید: ای اُمّت ذلیله خفیفه! پیش از گذشتن فرصت، ایمان بیاورید و اجتماع نمایید او را- یعنی صاحب را- و پیش از روز تعب و انتقام متابعت نمایید.

مراد از ریختن خون ها و پایمال شدن جسد ها، آن چیزی است که حضرت سید الشهداء علیه السلام در خطبه خود که اخبار به ظهور و کشیدن تیغ انتقام است، در ایّام رجعتش اشاره می فرماید و به خونخواهی خود تصریح می فرماید. **انتهی الخبر و اللّٰه المستعان و علیه التکلان.**

[کتاب شعیای نبی] ۸ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله - عجل الله له الفرج - در کتاب شعیاء نبی؛

در براهین الساباطیه قاضی جواد ساباطی است که او در اوّل امرش از نصارا بوده و پس از آن، اسلام اختیار نموده و بر ردّ نصارا کتاب براهین را نوشته است.

در برهان چهارم ذکر کرده که در فصل یازدهم، در آیه اوّل از کتاب شعیاء است که می فرماید:

زود است که بیرون بیاید از قنس آس عصایی و از عروق، شاخه ای بروید و زود است که بر او روح ربّ، یعنی روح حکمت و معرفت و روح شوری و عدالت و روح علم و خشیت خداوند مستقرّ شود و او را صاحب فکر و قمار مستقیم درخشنده پروردگار می گرداند. پس از روی ظاهر و مجرّد شنیدن حکم نمی کند.

در آن کتاب بعد از آن که تأویل یهود و نصارا را از برای این آیات نقل نموده و آن ها را مردود ساخته، گفته است:

پس منصوص علیه این آیات مهدی علیه السّلام می باشد، به صریح قول او که فرمود: «و لا یدین بمجرد السّمع» به جهت این که مسلمین اجماع نموده اند که آن بزرگوار، به مجرّد شنیدن و ظاهر حکم نمی فرماید، بلکه ملاحظه نمی نماید آن سرور مگر باطن را و این به باطن حکم نمودن، برای احدی از انبیا و اوصیا اتفاق نیفتاده است.

تا آن که می گوید و مسلمین در مهدی علیه السّلام اختلاف کرده اند. پس اصحاب ما از اهل سنّت و جماعت گفتند: مردی از اولاد فاطمه علیها السّلام است، اسم او محمد و اسم پدر او عبد الله و اسم مادر او آمنه است و امامیه گفتند: بلکه او محمد بن حسن عسکری است که در سنه دویست و پنجاه و پنج، از جاریه حسن عسکری که نامش نرجس بود، در سرّ من رای، زمان خلافت معتمد عباسی متولّد شده.

آن گاه، یک سال غایب شد، آن گاه ظاهر شد، پس غایب شد و آن غیبت کبراست و

بعد از آن برنمی گردد مگر وقتی که خدای تعالی خواهد و چون قول ایشان از برای تناول این نصّ اقرب است و غرض من با قطع نظر از تعصّب، دفع از اّمّت محمد است؛ برای تو مطابقت آن چه امامیه با این نصّ ادّعا می کنند، در مذهب ذکر کردم انتهی. (۱)

این ناچیز گوید: آیات مزبوره در اوّل باب یازدهم کتاب اشعیا علیه السّلام است و بعد از این آیات، آیات دیگری صریح در بشارت ظهور است،

(۴) بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد. جهت مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شیران را به نفخه لب های خویش خواهد کشت.

(۵) و کمر بند کمرش عدالت و کمر بند میانش، امامت خواهد بود.

(۶) گرگ با بزه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم و طفل کوچک آن ها را خواهد راند.

(۷) گاو و خرس، باهم خواهند چرید و بچه های آن ها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، گاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد.

در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا (۲)، بعد از آیاتی که در نهی بت پرستی بنی اسرائیل است، این آیات مذکور است: آیه (۲۲) بنو (رو کنید) الی (به من) و هیوا (و رستگار) شعو کل (شوید همه) افص (جمعیت) ارض (زمین) کی (که) انّی (منم) ال (خدا) و ان (و نیست) عودبی (دیگری، به خود) نشعنی (سوگند می خورم) یا صامیپی (بیرون آمد) صداقاه (از دهن من به راستی) دابار (سخنی) و لا- یا شوب (و ندارد برگشت) کی لی یتجرّع (که برای من زانو دوتا کنند) کل (همه) برخ (آفرید گانم) یتشابع (و قسم خورند به من) کل لا شون (همه زبان ها).

خلاصه این آیات، آن که خدای تعالی بعد از تفریع و نکوهش بنی اسرائیل بر پرستش اصنام و نهی آنان از آن کردار زشت، می فرماید: ای همه اهل اطراف زمین! به

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجّه الغائب، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۷۸.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۲۷۴.

من روی کنید تا رستگار شوید که منم خداوند و نیست دیگری.

به ذات خود سوگند می خورم از دهن من به راستی سخنی بیرون آمد و برگشت ندارد که زانوهای همه آفریدگانم برای من دوتا شود و همه زبان ها به من سوگند خورند.

این ناچیز گوید: بر هیچ منصف پوشیده نیست که این بشارت الهیه، اشاره به ظهور حضرت مهدی - ارواحنا فدا - است که تمام اهل عالم به خدای متعال روی نیاز آورند و کلّ بنی آدم برای قرب به حضرت ذوالجلال نماز گزارند. آیین زشت بت پرستی و کفر و شرک را از صفحه عالم براندازد و اطراف جهان را از توحید و تفرید و عبودیت خدای مجید پر سازد.

به اتفاق تمام ارباب ملل، این وعده ربّانی و مژده سبحانی، هنوز به ظهور نرسیده و نخواهد رسید مگر به ظهور ماشیح به اعتقاد یهود و نزول مسیح، به اعتقاد نصارا و خروج حضرت مهدی علیه السّلام به اعتقاد قاطبه مسلمین و عقیده نصارا با عقیده اهل اسلام مطابق است، چه به اجماع مسلمین نزول مسیح علیه السّلام بعد از خروج حضرت مهدی علیه السّلام می باشد.

[کتاب شعبا، سیمان ۲۷-۲۶] ۹ رفره

در سیف الأئمه است که حضرت شعبا پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، در بیان آمدن مهدی آخر الزّمان می فرماید: ابتدا در سیمان بیست و ششم پاسوق های چندی می گوید که اوّل آن ها این است: «بیوم ههو یوشر هشیر هزبیرص یهود اعیر عاذ لانو بشوعاع جوموت و احل».

و خلاصه معنی این پاسوق ها با پاسوق های بعد، به حذف بعضی زواید، آن است که:

در آن روز در زمین یهودا، - یعنی بیت المقدّس - و حوالی آن، تسیح و ستایش تو

خوانده خواهد شد و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی (شیر حاجی هان!)

درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می دارند.

و خطبه های کهنه گذشت تا این که می فرماید:

بدانید اوست که آنانی که در بلندی ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می شمرد نیز سرنگون خواهد ساخت و آن شهر را پاهای فقرا و قدم های مساکین پامال خواهند کرد، زیرا راه های مقدسین راست می باشد و جاده او برای راه رفتن، راست است.

آن گاه می گوید: ای شعیا! این نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خدا! وقتی که دیوان ها را در زمین بکنی، ساکنان زمین، عدالت را از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد، چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت به جهت آن که در زمینی که به مقدسان تعلق داشت، عمل های قبیح به جا آورد.

ای نور خدا! ان شاء الله دست قوت تو بلند شود و اما حاسدان تو نینند و ندامت برند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده ایم، همه کس ما را در تصرف خود گرفته بود و به این جهت تسلی ما همی یاد تو بود. پس آنانی که اهل جهنم اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه، آنانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد به نحوی که یاد آن ها از روی زمین کم شود.

ای نور خدا! تازه جلالت به هم رسانیده ای، بلکه جلالت تو از ابتدا بوده و این ها که تابع تو اند، در وقت تنگی تو را جستجو کرده اند و در وقت شدت، حدیث تو، دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو، از قبیل زن

حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و باوجود این اقرار داریم که سبب بیفتادن جبارانی که در زمین بودند آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تو به واسطه کلام خدا فرموده بودی، به عمل می آوردیم؛ مدّتی بود که جباران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم، به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل های خود را خالص نکرده و زمان ظهور تو را به تأخیر می انداختیم.

پس می فرماید: «ینحو متنحاء نؤلا-تی یقومیم هاتنصوا ودننی شوخنعا فارکی تل اورون تلثکا و اراض رفاهیم تبیل» یعنی، مرده های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گیران خاک، تو را ستایش کنند، به شبنم تو [که] شبنم روشنایی و نور است.

آن گاه در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می گوید: «لح عمیم بونحدار تخا ایسکورد لا تخا بعد نچاچی تمیعت رثع عد بعوز زاعم کی هینه آذونای یاص می موا فوموا لیفقد عود یوشب ها ارض ات و امیها و لو تحسن عو و عل هروقیها».

این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی: ای قوم من! داخل محال سکنهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببینید تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خداست که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند.

زمین در آن زمان، خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شاوهکد و لاورح خدّا قاعل لیویاتان تا حاش باریح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتیم اشربنام بیوم ههو کرم حمر عتولا».

یعنی: در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد:

یکی اجماع و اتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حيله.

به هر حال می فرماید: از لیویاتان انتقام خواهد کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و کج و پریچ بود. پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می فرماید: و خواهد گفت منم که آن را محافظت می کنم و عوض می دهم برای کسی که بخورد هرچه لیویاتان به دیگری خوراند.

اگر منصف در این فقرات تأمل نماید، می بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حق فرزند خود فرموده و مقدمه لیویاتان به عینه، مصداق آن اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزمان است و خصوص آن حوزه خشاء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ششقیه فرموده که مصداق گره در گره و پریچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خوراند، صریح در مطلب می شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیبا در سیمان سی و دوم کتاب خود می فرماید به آن ها ضم شود که اول پاسوق ها این است:

«هن لصدق ایملخ مثلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق ها که خلاصه معانی آن ها چنین است: هان! آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد- گویا اشاره به لیویاتان باشد- چون کسی می شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعدوبرق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم‌ها خیره نشده و منافق، بزرگ‌نامیده نخواهد شد، گوش‌ها زود خواهد شنید، دل‌ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان، پیشوا گفته نخواهد شد.

تا این که می‌فرماید: در آن زمان برای منافق بدترین رقت‌ها خواهد بود، زیرا به اتفاق رفیق خود خیال‌ها کرده است برای آن که مظلومان را به سخن مردم فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدم بودن شاهزادگان در دیوان-چه در آن روز، ائمه اثنا عشر علیه السلام رجوع خواهند فرمود- و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب گفته، چه مصداق همه آن‌ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر منطبق است.

و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم آمده که ابتدای آن در اواخر، مذکور می‌شود و آخر آن این است که، بعد از آن که خبر می‌دهد از آخر الزمان در وصف آن نور خدا می‌گوید: آن نور خدا، به عدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد کشید. ایمان، کمر بند او و عدالت، میان بند او خواهد بود.

در زمان او گرگ و بزه، در یک جا ساکن خواهند شد، پلنگ و بزغاله، در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش باهم خواهند بود، گوساله و خرس باهم خواهند دوید، شیر و گاو پیش هم گاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد و چون آن چه در سیمان چهل و دوم و چهل و نهم فرموده به آن‌ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می‌شود.

چه حضرت شعیا، در سیمان چهل و دوم همین کتاب که ابتدای آن سابق بر این، مذکور شد، در آخر می‌فرماید: من از خبرهای تازه خبر می‌دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندند به شما اعلام می‌کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، آن چه خلاصه آن این است که می فرماید: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید، تو را کمک و محافظت نمودم و برای امت میثاق قرار دادم تا زمین را زنده سازی و میراث هایی را که به تاراج رفته بود به تصرف خود درآوری، محبوسین را از بندها بیرون آوری، و به آن هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویند که ظهور کنند.

تا این که می فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جاّه های من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و آن چه در این جا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد با آن چه در فصل چهل و دوّم فرمود انتهای زمین، در دریای جزایر ستایش آورد، با آن چه شیعه می گویند که آن حضرت، در انتهای زمین، در دریای مغرب، در جزیره خضرا است، مطابقت دارد.

و جزایر بسیار بسیار است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است و اگر خوف تطویل نبود، حکایت شیعیان و فرنگیان را در این خصوص نقل می کردم (۱).

[واقعۀ سید الشهداء (ع) در کتاب شعیا] ۱۰ رفره

و در آخر این فصل، در واقعۀ حضرت سید الشهداء، ابا عبد الله الحسین علیه السلام است که بعد از آن نبوت هیلدو در چهل و ششم کتاب ارمیا نقل می شود و تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است، که خدا می فرماید:

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

۱- ر. ک: الزام الناصب فی اثبات الحجّه الغائب، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۱۹۹.

خواستم به واسطه تو، حجت ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر فرزندش را فراموش کند- من نیز تو را فراموش خواهم کرد، بلکه اگر مادر، فرزند را فراموش کند- من، تو را فراموش نمی کنم.

این است که به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر (۱) علم به وجود می آید و آن ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تا این که بعد از کلامی می فرماید: آن زمینی که به تو تعلق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت جمعیتی به تو خواهم داد که برای سکناى ایشان، تنگ خواهد شد؛ باوجود آن که آنانی که در آن روز، تو را از قبیل آب می آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان، وقتی که خود را بی اولاد پنداشتی، از فرزندانى که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز! آن گاه تو در دل خود، خواهی گفت: آن ها را برای که متولد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می پنداشتم؛ زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها گذاشتند، پس این ها که حال می بینم، کجا بودند؟

من که خداوند توأم، به تو می فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل ها، و دختران تو را در بالای دوش های خود به راه برند.

پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقت، خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن هایی که امید خود را در من گذاشته اند، شرمنده شوند.

تا این که می فرماید: همه آنان که دیوان تو را کرده اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همه اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرّر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سید الشهداء علیه السّلام ملاحظه کن و ببین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من و خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود. «انا مدینه العلم و علی بابها»، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب ها و تواریخ ظاهر است و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلق داشت، چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مکه، شهر خداست و مدینه، شهر پیغمبر و کوفه، شهر من است، بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاصّ او بودند.

و پادشاهان عجم به حدّی در تضرّع و تعظیم به خدمت او می کوشند که در بلده طّیبه قم که دختر [بیست و] (۱) شش، هفت ساله ای از نسل آن حضرت مدفون است، سلاطین ذوی الاقتدار، چون به آن آستان رسیدند، ابتدا آستان را می بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین علیه السّلام، سر خضوع بر خاک می گذارند.

خدای تعالی در تربت مقدّس آن حضرت، شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده- که خاک قدم تو را خواهند لیسید، به ظهور رسد و دشمنان آن حضرت، چنان

به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنانچه از حکایات حجاج بن یوسف و شبت بن ربیع ملعون که در کربلا حاضر بود و عبد الله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق ها از ایشان استفسار شد، بعضی در همه آن چه تفسیر شده موافقت نمودند و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی کرد.

[فصل هشتم و نهم کتاب شعیا] ۱۱ رفره

در براهین الساباطیه است که در فصل هشتم، در آیه چهارم از کتاب شعیا و در فصل نهم، در آیه سی و سوم از رومیه است چیزی که ترجمه آن به عربی این است:

«ها انا واضع فی صحیون حجره عشره و صخره شک و کل من یؤمن بها لا یخجل».

یعنی: من در صحیون، حجره عشره و صخره شک را وضع می کنم و هر کس که ایمان بیاورد به آن، خجالت زده نمی شود.

پس از آن فرمود: می گویم مقید نمودن عدم خجالت را به ایمان به آن ها، دلیل بر صحت نبوت عیسی علیه السلام است و نصارا به این فقره، بر ربوبیت مسیح استدلال نموده اند و این بر مدعای آن ها دلالت ندارد و صحیون کوهی است در بیت المقدس و گفته شده آن کوهی است که اساس بیت المقدس بر آن نهاده شده و حجره و صخره و عشره و شک از الفاظ مترادفه است.

و سیاق کلام در رومیه این است که، پولوس مردم را به وجود حضرت عیسی علیه السلام موعظه می نماید و یهود را بر ایمان نیاوردن به آن حضرت، توبیخ می نماید تا آن که می گوید:

و اما اسراییل، به درستی که او شریعت عدل را طلب نمود و به آن ظفر نیافت. زیرا

یهود، آن را به ایمان طالب نشدند، بلکه آن را به اعمال شریعت طالب شدند.

تا آن که می گوید: و از برای سکنه بیت المقدس مصیده ای است و زود است که به سردر می آیند و ساقط می شوند و شکسته می شوند و مقتید کرده می شوند و اسیر گردیده می شوند. آن گاه شهادت را بیچید و صحفی را که نزد شاگردهای من است ببندید و من زود است که ربّ آن چنانه ای را انتظار می کشم که روی و گردن خود را از اهل بیت بنی اسرائیل می پوشاند و آگاه باشید که من و اولادی که خداوند به من بخشیده، علامت عجیبه ای در اسرائیل [است] از برای ربّ جنودی که در صحیون ساکن می شود.

پس از آن گفته است: این فقره بر عیسی بن مریم دلالت ندارد، چه آن که صفت اولی را که ذکر نموده، ربّ جنود است و عیسی بن مریم چنین نبود، یعنی لشکری نداشت که ربّ آن ها باشد.

صفت دوّم که ذکر نموده، این است که در صحیول، حجره و عشره وضع شده است یعنی شکی در آن واقع است، پس اگر بگویی که به تحقیق، شک در مسیح نمودند، جوابش این است که مطلق شک، در صدق دلالت این فقره بر مسیح کفایت نمی کند، چه آن که، بعد از این وارد است که یعثرون و یسقطون و این بر مسیح صدق نکند.

صفت سوّم آن است که او صورت و گردن خود را از بنی اسرائیل می پوشاند، یعنی غیرایشان را دعوت می نماید و حال آن که دعوت ابن مریم مختصّ به بنی اسرائیل بوده، چنان که در فصل پانزدهم در آیه چهل و دوّم در انجیل متی، به این مطلب تصریح شده است. پس این فقره نیز بر مسیح صادق نیاید.

صفت چهارم آن است که او ناسخ شرایع ماقبل خود است، زیرا که فرموده: «اطو و الشهاده و اختموا الصّیحف» و حال آن که عیسی بن مریم، در فصل دهم، در آیه پنجم از متی چیزی می گوید که ترجمه آن، این است:

این دوازده نفر را که عیسی علیه السّلام فرستاده، امر فرموده راه عوام را نروید و در یکی از شهرهای سامریین داخل نشوید! بلکه به سوی گوسفند گم شده بیت اسرائیل بروید.

و در فصل نوزدهم در آیه هفدهم از انجیل متی است که: لکن اگر اراده داشته باشی

که حیات در تو دمیده شود، پس بر احکام محافظت نمای ... الخ و تمام این مذکورات صریحند در خصوص نبوت عیسی علیه السلام و نسخ نمودن او، ناموس موسی را.

و وقتی که این ها را دانستی، بدان که غایت این فصل، بشارت دادن به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و خیر دادن بعد از مبعوث شدن به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

تا آن که بعد از کلامی طولانی می گوید: مراد از «و لرب الجنود الّمدی یسکن فی صحیون» به سوی حضرت مهدی علیه السلام، اشاره است. زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را، به رب الجنودی وصف نمود که روی خود را از بنی اسرائیل می پوشاند و هرگاه چنین باشد، سکونت او در صحیون راست نیاید و او حضرت مهدی علیه السلام است که در صحیون می نشیند و اکثر علما به سوی این مطلب رفته اند و تصریح نموده اند که حضرت مهدی علیه السلام در بیت المقدس مستقر می شود و آن را به اموال هند، آباد کند (۱).

[کتاب زکریا] ۱۲ رفره

در بشارت ظهور امام زمان علیه السلام، در کتاب حضرت زکریا (۲) نشان ۱۴ است: «و هایا بوم احاد ... الخ» (۳).

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۱۲۸

است، نه روز باشد نه شب، در وقت غروب، روشنایی ظاهر شود.

بدان که آفتاب را سه حالت است، اول: مرئی بودن قرص و شعاع آن برای ناظرین، با عدم موانع، در این حالت آن زمان، روز باشد. دوم: مرئی نبودن قرص و مشهود بودن شعاع، این زمان، نه روز است و نه شب، مانند زمان غروب آفتاب که حالتی متوسط میان روز و شب است؛ هم چنین برای آفتاب حقیقت حجت بالغه الهیه یکی از سه حالت زیر را می توان تصور نمود.

۱- ر. ک: الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۰۷.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۱.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.

اول: تابش انوار افاضات بر کلیه ذرات ممکنات با مشهود بودن جسم و محسوس بودن هیكل عنصری او برای مؤمن و کافر و برّ و فاجر و این، حالت حضور او است.

دوم: تابش اشعه انوار او، بدون نمایش جسم عنصری او برای کلّ یا بعض. از این حالت، به غیبت حجّت تعبیر می شود.

سوم: آن که او را نه تابش انوار فیض و نه نمایش ظاهر جسم باشد. لیکن این صرف احتمال عقلی است، و گرنه خالی بودن عالم از حجّه الله و خلیفه الله بر حسب براهین عقلیه و نقلیه که در مقام خود ثابت و مقرّر است، امری محال است که «الخلیفه ثمّ الخلیفه الحجّه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق، قال امیر المؤمنین علیه السلام: اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجّه ظاهرا مشهورا او مستترا مغمورا» (۱). آن گاه خواهی دانست که در عبارت مزبوره، نخست اشاره به غیبت، سپس بشارت ظهور است و چون ظهور بعد از غیبت تامّه که قابل اشارت و بشارت باشد، برای هیچ یک از حجّت های الهیه، واقع نشده مگر برای مهدی موعودی که جماعت شیعه، مدّت ها است او را غایب دانند.

و ما ان شاء الله در این کتاب به نصوص متواتره ثابت می کنیم که مهدی موعود منتظر که صاحب غیبت تامّه است، هرآینه حجّه بن الحسن - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - است. پس بر هیچ منصف پوشیده نیست که کلام مزبور اشاره به بشارت آن ظهور موفور السرور است.

[کتاب زکریا، پاسوق ۹] ۱۳ رفره

در پاسوق هایی که در سیمان نهم کتاب زکریا (۲) است چنین است: «کیکی مؤدبت سیون هاریعی بت یور شلیم هینه ملکخ یا و ولاخ صدیق و توشاع عاهونی و

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۴۵.

روخب عل حمور و یخیرتی رنخب می فرائم وسوس می را و شلیم و میخر ثاقتشت می لحا ما و دیبرث الوم لکوئیم او ما شلومی یام ایمی ناهار عدافسی ارض».

یعنی: شاد باش ای ولایت اسلام! و خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس! که اینک پادشاه تو می آید، از برای تو راستگو و شفاعت کننده گناهکاران فقیر باشد و بر الاغ سوار شود و اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت المقدس نیست کند و کمان جنگ را بشکند و اسلام را در میان عجمان ظاهر کند و حکم او به دریاها و از دریاها و رودخانه ها تا انتهای زمین برسد. معنی این فقرات به نوع مذکور به نحوی است که با معانی الفاظ آن ها موافق است.

یکی از علمای نصارا و دیگری از یهود، آن ها را تفسیر کرده اند به آن چه فی الجملة با آن چه ما تفسیر کردیم، مخالفتی دارد و آن دو تفسیر نیز باهم اندک تغایری دارند، و لیکن هیچ یک مضرّ به استدلال ما نیستند.

اما مفسّر نصرانی، چنین تفسیر کرده: یعنی، خرم باش ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس! هان که پادشاه تو بیاید که معصوم و شفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود، الاغ سوار شود و لشکر را از افراسیم - یعنی از سبط یهود - زینت کند، اسب را برطرف خواهد کرد و کمان جنگ را خواهد شکست، خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همه رودخانه ها تا انتهای زمین، خواهد بود.

اما؛ مفسّر یهودی چنین تفسیر کرده: شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس! و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان! که پادشاه تو بیاید، که راستگو و فرج دهنده تا آخر، مگر این که به جای خیر زمان عدالت به عجمان بدهد، گفته: و اسلام را برای همه گروه ها بیان کند.

بنابر سه تفسیر، صراحت آن ها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد، چه او تصریح فرموده که خدای تعالی، مرتبه شفاعت گناهکاران

اُمّت را به او عطا فرموده و آیه وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۱). نیز دالّ بر آن است و آن حضرت فقیر بود و مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می شد و الاغ سواری آن حضرت، به یعفور مسمّا بود و ریاست لشکرکشی و جمع لشکر را از میان یهود برطرف ساخت و اسب را از میان یهود برطرف کرد، چه ایشان را از سوار زین شدن منع نمود و در اطراف عالم یهود، نمی توانستند بر اسب زین دار سوار شوند.

و بنا بر تفسیر دوّم و سوّم که مطلق گفته: اسب را برطرف سازد و به خصوص بیت المقدّس نگفته اند، باز مطلب ظاهراست. چون در مکه و مدینه و میان اعوان و انصار او، اسب یافت نمی شد الا نادرا و النادر، کالمعدوم و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید و نیز کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران مخصوص او بود و ظاهر ساختن اسلام، در میان عجمان یا در میان همه گروه ها هم واضح است.

و بنا بر تفسیر دوّم نیز که به جای این گفته: و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد نیز ظاهراست؛ زیرا زمان عدالت را آورد. چون فرمود: «ولدت فی زمن ملک العادل» که (۲) مراد، انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بود و اختیار و تسلّط او به همه اطراف زمین رسید و همه این صفات در آن سرور متحقّق بود و نمی تواند مراد از آن عیسی علیه السلام باشد، چون او چنان چه در انجیل مذکور است، می گوید: من مبعوث نگشته ام مگر بر بنی اسرائیل. علاوه بر این عیسی علیه السلام، هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که بتواند بیاید. سوّم می فرماید: پادشاه تو بیاید. عبارت سیف الأُمّه تمام شد.

این ناچیز گوید: قویّا محتمل است مراد از آن که درباره او فرموده: و شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدّس! و خوشحالی کنید ای جماعت اسلام! که پادشاه تو

۱- سوره ضحی، آیه ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

بیاید که راستگو و فرج دهنده باشد و اسلام را برای همه گروه ها بیان کند، حضرت بقیه الله باشد، زیرا چنان که در سابق گذشت، آن حضرت در بیت المقدس وارد شود و آن را به مال هندآباد کند و او است که فرج عامه خلائق، به وجود نازنینش حاصل می شود و او است که دین اسلام را برای همه گروه ها بیان کند و تمام روی زمین را به دین اسلام بدارد. کمالا یخفی.

[کتاب حورل نبی] ۱۴ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب حورل نبی است.

در الزام الناصب (۱) از حسام الشیعه نقل نموده که در فصل دوم از کتاب حورل پیغمبر، از بشارات ظهور آن بزرگوار، چیزی است که ترجمه آن این است:

صوت خود را بلند نمایند در کوه مقدس، زیرا روز صاحب آمده و روز ظلمت نزدیک شده است. روزی که تموج در هوا پیدا شود و عجه ها و باران در آن باشد.

بسیاری از امت و شجاعانی که مثل آنان در اولین نبوده و در آخرین نیز نخواهد آمد، در آن روز منتشر می شوند؛ آن امت و شجاعان در کوه ها پراکنده شوند و در بین چشم هایشان، آتش سوزنده باشد و از عقب ایشان، آتش برافروخته صاحب شفیر و شهیق باشد.

پیش روی صاحب علیه السلام، زمین مثل باغ های سبز و خرّم و پشت سر او زمین، بی آب و علف می باشد.

احدی قادر نیست او را منهزم نماید. لشکریان او پا به زمین می زنند، مثل پا زدن اسب قوی به سرعت رونده و صداهای ایشان، مثل صدای لشکریان عظیمی که از قله جبال، صدا را بلند کنند، شنیده می شود. ایشان، مثل آتش برای خس و خاشاک سوزنده اند، و در پیش روی صاحب، مثل امت قویّه و شجاعان علیه، مستعدّ برای حرب

هستند. اَمّت ها به بغض او مبتلا و صورت ها، به واسطه او سیاه می شوند.

و اَمّت صاحب، مثل شجاعان رکوض نموده، از دیوارها بالا روند، راه خود را گرفته و نصب عین خود قرار داده اند و از آن تجاوز نمی نمایند.

روز صاحب، روزی است که برادر از برادر خود فرار می نماید و آن را نجات نمی دهد. در آن روز زمین ها متزلزل می شوند، آسمان ها متحرّک می گردند و آفتاب و ماه، تیره و مظلّم می شوند.

تا آن که می گوید: صاحب در مقابل لشکر خود صیحه می زند، زیرا ایشان بسیارند و شجاعان و مطیعان امر او هستند.

پس روز صاحب، روز عظیم هولناکی است و کیست که شتاید آن روز را طاقت بیاورد؟

ترجمه آن چه در کتاب حورل نبی است، تمام شد.

سپس گفته است: نصارا این آیات را بر خاتمیت مسیح، برهان گرفته اند؛ با این که از مسیح، ظهور صوتی که در نزد تولّد و یا در وقت بعثت آن ممتاز باشد، هرگز نقل نشده است و نیز به اتفاق جمیع نصارا، اَمّت مسیح زیاد نبودند.

هم چنین اَمّت مسیح شجاع و ممتاز نبودند و علایم مذکوره دیگر را نیز نداشتند و چنان چه نصارا از اسفار انجیلیله استظهار نموده اند، حضرت مسیح همیشه در بدر و منهزم از یهود و در بیابان ها و صحراها از آنان مخفی بوده است.

و چون در این آیات اشاره به لقب صاحب، که مخصوص حضرت حجت است، ظاهراست به همراه سایر علایمی که مسطوره در کلام و مذکوره در مقامند، پس بر هیچ صاحب عقلی، مخفی نماند که این آیات، بر حضرت بقیّه اللّه منطبق اند نه بر مسیح و او است که منادی، در وقت ظهور او، هنگام طلوع آفتاب در نزد قرص آن ندا می کند؛ به صوتی جلیّ که اهل آسمان ها و زمین ها آن صوت را می شنوند. آن گاه نسب شریف خود را ابا عن اب تا جدّ بزرگوارش، حضرت حسین بن علی علیهما السلام می شمارد.

مراد از یوم ظلمت و یوم تموّج هوا و عجاج و مطر و ریح، اشاره به اتیان آن سرور،

بعد از ظهورش به مدینه منوره و امتحان نمودن او مردم را به جَبْت و طاعوت است و نیز بیرون آوردن آن ها از قبرهایشان و امر نمودن مردم به بیزاری جستن از آن ها و وعده عذاب دادن به کسانی که از آن ها تبری نجویند. پس می نمایند محبتین و شیعیان آن ها، از بیزاری جستن از آن ها ابا می نمایند. آن گاه صاحب علیه السّلام امر می فرماید باد سیاهی را که می وزد و تمام آن ها را هلاک می نماید.

عدد اَمّت و اصحابش سی صد و سیزده نفر می باشند که همگی از اتقیا باشند و رجوع شیعیان خاصّ - یعنی به سوی دنیا- و خروج سید حسنی با گروهی بسیار و نزول عیسی علیه السّلام و اصحاب کهف و رجوع انبیا و اوصیا به دار دنیا در آن زمان می باشد و معاونت جمع کثیری از ملائکه و شجاعان برای آن حضرت می باشد و این مطابق با حدیثی است که: در این روز، برای هر شیعه، قوّت چهل مرد شجاع عطا کرده می شود و قلب های آنان قوی تر از آهن است.

همانا اگر بخواهند کوه های بلند بر زمین فرورفته را از جای می کنند، ترس و بیمی در دل آن ها نیست و مایل به سوی قتال اعدايند. دشمنان را می کوبند کوبیدنی و آن ها را در کوه ها پراکنده می سازند پراکنده کردنی.

هرگاه صاحب با لشکریان خود عالم را طواف و گردش نمایند، دیاری از کافران در روی زمین باقی نمی ماند و اگر کافری به درخت یا زیر سنگی پناه برد، آن درخت و سنگ صاحب را فریاد می زنند که این دشمن خدا این جاست، به من پناه آورده و نزد من پنهان شده، او را بگیرید و بکشید.

و مراد به قول او که فرمود: نار محرقه و نار موقده این است که مخالف و طاغی از طاعت صاحب، به آتش سوزنده از جلوی رو و یا از پشت سر خود مبتلا می شود که او را می کشد.

و مراد از قولش که فرموده: در پیش روی او بستان های سبز است، اشاره است به آن چه در وصف او و زمان ظهورش وارد شده است از این که خداوند عزّ و جلّ در آن هنگام، برکات خود را از آسمان نازل می فرماید به نحوی که هر درختی در آن وقت،

آن چه خداوند بخواهد، ثمر و برّ می دهد و شاخه های آن از بسیاری میوه به شکستن می رسد و میوه تابستانی در زمستان و زمستانی در تابستان یافت می شود.

آسمان رحمت خود را بر عالمین می بارد، آن رحمتی که از روز سقیفه و غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام از مردم قطع شده است. پس اگر کسی از عراق بیرون آمده و به سوی شام برود، قدم خود را نمی گذارد و بر نمی دارد مگر بر گیاه و علف، چنان چه در فصل نهم از کتاب امس (۱) پیغمبر نیز به این تصریح شده که به درستی که از کوه ها، قطره قطره روغن خارج می شود و به مثل نهر جاری می گردد و از خانه صاحب، چشمه آب شیرین، جاری می شود و مراد از خانه آن سرور، مسجد کوفه است و به تحقیق در حدیث وارد شده است که چشمه های جاریه از مسجد کوفه چهار تا است؛ چشمه روغن، چشمه شیر، چشمه آب طهور و چشمه ای از آب.

و مراد از قول او که فرمود: از عقب آن، زمین بی آب و آبادانی است، اشاره است به انهدام عالم و عمارات آن.

و مراد از آن که خود و لشکریانش، مثل رکض خیل زمین را رکض می نمایند، اشاره است به پیچیدن زمین برای او و لشکرش و مسافت بعیده را به اسرع وقت طی نمودن.

و مراد از رکض لشکریانش به مثل شجاعان و بالا رفتن ایشان بر دیوارها نیز طی الارض لشکریان او است.

و مراد از ابتلای امم به غضب او، فرو رفتن آن ها در زمین است، به واسطه مخالفت نمودنشان صاحب را، مثل سفیانی و لشکریانش که سی صد هزار نفراند و مثل خسف واقع در خراسان و خرابی بیشتری از بلدان، در زمان ظهور او.

هرصاحب راهی، راه خود را گرفته می رود و کسی کسی را اذیت نمی نماید. این اشاره است به حدیثی که در وصف زمان او وارد شده که در آن زمان قلوب مردم، از حقد و حسد و عدوان، تصفیه می شود. گوسفند با گرگ در یک چراگاه جمع می شوند، زن با زینت خود از عراق به جانب شام بیرون می آید، در حالی که تنها است، احدی به

او متعرض نمی شود و دزنده ای او را اذیت نمی نماید.

و مراد به حرکت آسمان، حرکت ملایکه در آن است به جهت نصرت آن جناب.

و مراد از ظلمت آفتاب و ماه، ظلمت آن ها برخلاف عادت است، که ماه، در آخر ماه رمضان منخسف و آفتاب، در نیمه آن منکسف می شود.

و مراد از صیحه صاحب در مقابل لشکرش، اشاره است به کثرت لشکر آن حضرت و کمال شجاعت ایشان و نهایت اطاعت آنان از آن جناب.

روز ظهور آن بزرگوار نیز روزی عظیم و هولناک است که مخالفین آن سرور، تاب دیدن شداید و محن آن روز را ندارند و این برای کسی که فی الجمله در اخبار وارده در حالات و ایام ظهور آن جناب تتبع نموده باشد، ظاهر است.

[کتاب زکیال نبی] ۱۵ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله است، در کتاب زکیال نبی.

ایضا در الزام الناصب (۱) از حسام الشیعه نقل نموده که زکیال پیغمبر در فصل سی و هفتم از کتاب خود گفته:

خداوند فرموده: به درستی که من اهل اسلام را جمع می نمایم و تفرق آن ها را جمع می کنم و آن ها را در زمین می آورم. بر تمام ایشان سلطان حاکمی حکم می فرماید. پس انقیاد کرده نمی شود و بعد از آن، از برای دو سلطان؛

و ذلیل نمی شوند و هرگز از بدی اختیار و افعال خود و از عصیان نمودنشان به واسطه پرستش بتان کراهت نمی ورزند، زود است آنان را از رجس و بت پرستی، پاک نمایم.

منم خدایی که پروردگار ایشانم. بنده من داود، نبی ایشان و سلطان آنان است.

گوسفندچران بر جمیع ایشان منفرد می شود. پس در حجّت های من، مشی می نمایند و

احکام مرا حفظ می نمایند.

چون به اعتقاد نصارا، زکیال بعد از داود به منزله داود و پدر از برای سلیمان است، ممکن نیست بگوییم مراد از آن سلطان حاکم، داود است. کما لا یخفی.

و هم چنین این فقرات بر مسیح نیز منطبق نمی شوند، اگرچه احیانا از مسیح، به داود تعبیر می نمایند؛ زیرا این، نزد طایفه نصارا و مخصوص به ایشان است. اما از باری تعالی و کتب سماویّه، اطلاق داود به مسیح نشده است.

به اتفاق نصارا، مسلمین بنی اسرائیل، در زمان مسیح هیچ وقت مجتمع نشدند و وارد ارض و دیار خود نگردیدند؛ بلکه آن ها همیشه متفرق بودند، بلکه تفرق ایشان در آن زمان ها زیادتر و شدیدتر بوده است.

و در تاریخی ذکر نشده که در آن وقت، سلطان حاکمی، داود نام در میان ایشان باشد که بر جمیع بنی اسرائیل، حکمران باشد و نمی شود مراد از سلطان، مسیح باشد، زیرا آن جناب، اقتدار پیدا نکرد و سلطنت نیافت.

هم چنین احدی از مورّخین نقل ننموده که بنی اسرائیل در آن وقت از عبادت اصنام اجتناب نموده و معابد آن ها خراب و بت های آن ها معدوم شده باشند؛ بلکه نصارا طعن بر بنی اسرائیل را متوجّه می دارند، به جهت ایمان نیارودن ایشان به مسیح، به واسطه آن چه معتقد آن ها است از نسبت قتل مسیح به ایشان.

از آن چه ذکر گردید، معلوم شد، این فقرات از کتاب زکیال نبی بر مسیح هم منطبق نمی شود. پس متعین، انطباق آن بر حضرت قائم منتظر است.

مؤید، این انطباق، اخباری است که وارد شده که آن بزرگوار، بعد از ظهورش، در بین رکن و مقام ایستاده و به اعلی صوته ندا می فرماید:

«الایا ایتها الجماعه المخصوصه و المدخره المحفوظه المنتصره من الله لی من قبلی علی وجه الأرض اسرعوا الی».

پس خداوند ندای آن بزرگوار را به گوش های اصحاب آن حضرت می رساند. آن گاه مشرقی ایشان از مشرق و مغربی ایشان از مغرب، در طرفه العینی نزد حضرتش آمده و

اطرافش مجتمع می شوند.

این است مراد از آیه و بشارت زکیال که فرمود: ایشان بعد از تفرّق مجتمع می شوند و در ارض مکه و قبله الاسلام می آیند و چون اتّفاق کلمه اصحاب ما بر این است که آن حضرت بر جمیع ملوک ارض، مستولی و مستعلی می شود و آثار آن ها را محو می نماید و سلطنت، به وجود شریفش منحصر خواهد بود، پس مراد از سلطان و حاکم بر جمیع، آن سرور است.

خلایق در آن وقت، برای احدی منقاد و مطیع نمی شوند مگر از برای او، زیرا آن جناب اثر کفر و شرک را از زمین محو می فرماید، اختلاف را از ملل و ادیان برمی دارد و دین را یکی قرار می دهد، چنان که در واقع هم یکی است که إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱) و وعده الهیه ظاهری می شود که فرمود: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۲) و نیز فرموده: وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۳).

پس بنابر آن چه ذکر شد، محتمل است که داود در عبری محرف از مهدی باشد و اگر محرف هم نباشد، لا محاله به سوی خبر مروی درباره آن حضرت اشاره است که در زمان ظهورش در میان مردم به حکم داود حکم می فرماید، یعنی بر طبق واقع و باطن حکم می فرماید، چنان که داود هم، چنین حکم می نمود.

و آن چه را که فرمود: ایشان در حجج من مشی می نمایند و احکام مرا حفظ می نمایند، اشاره به حدیثی است که درباره آن حضرت وارد شده که آن سرور، اختلاف را از میان مردم برمی دارد و عالم را مشمول عدل و امتیّت می نماید و مردم، او و جدّش - خاتم النبیین - و آبای گرامش را اطاعت می کنند.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳.

۳- سوره انفال، آیه ۳۹.

[کتاب میلکیس پیغمبر] ۱۶ رفره

در بشارات ظهور حضرت- بقیه الله عجل الله فرجه الشريف- در کتاب میلکیس پیغمبر است.

در حسام الشیعه است که در کتاب میلکیس نبی، که بنی اسرائیل او را نبی می دانند، چنین است که خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

زمانی مثل تنور افروخته شده می آید و ظلمتی که مثل ذره در او است. پس در اهل ظلم می وزد، به نحوی که از ایشان رگی باقی نمی ماند و ای کسانی که از اسم من ترسناک هستید، زود است از زیر بال او، آفتاب عدالت و شفا بر شما طلوع نماید تا آن که خداوند عز و جل: می فرماید: زود است که پیش از آن، ایلیا را بر شما مبعوث نمایم.

و در آن کتاب بعد از نقل این آیه فرموده: محو آثار ظلم در زمان عیسی علیه السلام از نصارا نقل نشده است و چگونه این خبر خداوند، از قطع عرق ظلم و محو آثار آن، به زمان عیسی علیه السلام مختص باشد با آن که نصارا بر شیوع ظلم در زمان عیسی علیه السلام به خصوصه اتفاق دارند و اجتماع اهل آن زمان بر قتل مسیح و به دار کشیدن او و هم چنین در زمان های بعد از آن کلمه متفق و اخبار، متواتر است بر این که محو ظلم و آثار آن، در زمان قائم موعود- علیه الصلوه و السلام- است.

در زمان او است که عالم پر از عدل و داد می شود، بعد از این که پر از ظلم و جور باشد و در زمان پیغمبری از پیغمبران، ظلم و جور محو نشده است.

پس متعین است که آن کسی که از او به شمس عدالت و شفا تعبیر شده، قائم موعود می باشد و مراد از این که شمس عدالت در زیر بال و تحت جناح او است، آن است که تمام امراض کفر و شرک و نفاق در زمان او مرتفع می شود و دین، دین واحد می گردد.

و مراد از ایلیا، آن قطب اولیا، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. چه آن که ایلیا بنابر اصطلاح نصارا، الیاس نبی است و در این جا ممکن نیست مراد از آن، الیاس باشد، چه آن که این عبارت در کتاب میلکیس نبی است که او در زمان عیسی علیه السلام بوده و الیاس،

وجودش در عصر داود بوده، یعنی الیاس زمانی دورودراز، الیاس پیش از میلکس است، پس ایلیا بر الیاس منطبق نمی شود.

هم چنین ممکن نیست مراد از ایلیا، یحیی باشد؛ زیرا در فصل اول از انجیل یوحنا است که یهودیان، علمای خود را نزد حضرت یحیی فرستاده و از او سؤال نمودند: تو ایلیا هستی؟

به ایشان جواب داد: من ایلیای موعود نیستم، به درستی که من یحیی می باشم.

بنابراین ظاهر شد که یهود تا زمان حضرت یحیی، انتظار ایلیای موعود را داشتند.

علاوه بر این، آن چه از فصول اناجیل استظهار می شود این است که مسیح و یحیی معاصر بوده و باهم در یک زمان بودند، پس ظاهر شد از آن چه بیان گردید که بشارت سابقه که فرمود: ما ایلیا را پیش از آن روز هولناک مبعوث می نمایم، منطبق نیست مگر بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

و مؤید این استظهار آن است که در اخبار متواتره وارد شده که اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تورات، ایلیا است و در باب علاءیم ظهور حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام است که نزد قرص آفتاب، صورتی ظاهری شود و مراد از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است.

چه آن که آن بزرگوار در اوان ظهور حضرت قائم علیه السلام ظاهری شود و آفتاب در مرکز خود قریب یک ساعت از سیر کردن می ایستد.

آن گاه صورت مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بهای آن بزرگوار به نحوی ظاهری شود که مردم می شناسند و ندا می فرماید: خداوند عالم، باقی را- یعنی حضرت صاحب را- از برای هلاک نمودن ظلمت مبعوث فرمود.

در حدیث است که خروج دابه الارض بعد از خروج دجال است و آن از کوه صفا در مکه معظمه خارج می شود و این که خاتم سلیمان و عصای موسی با او است. پس خاتم را بر پیشانی مؤمن و کافر می گذارد و نسبت به مؤمن: «هذا مؤمن حقاً» و نسبت به کافر: «هذا کافر حقاً» نقش می شود و از رأس الجالوت از دابه الارض سؤال کرده شد،

گفت: به تحقیق نام آن ایلیا است.

پس آن چه در اخبار است که خروج ایلیا، به وقت قلیل و مدّت کمی، قبل از خروج حضرت قائم علیه السّلام می باشد صادق آمد و کالشّمس فی رائعه النهار ظاهر شد که مراد از بشارت کتاب میلکیس، بشارت به ظهور حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف - است. انتهی ما اردنا نقله (۱).

[کتاب عزیر نبی] ۱۷ رفره

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف - در کتاب عزیر پیغمبر است.

در حسام الشّیعه است که در فصل دهم از کتاب عزیر پیغمبر آمده:

اهل سامرا سلطان و رییس خود را مثل کف دریا بر روی آب طرد می نمایند.

پس از آن فرموده: طایفه مسیحیّه این آیه را تأویل و آن را بر مسیح منطبق می نمایند، حال آن که به هیچ وجه من الوجوه، مناسبتی مابین حضرت مسیح و سامرا نیست و عدم مناسبت نیز ظاهر و هویدا است؛ چنان چه، انطباق این آیه بر حضرت قائم، ظاهر و صریح است، چه آن که آن حضرت است که در سرداب خانه اش از ابصار ظلمه در دریایی که به اعجاز آن بزرگوار، در آن سرداب ظاهر شد، منهزم و مستتر گردید.

آن سرور از انظار غایب گردید و الحال آن سرداب، برای طایفه شیعه اثنی عشریه، مقام معروف و مزار مشهوری است، با آن که مسیحین در تواریخ خود ذکر نکرده و روایت ننموده اند که مسیح فرار نموده باشد یا از سامرا و طریق آن عبور کرده باشد و یا در اراضی قریب به آن، ورود نموده باشد. پس این آیه قطعاً بر مسیح منطبق نشود، به علاوه آن چه در این فصل از کتاب عزیر است که خداوند متعال در مقام غضب

فرمودنش به این بلده، چیزی می فرماید که ترجمه آن این است:

به درستی که سامرا مورد هجوم واقع می شود، زیرا اهل آن خدای خود را به غضب آوردند. طفل های ایشان قطعه قطعه می شوند و شکم زنان آبستن آن ها پاره می گردد.

این مواعید معلومه، کنایه از این است که این بلده، مورد تهاجم واقع می شود، چنان چه تمام این مواعید، بعد از غیبت آن بزرگوار در این بلده، واقع گردید(۱).

[کتاب حیقوق نبی] ۱۸ رفره

در بشارت ظهور امام زمان علیه السلام، در کتاب حیقوق نبی (۲) است.

بدان که حضرت حیقوق از پیغمبران عظیم الشان بنی اسرائیل است. از تاریخ یوسف بن کوریون معلوم می شود، در زمان تسلط بختنصر بر بیت المقدس و اسیری بنی اسرائیل حیات داشته و به اعتقاد یهود، بعد از حضرت حیقوق پیغمبری مبعوث نشده است.

در فصل دوم کتاب حیقوق، آیاتی مذکور است که خدای تعالی، بعثت حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم را به حیقون بشارت داده است.

هم چنین در فصل سوم، این بشارت، تکرر یافته، از آن جمله در آیه سوم می فرماید: الوه (خالق) میتمان (از جنوب) یابو (می آید) و قادوش (و خاص) مهر پاران (از کوه فاران) سلاه (همیشه) کیسا (پپوشد) شامیم (آسمان را) هودوا (شرافت او) و تهیلاتو (و ستایش او) مالاه (پرکند) ها ارض (زمین را).

الوه در لغت عبری به معنی آله است، معنی آمدن خالق از جنوب، ظهور رحمت الهیه از جهت جنوب است و مراد از جنوب، مکه معظمه است که در جنوب بیت المقدس - محلّ وحی به حیقوق - واقع است و آن چه بعد فرموده که خاص از کوه

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجّه الغائب، صص ۱۸۹-۱۸۸.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۶۲۵-۱۶۲۱.

یاران می آید، بیان همان فقره اولی است که در حقیقت، خدای تعالی رفع توهم تجسم فرموده، یعنی مقصود از آمدن خدا از جانب جنوب، ظهور خاص از کوه فاران و پاران است که به اتفاق جمهور مفسرین یهود، مکه معظمه می باشد.

چنان چه در پاراش هیشاره، در بیان ظهورات زمزم و مسکن حضرت اسماعیل می فرماید: و یشب (مسکن گرفت) بمیدر (در بیابان) پاران (پاران) و تقه (و بستد) لو (برای) ایمو (مادر او)، ایشاه (زن) بارض (از زمین) مصریم (مصر)، اتفاق کرده اند که مراد مکه می باشد.

مقصود آن که این آیات بالاتفاق، خبر از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که کلمه مقدسه: «اشهد ان محمدا رسول الله» در تمام صفحه ارض پر شود و وعده صریحه الهیه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۱) آشکار گردد و مذاهب مختلفه و ملل متنوعه برطرف شود. پس این آیه اخیره، اخبار از ظهور حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - است.

[کتاب ملاخی نبی] ۱۹ رفره

در بشارات ظهور حضرت بقیه الله در کتاب ملاخی (۲) پیغمبر است.

در سیف الأمه آمده است که در سیمان سوم کتاب ملاخی است که ابتدا می فرماید:

«کی هن هیوم تابو عر کنتور و هایو کل ردیم و خل عوثر ایشعا» یعنی: زمانی خواهد آمد که چون تنور آتش، گرم باشد و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذره خواهند بود.

پس می فرماید: و در این روز، ایشان خواهند سوخت به نحوی که نخواهند ماند و بعد از چند کلمه می فرماید: «هین انوخی شولح لآحم ات الیا هناوی لیفن بویوم هکادول و هنور» یعنی: در آن روز عظیم، ایلیا را خواهم فرستاد.

۱- سوره توبه، آیه ۳۳.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۷.

مخفی نماند که محلّ مطلب از این کلام، فرستادن ایلیا است. چه مراد از او، علی بن ابی طالب علیه السّلام است، چنان که در احادیث قبل به آن تصریح شد.

ایلیا به معنی علیا است و همین ایلیا است که جمیع اّمّت ها در انتظار او بوده اند.

چنان چه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی آمد، یهود، علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیایی؟

گفت: من ایلیا نیستم و نیز در همان انجیل است که عیسی علیه السّلام فرمود: «ابن امینس یا ایلیا» خواهند آمد و حال آن که در آن وقت، یحیی آمده بود.

و آن چه بعضی دیگر می گویند که مراد، الیاس می باشد نیز غلط است؛ چه الیاس، در زمان قریب به زمان داود آمده بود و ملاخی در قریب به زمان حضرت عیسی علیه السّلام بوده است، پس قرن ها بوده که الیاس آمده بوده است.

بالجمله با ملاحظه این ها و آن چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر فرموده: منم ایلیا! تشکیکی باقی نمی ماند که مراد، آن حضرت است و می توان این فقرات را از اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام گرفت. چه در آن روز، پیش از ظهور حضرت صاحب علیه السّلام، حضرت علی علیه السّلام به دنیا خواهد آمد، چنان چه احادیث ما، بر آن متّفق است.

[کتاب عاموس نبی] ۲۰ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه در کتاب عاموس نبی است.

چنان که در سیف الأّمه است که در سیمان هشتم کتاب عاموس نبی می فرماید:

«هیلخو شنی ایم یحداب پبلیتی ایم تو عاد و هیشعق اری بیعر و طرف آن لوهیی کفیر قولومیم عوننا تو پبلیتی ایم لاخاد».

یعنی، در آن وقت هردو همراه هم می آیند، می شود آن چه می خواهند، نتوانند به جا آورند می تواند بود شیر در میدان صدا کند، بی آن که فتح نماید و شیربچه در خانه

خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد؟

تا این که بعد از چند فقره می گوید: شیر، فریاد خواهد نمود و کیست که ترسان نشود؟ ظاهر آن است که مراد از دو که همراه می آیند، محمد و علی علیهما السّلام باشند و شیر، اشاره به علی باشد که اسم او، حارث و حیدر و غضنفر است که هر سه به معنی شیر است.

این ناچیز گوید: قویاً محتمل است که مراد از هر دو همراه هم می آیند، حضرت بقیه الله و حضرت عیسی علیه السّلام باشند، چنان که صریح اخبار، متظافره از فرود آمدن آن بزرگوار از آسمان و وزیر حضرت مهدی بودن آن حضرت است.

مراد از شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید، اشاره به ندایی باشد که حضرت بقیه الله، وقت ظهورش نزد خانه کعبه می نماید که: «الا یا اهل العالم انا الصّیّم صام المنتقم» و هنوز در آن وقت فتحی در بلاد از آن بزرگوار، واقع نشده باشد و مراد از شیر بچه، حضرت مسیح باشد.

مراد از خانه خود صدا کردن و چیزی به دست نیاوردن، اشاره به محاربه او با دجال بدسگال در حدود اورشلیم باشد که خانه او است.

و مراد از فقره اخیر که شیر فریاد خواهد کرد، و کیست که نترسد؟ ندای حضرت بقیه الله باشد که تمام اهل عالم، خصوصاً اهل شرک و کفر از ندای جانفزایش خایف و ترسان گردند. و الله الا علم.

[کتاب حکای پیغمبر] ۲۱ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجّت، در کتاب حکای پیغمبر است.

در سیف الأّمّه آورده که در سیمان دوّم کتاب حکای پیغمبر است - که ظاهراً او را در لغت فرنگیان، پاژی تعبیر کنند - که می فرماید: «کو امر ادنای سبات عداحت معط هی و انی مرعشرات هشمیم و ات هارص و ات هیام و ات هجرا و هیرعشی و

ات کل هکومیم املتات هیت هرکبدلی امرادنی و سوات کاوول بیهیه هیت هزح حرن مین هراشن امراد ناسبات و هفحت کسیس مملحوت و هشمدت حزت هکومیم فحتی مرکوا و ایراد».

یعنی: سهل مانده است که من آسمان ها و زمین، دریاها و اطراف عالم را به حرکت آورم و عجم را تغییر دهم و بیاید آن کسی که جمیع عجم، در انتظار او باشند.

بتخانه را از خوبی ها پر سازد، خوبی های خانه آخرین به از خانه اولین است.

من در آن زمان، تخت های پادشاهان را سرنگون خواهم ساخت و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست.

بر طالب حق ظاهر است که عجم را تغییر نداده، مگر محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ هم چنین جبروت عجم نشکست، مگر به واسطه محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و تخت های پادشاهان سرنگون نشد، مگر در دولت آن حضرت. خانه آخرین نیز اشاره به خانه کعبه است که از بیت المقدس بهتر است.

این ناچیز گوید: قویاً محتمل است این فقرات اشاره به ظهور حضرت بقیه الله باشد، چه این اوضاع که حکای نبی گفته، در زمان ظهور او، هویدا می شود.

خانه آخرین، اشاره به بنا نمودن مسجدی در کوفه باشد که برای آن هزار در باشد، چنان چه در اخبار کثیره است.

و بدیهی است که این خانه، بهتر از خانه اولین در کوفه است، و الله اعلم.

[کتاب یوئیل نبی] ۲۲ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجه بن الحسن علیه السلام در کتاب یوئیل (۱) است.

در سیف الأمه است که در فصل دوم کتاب یوئیل پیغمبر - که از پیغمبران

بنی اسرائیل است - مذکور است و اول آن، این است: «و هایی قهرقدش ارگز و کل ایشوها ارض کیایوم ادونی ناکیفار و یوم خوشخ ادا ف لا یوم عاذان لا و عرافل».

یعنی، در کوه مقدس صدا بلند کنند و به کل زمین برسانند که روز صاحب می آید و روز تاریکی و تیرگی نزدیک شد.

خلاصه معنی سایر فقرات آن که در آن روز، امت بسیار و شجاعانی که امتی از اول، مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود و در کوه ها پهن خواهند شد؛ پیش آن، آتش سوزان و در عقب آن، شعله فروزان خواهد بود و زمین در آن وقت، چون باغ باصفا و امت ها مانند اسبان می روند و در برابر آن ها عذاب خواهد بود.

تا این که در آخر می گوید: آن نور خدا، پیشاپیش لشکر خود آواز خواهد داد. زیرا لشکر او بسیار است، بسیار شجاع و اطاعت کننده صاحب خود و انطباق بسیاری از این ها بر پیغمبر آخر الزمان و لشکر او و بیرون آمدن از کوهستان مکه و پهن شدن آن ها بر کوه ها و اطراف عالم، ظاهر است. و الله اعلم.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه الله، بسی واضح و لایح است؛ خصوصا به قرینه لفظ صاحب که از القاب خاصه آن بزرگوار می باشد.

انتهی.

[بشارت حضرت خضر]

رفرف خضر فی بشاره الخضر، در بشارت ظهور موفور السرور و حضرت بقیه الله، - عجل الله فرجه الشریف - از خضر پیغمبر است.

نقل این بشارت، اگرچه مناسب بود بعد از بشارت تورات مذکور گردد، لکن به ملاحظاتی که بر اهلش مخفی نیست، در آخر بشارت انبیای بعد از موسی علیه السلام آن را مذکور می داریم.

کلینی در کافی، (۱) صدوق در کمال الدین (۲) و عیون (۳) و علل، (۴) شیخ طوسی (۵) و نعمانی در غیبت، (۶) مسعودی در اثبات الوصیّه و احمد بن ابی طالب طبرسی در احتجاج (۷) از حضرت امام محمد تقی علیهما السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمودند:

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به مسجد روی آورد در حالی که به دست سلمان تکیه فرموده بود و امام حسن علیه السّلام در خدمتش بود. به مسجد درآمد و جلوس فرمود، ناگاه مردی خوش هیأت و نیکو جامه روی آورد، و بر آن حضرت سلام کرده حضرت نیز، جواب گفته، بنشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین! سه مسأله پرسش کنم اگر مرا از آن ها اخبار فرمودی، دانم که در حقّ تو مرتکب شده اند آن چه بر آن ها قضا رفته و این که در دنیا و آخرت برای آنان ایمنی نخواهد بود و گرنه دانم که تو و آنان یکسان و به یک میزان می باشید. حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن مسایل را پرس!

عرض کرد: مرا خبر ده از کسی که به خواب رود، روان او به کجا شود؟ و آن که ذاکر و ناسی است، ذکر و نسیانش از چه ناشی است؟

و هم چنین شباهت فرزند مردی به اعمام و احوال خود از چیست؟

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رو به جناب امام حسن علیه السّلام کرده، فرمود: یا ابا محمد جوابش بگوی! جناب حسن علیه السّلام جوابش گفت. آن گاه مرد بعد از ادای شهادتین گفت: بر دوام شهادت دهم که تویی وصی رسول خدا و قائم به حجّت او.

سپس به سوی امیر المؤمنین علیه السّلام و هم به سوی امام حسن علیه السّلام اشاره نموده و گفت:

شهادت دهم که تویی وصی و قائم به حجّت، امیر المؤمنین علیه السّلام و شهادت دهم که

۱- الکافی، ج ۱، صص ۵۲۶-۵۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۱۵-۳۱۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۹-۶۷.

۴- علل الشرایع، ج ۱، صص ۹۸-۹۶.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۱۵۵-۱۵۴.

۶- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۶۰-۵۸.

۷- الاحتجاج، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۶.

حسین بن علی علیه السّلام، وصیّ برادر خود و قائم به حجّت او است، بعد از او شهادت دهم بر علی بن الحسین علیه السّلام که او قائم به امر حسین، بعد از او است و شهادت دهم بر محمد بن علی علیهما السّلام که او قائم به امر علی بن الحسین علیهما السّلام، بعد از او شهادت دهم بر جعفر بن محمد علیهما السّلام که او قائم به امر محمد است و شهادت دهم بر موسی علیه السّلام که قائم به امر جعفر بن محمد علیهما السّلام است و شهادت دهم بر علی که او قائم به امر موسی بن جعفر علیهما السّلام است و شهادت دهم بر محمد بن علی که او قائم به امر علی بن موسی است و شهادت دهم بر علی بن محمد که او قائم به امر محمد بن علی است و شهادت دهم بر حسن بن علی که او قائم به امر علی بن محمد است. «و أشهد علی رجل من ولد الحسن، لا- یکنّی و لا- یسمّی حتّی یظهر أمره فیملأها عدلاً کما ملئت جوراً و السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته».

و شهادت دهم بر مردی که فرزند حسن است، کتبه و نامش برده نشود تا زمانی که امر او ظاهر شود. پس زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین!

آن گاه برخاست و برفت. امیر المؤمنین علیه السّلام امام حسن علیه السّلام را فرمود: یا ابا محمد! از پی او در آی! بین به کجا می رود؟

حضرت امام حسن بیرون شده، «فقال: ما کان إلّا أن وضع رجله خارجاً من المسجد، فما دریت أن أخذ من ارض الله» فرمود: نبود جز آن که پای خود را بیرون مسجد نهاد؛ دیگر ندانستم به کجای زمین خدا رفت. پس خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برگشتم و واقعه را عرض نمودم، فرمود: یا ابا محمد! آیا او را می شناسی؟

عرض کردم: خدا و رسول او و امیر المؤمنین دانانترند.

فرمود: او حضرت خضر علیه السّلام بود.

این ناچیز گوید: ثقه الاسلام کلینی، بعد از آن که خبر را از عده ای از اصحاب، از احمد بن محمد برقی روایت نموده، فرمود: و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفّار،

از احمد بن ابی عبد الله، از ابی هاشم مانند همان خبر را بدون تفاوت برای من حدیث کرد و محمد بن یحیی گفت به محمد بن حسن صفار گفتم: یا ابا جعفر! دوست داشتم این خبر از غیر جهت احمد بن ابی عبد الله آمده بود، گفت: هر آینه، ده سال پیش از وقوع حیرت، مرا از این خبر حدیث کرد. (۱)

بدان که مراد به حیرت، زمان وفات حضرت عسکری است. ما متن خبر را از کافی روایت کردیم و مروی کتب دیگر با مروی کافی تفاوتی ندارند، جز این که در آن ها، جواب حضرت حسن علیه السلام به تفصیل، مذکور است.

عبریه هشتم [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]

اشاره

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه - در اناجیل اربعه است و در آن چند رفره می باشد.

[انجیل متی، باب ۲۴] ۱ رفره

در بشارت ظهور آن سرور، در انجیل متی (۱) است.

چنان که در باب بیست و چهارم آن، پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذب و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان، فرماید:

۲۵- اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶- پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷- زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸- و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹- و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰- آن گاه علامت پسر انسان، در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین،

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل متی]، صص ۵۸-۵۷.

سینه زنی کنند و پسرانسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می آید.

۳۱- و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲- اینک از درخت انجیر، مثلش را فراگیرند که چون شاخه اش نازک شده، برگ ها می آورد، می فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳- شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر ظهور حضرت بقیه الله- عجل الله تعالی فرجه- و زمان او بسی واضح و لایح است، کما لا یخفی.

و ایضا در انجیل متی، در امر فرمودن حضرت عیسی علیه السلام به انتظار ظهور:

۴۲- چنین می فرماید: بیدار باشید! زیرا نمی دانید کدام ساعت، خداوند شما می آید.

۴۳- لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب، دزد می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت به خانه اش نقب کند.

۴۴- لذا شما نیز آماده باشید! زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، پسرانسان می آید.

[انجیل متی، باب ۱۳] ۲ رفره

در انیس الاعلام (۱) است که در باب سیزدهم انجیل متی، از آیه ۳۱ به این نحو رقم شده است: «مثل خین موتیلی اله و مری که دمی ملکوت دشمنی لندکت دخر دل دشقیلی ذرعیلی بخقلی و هی بوش ذعورتل من کله برزرعی ابن ایمن دکور و سل بوش کورتل من کله یرقی که هوی ایلن اخ داتی طیری دشمنی شری بیعون».

ترجمه:

آیه ۳۱: بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان، مثل دانه خردلی

است که شخصی گرفت و در مزرعه خویش بکشت.

۳۲. هرچند از سایر دانه ها کوچک تر است، ولی چون نمو کند، بزرگ ترین بقول است، درختی می شود چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه هایش آشیانه می گیرند؛ انتهی.

پس ملکوت آسمان، طریقه النجاتی است که به سبب ظهور شرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ظاهر شد، زیرا در میان قومی نشو و نما نمود که به جهت بودن غالب ایشان از اهل بوادی، نزد اهل عالم حقیر بودند، به علوم و صناعات غیرواقف و از لذات جسمانیات محروم بودند. به خصوص نزد یهود، زیرا از اولاد هاجر بودند.

پس، الله جل شأنه، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را از میان ایشان مبعوث فرمود، شریعت آن جناب، در ابتدای امر و به حسب ظاهر به منزله حبه خردل و اصغر الشرایع بود، لیکن نسبت به کل اهل عالم عمومیت داشت؛ در مدت قلیلی نمو کرد و اکبر شرایع شد، شرق و غرب را احاطه کرد، حتی کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند، به ذیل شریعت آن جناب، تشبث نمودند.

این ناچیز گوید: محتمل است مراد از کشت کننده خردل، حضرت خاتم النبیین باشد که در چنان وقتی که صاحب انیس الأعلام شرح داده، شریعت اسلامیّه را کشت.

مراد از نمو آن خردل و بزرگترین بقول بودنش، زمان ظهور حضرت بقیه الله باشد که این شریعت، در زمان او چنان نمو کند که تمام مردمان بر شریعت مقدسه اسلامیّه باشند و شرع و دینی غیر از آن، نباشد.

و مراد از مرغان هوا که آمده بر شاخه هایش آشیان گیرند، ملائکه باشند، که در آن زمان با جنیان و آدمیان هم دوش و هم عنان، در خدمت آن سرور بوده و برملا و عیان گردند؛ و الله العالم.

[انجيل متی، باب ۲۰] ۳ رفره

و ایضا در انیس الاعلام (۱) است که در مدح شرع و ائمت حضرت خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله و سلم، جناب عیسی علیه السلام در باب بیستم انجیل متی چنین می فرماید:

- (۱) سبب دکی دمی ملکوت دشمنی لنش مردبت دیطللی بموریش ددبقو فعلی تکرمه.
- (۲) و قطعلی ام فعلی من دی نر بیوم و شد رتلی لکرمه.
- (۳) و یطللی بساعت دطلا و خزلی خینی دکللی بشوق باطیلی.
- (۴) و مری آله زیمون اپ اختون لکرم دمندی دیلی واجب بت یینوخون.
- (۵) و انی زل و یطللی مدری بساعه داشت و دعتچه و عبدلی و هتخه.
- (۶) و اخ بساعه دخد عسر پطللی و موخچل خینی بکللی باطیلی و مری آله قمودی کلیتون لحه کله یوم باطیلی.
- (۷) امری آله دنش لا دبقلی الن مری آله زیمون اوپ اختون لکرم و مندی دیلی واجب بت شقلتون.
- (۸) این کتب دیلی دمش مری سرد کرم لناظره قری فعلی و هلون حقی و شری من خارای و هلقمی.
- (۹) و تیلون انی داخ ساعه دخد عسر شقلون دینار دینار.
- (۱۰) و کدیلون قمی خشبلون دزو دبت شقلیوه و شقلون دینار دینار اوپ انی.
- (۱۱) و کدشقلون طور طملون علی مروپلت.
- (۱۲) و امری انی خارای خد ساعه پلخلون و عیید لوخ برابر عمّن دطعنن یقره دیوم و خمه.
- (۱۳) این هو جوبلی و مری لخ منه خوری ناحق لیون بعدد بیوخ لو بدینار قطعلوخ عمی.

(۱۴) شقول دیوخ و سی این بعیون دلدہ خارا یا بین اخ دواپ الوخ.

(۱۵) نیلل بدستور الی دمندی دبسملی عبد بدی بن عینوخ بشل سبب دانا طابون.

(۱۶) هتخ بت هوی خارای قمی و قمی خارای به سبب در ابنا قری و خچین کبی.

معنی:

(۱) زیرا ملکوت آسمان، صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا به جهت تاکستان خود، عمله اجرت نماید.

(۲) پس برای عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.

(۳) و قریب به ساعت سوّم، بیرون رفته، بعضی دیگر را دید که در بازار، بیکار ایستاده اند.

(۴) به ایشان نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید، آن چه حقّ شماست، به شما می دهم، پس رفتند.

(۵) باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، چنین کرد.

(۶) و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر را یافت که بیکار ایستاده بودند، به ایشان گفت: بهره چه تمام روز، این جا بیکار ایستاده اید؟

(۷) گفتند: هیچ کس ما را اجرت نکرد. به ایشان فرمود: شما نیز به تاکستان بروید، آن جا حقّ خویش را خواهید یافت.

(۸) و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود فرمود: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین، مزدشان را ادا کن!

(۹) پس اصحاب یازده ساعت آمده، هر نفر، دیناری یافتند.

(۱۰) و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت، ولی ایشان نیز هر نفر، دیناری یافتند.

(۱۱) اما چون گرفتند، به صاحب خانه، شکایت نموده.

(۱۲) گفتند: این آخرین، یک ساعت کار کردند، ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم، مساوی ساخته ای؟

(۱۳) در جواب یکی از ایشان فرمود: ای رفیق! بر تو ظمی نکرده ام، مگر به دیناری با من قرار ندادی؟

(۱۴) حقّ خود را گرفته، برو! می خواهم به این آخرین، مثل تو دهم.

(۱۵) آیا مرا جایز نیست از مال خود، آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن روز که من نیکو هستم.

(۱۶) بنابراین اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد، زیرا خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم. انتهی.

و در انیس الأعلام (۱) است که مصنف این کتاب گوید: آخرین، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند که ایشان در اجر مقدم خواهند بود. ایشان آخرینند که در روز قیامت اولین خواهند بود.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «نحن الایخرون السابقون»، (۲) یعنی، ما ایم امت آخر که بر جمیع امم، سبقت خواهیم جست. و قال ایضا: «انّ الجنّه حرّمت علی الأنبیاء کلّهم حتّی ادخلها و حرّمت علی الأمم حتّی تدخلها امتی» (۳) یعنی، به درستی که جنّت بر تمامی پیغمبران حرام است تا من داخل آن نشوم و بر جمیع امم حرام است تا امت من داخل آن نشوند.

ایضا در خبر دیگر، در مرض موت پیغمبر، جبرئیل از جانب ربّ جلیل نزول اجلال فرمود و عرض کرد: یا احمد! بهشت بر همه پیغمبران و امت ایشان حرام است تا تو و امت تو داخل نشوید، موافق آیه ۸: ناظر خود را طلبیده و خواهد فرمود: از

۱- انیس الأعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- نوادر المعجزات، ص ۱۰۳.

۳- ر. ک: خصال، ص ۴۱۳، ۵۷۴؛ الاختصاص، ص ۳۵۶؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۳، ص ۲۱۷ و

آخرین، مزد ایشان را ادا کن و موافق آیه ۱۶: اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد.

فخر رازی در تفسیر انا انزلناه نوشت که روز قیامت، شخصی اسرائیلی را می آورند که چهارصد سال عبادت خدا کرده است و شخصی را از امت مرحومه می آورند که چهل سال عبادت نموده است؛ پس ثواب چهل ساله این، اکثر از ثواب چهارصد ساله آن خواهد بود. شخص اسرائیلی عرض می کند: خدایا تو عادل، ثواب آن را از خود زیادتر می بینم.

خطاب می رسد: شما بنی اسرائیل از عقوبت دنیا ترسیده، مرا عبادت می کردید، اما امت محمد صلی الله علیه و آله از عقوبت دنیویه ایمن بودند، لقله تعالی: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (۱). پس خلوص ایشان در عبادت، اکثر بود، لهذا ثواب ایشان، اکثر است. (۲)

و ایضا مصنف آن کتاب گوید: خدا را به شهادت می طلبم که همین یک بشارت در اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیا، و این که شرع او تا روز قیامت مستمر است و امت او آخر امم اند، برای اهل انصاف، کافی و وافی است و خدا را حمد می کنم که مرا به این نحو استدلال، ملهم نمود که احدی از علما را ندیدم و به کتابی برنخوردم که به این آیات، بر حقایق این دین و افضلیت این امت از جمیع امم استدلال نماید. قال الله عز و جل؛ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (۳) الآیه.

ایضا به هزارهزار زبان، خدا را شکر می نمایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلک آخر امم منسلک گردیده ام و ان شاء الله در روز قیامت، به موجب فرمایشات خود عیسی علیه السلام از اولین خواهم بود و از درگاه احدیت مسألت می نمایم، که همه قسیسین و اهل تثلیث را به توحید خالص هدایت بفرماید «اللهم ثبتني على الدين القويم والصراط المستقيم بمحمد وآله الطاهرين؛

۱- سوره انفال، آیه ۳۳.

۲- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

برحمتک یا ارحم الراحمین».

این ناچیز گوید: قویاً محتمل است که مراد از آخرین، منتظرین ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله باشند، با آن ثواب هایی که خداوند متعال برای این نیت ایشان قرار داده که از جمله، مثل کسی است که در رکاب امام زمان جهاد نماید، خصوصاً به قرینه فرمایش عیسی علیه السلام که فرموده: خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم- که مراد از برگزیدگان، سی صد و سیزده نفر از اصحاب خاص آن حضرت باشند که در یک شب در مکه معظمه، نزد آن حضرت، مجتمع آیند. و الله اعلم.

[انجیل متی، باب ۲۴] ۴ رفره

و ایضا در انجیل متی (۱) در باب بیست و چهارم آن پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان فرماید:

۲۵- اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶- پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷- زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸- و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹- و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰- آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می آید.

۳۱- و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای

اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲- اینک از درخت انجیر مثلش را فراگیرند، که چون شاخه اش نازک شود، برگ ها می آورد، می فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳- هم چنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

[انجیل مرقس، باب ۱۳] ۵ رفره

در بشارت ظهور آن حضرت در انجیل مرقس (۱) در باب سیزدهم آمده است:

۲۱- پس هرگاه کسی به شما بگوید، اینک مسیح این جاست یا اینک در آن جا، باور مکنید.

۲۲- از آن روز که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به قسمی که اگر ممکن بود، برگزیدگان را هم گمراه می نمودند.

۲۳- لیکن شما بر حذر باشید. اینک از همه امور، شما را از پیش خبر دادم.

۲۴- و در آن روزهای بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد.

۲۵- و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل خواهد گشت.

۲۶- آن گاه پسر انسان را ببینند که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می آید.

۲۷- در آن وقت، ملائکه خود را فرستاده و برگزیدگان خود را از جهات اربعه، از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

۲۸- الحال از درخت انجیر، مثلش را فراگیرند که چون شاخه اش نازک شود، برگ می آورد، می دانند که تابستان نزدیک است.

۲۹- هم چنین شما نیز چون این چیزها را واقع ببینید، بدانید که نزدیک، بلکه بر

۳۰- هر آینه به شما می گویم: این فرقه نگذارند تا جمیع این حوادث واقع نشود.

۳۱- آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

۳۲- ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر، هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان آسمان، نه پسر.

ایضا در انجیل مرقس در باب سیزدهم فرماید:

۳۳- پس بر حذر و بیدار شده، دعا کنید. زیرا نمی دانید آن وقت کی می شود.

۳۴- مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هر یک را به شغلی خاص، مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.

۳۵- بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی دانید صاحب خانه کی می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.

۳۶- مبادا ناگهان آمده، شما را خفته یابد.

۳۷- اما آن چه به شما می گویم. انتهی الآیات.

[انجیل لوقا، باب ۲۱] ۶ رفرقه

اشاره

در بشارت ظهور آن بزرگوار است، در انجیل لوقا (۱) در باب بیست و یکم.

۵- چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگ های خوف و هدایا آراسته شده است، گفت:

۶- ایامی می آید که از آن چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود که به زیر افکنده نشود.

۷- از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد! پس این امور، کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟

۸- گفت: احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده و خواهند گفت که من هستم و آن وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید!

۹- چون اخبار جنگ ها و فسادها را بشنوید، مضطرب نشوید، زیرا وقوع این امور اول ضرور است، لیکن انتهی در ساعت نیست.

۱۰- پس به ایشان گفت: قومی با قومی و دولتی با دولتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱- و زلزله های عظیم در جای ها و قحطی ها و وباها پدید آید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

اقول: پس از اخبار از خرابی اورشلیم و پراکندگی یهود، در آیات چندی فرماید:

۲۵- و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات پدید خواهد شد و بر زمین تنگی و حیرت برای امت ها به سبب شوریدن دریا و امواجش روی خواهد نمود.

۲۶- و دل های مردم از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود، ضعف خواهند کرد، زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد و آن گاه پسرانسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده، با قوت و جلال عظیم می آید.

۲۸- و چون ابتدای این مقدمات بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید، از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.

۲۹- و برای ایشان مثلی گفت که درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید.

۳۰- که چون می بینید شکوفه می کند، خود می دانید که تابستان نزدیک است.

۳۱- و هم چنین شما چون این امور را مشاهده کنید، بدانید که ملکوت خدا قریب شده است.

۳۲- هر آینه به شما می گویم که این فرقه نخواهد گذشت، تا جمیع این امور واقع نشود.

۳۳- آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلام من هرگز زایل نگردد.

۳۴- پس خود را حفظ کنید، مبادا دل های شما از پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵- زیرا مثل دامی بر جمیع سکنه روی زمین، خواهد افتاد.

۳۶- پس در هروقت، دعاکنان بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست، نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.

و ایضا در انجیل لوقا در باب بیست و یکم آن:

۳۴- پس خود را حفظ کنید، مبادا دل های شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

[انجیل لوقا، باب ۱۲]

ایضا انجیل لوقا در باب دوازدهم:

۳۵- کمرهای خود را بسته و چراغ های خود را افروخته بدارید!

۳۶- و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند، تا هروقت آید و در را بکوبد، بی درنگ در را برایش باز کنند.

[تذکر بعضی از علما] ۷ رفره

اشاره

بدان که بعضی از دانشمندان بعد از این که این آیات منقوله از اناجیل اربعه را که دلالت بر ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله دارند، ذکر نمودند، در ذیل آن ها اشاراتی بیان کرده اند که مبین این آیات و توضیح دلالات آن ها است، خوش داشتم آن ها را به عین عبارت او در این مقام - تحفه للناظرین الکرام - درج نمایم.

اشاره اول: هر کس که در علایم ظهور حضرت مهدی موعود - ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - که بر لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - گذشته، تدبّر و تفکر نماید، برای او شک و شبهه نمی ماند که آن چه را حضرت روح الله علیه السلام فرموده، از دلایل آن نور و علایم آن ظهور است و لفظ پسر انسان، در لسان مبارک حضرت عیسی علیه السلام، در انسان کامل و حجت خدا استعمال شده

و دلیلی قائم نیست بر این که مقصود، خود آن حضرت است.

این که نصارا، علایم مذکوره را از علایم نزول حضرت مسیح دانسته اند، به هیچ وجه منافاتی با عقیده ما ندارد، چه برحسب اخبار متواتره به اتفاق تمامی اهل اسلام، نزول حضرت مسیح، پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. پس تمام علایم نزول حضرت مسیح، علامت ظهور حضرت مهدی علیه السلام می باشد و بالعکس.

اشاره دوم: آن چه را حضرت مسیح فرموده که در آن وقت، ملایکه خود را فرستاده، برگزیدگان خود را از جهات اربعه از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، بعینها در ظهور حضرت مهدی موعود- قائم آل محمد- و اجتماع اصحاب آن حضرت در مکه معظمه، در یوم الدّعوة و یوم البیعه، در آخر خبر مروی در کفایه الاثر،^(۱) از عبد العظیم حسنی رحمهم الله از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که در این خصوص می فرمایند:

«یجتمع إليه من أصحابه، عدد أهل بدر، ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلا من أقاصی الأرض و ذلك قول الله عزّ و جلّ؛ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»^(۲)

شیخ طوسی در غیبت، از ابو بصیر روایت کرده، قال: سمعت ابا عبد الله يقول: كان امير المؤمنين يقول: «لا يزال الناس ينقصون حتى لا يقال الله فإذا كان ذلك ضرب يعسوب الدين بذنبه فيبعث الله قوما من أطرافها و يجيئون قزعا كقزع الخريف و الله إني لأعرفهم و أعرف أسماءهم و قبائلهم و اسم أميرهم و مناخ ركابهم و هم قوم يحملهم الله كيف شاء من القبيلة الرّجل و الرّجلين حتى بلغ تسعه فيتوافون من الآفاق ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلا عدّه أهل بدر و هو قول الله أَيْنَ مَا تَكُونُوا...»^(۳)، الخ.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۸.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.

خلاصه خبر آن که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همواره امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: بر دوام، مردم دیندار کم شوند تا زمانی که دیگر لفظ مبارک الله، از روی حقیقت گفته نشود. پس چون چنین شود، امر دین رواج گیرد، کار آن، قرار یابد و امیر دین پدیدار گردد، پس خدا، گروهی را از اطراف زمین برانگیزاند که مانند پاره های ابر پاییز از اطراف جمع شده، به یکدیگر پیوند گیرند.

به خدا سوگند! نام های آن ها، قبایل آن ها را و نام امیر آن ها را می شناسم و آنان گروهی هستند که خدا به هر کیفیتی که خواهد، ایشان را به سوی میعاد حمل می فرماید. پس به شماره اصحاب بدر، سی صد و سیزده نفر، از آفاق ورود نمایند و این است قول خدای تعالی: *أَيْنَ مَا تَكُونُوا... الخ*. یعنی هر جای زمین که باشید، خدا شما را بیاورد، به درستی که خدا بر هر چیز تواناست.

و این که فرموده از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، نیز با اصحاب آن حضرت مطابق است، چه در اخبار بسیار روایت شده که جمعی کثیر از ملایکه و نجبای جنّ در یوم البیعه، در مکه حاضر شده و به تفصیلی که ان شاء الله بیان خواهد شد، با حضرت قائم علیه السّلام بیعت نمایند. و انکار نمودن جنّ و ملک، هر آینه ردّ بر تمام شرایع الهیه و ناشی از کفر و زندقه و الحاد است.

اشاره سوّم: این که حضرت مسیح فرموده: آن گاه پسر انسان را ببینید که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می آید، با آن چه در روایات معتبره برای حضرت قائم بیان شده، مطابق است.

مجلسی - علیه الرحمه - در رساله ای که مشتمل بر چهارده حدیث است، می فرماید: به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی، حضرت ذوالقرنین را میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب، یعنی باصاعقه و رعدوبرق مخیر کرد.

ذوالقرنین، ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعدوبرق و صاعقه برای قائم آل محمد (عج الله) ذخیره شد. حضرت بر آن ابر، سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین

خواهد گردید. (۱) انتهى.

در حدیث پانزدهم از احادیث معراجیه است که چون خدا، انوار امامان دوازده گانه را در شب معراج به حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله ارائه داد، فرمود:

«و لا طهرنّ الأرض باخرهم من اعدائى و لا مکنه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الریاح و لأذلنّ له السحاب الصّعب»
... الخ (۲).

هرآینه به سبب آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاکیزه کنم و هرآینه البتّه او را مالک مشارق و مغارب فرمایم و هرآینه البتّه بادهای را برای او مسخر نمایم و ابرهای سرکش را برای او رام گردانم. بلکه اخبار معتبره وارد است که بعضی از اصحاب حضرت قائم، بر ابر سوار شده، در مکه حاضر شوند.

و فی الغیبه النعمانی عن ابی جعفر علیه السّلام قال: «اصحاب القائم علیه السّلام ثلث مائه و ثلثه عشر رجلا اولاد العجم، بعضهم یحمل فی السّحاب نهارا یعرف باسمه و نسبه و حلیته و بعضهم نائم علی فراشه، فیری فی مکه علی غیر میعاد» (۳).

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اصحاب حضرت قائم - عجل الله - سی صد و سیزده مرد از فرزندان عجم می باشند، بعضی ایشان که به نام و نسب و شمایل شناخته شوند، در روز برابر سوار شده و برخی بر فراش خود خفته. پس بدون سابقه وعده، در مکه دیده شوند. اخبار معتبره دیگر نیز به همین مضمون وارد است، که ان شاء الله در محلّ خود ذکر خواهد شد.

اشاره چهارم: آن چه حضرت روح الله، بنابر مسطور در اناجیل فرموده از آمدن پسر انسان، سوار بر ابر و هم چنین آن چه در خصوص حضرت قائم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و اصحاب آن حضرت در اخبار تصریح شده از سوار شدن بر ابر، محمول بر ظاهراست و به هیچ وجه، امری داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۸۲، جلد ۵۲، ص ۳۲۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۶.

۳- الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

قاطعۀ الهیہ نیست.

ای بدبختی که چون از این قبیل مطالب، از مظاهر کلیه الهیہ به گوش تو رسد، به واسطه قصور عقل و فتور دانش خویش فوراً بدون تأمل و تدبیر، یا راه جحد و انکار پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده بگشایی؛ اگر یک صد سال قبل می شنیدی که انسانی به سرعت سحاب، در فضای هوا سیر می کند، بدون اندیشه، گوینده را تکذیب و کلمات او را از خرافات می شمردی.

حال بین چه اندازه از نفوس، با قوای حربیه به توسط ابرهای مصنوعی یعنی، طیاره ها و آیرپلان ها، چگونه چندین هزار فرسخ مسافت را در اندک زمانی طی می کنند، چه آن که، ابر جز بخاری منجمد و متکاثف نیست.

پس از این جا باید دانست که کلمات صادره از نفوس قدسیه ربّانیه را، به صرف قصور ادراک و تنگی حوصله عقل ناقص خود و استبعادات عادیه، نباید انکار کرد و نیز نباید به موهومات خویش تأویل نمود؛ مگر آن که برهانی عقلی بر امتناع ظاهر آن، قائم شود.

چه آن نفوس قدسیه الهیہ برای دعوت الی اللّٰه و هدایت و ارشاد عموم عباد اللّٰه مبعوث و مأمور گردیدند نه برای این که به لغز و معما سخن گفته، خلق را دچار حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند.

لذا حضرات ائمه هدی علیهم السلام، شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند: چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما به ادراک آن نرسد، انکار نکنید و علم آن را به ما واگذارید.

اشاره پنجم: از تتبع در همین اناجیل اربعه معلوم شود که حضرت عیسی علی نبینا و علی آله و علیه السلام به دو ظهور بشارت داده است.

ظهور اوّل: ظهور پیغمبری صاحب شریعت ابدیه که از وی به فارقلیط تعبیر نموده، هر چند علامتی برای این ظهور بیان فرموده، لیکن احوال شخص ظاهر و نام او را گونه ای بیان فرموده که هیچ منصف را شبهه نماند که مقصود وی، حضرت خاتم انبیا

- محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بوده است. در باب چهاردهم انجیل یوحنا (۱) به زبان سریانی مسطور است:

۱۵- رحمین اتون لی فقد انای طار.

۱۶- انوابعی من اب دمر نیوفار اقلیط نتل لکون نهو عمکون لعالم.

۱۷- روح دسرور و هود علم مشکاح لم تب بولوت مطول دلو حزای و لو یدع اتون دن یدعین اتون له دلوت کون عامار و یکون هو.

ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷:

۱۵- اگر مرا دوست دارید، وصایای احکام مرا نگاه دارید.

۱۶- من از پدر سؤال می کنم، تسلی دهنده ای به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.

۱۷- یعنی روح حق که جهان نمی تواند او را قبول کند، زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد، اقا شما او را می شناسید، زیرا با شما می ماند و میان شما خواهد بود.

۲۹- و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید.

۳۰- بعد از این، بسیار به شما نخواهم گفت، زیرا رییس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

باب پانزدهم انجیل یوحنا § همان، ص ۲۲۹ §:

۲۶- مادن داتی فار قلیظاها و دنآ مشذ درنا لکون من لوت اب نانیق هو نشهد علی.

۲۷- اوف اتون شهیدیتون دمن شورای عالم اتون.

ترجمه مطابق نسخه مزبوره:

۲۶- لیکن، چون تسلی دهنده ای که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم، بیاید،

یعنی روح حق که از پدر صادر می گردد، بر من شهادت خواهد داد.

۲۷- و شما نیز شاهد هستید. زیرا از ابتدا با من بوده اید.

باب شانزدهم انجیل یوحنا § کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل یوحنا]، ص ۲۳۰ §:

۷- انا شرارا امرنا لکون دفعه لکون دنّا ازل ان کرانا لا ازلنا فار قلیطا لا اتی لوث کون ان ازل ای شددو.

۸- و مادات هو نکسیو العالم عال حطیثا عال زدّ یقوئا عال دینا.

۹- عال حطیثاد لا هیمنن بی.

۱۰- عال زدّ یقو ئادن دلوث اب ازلنا و لا تو حزیتون لی.

۱۱- عال دینادن دار کوناب عالم هانادن.

۱۲- هو توسکی ایت لی لی میمار لکون آلا لا مشکحیتون لی محدها.

۱۳- شامادانی دو خاد شراراهوند بر کون بکلّ شرارا لاکز نملل من رعیان نوش آلا کلّ دیشمع رعیتی دااا نسبر کون.

معنی این آیات مطابق نسخه مزبوره:

۷- من به شما راست می گویم، رفتن من برای شما مفید است، اگر نروم تسلی دهنده ای نزد شما نیاید؛ اما اگر بروم، او را نزد شما می فرستم.

۸- و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹- اما بر گناه، زیرا به من ایمان نمی آورند.

۱۰- و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدرم می روم و دیگر مرا نخواهید دید.

۱۱- و بر داوری از آن رو که بر رییس جهان حکم شده است.

۱۲- چیزهای بسیار دیگری نیز دارم که به شما بگویم. لکن الآن طاقت تحمّل آن ها را ندارید.

۱۳- و لیکن چون او، یعنی روح حق آید، شما را به جمیع راستی، راهنمایی خواهد

کرد؛ زیرا از خود تکلم نمی کند، به آن چه شنیده، سخن می گوید و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۵- و مرا تمجید خواهد نمود، زیرا از آن چه آن من است، خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۶- هرچه از آن پدر است، از من است؛ از این جهت گفتم که از آن چه آن من است، می گیرد و به شما خبر می دهد.

این ناچیز گوید: در این آیات چند امر را بیان فرموده:

اول: آمدن فارقلیط از جانب خدا بعد از رفتن او.

بدان که! فارقلیط لفظی سریانی و به معنی پسندیده است که چون به زبان عرب درآید، محمد و احمد گفته خواهد شد.

در انجیلی که به لغت عبری و اصل اناجیل است، زیرا زبان قوم حضرت عیسی علیه السّلام است و به مفاد و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ (۱). حضرت عیسی علیه السّلام بدان تکلم فرموده- به جای لفظ فارقلیط، لفظ منحّم، به معنی هادی و راهنماست، مرقوم است.

در انجیل یونانی تعبیر به پاراکلیت و در لغت لاتین که زبان فرنگان است، از آن، به پاراکلتم تعبیر شده است که به معنی واسطه است و علمای نصارا که به لغت عرب ترجمه کرده اند، برای این که دلالت این کلمه بر بعثت پیغمبر دیگر خفا پیدا کند، به جای آن، لفظ معزی گذارده اند و در ترجمه فارسی هم به معنی تسلی دهنده، ترجمه کرده اند، و لیکن نفعی به حال آن ها نخواهد داشت، چون ما به نفس این کلمه، استدلال نکنیم، بلکه به آیات واضحه الدلالات استدلال کنیم، چنان چه بیاید.

دوم: توقف آمدن فارقلیط، بر رفتن آن حضرت.

این در بودن فارقلیط، از پیغمبران اولوالعزم صاحب شریعت ناسخه که اجتماعش با وی نشاید صریح است، نه در ظهور روح القدس بر حواریین چنان چه نصاری گویند؛

زیرا ظهور روح القدس بر نفوس قدسیه و اتصال آنان به روحانیت وی، منافاتی با حضور ربّی مکمل - که واسطه جمیع فیوضات است - ندارد، بلکه حضور او اربط و ادخل است و نیز با دیگری از انبیای غیر اولوالعزم و اولیا منافات ندارد، چون آمدن هیچ یک موقوف بر رفتن حضرت روح الله نباشد.

سوم: بودن فارقلیط صاحب شریعت ابدیه که تا دوام عالم بماند.

این نیز دلیلی بر بطلان توهم نصارا است، چه تجلی روح القدس بر حواریین چنان چه گفته اند، جز در قلیلی از زمان نبوده، پس مراد از ماندن فارقلیط تا پایان عالم، ماندن احکام و شریعت او است.

چهارم: آگاه نمودن فارقلیط، بر گناه بودن ایمان نیوردن به او و به روایتی که آن حضرت به مفاد و رافعک اِلیّ و مُطَهَّرکَ مِنَ الدِّینِ کَفَرُوا (۱) به ملاء اعلی صعود نموده و بر داوری.

پنجم: خبر دادن وی به اموری که مردم زمان آن حضرت، طاقت تحمّل آن ها را نداشتند و راهنمایی او به جمیع راستی.

ششم: تکلم نکردن فارقلیط از پیش خویش و از جانب خدا سخن گفتن او است، مطابق مضمون و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحی. (۲)

هفتم: تمجید نمودن فارقلیط مر او را و شهادت دادن فارقلیط بر عبودیت و رسالت او و روح الله بودن او و تنزهش از اقوال و عقاید افراطیه و تفریطیه یهود و نصارا.

هشتم: بودن فارقلیط است رییس جهان و سید انس و جان و خلاصه عالم امکان.

انطباق امور هشتگانه بر حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله به درجه ای ظاهر و هویداست، که نزد ارباب انصاف، از ایضاح و بیان مستغنی است.

پس معلوم شد فارقلیط را مهدی موعود دانستن و عبارات منقوله ای از انجیل

۱- آل عمران، آیه ۵۵.

۲- سوره نجم، آیه ۴.

یوحنا را، بشارت ظهور آن حضرت پنداشتن، چنان چه از ابن ابی جمهور احسایی، در کتاب مجلی واقع شده، وهم و اشتباه است.

ظهور دوّم: همان است که در اناجیل ثلاثه تصریح شده است.

ظهور دوّم بعد از پیدا شدن علایم غریبه عجیبه در آسمان و زمین واقع خواهد شد؛ از تاریک شدن آفتاب و ماه، فروریختن ستارگان، تزلزل قوای فلکیه، وقوع زلزله های عظیم، قحطی ها، وباها، جنگ های سخت و خونریزی بسیار، گرفتاری تمام مردم و نوحه گری آنان، پدید شدن وقایع هولناک و اضطراب دریاها که تمام این امور بر حسب اخبار کثیره معتبره در لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی علیهما السّلام از علایم ظهور و طلایع طلوع نیر اعظم فلک، وجود جمال بی مثال حضرت قائم آل محمد، مهدی موعود- ارواحنا لثراب مقدمه الفداء- از سترات غیب به عرصه شهود، شمرده شده است.

کسانی که نفوس کلّیه الهیه را، نفس واحده و مصدّق یکدیگر شناسند، چون در کلمات عیسویّه و اخبار محمدیه نگران شوند، به خوبی خواهند دانست که علایم مسطوره، آثار تابش یک نور و علایم مزبوره، نمایش یک ظهور است، چون در دوره محمدیه که به صریح کلام عیسوی، دوره کشف غطا و رفع خفا و ظهور خبایای امور و بروز خفایای دهور است، به نحو اتمّ و اکمل، توضیح و تعیین گردید که ظاهر به این ظهور، حضرت مهدی و قائم آل محمد است؛ پس متعین است که مراد حضرت عیسوی علیه السّلام نیز، ظهور همان نور است.

اشاره ششم: کلام حضرت عیسی علیه السّلام در انجیل مرقس:

۳۴- مثل کسی که به سفر دوری رفته، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هریکی را به شغلی خاص مقرر نماید... الخ.» تماما بر احوال حضرت حجّه ابن الحسن- ارواحنا لمقدمه الفداء- منطبق است، چه آن وجود مقدّس سفر بعد بعد اغتیاب، اختیار فرموده و برای هر طبقه ای از طبقات شیعه، شغلی خاص مقرر فرموده. علمای عاملین و فقهای راشدین را منصب نیابت عامّه عنایت فرموده، آنان را

به بیان احکام الهیه و نشر معارف ربّانیه مأمور داشت و به حفظ حدود سبحانیه و حراست شریعت حقّه برگماشت و عوام از شیعه را به حکم «و امّا الحوادث الواقعه، فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانّهم حجّتی علیکم و انا حجّج الله» (۱)، به متابعت از ایشان دستور گذاشت.

و همگی را به انتظار ظهور امر نمود و ظهور خود را به مشیت کامله الهیه موکول فرمود و به نصّ توقیع منیع «و امّا ظهور الفرج فانه الی الله تعالی و کذب الوقّاتون» (۲) وقت معین کنندگان را تکذیب نمود.

تمام شیعه را به تقوا و پرهیزگاری و فرمانبرداری حضرت باری- عزّت اسمائه- وصیت کرد و به ادای حقوق اخوان و تحصیل رضای حضرت ملک منّان- جلّت آلائه- نصیحت داشت. در حقیقت، برای کلمات عیسویّه مصداقی جز حضرت حجّه بن الحسن- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- نبوده و نیست، اِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳)

اشاره هفتم: فرمایش حضرت عیسی علیه السلام در انجیل لوقا، بعد از پرسش از نزدیک شدن این وقایع:

۱۸- احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده، خواهند گفت، من هستم و آن وقت نزدیک است، پس از عقب ایشان مروید.

این فرمایش دلالت دارد که نزدیک وقوع حوادث مزبوره، اشخاصی پیدا شده به دروغ دعوی نبوت و مسیحیت نمایند. این معنی با کلام معجز نظام حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله مروی در صحیح مسلم «انّ بین یدی السّاعه کذّابین فاحذروهم» (۴) مطابق است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.

۳- سوره رعد، آیه ۴.

۴- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۴، ح ۱.

بنابر آن چه بعضی از معاصرین نوشته اند در این عصر چهار نفر دروغگو، دعوی نبوت و مسیحیت دارند که از جمله آن ها عباس بن میرزا حسین علی است و این بشارتی عظمی برای لب تشنگان وادی هجران، به قرب نبوع ینبوع حیات و نویدی برای روح فرا بستگان زنجیر ظلم و جفا است، به نزدیکی ظهور سلطنت عادلانه کبرا و دولت حقه علیا.

امید که این شب پره های کور و خفاش های بی نور، یعنی انبیای کذب و مسیحان دروغگو، بیشتر و بیشتر بازیگر میدان شوند تا کلمات مظاهر الهیه راست آمده، آن مهر درخشنده و خورشید تابنده، زودتر از ورای سترات غیب، جمال دل آرای بنماید و ابواب فرح و شادی بر چهره افسرده جهان و جهانیان بگشاید.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر***بار دگر روزگار چون شکر آید

انتهی الخبر.

عبریه نهم [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]

اشاره

در بشارت وارد شده در کتب و وحی های بعد از حضرت عیسی علیه السّلام است که نصارا به نبوت صاحبان آن ها قایل می باشند، و در آن چند رفره است.

[مکاشفات یوحنا لاهوتی] ۱ رفره

بدان؛ یوحنا که از اعظم حواریین عیسی علیه السّلام است و نصارا در حق او نهایت اعتقاد دارند و او را یوحنا لاهوتی نامیده و صاحب مکاشفات دانند، در باب دوازدهم در ذکر رؤیای زن و ازدها گوید:

۱- علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی، خورشید را در بر کرد، زیر پایش ماه و بر سرش تاجی از دوازده ستاره.

۲- و حامل بود؛ از درد زه و عذاب زادن، فریاد برمی آورد.

۳- و علامتی دیگر، در آسمان پدید آمد، اینک ازدهای بزرگ سرخ فام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش، ثلث کواکب آسمان را کشیده، آن ها را بر زمین ریخت.

۴- و ازدها پیش این زن که می زاید، می ایستد تا چون بزاید، فرزندش را بیلعد.

۵- پس فرزند نرینه ای زاید که همه امت های زمین را به عصای آهنین، حکمرانی خواهد کرد، فرزندش به سوی خدا و تخت او ر بوده شد ... الخ.

این ناچیز گوید: بعضی از دانشمندان، این مکاشفه را بر حضرت ولی عصر و

ناموس دهر- عَجَلُ اللَّهِ لَهُ الْفَرَجُ- و والده ماجده آن بزرگوار تطبیق نموده اند، چنان که بعد از این، در صبیحه هفتم از عبقریه اول از بساط سوّم در این کتاب مستطاب، تطبیق آن دانشمند، مفصّلاً مذکور خواهد شد.

و لیکن صاحب میزان الموازین، آن را بر حضرت حسین علیه السّلام و والده ماجده اش حضرت صدیقه کبرا تطبیق نموده، چنان که در مفاتیح الکنوز نقل نموده که جناب ادیب فاضل هوشمند، صاحب کتاب میزان الموازین تفسیر این کلمات را به این نحو بیان کرده که عبارت خود او، ثبت می شود و عبارتش این است:

تفسیر این کلمات انجیل، یعنی مکاشفات یوحنا را اگر به تفصیل در این جا بیاوریم، ما را از اصل مقصود در این نامه، باز دارد و لازم آید مقدمات چندی که در تفسیر این گونه کلمات بزرگان به کار آید، تمهید کنیم و این عبد بی بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر، فراغت حاصل نیست که از عوارضات دنیویّه سخت پریشانم، مگر آن که به نحو اجمال، اشارتی بر اهل بشارت توانیم گفت.

خورشید و ماه: اشارت بر نبوّت مطلقه و ولایت مطلقه است.

آن زن، مادر سبط پیغمبر آخر الزّمان و قرّه العین رسالت است و زوج او، حضرت مرتضوی است که نخستین سرور از دوازده سرور مبشّر در تورات می باشد. آن، بهترین زنان جهان و صاحب ولایت کلّیه کبرا بود و لباس از نبوّت مطلقه داشت، زیرا در مطلع شمس نبوّت و ذو القرنین، اهل آن جا را آن چنان دید که خدا فرمود: **لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۱)** جز آفتاب، آن ها را پوشاکی نیست.

نیز، در روزی که نصارای نجران به مباحثت برخاستند، آن زن تحت ردای پیغمبری در آمد تا ظاهر، نمونه ای از باطن گردد. گروه نصارا علائیم موعوده را در حضرت پیغمبر و اهل بیت پاک او دیدند و کار خود را به جزیه دادن و اعطای فدا مقرر داشتند.

آن زن- علی ابیها و بعلها و اولادها و علیها، السلام- را در زیر پا، ماه ولایت داشت و حرکت و سکون و رفتارش، بر روی ولایت الهیّه بود، نیز حدود ولایت کلّیه که در

سرورهای وعده داده شده به ابراهیم، ظاهر شد، از عقب او، از اولادش بعد از او بود، به جهت وضع حمل، درد دیده، فریاد کرد. زیرا آماده بودن ازدهای سرخ برای مضرت رساندن به آن مولود را می دید و مهیا بودن رئیس خونریزی به ناحق را، بر شهید کردن او و اولاد و اصحابش مشاهده می کرد.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا (۱) خدا، آن انسان حقیقی که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود، وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کند و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دل های مؤمنان و شفاعت کردن گناهکاران، در راه خدا از مال و جان و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت، گذشته و هرگونه مصیبت و الم را قبول کند.

به جهت این وصیت که احسان بود، نام آن مولود را حسین نهاد و در حدیث قدسی فرمود: «و منى الأحسان، شققت اسم حسین من اسمی» (۲) و چون آن احسان، به امر خدا و رضای خدا و در راه خدا منسوب شد، برای فهمانیدن معنی اتحاد، فرمودند: و منى الأحسان و به وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۳) مطابق آمد و خون مبارک او، ثار الله شد.

بالای سر آن زن از دوازده کوب، تاجی بود که دوازده سرور موعود با این که یازده نفر از اولاد او بودند و مقام ایشان زمانا متأخر و در زیر پای می بود، ولی شرفا بالای سر او بوده و مانند تاج هابی، شرف و جمال او بودند.

امر غریبی که در آسمان دیده شد، ازدهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سری بود که ده شاخ و هفت تاج داشت، این ازدها رییس شرور و مبدا ظلمات است و چنان که در میزان نخستین دانستی، به تقدیر و حکمت خدا به او قدرت و سلطنت در مقابل مبدأ انوار داده شده که او را هفت سر در مراتب هفت گانه انسان، از مقام عقل تا جسم عطا

۱- سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۱۸.

۳- انفال، آیه ۱۷.

کردند، آن رییس ظلمات را رؤوس و وجوه پیدا شد و بر آن سرها، تاج‌هایی که علامت تسلطات او است، مقزّر گردید.

فقط در مقام فؤاد، که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدا در وجود انسانی است، آن رییس ظلمات راه ندارد و آن مقام، مخصوص عباد حقیقی خدا است. این است که بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (۱).

ده شاخ آن رییس شرور، شعبه‌های ضلالت او است که در ده قبضه‌ای که طینت انسانی را از آن مخمّر کردند، ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت، آن را به قبضات عشر تعبیر کنند که در طبق نه آسمان و یک زمین است.

اگر بخواهیم در این جا تفصیل بیانات را بیاوریم، میدان سخن، به یاری خدا وسیع است، لکن عذر آن را از برادران روحانی خواستیم. دم آن رییس ظلمات - که تعبیر از مظاهر شرور و ایادی فتنه‌های او است - نجوم آسمانی را - که تعبیر از انبیا و اولیا است - بر زمین فرو ریخت و ایشان را از مقام برتری به پایین آورد، ولی نتوانست همه ایشان را به کلی مقهور کند، زیرا مقام ایشان بسی بلند است. «و الْحَقَّ يعلو و لا یعلی علیه و العاقبه للمتّقین».

آن رییس شرور می دانست برای حاکم حق که با شمشیر، حکم و شریعت خدا را در زمین خواهد نهاد، مولودی متولد خواهد شد و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را مانند باطن به دست گیرد و در مسند حکومت آن حاکم مطلق، به اظهار دین حق و تشیید مبانی خداپرستی پردازد، آن رییس شرور، مخدول و منکوب خواهد گردید.

لهذا همه همّت خود را بر این مصروف داشت و مهتیا شد که آن مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد که در ارکان هدایت جهان خلل آورد و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود و معلوم در جهان جاری سازد.

آن مولود پاک به وجود آمد و به سوی خدا و تخت او انداخته شد، جبرائیل به نزد حضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی، در عرش رحمانی، او را جای داد. خداوند

بعد از شهادت نیز او را به سوی عرش برد و ظاهر او را در زمین داشت تا هر که او را زیارت کند، خدا را زیارت کرده باشد. «من زار الحسین کربلا یوم عرفه، فکأنما زار الله تعالی فی عرشه» (۱).

این تفسیر کلمات یوحنا است که به اجمال آوردیم. اگر انجیلیان بهتر از این می توانند تفسیر کنند، بیایند بگویند.

کاش کتب آسمانی را از میان بر نمی داشتند و در آن ها تحریف و تغییر را جایز نمی دیدند، بر رییس شرور تبعیت نمی کردند و در دین الهی اختلافی نمی انداختند تا آن که بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که مایه سرور و نعیم ارواح بود و دل ها را مورث نورانیت و روشنایی، از هر زبان و به هر لغتی بگویند و بشنوند و انس گیرند، همدیگر را دانش آموزند و معرفت افزایش دهند، تعارف ورزند و تناکر نیاورند؛ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (۲).

[کتاب سیکباس نبی] ۲ رفره § اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش. §

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۱۷۹

اب سیکباس نبی است.

در سیف الأمه است که در فصل سوم کتاب سیکباس نبی که نصارا، به نبوت او قایلند و از پیغمبران بزرگ نصارا است، خدای تعالی می فرماید: من ملک خود را خواهم فرستاد که راه را مهیا کند، همین که راه مهیا شد، فرمانفرمای او، که شما در تفحص اوید، به بیت الله خواهد آمد و آن ملک میثاق که شما خواهشمند او هستید، خواهد آمد.

مراد از ملک اول، عیسی علیه السلام است و دوم فارقلیط که محمد باشد و اطلاق ملک بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است. چه کالوهین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و شش

۱- کامل الزیارات، ص ۲۸۴ و ۳۲۰.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

لغت دیگر است و در نزد نصارا اعتبار کامل دارد، در لغت «آ» که به معنی الف است، می گوید: آنجلوس یعنی ملک و مال به معنی پیغام آورنده از جانب خدا.

این ناچیز گوید: قویا متحمل است مراد از این که فرموده ملک خود را خواهم فرستاد، حضرت حجّت باشد و ظهور آن سرور در بیت الله، بسی واضح است و آمدن فرمانفرمای او، مراد عیسی علیه السّلام باشد که وزیر و حکمران از جانب او است نزد آن سرور، لایح است، و الله اعلم.

[کتاب ازدراس نبی] ۳ رفره

در بشارات ظهور موفور السرور، حضرت بقیه الله در کتاب ازدراس نبی است که او نیز در نزد نصارا از پیغمبران معتبر می باشد.

مذکور است که خطاب به بنی اسرائیل بعد از اظهار ممت به آن ها می فرماید: وقتی که در بیابان تیه بودید، آب رودخانه امورس را که تلخ بود، به جهت شما، شیرین کردم.

دیگر چه کنم ای اولاد یعقوب؟

زیرا که، اولاد یهودا هم نخواستند که فرمانبرداری کنند. پس شما را به جماعت و سلسله های دیگر تغییر خواهم داد و برای آن که احکام مرا نگاه دارند، اسم اعظم خود را به آن ها خواهم بخشید.

آن گاه بعد از خطابی دیگر، مشتمل بر تحدید و تعدید گناهان و ذکر این که روزهای عید اول ماه ها که در آن روزها به من تقرب می جستند و سنت های شما را طلاق دادم، می فرماید:

بدانید ای بنی اسرائیل! من خانه های شما را به امت آینده تسلیم خواهم نمود. آن امت، چنان امتی هستند که باوجود آن که کلام مرا که شما در طور سینا شنیده اید، نشنیده اند، هرچه به توسط پیغمبر و کتاب خود به ایشان بگویم، باز ایمان خواهند آورد و باوجود آن که معجزاتی که من به شما نمودم، به ایشان نخواهم نمود، هرچه را

به ایشان بفرمایم، به عمل خواهند آورد.

آن ها پیغمبران گذشته مرا ندیده اند، اما فرمان آن ها را به خاطر آورده و به آن ها عمل خواهند نمود. کودکان ایشان هم که آن ها را مکلف نکرده ام، باز به سرور و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود، هر چند مرا به چشم جسمانی ندیده اند اما به یقین قلب، هر چه به ایشان بفرمایم، قبول می کنند.

در این اثنا، آن که از جانب خدا این پیغام را به ازدراس نبی می داد که به بنی اسرائیل برساند، به وی گفت: ای برادر نگاه کن و جلال را ببین! و از دور، به آن امت که از سمت مشرق می آیند، نظر کن! حق تعالی می فرماید:

من حکومت و پادشاهی پانزده نفر را به امت خواهم داد و مخفی نماند که آن پانزده نفر، هاشم و عبدالمطلب، پیغمبر و دوازده وصی او می باشند.

بعضی به جای هاشم و عبدالمطلب، ابراهیم و اسماعیل را گفته اند و بعید است، چرا که ازدراس، مقارب عهد عیسی علیه السلام است و جمله خواهم داد بر آینده صدق می کند و از این جا فساد قول یهود و نصارا معلوم می شود که نتوانستند کتاب را انکار کنند.

گفتند: این پانزده نفر به این ترتیب است: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اوریا، ناس، میکا، جوال، ابدیه، یونس، ناهوم، حیقو، سفینا، اجی، زکریا، ملیکا.

علاوه بر آن که عناد، آن قدر دیده آن ها را پوشیده که از این غافل شده اند که تصریح شده این امت و حکومت، غیر از دین بنی اسرائیل خواهد بود و از مشرق بلاد ازدراس خواهند بود در حالی که این انبیا، همه از بنی اسرائیل اند.

طرفه تر آن که انبیای بنی اسرائیل، چندین هزار بودند و این پانزده نفر چه خصوصیتی داشتند. همچنین ایشان عمده ترین انبیای بنی اسرائیل نبودند، زیرا به اتفاق یهود و نصارا از تورات و کتب نصارا ثابت می شود که هارون ذی الکفل که او را زکیل نامند، اشموییل، شعیا، ارمیا، داود، دانیال، سلیمان و یحیی عمده تر بودند.

از آن چه مذکور گردید، معلوم شد که نمی تواند امت حضرت عیسی علیه السلام باشد؛ چون آن حضرت خود در انجیل متی می فرماید: من فرستاده نشده ام مگر بر

بنی اسرائیل، نیز در فصل پنجم همین انجیل می فرماید: نپندارید من آمده ام دین موسی را برهم زنم، بلکه آمده ام او را به اتمام رسانم.

۵۸- آن چه در فصل دوم کتاب ازدراس نبی است و آن این است که می گوید: به من که ازدراسم، از جانب خدای تعالی، در کوه اوروب حکم رسیده بود که به نزد بنی اسرائیل روم، چون به نزد ایشان رفتم، قول مرا رد کرده و رسالت مرا قبول نکردند، بدین جهت به شما می گویم: ای امت که آن چه من در این کتاب به فرمان الهی نوشته ام می شنوید و آن را می یابید! باید در انتظار چوپان- یعنی پیغمبر- خود باشید؛ زیرا او به شما استراحت ابدی خواهد بخشید؛ زیرا نزدیک است بیاید آن کسی که در آخر الزمان خواهد آمد. انتهى الخبر.

این ناچیز گوید: قویاً محتمل است مراد از چوپان، حضرت بقیه الله باشد خصوصاً با قرینه آمدن آن در آخر الزمان، چنان که مفاد اخبار کثیره است که آن سرور در هنگام ظهور در مکه معظمه چند رأس گوسفند لاغر در جلو انداخته و به هیأت شبانان، وارد مکه معظمه می شود. و الله اعلم.

[وحی کودک] ۴ رفره

اشاره

در بشارات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام در وحی کودک است.

بدان که وحی کودک چنان چه در مفتاح النبوه ذکر نموده در میان بنی اسرائیل به نبوت هیلد مشهور است.

اجمال حال کودک آن که، یکی از علمای بنی اسرائیل به نام پنجاس که صالح و مستجاب الدعوه بوده، فرزند نداشت. زوجه او به نام راحیل که به عصمت و جمال و تقدس و کمال اوصاف داشته، برای طلب فرزند به درگاه حضرت باری تضرع و زاری می داشته، پنجاس را دل به حال آن زن سوخته و با زن در طلب فرزند هم داستان شد.

خداوند وهاب، دعای آن ها را مستجاب و پس از شش ماه از زمان حمل، فرزندی ذکور

به آن دو مستمند مهجور، عنایت فرمود. تولّد از مولود، در روز پنج شنبه اوّل تشرین الأوّل سال دهم از خرابی ثانی بیت المقدّس بود که سی و چهار سال بر ولایت حضرت خاتم انبیا، مقدّم است.

آن طفل که نامش را نجمان نهادند، چون متولّد شد، به سجده افتاد. سر که برداشت، به گفتار آمده گفت: این پرده آسمان که شما می بینید، هفتصد و پنجاه و پنج پرده دیگر و بر بالای این پرده ها، چهار حیوان و بر بالای حیوانات، کرسی ای بلندپایه و بر بالای آن کرسی، آتش سوزاننده ای هست که خدمتکاران کرسی و کرسی، تمام از آتش است.

چون پنجاس این سخنان شنید، بر آشفت و باتندی به فرزند گفت: خاموش باش! نجمان دیگر تا دوازده سال سخن نگفت و رازهای پنهانی در دل نهفت. راحیل که فرزند را لال نگریست، دلش مالامال غم شده و همی بگریست. روزی او را نزد پدر آورده، درخواست نمود دعا کند خدای توانا او را گویا فرماید یا او را بگیرد.

پنجاس گفت: تو خواهشمندی فرزندات سخن گوید! اما چون گویا گردد، سخنانی گوید که موجب خوف مردم شود.

راحیل التماس کرد که دعا کن گویا گردد، اما مخفی و مجمل گوید. پنجاس دهان بر دهان نجمان گذاشته، او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان، به عمل آید.

پس آن کودک گویا شد. پنج حرف، موافق حرف ابجد گفت که تمام آن ها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی، جان به جانان بداد. او را در قریه کفر برعم از قرای بیت المقدّس دفن کردند.

بسیاری از الفاظ آن وحی، غیرمفهوم است و وضع وحی مزبور این است که در وحی اوّل، به الف ابجد شروع و به تاء قرشت به ترتیب حروف ابجد پایان یافته است.

در وحی ثانی، به عکس باشد و وحی سوّم و چهارم و پنجم به طریق وحی اوّل است. ما در این کتاب چند فقره از وحی اوّل را که بر مقصود دلالت، بلکه ظهور تامّ دارد، مسطور داریم و از خدای، استعانت جوییم.

بیان مذکور فی بشاره الظهور؛

صاحب کتاب بشاره الظهور، بعد از این که آن چه را که ما از مفتاح النبوه نقل نمودیم، ذکر کرده، فرموده است: بدان که جمعی از علمای اعلام اسلام- انار الله براهینهم- کلمات مذکوره وحی کودک را، اخبار از ظهور موفور السرور حضرت خاتم انبیا دانسته اند و در مقام اثبات نبوت خاصه محمدیه، از روی اخبار در کتب انبیای سابقه، مذکور داشته اند.

لکن بر این ذره بی مقدار، بعد از تدبّر بسیار، چنان معلوم افتاد که این کلمات مسطوره، همه بشارت و اخبار از ظهور حضرت خاتم اوصیا، امام السر و العلن، حجه بن الحسن (عج)- ارواح العالمین فداه- است.

نمی گویم این کلمات بر آن چه علما گفته اند، دلالت ندارد و نمی توان بر مقصود ایشان حمل نمود، بلکه می گویم دلالت آن کلمات بر اخبار از این ظهور و اظهار این نور، اظهار است و بی تکلف و تجسم، می توان اراده این مقصد اقصی نمود، چنان چه بیان آن بر ذمه این بی مقدار است. و من الله التوفیق و علیه التکلان.

فقره اول: «اتنا امنا امنا تزعزع برباتا عابد اهد مدا تاییدین امنا» گروه و طایفه ای بیایند که تمام خلق را از جای بکنند. به دست پسر کنیز، خراب ها کرده شود.

پرهویدا است که از جای کندن و حرکت دادن تمام خلق به حقیقت واقع نشده و واقع نشود مگر به ظهور حضرت مهدی- عجل الله فرجه- که «یبلغ سلطانه المشرق و المغرب»^(۱) و همه مذاهب و ادیان، مذهب و دین واحد خواهد گردید: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ*^(۲).

و فقره اخیره که به دست پسر کنیز خرابی ها کرده شود، نهایت وضوح را نسبت به آن حضرت دارد، چه مطابق اخبار و آثار معتبره، برحسب اتفاق امامیه، مادر والا گهر امام ثانی عشر، امّ ولد بوده و ائمه هدی از آن جناب به ابن سیده الإمام و به ابن

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۰، ح ۱۶.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳، سوره فتح، آیه ۲۸، صف، آیه ۹.

خیره الإمام، یعنی، پسر خاتون و بهترین کنیزان تعبیر می فرمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در ضمن خطبه ای از خطبه های خود فرمود: «بابی ابن خیره الأمام». یعنی، پدرم فدای پسر بهترین کنیزان! پس ابن ابی الحدید تصریح کرده که مراد آن حضرت، مهدی علیه السلام است.

ابن عیاش در مقتضب الأثر از طریق عامه، از جماعتی روایت نموده که گفتند:

خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم. چون جناب حسن اقبال فرمود، آن حضرت فرمود: مرحبا! یابن رسول الله! و چون جناب حسین روی نمود، همی فرمود؛ بابی انت یا ابا ابن خیره الإمام! یعنی، پدرم فدای تو باد، ای پدر پسر بهترین کنیزان!

پرسیدند یا امیر المؤمنین! پسر بهترین کنیزان کیست؟

فرمود: «ذاک الفقیه الطّیید الشّرید (م ح م د) بن الحسن بن علی بن محمد... الخ.» او گم شده رانده شده آواره از وطن، محمد، پسر حسن عسکری است.

در کمال الدین روایت نموده (۱) از حضرت مجتبی علیه السلام که در بعض حدیث متعلق به حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: «إذا خرج ذاک التّاسع و من ولد الحسین ابن سیده الإمام»: یعنی، هرگاه نهمین از فرزندان برادرم حسین خروج کند که پسر خاتون همه کنیزان است.

در اکمال و کفایه از حضرت موسی بن جعفر در ضمن حدیثی که در بشارت صادقیه خواهد آمد، آن حضرت، به ابو بصیر فرمود: «یا ابا بصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی علیه السلام؛ ذلک ابن سیده الأمام» (۲) ای ابو بصیر! قائم آل محمد، پنجمین از فرزندان پسر موسی است، او پسر خاتون همه کنیزان است.

در فرائد السّیّمّین و کفایه الأثر حدیثی را از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده اند که در بشارات آن حضرت خواهد آمد. از جمله فقرات آن خبر آن که در تعیین حضرت

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶.

۲- همان، ص ۳۴۵.

قائم علیه السّلام فرمود: «انّ الرابع من ولدی ابن سَیِّده الأُمّاء یطهّر اللّٰه به الأرض من کل جور و ظلم»^(۱). به درستی که چهارمین از فرزندان من، پسر بهترین کنیزان، خدا به سبب او، زمین را از هر جور و ستم پاک می فرماید.

و بالجمله مقصود از این عبارت را حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلّم دانستن، به واسطه آن که از فرزندان اسماعیل است و اسماعیل پسر کنیز است که هاجر بوده باشد، هرچند ممکن است، امّا به واسطه بعد سلسله نسب و عدم اشتهاار آن حضرت به این عنوان خالی از بعد نیست.

فقره دوّم: «بعالماد نشاو حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیشا»^(۲) آن پسر کنیز، عالم را از جای بکند و خراب کند، دنیا را براند و دور کند، جباران را سست کند و بشکند و خوار نماید.

دلالت این عبارات بر مقصود، زیاده از آن است که محتاج به بیان باشد. چه از جای کنذن عالم و شکستن شوکت همه جباران و خوار نمودن تمام ستمکاران، از خصایص وجود مبارک حضرت صاحب الزّمان - ارواحنا فداه - است. در دعای ندبه است: «این قاصم شو که المعتدین، این هادم ابنیه الشّرك و التّفاق، این حاصد فروع الغیّ و الشّقاق».

فقره سوّم: «بشیرت اباد مستما می بالا یهوله ارکاد بصمّح ملکا» بشکسته آن در که بسته شده از آمدوشد، نرسیده به آن دربان، که بروید پادشاه «محمد کایا اعا با یاد یطمع هو یاویهی کللیا» لفظ کللیا در لغت عبری به معنی کل و جمله: «بهتر از همه» و هم به معنی تاج که مرادف اکلیل است آمده و هریک از این معانی می تواند مراد باشد.

خلاصه ترجمه محمد صلی الله علیه و آله بزرگ صاحب اقتدار چوب - چوب در زبان عبری، کنایه از مرد صالح استعمال می شود و این جا نیز همین معنی مراد است - خواهش کرده

۱- کفایه الاثر فی النصّ الائمة الاثنی عشر، ص ۲۷۱.

۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۷.

شده که فرونشاندن بوده را، و او است کل و جمله، یا او است بهتر از همه، یا او است اکیلی سلطنت الهیه.

کسانی که این کلمات را اخبار از ظهور حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله دانسته اند، گفته اند:

مراد به در شکسته، خرابی خانه کعبه است که قبل از ولادت باسعادت آن حضرت روی داده و سی و پنج سال پس از ولادت آن حضرت یعنی قریب به زمان بعثت او، ساخته شده و گفته اند:

مراد از پادشاه، حضرت خاتم صلی الله علیه و آله می باشد.

طایفه یهود عنود، ایراد کرده اند که محمد را پادشاه گفته، نه پیغمبر؛ هرچند ایراد یهود، وارد نیست چه خدای تعالی در تورات و سایر کتاب ها، اطلاق پادشاه بر پیغمبران فرموده، در سفر پنجم از تورات، در فصل سی و سوم، حضرت موسی را پادشاه یاد نموده، لکن بنا بر آن چه به خاطر قاصر این فقیر رسیده، دیگر به هیچ وجه محلّ توهم این ایراد نیست و اطلاق سلطنت بر ریاست کلیه الهیه مهدویه، در لسان حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی بسیار شده.

مقصود از شکسته شدن، در غیبت است که به مجرد زمان انقضا، آن پادشاه عالم وجود، ناگهان به عرصه ظهور و شهود خرامد و آن شجره طیبه، به حکم «لا یأتیکم آلا بغته»^(۱) پس از اختفای بسیار، در حال غفلت اهل عالم از ارض غیبت بروید و شاخ و برگ آن، سایه عدل و داد را، بر سر اهل عالم بیفکنند و میوه شیرین توحید تمام بنی آدم به مفاد یَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً^(۲) برآورد.

پس لطافت عبارت کودک که «پادشاه بروید»، مخفی نیست؛ و فقرات دیگر از حرف میم، کمال انطباق را بر حضرت حجه بن الحسن علیه السلام دارد. چه آن جناب، بزرگ صاحب اقتداری است که هیچ یک از حجج الهیه را نبوده و انجام وعده الهی به

۱- بحار الانوار، ۳۶، ص ۳۴۱، ح ۲۰۵ و ص ۳۹۱، ح ۲.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

حضرت رسالت پناهی، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (۱)* به خروج آن مظهر فیض غیر متناهی، منوط و بشارت اتمام نور موعود، وَ يَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُنَمَّ نُورُهُ (۲) به ظهور آن نور منور، مربوط است.

او است جمله و کَلِّ حَجَجِ الْهَيْبَةِ. برای این که ظهور، نتیجه بعث رسل و نصب کل که پرستش خدای تعالی است، لا غیر به مفاد وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ از خصایص ظهور او است و نمایش کریمه وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۳) به تابش نور او و لذا در یوم خروج، بر خانه کعبه تکیه نماید و کشف این حقیقت فرماید که «من أراد أن ينظر إلى آدم و شيث فها أنا ذا آدم و شيث ... الخ» (۴).

فقره چهارم: «نحر اکد مطاول ات قص مطا متعبد قاططا و هو اخسف طيناداملطا». روشن کند چون برسد، به نشان قیامت برسد، کننده جنگ و از سفال گل بیرون آمده باشد.

از سفال گل بیرون آمده، کنایه از عرب بودن است؛

دلالت این عبارت از روشن نمودن، به رسیدن و به نشان قیامت رسیدن تا آخر، بر مقصود به حدی ظهور دارد که می توان گفت مقصود، جز اخبار از آن مطلع انوار نمی تواند باشد؛ زیرا آن حضرت، به انوار عدل، ایمان، توحید، ایقان، اخلاق حمیده و اعمال صالحه، اطراف و اکناف عالم را روشن سازد و ظلمت، ظلم، عدوان، کفر، طغیان فسق و عصیان را براندازد.

نور در کریمه وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (۵) به نور طلعتش مفسر و حیات

۱- سوره توبه، آیه ۳۳.

۲- سوره توبه، آیه ۳۲.

۳- سوره انفال، آیه ۳۹.

۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹.

۵- زمر آیه ۶۹.

در آیه شریفه اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا(۱) به حیات معنویّه حقیقیّه محققه به ظهور حضرتش مؤول است.

اما به نشان قیامت رسیدن از روی حقیقت، در میان حجج الهیّه به حضرت وی اختصاص دارد؛ چون قیام قیامت به قیام قائم آل محمد صلوات الله عليهم موصول و بر ظهور حضرتش، موکول است و جنگ کردن حضرت مهدی علیه السلام و بودنش از عرب، در نهایت وضوح است.

فقره پنجم: «سکریوها و تشجا و ازیل کسها نفق نفشه تها».

سخن و تسییحات را محکم کند و برود و ببرد و بیرون آید جان امیر.

بدیهی است که آن حضرت، سخن را یعنی قرآن مجید را، محکم کند، مقصود این است که احکام و قوانین قرآن را جاری می فرماید، حدود دین مبین را محفوظ می دارد و تسییحات را که عبادات است نیز محکم می نماید، بلکه حفظ حقوق ربّانیّه و اجرای حدود الهیّه کما هی، به زمان ظهور او اختصاص دارد.

فی دعاء الندبه:

«این المدخر لتجدید الفرائض و السین، این المتخیر لا عاده المله و الشریعه، این المؤمل لإحیاء الکتاب و حدوده، این محیی معالم الدین و اهله» و مقصود از بیرون آمدن جان امیر، کشته شدن سفیانی ملعون به دست آن حضرت است.

فقره ششم: «عفا عرا و فافل عزیز او باطلا کزی و دی شلطت شعمییا و کری».

سختی را بپوشاند و براندازد و بت را باطل کند، آن که آسمان را مسلط شود و بگذرد.

پوشاندن سختی و برانداختن آن از صفحه عالم و باطل نمودن شرک و کفر و بت پرستی از تمام توده خاک، از خصایص حضرت حجه بن الحسن صاحب الزّمان می باشد. هرچند امور مزبوره از حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وقوع یافت، لکن مرتبه کامله به حضرت مهدی علیه السلام اختصاص دارد، چه اخبار کثیره دلالت دارند بر این که آن حضرت در اقطار سماوات و ارضین سیر خواهد نمود و ملکوت عوالم علویّه و سفلیّه

را زیر قدم خواهد گذاشت.

فقره هفتم: «فخرادی هوا و مگدل بن کدوات قولاقاو هو کلوابوا».

فخر، مرادف با فخر است که به معنی کوزه سفالیه در لغت عرب است، یعنی او از سفال است و پسران بت پرستان را بزرگ کند، نشان قولاقاو او است و او همه شادی است. سفال بودن، کنایه از عرب بودن است، چون این استعمال در لسان بنی اسرائیل شایع بود و بودن حضرت مهدی از عرب، از بدیهیات است.

بزرگ کردن فرزندان بت پرستان برای این است که در زمان ظهور آن حضرت، تمام بت پرستان دنیا که همه فرزندان بت پرستانند، به شرف اسلام تشرف یابند و به بزرگی و عزت ایمانیه نایل و فیاض گردند.

قولاقاو به معنی قدر و اندازه است و به نشان اندازه بودن آن حضرت، عبارت از آن است که ظهورش، نشان اندازه دنیا است، چه آن ظهور موفور السرور از علایم قیامت و نشانه قرب آن است.

همه شادی بودن آن حضرت، محتاج به بیان نیست و در حقیقت مصداق برای این عنوان، جز ذات مقدس وی نباشد.

فقره هشتم: «صیهره شاها و سیاوها شاطا و شامعا و عرق بها».

روشنایی درنگ کند و بگردد و آن میل کند و بشنود و فرار کند.

مضمون این وحی، کمال ظهور را نسبت به حضرت صاحب الامر علیه السلام دارد، چه آن روشنی بخش چشم آفرینش و نور دیده بینش، چندی در زمان زندگی حضرت عسکری علیه السلام درنگ فرمود و مدتی گردش و میل نمود، گاهی در مدینه و نواحی مدینه، گاهی در مکه معظمه و گاهی در سرمن رأی و عراق عرب و این در زمان غیبت صغرا بود که بعضی از شیعیان، نعمت تشرف حضور، نصیبشان شد.

و فرار، عبارت از غیبت کبرا است که باب نیابت خاصه، مسدود شد و مکان آن مظهر حضرت لا مکان، نامعلوم گشت.

در دعای ندبه است: «لیت شعری این استقرت بک التوی بل ای أرض تقلک

أو ثری».

مرحوم مبرور، حاجی ملا رضای همدانی - طاب ثراه - در کتاب مفتاح النبوه، در مقام شرح حرف صاد از وحی کودک که آن را بشارت از ظهور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله دانسته، گفته:

معنی تحت لفظ فقره اول این است که روشنایی درنگ کند. شاید غرض، ردّ شمس باشد و شاید به شقّ قمر اشاره بود. به هر تقدیر، از فقرات مبهمه است و حقیقت مقصود، معلوم نیست و از ترجمه فقرات دیگر حرف صاد، ساکت شده و بعد از کلام مزبور گفته:

و از حروف دیگر تا آخر وحی، چیزی مفهوم نمی شود مگر از حرف تا که می توان بر ظهور حضرت مهدی - صلوات الله علیه - حمل نمود، زیرا حاصل معنی آن، این است که بیاید ساعتی که رستگاری قوی و نبوت بسیار شود و زمین جاری شده و پر گردد.

مؤلف گوید: بحمد الله تعالی معلوم شد که وحی حرف صاد از مبهمات نیست و مقصود، ظاهر است و آن چه را آن مرحوم در معنی فقره اولی احتمال داده از ردّ شمس و شقّ قمر، مناسبتی ندارد.

فقره نهم: «تشک تفر او ترب کبورا و یثروا اسیرا».

یعنی: شرافت و جبروت بسیار شود و بستگان گشوده شوند «تی تی شعا و تتقف تشوعا و یرب بنواشاطت و یملا کل ارعا». بیاید ساعتی و رستگاری قوی و نبوت بسیار شود، همه زمین جاری و پر شود.

دلالت این فقرات بر مرام، در نهایت ظهور است، زیرا گشوده شدن زنجیر ستم و بیداد، پر شدن زمین از احکام نبوت، قوت رستگاری و بسیاری شرافت و جبروت به اتفاق جمع مسلمین از خصایص زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و در عصر دیگر وقوع نیافته و نخواهد یافت.

محقق نحیر، حاجی ملا رضای همدانی - شکر الله مساعیه الجمیله - که بسیاری از حروف وحی کودک را اخبار از ظهور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته در حرف تا اعتراف

نموده که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره می باشد چنان چه عبارت او مسطور گردید.

فقره دهم: «رعصی متیرسا و ناصا و حلسا دیسا».

به سختی و تنگی بیفتند و کنده و پاره پاره شوند.

وحی حرف «را» و بعضی از حروف دیگر، اشاره به واقعه کربلا و شهادت خامس آل عبا علیه السلام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت است که بر حسب اخبار و آثار بسیار، ولی دم و طالب ثار، آخرین ولی حضرت پروردگار است و آن شهادت عظمی و نیز خونخواهی آن داهیه دهیا، علت قیام به سیف و خونریزی و قتال بی اسراف و حیف است که: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا^(۱).

و ایضا: «قفیصا می تعرفا علی یدساد سافاه کصورفاه تبروفاه نتیا لحوباه».

به خنجر، از جفا بریده شود بر کناره رودخانه، در صحرا، مانند امتحان کرده شده و دو دست بریده شود و تغییری مثل تغییر نفخه صور در عالم شود. گرفته می شود در اوقاتی که زفاف بعضی از آن ها در آن وقت باشد.

و ایضا: «شیئا شتا و شتیتا عاقا و معقا عیقا و دیقا شنیقا».

یعنی: شش نفر از آرزومندان و جوانان به سختی افتند و به دشواری بعد از دشواری و جمعی دیگر از چسبیدگان به زحمت افتند.

گویا مراد از این شش نفر، جوانان از بطن صدیقه کبرا- سلام الله علیها- است که علی اکبر، علی اصغر، قاسم، عبد الله و یک نفر دیگر از اولاد حسن مجتبی علیه السلام که احمد یا ابو بکر نام داشته و خامس اصحاب کسا، حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد.

و ایضا: «صبوعاه میصیعا یتسرفا و ینفرعاه و میبود عابدیعا یشوعاه ینشعشعا»: خیمه های رنگین که جای فرزندزادگان است، سوخته شود و آشکار شوند خویشان معروف که به ناز پرورده باشند. «ینشعشعا» یعنی تشنه کشته شود یا آن که

این مصیبت شایع شود و اوّل اولی است، چه ثانی از لفظ یسوعا معلوم شود.

تنقیدات لهذه القضيّه بیانات غیر مرضیه

اشاره

بدان که صاحب انیس الأعلام (۱) بعد از این که قضیه وحی کودک را به نحوی که ما نقل نمودیم - با فی الجملة اختلافی که به آن اشاره می شود - ذکر نموده، گفته است که این خبر به وجوهی کاذب است.

وجه اوّل:

آن که از این خبر معلوم می شود پدر و مادر او یهودی بودند، یعنی دین حضرت موسی را داشتند و حال آن که بعد از ظهور عیسی، کسی که در دین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود، بلکه در زمره کفار و هالکین خواهد بود، کیف لا و حال آن که صریح خبر است که فرزند خود را در مقبره یهود دفن کردند.

و جواب از این وجه آن است که:

اوّلًا: از کجای این خبر معلوم است که پدر و مادر آن طفل، یهودی بودند! بلی در آن است که پدرش پنجاس از علمای بنی اسرائیل بود اما حضرت موسی و عیسی علیه السلام هر دو بر بنی اسرائیل مبعوث بودند؛ چنان که ما مقصور بودن نبوت عیسی علیه السلام، بر بنی اسرائیل را در انوار المواهب در جزء سوم آن که ملقب به الکوکب الدرّی است - در ضمن بیان ایمان حضرت ابو طالب بما لا مزید علیه - بیان نموده ایم.

ثانیًا: مجرد دفن آن طفل در مقبره یهود، دلیل بر یهودی بودن آن ها نمی شود، زیرا ممکن است مقبره یهود، نام آن قبرستان باشد نه محلّ دفن آنان و بر فرض آن که محلّ دفن آنان نیر باشد، مجرد دفن در آن جا، دلیل یهودی بودن آن ها نمی شود، چه ممکن است در دفن در آن مقبره، به جهت تقیه از یهود و غیر از آن از اعدا دیگر، معذور بودند.

ثالثاً: این نقل دفن در قبرستان یهود را بزرگانی که این خبر را نقل نموده اند، ذکر ننموده اند، چنان که بر مراجع، مخفی نخواهد ماند.

وجه دوّم:

آن که در هیچ آیه ای از آیات قرآنیّه و هم چنین در هیچ خبری از اخبار محمدیّه صلی الله علیه و آله و سلم، ذکری از او نشده است، حال آن که اگر چنین امری، سی و چهار سال و حتی هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولّد حضرت رسول واقع شده بود، لااقل در خبری از اخبار آل محمد او را ولو به نحو اجمال ذکر می نمودند.

بنابراین عدم ذکر او در قرآن و احادیث صحیحه دالّ بر عدم نبوّت آن است. پس نبوّت او ثابت نگردید و چنان چه نفی نبوّت نبیّ ثابت النبوه موجب کفر است، فکذلک اثبات نبوّت شخص منفی النبوه نیز کفر است.

نیز این پنج وحی از نه کلمه جناب مسیح کمتر نبود که در سوره مریم، ذکر آن ها واقع گردیده است که در مهد از آن جناب صادر گردیده، چه طور شد که خداوند، نه امر از جناب مسیح را به تمامه برای حبیب خود نقل فرمود، ولی یک کلمه از پنج وحی کودک، در قرآن و احادیث نقل نگردید.

پس مشکوک النبوه، بلکه مشکوک الوجود است، فعلى هذا نقل و استدلال به کلمات او جایز نخواهد بود.

جواب: از این وجه

اولاً: آن است که از قضایای معروفه، قضیه عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود است. چه این که ندیدن ذکری از وحی کودک در آیات و اخبار، دلالت بر عدم آن نمی کند، زیرا ممکن است در اخبار ذکر آن شده باشد ولی به ما نرسیده باشد، و اگر اثبات نبوّت هرنبی منوط به ذکر خاصّ آن در آیات و اخبار باشد، پس ما باید تقریباً به زیادتر از صد نبی قایل نباشیم، چون در آیات قرآنیّه و اخبار معصومیّه، عدد معدودی از انبیا نام برده شده و حال آن که به صریح اخبار، یک صد و بیست و چهار هزار

پیغمبر و نبی از جانب خداوند تعالی فرستاده شده.

ثانیا: ذکر شدن نه کلمه عیسی علیه السّلام در قرآن در حالی که در مهد بوده، به واسطه رفع تهمت از مادرش مریم است. چنان چه نام بردن خود مریم در قرآن قریب به سی مورد و اسم نبردن در آن از زنان دیگر عالم، نظر به جبران دل شکستگی آن مخدّره است که او را به عمل زشت متهم نمودند و وقتی خصوصیتی نباشد که ذکر اسم و یا کلمات شخص نبی را ایجاب کند، اسم نبردن و ذکر نکردن کلمات آن در قرآن و احادیث، لزومی ندارد. کما لا یخفی.

وجه سوّم:

آن که احدی از قدمای علمای شیعه و سنی از مفسّیرین و محدّثین و مورّخین و از کسانی که ردّ بر یهود و نصارا نوشته اند، احوال او را ذکر نکرده و از کتاب او استدلال نموده اند، هم چنین مورّخین یهود و مسیحیّه نیز احوال او را ننوشته اند، هر کس مدّعی است، فعلیه البیان.

و جواب: از این وجه علاوه بر آن که در جواب وجه اوّل گفته شد، آن است که حال این وحی، مثل حال انجیل برنابا است که تا قریب به زماننا هذا، احدی نه اسم آن را می برد و نه از کتابش نقل می کرد و در این تازگی پیدا شد.

صاحب انیس الأعلام در بشارت بیست و پنجم از بشارات وارده بر نبوّت حضرت ختمی مرتبت از کتب سالفه، بشارتی را می نویسد که در یکی از اناجیل متروکه خطیه بوده، چنان که عبارتش این است که در یکی از اناجیل متروکه خطی که قبل از بعثت خاتم الانبیا با قلم بر پوست، نوشته شده بود، که در کتابخانه بعضی از نصرانی های پروتستان، در مدرسه خود پروتستانی ها بوده که به نظر این حقیر رسید، در جزو وصایای مسیح به شمعون پطرس به این نحو مرقوم شده بود و بعد از آن عبارات، بشارت را ذکر کرده.

پس چه استبعاد دارد که وحی کودک هم مثل همین انجیل متروک باشد که در یکی

از کتابخانه ها مانده تا وقتی که بر او دست یافته اند.

وجه چهارم:

آن که کسانی که از کتاب او استدلال کرده اند، احوال او را از هیچ تاریخ و از هیچ حدیثی بیان نکرده اند، بلکه از کتاب منسوب به خود او نقل نموده اند و اصل قصه او، مشتمل بر اغلاط کثیره می باشد، چنان چه بر متتبع، مخفی نیست.

و جواب از این وجه آن است که بیان حال کسی از کتابی که خود او گفته و نوشته، موجب وثوق و اطمینان به صاحب آن است نه باعث قرح و تنقید آن، کما لا یخفی.

و ای کاش صاحب انیس الأعلام فی الجملة به اغلاط کثیره این قصه اشاره ای می نمود و آن را به وضوحش وانمی گذاشت.

وجه پنجم:

آن است که احدی از یهود و نصارا او را نبی و کتابش را الهامی نمی دانند و قول او را به یک پول هم نمی خرند. لهذا خواندن و نوشتن کتاب او و استدلال نمودن از آن، تضييع اوقات است. بنابراین، از کتب سالفه اقوال او در این مقصد یعنی در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین نقل نخواهد شد.

و جواب از این از جواب های وجوه سابقه معلوم است و یا آن که قویا محتمل است که یهود و نصارا این کتاب را دیده و چون فقرات آن، علیه آن ها بوده، لذا آن را کتمان نموده و اسمی از او نبرده اند، و الله العالم.

تذیل فی المقام دخیل:

در سیف الأئمة است که مخفی نماند هم چنان که در کتب انبیای سلف و غیره، به ذکر اسامی پیغمبر آخر الزمان تلویح و تصریح شده، همچنین به ذکر اوصیا و خلفای آن جناب نیز کلا او بعضا اشاره شده است و این نیز از جمله مؤیدات، بلکه مثبت مطلوب

است که آن، اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین از کتب سالفه است. چه ولایت و امامت آن ها موقوف و بسته بر نبوت آن جناب است.

و این از قبیل استدلال ائی است که از معلول پی به علت برده می شود و چون حقیقت ایشان ثابت شود، حقیقت آن جناب نیز ثابت است و شمه ای از ذکر ایشان گذشت که در تورات و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و انطباق آن را بر ائمه اثنا عشر و وجه آن انطباق را بیان نمودیم؛ و هم چنین ذکر ذبیح در کنار نهر فرات شده، ذکر ایلیا و حسنین چنان که گذشت.

نیز از آن جمله، آن چیزی است که یوحنا که از جمله حواریین حضرت عیسی علیه السلام است و او را یوحنا الهی گویند، در فصل بیست و یکم کتاب اپکلیسی می فرماید: بهشت، دوازده در دارد که هر کدام از یک گوهری است و در هر کدام از آن درها، اسم هریک از آن دوازده نفر نوشته شده است که تعیین شدگان از جانب کسی هستند که آن دوازده نفر در فرمانبرداری او به جمیع مخلوقات تقدّم دارند و بعضی از آن ها به سبب ذبح شدن در راه خدا به گوسفند تشبیه شده اند.

و از آن جمله حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، بیان آمدن مهدی آخر الزمان را می فرماید. ابتدا در سیمان بیست و ششم در ضمن پاسوق های چند می گوید: به یوم ههویوشر هشییر هزبرص یهودا عیر عاذلا نوبشو عاع حوموت و احل.

و خلاصه معنی این پاسوق ها با پاسوق های بعد به حذف بعضی زواید، آن که: در آن روز، در زمین یهودا- یعنی بیت المقدس و حوالی آن- تسییح و ستایش تو خوانده خواهد شد و خواهد گفت: این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی «شیر حاجی هان» درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می دارند و خطبه های کهنه گذشت، تا این که می فرماید: بدانید او است که آنانی که در بلندی ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می شمرد نیز، سرنگون خواهد ساخت و آن

شهر را، پاهای فقرا و قدم های مساکین، پامال خواهند کرد. زیرا راه های مقدّسین راست می باشد و جاّده او برای راه رفتن راست است.

آن گاه می گوید: شعیا! ای نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خدا! وقتی که دیوان ها را در زمین بکنی، ساکنان زمین، عدالت [را] از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد. چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت. به جهت آن که در زمینی که به مقدّسان تعلق داشت، عمل های قبیح بجا آورد.

ای نور خدا! ان شاء الله دست قوّت تو بلند شود و اما نبیند حاسدان تو و ندامت ببرند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده ایم، همه کس ما را در تصرّف خود گرفته بود و به این جهت یاد تو تسلی ما بود. پس آنانی که اهل جهنّم اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه آنانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند، خوردوخمیر خواهند شد. به نحوی که یاد آن ها از روی زمین کم شود.

ای نور خدا! تازه جلالت به هم نرسانیده ای، بلکه جلالت تو را از ابتدا بوده و این ها که تابع تو اند، در وقت تنگی، تو را جستجو کرده اند و در وقت شدّت، حدیث تو دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو از قبیل زن حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و باوجود این، اقرار داریم که سبب نیفتادن جبارانی که در زمین بودند، آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تو به واسطه کلام خدا فرموده بودی، به عمل می آوردیم؛ مدّتی بود که جتّاران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل های خود را خالص نکرده و

زمان ظهور تو را به تأخیر می انداختیم.

آن گاه می فرماید: یخومثخا نوءلاتی یقومیم ها تئصوا و دنی شوخنعا فارکی تل اورون تلثکا و اراض رفاهیم یتیل.

یعنی: مرده های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گران خاک ستایش تو کنند که شبنم تو، شبنم روشنایی و نور است.

پس در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می گوید: «لخ عمیم بونحدا ارثخا ایسکورد لاتخا بعد نچاچی کیمعت رثقع عد بعور زاعم کی هینه آزونای یاص میمو قوموا لیفقد عود یوشب ها ارض عالانت و قیلناها ارض ات و امی ها و لو تحسن عو و عل هروقیها».

این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی؛ ای قوم من! داخل محال سکنهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود بیندید، تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خدا است که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند. زمین در آن زمان خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شا و هکدو لا ورح خدا قاعل لیویاتان تاحاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتنیم اشر بام بیوم ههو کرم حمر عتولا».

یعنی، در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد:

یکی اجماع و اتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حيله.

به هر حال می فرماید: از لیویاتان انتقام کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و

کج و پریچ بود.

پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می فرماید: و خواهد گفت: منم که آن را محافظت می کنم و عوض می دهم برای کسی که بخورد هر آن چه لیویاتان به دیگری خورانید.

اگر منصف، تأمل نماید، در این فقرات می بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حق فرزند خود فرموده.

و مقدمه لیویاتان به عینه مصداق آن اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزمان است و خصوص آن حوزه خثناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرموده که مصداق گره در گره و پریچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خورانید، صریح در مطلب می شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیبا در سیمان سی و دوم کتاب خود می فرماید به آن ضمّ شود که اول پاسوق ها این است:

«هن لصدق ایملخ مثلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق ها که خلاصه معانی آن ها چنین است:

هان! این است که آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد- و گویا اشاره به لیویاتان باشد- چون کسی می شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعدوبرق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم ها خیره نخواهد شد، گوش ها زود خواهد شنید، دل ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلم خواهد کرد، جاهل و نادان، پیشوا گفته نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد.

تا این که می فرماید: در آن زمان برای منافق، بدترین وقت ها خواهد بود، زیرا به اتفاق رفیق خود خیال ها کرده است، برای آن که مظلومان را به سخن مردم

فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدم بودن شاهزادگان در دیوان، چه در آن روز ائمه اثنا عشر، رجوع خواهند فرمود و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب، گفته، چه مصداق همه آن ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابو بکر و عمر منطبق است.

و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم است، که ابتدای آن در اواخر مذکور می شود و آخر آن این است که بعد از آن که از آخر الزمان خبر می دهد، در وصف آن نور خدا می گوید: آن نور خدا، دیوان مساکین را عدالت خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد گرفت، ایمان، کمر بند او و عدالت، میان بند او خواهد بود.

در زمان او، گرگ و بَرّه در یک جا ساکن خواهند شد و پلنگ و بزغاله در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش باهم خواهند بود و گوساله و خرس باهم خواهند رفت، شیر و گاو پیش هم گاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد.

و چون آن چه در سیمان چهل و دوّم و چهل و نهم فرمود به آن ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می شود. چه حضرت شعیبا در سیمان چهل و دوّم همین کتاب می فرماید که ابتداهای آن سابق بر این، مذکور شد و در آخر می گوید: من از خبرهای تازه خبر می دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندد، به شما اعلام می کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

و در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، می فرماید: آن چه خلاصه آن این است که: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید؛ تو را کمک و محافظت نمودم و برای امت میثاق قرار دادم تا زنده سازی زمین را و میراث هایی را که به تاراج رفته بود، به تصرف خود درآوری و محبوسین را از بندها

بیرون آوری و به آن هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویند ظهور کنند.

تا این که می فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادّهای من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و این که در فصل چهل و دوّم فرمود: «ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر است» با آن چه شیعه می گویند که آن حضرت، در انتهای زمین در دریای مغرب، در جزیره خضر است، مطابق است و آن جزایر، بسیار زیاد است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است.

و از آن جمله در آخر این فصل، در واقعه حضرت سید الشهداء، ابا عبد الله الحسین علیه السلام که سابق بر این از نبوت هیلد و چهل و ششم کتاب ارمیا نقل شد، تصریح به آن، در کتاب شعیبا نیز مذکور است که خدا می فرماید:

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

خواستم به واسطه تو، حجّت ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر، فرزندش را فراموش کند، من تو را فراموش نمی کنم.

این است که من به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر علم به وجود می آید و آن ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تا این که بعد از کلامی می فرماید: آن زمینی که به تو تعلق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت از وفور جمعیتی که به تو خواهم داد برای سکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ باوجود آن که آنانی را که در آن روز، تو را از قبیل آب می آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان وقتی که خود را بی اولاد پنداشتی، از فرزندان‌ی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز!

آن گاه تو در دل خود خواهی گفت: آن‌ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می پنداشتم، زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها واگذاشتند، پس این‌ها که حال می بینم، کجا بودند؟

من که خداوند توام، به تو می فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن‌ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل‌ها و دختران تو را بالای دوش‌های خود به راه برند.

پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی‌های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقت خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن‌هایی که امید خود را در من گذاشته اند، شرم‌نده شوند تا این که می فرماید: همه آنان که دیوان تو را کرده اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همه اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت‌های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سید الشهداء علیه السّلام ملاحظه کن و بسین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من، خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود «أنا مدینه العلم

و علی بابها»^(۱)، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب‌ها و تواریخ ظاهر است، و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلق داشت؛ چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مکه شهر خدا است و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است، و بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حق او در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاص او بودند و پادشاهان عجم به حدی در تضرع و تعظیم به خدمت او می‌کوشند که در بلده طیبه قم که دختر شش هفت ساله از نسل آن حضرت مدفون است سلاطین ذوی الاقتدار چون به آن آستان رسند، ابتدا آستان را می‌بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین سر خضوع بر خاک می‌گذارند، و در تربت مقدس آن حضرت، خدای تعالی شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده که خاک قدم تو را خواهند لیسید به ظهور رسد، و دشمنان آن حضرت چنان به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجاج بن یوسف و شبث بن ربعی ملعون که در کربلا حاضر بود و عبد الله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق‌ها از ایشان استفسار شد، بعضی موافقت نمودند در همه آن چه تفسیر شده و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی‌کرد.

و از آن جمله نیز در واقعه سید الشهداء علیه السلام در فصل چهارم کتاب ارمیا می‌گوید آن چه خلاصه آن این است: چه شد و چه حادثه ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، سنگ‌های بنای عرش الهی پراکنده گردید و فرزندان بیت المعمور که به اولین طلا زینت داده شده و از جمیع مخلوقات نجیب تر بودند، چون سفال کوزه گران پنداشته شدند. وقتی که حیوانات پستان‌های خود را برهنه کرده، بچه‌های خود را شیر می‌دادند، عزیز من در میان امت بی رحم دل سخت، چون چوب خشک شده در بیابان، گرفتار مانده و زبان طفل شیرخواره از تشنگی به کامش چسبیده است.

در چاشتگاهی که همه کودکان نان می طلبند، چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند، کسی نبود که به ایشان نان دهد. آنانی که در سفره عزّت، تنعم می کردند، در سر راه ها هلاک شدند. آن هایی که در بهترین بسترها پرورش یافته بودند، فضولات اسبان را در بغل گرفته، می غلطیدند. پس وای بر غریبی ایشان! عزیزان من برطرف شدند به نحوی که برطرف شدن ایشان از برطرف شدن قوم سدوم، عظیم تر شد، زیرا آن ها هرچند برطرف شدند. اما کسی به ایشان دست نگذاشت، اما این ها باوجود آن که از راه پاکی و عصمت مقدّس، از برف سفیدتر، از شیر بی غش تر و از یاقوت رخشان تر بودند، روهایشان از شدت مصیبت های دوران، متغیر گشته بود به گونه ای که در کوچه ها شناخته نشدند، زیرا پوست ایشان به استخوان ها چسبیده بود.

و بعضی از علمای یهود عنود این تعزیه داری ارمیا را بر اهل شهر بیت المقدّس بیت در خرابی آن حمل می کردند، غافل از این که هردو خرابی بیت المقدّس و قتل ایشان به سبب کثرت معصیت و بت پرستی و سایر این امور بود؛ به حدّی که خداوند عالم بر ایشان خشم گرفت و لعنت ها کرد. چنان چه شمه ای از آن از کتب ایشان در جایی که متواتر نبودن تورات را نقل می کنیم، ذکر خواهد شد و این با اوصافی که در این مقام مذکور شد و شنیدی، منافات دارد و نمی تواند بر ایشان حمل شود.

این ناچیز گوید: کیفیت هردو خرابی بیت المقدّس به تفصیل در کتب تواریخ مسطور است.

عبریه دهم [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]

اشاره

در بشارت ظهور موفور السرور آن جان جهان و امام عالمیان، در کتب و صحف اشخاصی است که در نبوت آنان اختلاف است و در آن چند رفره می باشد.

[بشارت مهادیو] ۱ رفره

در بشارت مهادیو به ظهور حضرت قائم علیه السلام است.

محدث بارع میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه الأمین گوید: جمیع اهل شهود، اقطاب حقیقیه امت محمدیه را در دوازده منحصر دانسته اند، هرچند در تشخیص موضوع آن اختلاف نموده اند. ابن حجر عسقلانی باوجود تعصب تصریح نموده که قطب نمی باشد مگر از اهل بیت.

حال، بر سر تعیین موضوع آن آمدیم که طریق اثبات آن بر وجه کلی سه نوع است:

نوع اول: طریق عامه و آن، نقل متصل از اصحاب وحی است و در آن چند شهادت است:

اول، شهادت جنیان، چنان چه خاکسار، در کتاب «مهادیو» که در لسان شرع، ابو الجان است، دیده است که در «جک دوریا» که دور دوم از ادوار اربعه است، هنگامی که مهادیو از ذریه به خاطر تقریب کثرت گناه و امتناع از قبول امر به معروف و نهی از منکر برنجید، در کوه سمیر اعتزال نموده و به زوجه خود کورایابتی که ام الجان است، از خلقت حضرت آدم علیه السلام از طین در نزدیک «کال جک» که دور رابع

است، خبر داد.

در آن جا به خلقت خاتم النبیین و دوازده بزرگوار از عترت طاهرین او - سلام الله علیهم اجمعین - کرده و نصّ بر افضلیت ایشان بر جمیع مخلوقات نموده، آن کتاب در مذهب برهمنان از قبیل کتب سماویّه است و نزد آدمیان، در روی زمین، کتابی اقدم از آن نیست و ایشان، مهادیو را «منه» یعنی نبی می دانند.

[کتاب پاتنگل] ۲ رفره

در بشارت پاتنگل به ظهور ولیّ عصر (عج) است.

در کتاب زبده المعارف (۱) و ذخیره الالباب و تذکره ذکر شده، صاحب کتاب پاتنگل که از کتب اعظم کفره هند است، می گوید: چون مدّت دور تمام شود، دنیای کهنه، نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه ای از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان پیدا شود که یکی، ناموس آخر الزّمان - یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد و دیگری صدیق اکبر، یعنی وصیّ بزرگتر که «پشن» نام دارد - پشن نام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است و نام آن صاحب ملک به زبان هندوان، راهنماست - به حق، پادشاه شود و خلیفه رام باشد - رام به معنای خداست - و آن پادشاه، به جای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر باشد، حکم براند و برای او معجزه بسیار باشد.

هر که به او پناه برد و دین پدران او را اختیار کند، نزد رام، سرخ روی باشد. دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان ناموس اکبر زیاده تر باشد و آخر دنیا به او تمام شود.

از ساحل دریای محیط، جزایر سرانندیب، قبر بابا آدم، جبال القمر و شمال هیکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخّر گرداند، بتخانه سومنان را خراب کند و جگرنات به فرمان او به سخن درآید و به خاک افتد، پس آن را بشکند و به دریای اعظم

اندازد و نیز هربتی در هر کجا که باشد، بشکند.

بدان که «جگرنات» در لغت «سانسکریت» که لغت هندوان است، به معنی موجد الکَلّ می باشد در مقابل «لاکهرنات» که به معنی معدم الکَلّ است و مراد از «جگرنات» بتی است که او را مظهر موجد الکَلّ دانسته و عبادت کنند. انتهی التفسیر.

[بشارت شاکمونی] ۳ رفره

در بشارت شاکمونی به ظهور ولیّ عصر (عج) است.

در کتب مزبوره مسطور است که شاکمونی که یکی از کفره هند است، گوید:

پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سیّد خلائق دو جهان، کشن بزرگوار تمام شود. - کشن در لغت ایشان، نام حضرت رسالت است - آن کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود، فرشتگان، کارکنان او و پری زادان و آدمیان، در خدمت او باشند.

و از سودان که زیر خطّ استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمالی است، ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم تا باغ شدّاد را صاحب شود. دین خدا یک دین شود و زنده گردد، نام او ایستاده و خداشناس باشد.

در ذخیره و تذکره مذکور است که شاکمونی به اعتقاد کفره هند، پیغمبر صاحب کتاب بوده و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولود او، شهر کیلوس است.

[کتاب دید] ۴ رفره

در بشارت ظهور آن سرور در کتاب «دید» است؛ بنابر آن چه در تذکره نوشته، در آن کتاب که کفره هند، آن را آسمانی می دانند، گوید: بعد از خرابی دنیا، پادشاهی، در آخر الزّمان پیدا شود که امام خلائق و نام او منصور باشد. تمام عالم را بگیرد و به دین

خود آورد، و همه را از مؤمن و کافر بشناسد و هرچه از خدا خواهد، برآید.

[بشارت جوک] ۵ رفره

در بشارت جوک؛ در همان کتاب مسطور است که جوک، در کتاب و شن گفته:

آخر دنیا، به کسی گردد که خدا را دوست دارد، از بندگان خاصّ او و نامش خجسته و فرخنده باشد. همه خلق را که در دین ها اختراع کرده و حقّ خدا و پیغمبر را پامال کرده اند، را زنده گرداند و بسوزاند، عالم را نو گرداند و هربدی را سزا دهد، دولت او یک کرور که عبارت از چهار هزار سال است می باشد و خود و اقوامش پادشاهی کنند.

[کتاب ماسک] ۶ رفره

در بشارت ظهور امام زمان- علیه صلوات الله الملك المئان- در کتاب ماسک است. ماسک نام یکی از صاحب شریعتان کفره هند است. او بر این اعتقاد است که آدمی همچون گیاه می روید و خشک می شود و از هم می ریزد.

گوید: دور دنیا به پادشاه عادل تمام شود که در آخر الزمان، پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان باشد. حقّ و راستی با او باشد، آن چه در دریاها و کوه ها پنهان باشد، همه را بیرون آورد و از آسمان ها و زمین آن چه باشد، خبر دهد.

[کتاب دادیک] ۷ رفره

در بشارت ظهور حضرت صاحب الامر- عجل الله فرجه- در کتاب دادیک است.

در آن کتاب گوید: بعد از آن که مسلمانی به هم رسد و در اسلام بیداد، ظلم ظالمان، فسق عالمان، تعدی حاکمان، ریای زاهدان، بی دیانتی امینان و حسد حسودان پیدا شود

و دنیا مملو از ظلم و ستم گردد، اسلام برطرف شود و جز نامی از آن نماند. پادشاهان، بی رحم و رعیت، بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر بکوشند و عالم را کفر و ضلالت و فساد فرا بگیرد.

پس دست غیرت الهی درآید و جانشین حمیاطا ظاهر شود، مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه جهان را بگردد، بسیاری از خلائق را بکشد و خلق را هدایت کند و آن در حالی باشد که ترکان، امیر مسلمانان باشند و او به غیر حق، از کسی چیزی قبول نکند.

[بشارت زردشت اول] ۸ رفره

در بشارت، زردشت اول به ظهور موفور السرور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

از بعض تواریخ معتبره معلوم شود، جمعی نزد طایفه مجوس، زردشت نامیده شوند. اول: آذر هوشنگ که زردشت نخستین و مؤسس آیین زردشتی است. او در زمان سلطنت اجامیان- جمشیدیان- در بلخ ظهور نموده و طایفه بنی کوش را که در ایران مستولی شده و مهابادیان را منقرض کرده بودند از ایران بیرون کرده است. یعنی معتقدند او، خود پادشاه بوده است.

برخی گفته اند: پادشاه عصر، آیین او را پذیرفته و به وسیله نیروی او، مملکت را از دشمن پرداخته است. او را آذرهون و آذرهوش نیز گویند که به معنی عقل تابنده و خرد تابناک است.

دوم: فریدون که او را زردشت ثانی گویند. او از دماوند ظهور نمود و «ماردوشان» یعنی نمارده بابل و گلدانیان را که جمشیدیان را منقرض کرده و نهصد سال در ایران سلطنت می نمودند، به معاونت کاوه آهنگر اصفهانی، منقرض ساخت و تشکیل سلطنت داد. فریدون که مخفف فرایدون یعنی فراکنون و از سلاله آبادیان است، در کوه دماوند به ریاضت و عبادت پروردگار قیام داشت. چنان چه این معنی، شیوه

سلاطین عجم بوده که قبل از پادشاهی به زهد و عبادت و انقطاع از دنیا می گذرانیدند، برخی نیز پس از مقام سلطنت کبری، پادشاهی را ترک کرده و به این وظیفه مقدّس می پرداختند.

مسعودی در اثبات الوصیّه گوید: قیام فخرشد بن سام بن نوح علیهما السّلام در زمان پادشاهی فریدون بوده که او ذوالقرنین است.

خدای تعالی او را به سوی قوم خود مبعوث فرمود، اما نبوّتش را انکار کرده و را مضروب ساختند.

پس خدا او را صد سال بمیراند، آن گاه زنده اش فرمود و به سوی قوم، مبعوث اش نمود؛ باز بر او تاختند و قرن و سمت چپ سرش را مضروب ساختند.

خدا او را صد سال دیگر نیز بمیراند، آن گاه به او حیات بخشید. او دلایل نبوّتش را از دو گوشه سر او ظاهر کرد که از جای آن دو ضربت، نوری می درخشید و چون خشمگین می شد، از دو سوی سر او وی رعود و صواعق پدید آمد.

پس خدا پادشاهی مشارق و مغارب را به وی ارزانی داشت، به دست او ستمکاران را از پا درآورد و سدّ یا جوج و مأجوج را بست. زمین در زمان او، همی با عدل و وسعت و برکت بود.

سوم: «جاماسب» که در زمان «وشتاسب» یعنی بنی حام که از آفریقا به ایران هجوم آورده بودند، با داریوش - اسفندیار - در بلخ ظهور نمود، پادشاه عصر، وی را تأیید کرد و آن ها آیین زردشتی را رونقی تازه دادند.

اشخاص دیگری نیز به نام زردشت، نامیده شده اند که همه، مروج آیین زردشت نخست و مبین معانی و کاشف رموز کتاب او - کتاب زند - بوده اند. چنان چه فردوسی از قول خسرو پرویز گوید:

ما را ز دین کهن، ننگ نیست *** به گیتی به از دین هوشنگ نیست

همه راه داد است و آیین مهر *** نظر کردن اندر شمار سپهر

چه اگر واضع دین زردشت در زمان گشتاسب بود، خسرو پرویز که از پادشاهان

زردشتی است، دین خود را به هوشنگ نسبت نمی داد.

گویند، آتش در زمان هوشنگ پیدا شد، روز پیدایش آتش، آیین جشن را بنا نهاد که آن را جشن سده نامند. در آینه سکندری گویند: و در کتاب زند که اسم کتاب زرداشت و پازند، شرح آن کتاب و اوستا، شرح روحانیات آن و به معنی آموزنده می باشد، به منزله کتاب تلموت از تورات است و غالب معانی آن، شبیه به شاستر هندوان است که فقط مغان به آن عمل می کرده اند.

و بالجمله در آن کتاب می گویند: لشکر اهریمنان، دایم با ایزدیان در روی خاکدان، محاربه و کشمکش دارند و غالباً فتح و پیروزی با اهریمنان باشد، اما نه به طوری که بتوانند ایزدیان را محو و منقرض سازند؛ چون در هنگام تنگی از جانب ارمزد که خدای آسمان است، به ایزدان که فرزندان اویند، یاری می رسد و محاربه ایشان، نه هزارسال طول می کشد.

آن گاه پیروزی بزرگ از آن ایزدان می شود و آن ها اهریمنان را منقرض می سازند.

تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

در کتاب زند مزبور نیز گویند: و چنان چه آذر هوشنگ خبر داده، بعد از او، سه پیمبر نامدار بزرگوار صاحب کتاب جدید و شریعت تازه خواهند آمد.

نخستین ایشان، به «اوخسیاترتا اشیدزما» موسوم است و به زعم ما این همان موسی است.

دومین، به «اوخسیات نماه اشید ربوتی» موسوم است که مسیح موعود باشد.

و آخر ایشان، دو نام دارد: «سالیات سئوشان و ساسپوس». زردشت او را بسیار می ستاید و می گویند: او سلامتی دنیا را مکمل می سازد، شرف سیف و ضرب قطعی را حایز بود، نور قاهر الهی از جبین او و یارانش ظاهر است، آفرینش را از فساد و تباهی خلاص می کند و بعد از آن، دنیا را زنده جاوید می سازد و ترقی ابدی می بخشد تا هر

چیز، مالک خود بشود.

آن گاه ظلمت از پیش نور، زایل می گردد، مرگ از میان برمی خیزد و خوبی، بدی ها را نمی گذارد. «اکامانا» در پیش و «هومانا» بدون تأثیر می ماند. راست، دروغ را محو می سازد، قروانات خورداد و امرتات مرداد، گرسنگی و تشنگی شدید را برطرف می سازد و اهریمن به پادشاهی ارمزد اعتراف می کند.

اما در این گیرودار، دیوان دایما بر مردم هجوم می کنند و ایزدان از ایشان مدافعه می نمایند.

در بشارت الظهور بعد از نقل این عبارت فرموده:

مؤلف گوید: از عبارات مزبور مستفاد شود که در کتاب زند از ظهور چهار نفر بزرگ خبر داده که سه نفر ایشان، صاحب کتاب و شریعت تازه می باشند و این که صاحب تاریخ گفته از ظهور سه پیمبر نامدار خبر داده و آخرین را صاحب دو نام دانسته، اشتباه کرده است. آن چه زردشت در ظهور چهارمین گفته و بسیار ستایش نموده، بر هیچ ظهوری انطباق نگیرد، مگر بر ظهور موفور السرور حضرت مهدی موعود- ارواحنا فداه- چون آن چه صاحب کتاب زند در آخرین ظهور گفته از تکمیل دنیا و حایز بودن شرف سیف و ضرب قطعی، خلاص کردن آفرینش از فساد و تباهی، دنیا را زندگی جاوید دادن و ترقی ابدی بخشیدن، زوال ظلمت از پیش نور، برطرف شدن دروغ و برخاستن مرگ از میان- مطابق آن چه در شریعت اسلام به نحو اتم و اوفی بیان شده- از خصایص ظهور حضرت مهدی موعود- عجل الله فرجه- می باشد که برحسب اخبار کثیره، آن حضرت را قائم نامند، برای این که قیام به سیف می نماید.

به موجب آثار متواتره «یملأ الأرض عدلا و قسطا کما ملئت جورا»^(۱) توده خاک را از ظلمت ظلم و جور، پاک و به نور عدل و داد، روشن و تابناک نماید.

و به مفاد کریمه اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها^(۲) صفحه عالم را از

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- سوره حدید، آیه ۱۷.

آلایش کفر و شرک و نفاق پردازد و به حیات ابدیه ایمان و عرفان و توحید و وفاق، زنده جاوید سازد.

در زمان آن ظهور اعظم، اخلاق ردّیه و بزهکاری از میان مردم، زایل و ملکات حسنه، نیکویی و پارسایی، برای عامّه خلق حاصل شود و جنود عقل بر اهریمن جهل، غالب آید. عالم کیهان به سعادت خود، نایل شود و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

بر هر خردمندی ظاهراست که چنین شخصی تا این تاریخ که یک هزار و سی صد و پنج سال از هجرت حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله گذشته، ظهور ننموده؛ پس هر کس دعوی کرده و خود را مهدی موعود نامیده جز از در کذب و افترا نخواهد بود، زیرا یکی از آن آثار تاکنون در عالم، ظاهر نشده است.

پس آن موعود نیست مگر حضرت حجّه بن الحسن - ارواحنا فداه - که شیعه اثنی عشریه، همواره ظهورش را از پرده غیب، منتظر و طلوعش را از افق لاریب، مترقّبند.

[کتاب جاماسب] ۹ رفره

اشاره

در بشارت ظهور حضرت بقیه الله در کتاب جاماسب است.

محدّث بارع، میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه در اثبات مدّعا گفته:

دوم: شهادت جاماسب در کتاب خود که پیش از حضرت مسیح و خاتم علیهما السلام از طوفان نوح تا طوفان آینده، همه را به ضوابط نجومی بیان نموده و تمامی پیش بینی های او، بر طبق اخبار، اتفاق افتاده و به بودن ذریّه حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلّم از نسل دختر او، شهادت امام حسین علیه السلام، ظهور دولت صاحب الامر بعد از غیبت و خروج دجال تصریح نموده است و ذکر عبارات ایشان در اذهان معاصرین از باب الغاز است، لهذا به نقل صاحب ترجمه اکتفا نمود.

در تذکره الائمه بعد از ذکر کتب بسیاری از طایفه مجوس گوید: این کتاب ها به

اقوال مختلفه و لغات مشکله، احوال آن حضرت را بیان نموده اند که ظهور خواهد کرد.

جاماس حکیم، به این تصریح کرده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم می گویند و از کتاب های مخفی مجوس است و آن را به منزله الیا- صحف- می دانند و به اصطلاح گبران، جاماس نامه می گویند و احکام زیج و حوادث گذشته و آینده در آن ثبت شده است.

این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان، برای حقیر فرستاده بود. نه جزء بود که پیوسته نوشته بودند، اکثر خطوط آن به خط یونانی و خط معقلی و قلم داودی و بعضی به خط فارسی شبیه بود و بعضی از متنسخ آن، مندرس بود و تا حال نشنیده ام کسی از عرب و عجم این را دیده، بلکه نامی از آن شنیده باشد.

به هر حال، جاماسب در آن کتاب در فصل کاهنبار که کاهنباران نیز گویند- هر دو به کاف فارسی- از زبان زردشت نقل می کند.

به اصطلاح ایشان، کاهنباران شش روز باشد که خداوند، عالم را در آن آفرید و هر روز را گاه می گویند.

گاه کاهنبار اول، «میدریوردم» نام دارد. آن روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است، گویند، یزدان از این روز تا چهل روز، آفرینش آسمان ها را به اتمام رسانید.

گاه کاهنبار دوم: «میدیوشم» نام دارد و آن، یازدهم تیرماه قدیم است، گویند یزدان از این روز تا شصت روز، آفرینش آب را تمام کرد.

گاه کاهنبار سوم: «سی سهیم» نام دارد. این هشتاد روز است که بیست و سوم شهریورماه قدیم باشد، گویند یزدان از آن روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید.

گاه کاهنبار چهارم، «ایاسرم» نام دارد. آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز، آفرینش نباتات و ریشه ها را تمام کرد.

گاه کاهنبار پنجم: «سیدی نادیم» نام دارد. آن اول مهرروز است که شانزدهم بهمن

ماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز تا هشتاد روز، حیوانات را که دویست و هشتاد و دو نوعند، بیافرید، صد و هشتاد دزنده و چرنده و صد و دو نوع پرنده.

و گاه کاهنبار ششم: «هیمندیم» نام دارد. آن اهنود روز است که اولِ خمسه مسترّقه قدیم باشد، گویند از این روز تا هفتاد و پنج روز، خلقت و پدیداری حضرت آدم که به زعم ایشان کیومرث است، به اتمام رسید.

در آخر، احوالات ملوک و انبیا را می گوید که چند نفرند، در چه زمانی به هم می رسند، دین ایشان چیست، در کجا باشند و با ائمت به چه قسم سر می کنند. تا آن که به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم می رسد و می گوید: این پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه های مکه پیدا شود. بر شتر سوار شود و قوم او نیز، شترسواران خواهند بود. با بندگان خود، چیز خورد و به روش آن ها نشیند. برای او سایه نباشد و از پشت سر، مثل پیش رو بیند.

دین او، اشرف دین ها باشد و کتاب او، هر کتاب آسمانی را باطل گرداند، دولت تازیک - یعنی عجم - را بر باد دهد، دین مجوس و پهلوی را برطرف و آتشکده را خراب کند و روزگار پیشدادیان، کیان، ساسانیان و اشکانیان تمام شود.

از فرزندان دختر آن پیغمبر که «خورشید جهان» و «شاه زنان» نام دارد، کسی در دنیا به حکم یزدان پادشاه شود که جانشین آخر آن پیغمبر در میان دنیا - یعنی مکه - باشد.

دولت او به قیامت متصل و بعد از پادشاهی او، دنیا تمام شود. آسمان، جفت گردد و زمین، در آب فرو رود. کوه ها، برطرف شود و اهرمن کلان را که ضدّ یزدان و بنده عاصی او باشد، بگیرد، حبس کند و بکشد و ریسان اهرمن یعنی، «مسمندع»، «فرخ» «جبابل»، «قتقد» را بگیرد.

«میشناسند»، یعنی ملائیکه بر او فرود آیند و خلایق را به یزدان خوانند. نام مذهب او برهان قاطع و حق باشد و «بشر» - یعنی میکائیل - «سروش» - یعنی جبرئیل - «آسمان» - یعنی عزرائیل «بهرام»، فرشته موکل زمین و «ازردحمز»، موکل گاو و

گوسفندان در خدمت او حاضر شوند و «امروز» فرشته روز اول هرماه و «آزوگشت»، فرشته موکل بر آتش و «روان بخش» که روح القدس باشد، همگی بر او نازل شوند.

و از خوبان و پیغمبران، گروه بسیاری را زنده کند، مانند «ملکان» پدر خضر و «مهراش» پدر الیاس، و «فقوماس» پدر ارسطاطالیس، آصف بن برخیا وزیر «جمشاسب»- یعنی سلیمان- «ارسطو» و «ماقدونی» و «سام بن نوح» و «شمسون»، «سولان»، «شاوول»، «شموئیل»، «میخا»، «یخرقل»، «سیسا»، «شعیا»، «حی»، «لؤلؤ»، «حقوق»، «لول»، «حقوق» و «رخوبا» که پیغمبران بنی اسرائیل هستند و غابر بن شالخ زنده شود و سیمرغ از کوه قاف، نزد او حاضر گردد. سیمرغ، عنقای مغرب است که به دعای «حنظل بن صفوان» غایب شد.

و از بدان گیتی و کافران، «شل سورنورس»- نمرود- را زنده کند، او را با «پرع» و «فرخ» که «قارون» و «هامان» باشند، بسوزاند. هامان، وزیر فرعون را زنده گرداند و او را زنده دار زند.

ضحاک علوانی را از چاه دماوند درآورد و او را دیوان مظالم بکند و بختصر را بسوزاند که «وژمخت»- یعنی بیت المقدس، را خراب کرد.

«شمامورا» زنده کند که دین پهلوی را برهم بزند و آتش را شریک خالق می گرداند و می گوید آن برزخ میان خالق و خلق است.

«سدوم»، قاضی شهرلوط و «اسقف»، قاضی ترسایان را زنده کند و «دوباغ» اهرمن را زنده گرداند که عمل و طی غلام را در میان قوم نوح احداث کرد. «نمردان» را که از اکابر فرس است زنده گرداند او اعتقاد دارد یزدان، اشخاص بسیار از روحانیین دارد که احداث نمود. از حش مؤبذ را زنده گرداند که عناصر اربعه را خالق می داند و «نامی» را زنده گرداند که ستاره پرستی را وضع کرد.

«میلان» را زنده کند که اصل وجود را سه می داند؛ نور و ظلمت و معدن جامع که سبب امتزاج و اختلال است و «کیوان»- به کاف فارسی- را زنده کند که اصل وجود را

سه عنصر می داند؛ آب و آتش و خاک و هرسه را قدیم می داند.

همه ایشان را می سوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خود، جمعی را که در دین خدا فتنه ها کرده و خوبان بندگان خدا را کشته اند، زنده گرداند و بکشد.

در آن کتاب، بعد از این عبارت می گوید:

مؤلف گوید: مراد از این پادشاهان که جاماسب گفته، بنی امیه و بنی عباس و سلاطین جور مسلمانانند که باعث فتنه در دین و قتل نیکان یعنی، امامان و شیعیان ایشان شده اند.

و دیگر «رستم زال» را زنده کند و در خدمت او باشد و «کیخسرو» را زنده کند که دیوان، همه از او اطاعت کنند، همه را بکشد و بسوزاند و به باد امر کند، خاکستر ایشان را به دریای محیط ریزد و همه تابعان اهرمن و تبهکاران را بکشد.

نام آن پادشاه، «بهرام» و از خورشید جهان- که دختر «سین» که نام مبارک محمد صلی الله علیه و آله، به لغت پهلوی است- باشد. ظهور او در آخر دنیا باشد، عمر هفت کرکس کند، و عمر او، چون خروج کند، سی قرن شده باشد و زمانی خروج کند که تازیان بر فارسیان غالب شوند و شهرهای ایشان به دست سلطان تازیک خراب شود.

پس او خروج و جنگ کند و «دود» یعنی دجال را که کوری خرسوار و مدعی خدایی است، بکشد و از گوشه دنیا که «گنگ» و زواجین باشد تا «وژمخت» که بیت المقدس است، همه را بگیرد.

«گشتاسب» و «لهراسب» را زنده کند و دار زند و صاحب صبایی یعنی، عیسی علیه السلام با او خواهد بود.

اسکندر یه و شهرهای عمان که بحرین، هرنور، نعمان و مسقط است، جزایر پرتکال و بسیاسه و غیره را بگیرد. اسکندر بن دارا با او باشد، او را به فرنگ و رستم را به مصر بفرستد. سید بزرگی که پدر آن پادشاه باشد برود و قسطنطیه را بگیرد و علم های ایمان و مسلمانی را در آن جا برپا کند. عصای سرخ شبانان «باهودار» یعنی، موسی و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد. سلیمان، پیغمبری از اسرائیلیان است.

جنّ و انس و دیوان، مرغان و درندگان به فرمان او خواهند بود و او ایزد گشَب- یعنی خداپرست- است و شیر اتابک بزرگ است، یعنی صاحب جبروت و بزرگی، مثل جمشاسب.

او موسوم به «کیاوند» است، یعنی پادشاه بزرگ کیان، یعنی بزرگ جبار.

و «شیرویه»، یعنی شکوهمند که دیو دین که شیطان است از او بگیریزد، «کیهان خدیو» است، یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است، یعنی برتر از همه پادشاهان و او فرزند دختر «سین» است.

مدّت پانصد قرن، خود و یارانش پادشاهی کنند و تا مقدونیه برود که دار الملک فیلقوس است، در ساحل بحر اقصایوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است، همه جهان را یک دین کند و کیش گبری و زردشتی نماند.

پیغمبران خدا، مشاسندان، مؤبدان، حکیمان، پری زادان و دیوان، مرغان و همه اصناف جانوران، ابرها و بادهای و مردان سفیدرویان در خدمت او باشند. از مغرب برگردد، داخل ظلمات شود و جزیره «نسناس» را بگیرد و اسرافیل صاحب بوق، نزد او آید.

آن چه از کتاب جاماسب نامه در این خصوص به دست آمد، تمام شد و تتمه کتاب نبود. در اوراق دیگر هم احوالات ملوک اسلامیان از ترکان و عجمان و عباسیان، وقایع هر سال از تغییرات و تبدل پادشاهان و انقراض زمان ایشان بود که اظهار آن، خارج از مقام و انساب به کتمان است.

انتباه فی رفع اشتباه

بدان در تعیین صاحب تذکره الائمه اختلاف کرده اند؛ محدّث بحرانی در لؤلؤه، آن را از مؤلفات علّامه مجلسی - علیه الرحمه - شمرده، میرزا عبد الله افندی، تلمیذ مجلسی رحمهم الله آن را در کتب مجهوله، اندراج داده و صاحب روضات بعد از نفی آن از علّامه مجلسی رحمهم الله گفته: چنین گفته می شود که از مؤلفات ملّا محمد باقر بن محمد تقی

لاهیجی، معاصر و همنام مشارک مجلسی در نام خود و پدر است.

اقول: هرکس به زبان مجلسی آشنا باشد، می داند که این کتاب از مؤلفات آن جناب نیست. (۱) مصراع:

کو سلیمانی که داند لحن طیر

انتهی لمؤلفه الخاطی کتبه بیده الفائیة و السلام.

۱- در حاشیه کتاب شریف نجم الثاقب از مرحوم محدث، در این زمینه چنین آمده است: از اغلاط فاحشه جمله ای از معاصرین، نسبت کتاب تذکره الائمة است به علامه مجلسی؛ چنان چه در رساله فیض قدسی توضیح نموده ام که پاره ای از تلامذه آن مرحوم، خصوصا جناب عالم کامل میر محمد حسین امام جمعه، سبط آن مرحوم و وصی در اتمام بعضی از تصانیف او، ضبط تمام مؤلفات عربی و فارسی و عدد ابیات کتاب آن جناب را کردند در رساله علیحده ای، حتی انشاءات و رسایل مختصره آن مرحوم را؛ باین حال ذکر نکردند این کتاب را. و چگونه می شود با آن همه اهتمام و مصاحبت سالها تا وقت وفات، از نظر ایشان ساقط شود و شاهد احسن از این، آن که فاضل خبیر میرزا عبد الله اصفهانی، تلمیذ ارشد آن مرحوم، در ریاض العلماء کتاب مذکور را از کتب مجهوله که مؤلفش معلوم نیست، شمرده و این موضع از ریاض را در حیات استاد خود نوشته و با آن طول باع در اطلاع بر ارباب مصنفات، نشود تصنیف استادش بر او مخفی بماند و فاضل عالم معاصر خوانساری ایده الله تعالی در روضات الجنات نسبت داده آن را به ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی لاهیجی، معاصر علامه مجلسی رحمهم الله؛ نجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۰۲.

عبریّه یازدهم [بشارات متفرقه]

اشاره

در بشارات متفرقه قبل از طلوع نور اسلام است به ظهور آن سرور است و در آن چند رفرقه می باشد.

[بشارت سطيح كاهن] ۱ رفرقه

در بشارت سطيح كاهن به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است:

حافظ برسی در مشارق الانوار و حمیدی از اعظم علمای عامّه از كعب بن حارث روایت کرده اند که «ذاجدن پادشاه» برای امری که در آن شكّ کرده بود، سطيح كاهن را احضار کرد. چون به در خانه او رسید، برای امتحان پایه علم او، دیناری را در زیر پای خود پنهان نمود و پس از دخول سطيح، از او پرسید چه چیز برای تو پنهان کرده ام؟

گفت: «حلفت بالبیت و الحرم و الحجر الأصمّ و اللیل إذا أظلم و الصّبح إذا تبسّم و بكلّ فصیح و أبکم، لقد خبأت لی دینارا بین التّل و القدم» (۱).

یعنی سوگند به خانه خدا و حرم محترم او و حجر الاسود و شب ظلمانی و صبح نورانی و به هر گویا و لال که میان نعل و قدم، دیناری پنهان کرده ای!

ملك گفت: علم تو از کجاست؟

گفت: از یک نفر جَنّی که با من برادر شده، هر جا روم با من همراه است.

ملک گفت: مرا از بعض اموری که بعد از این واقع خواهد شد، خبر ده!

سطیح گفت: چون اختیار، نایاب شوند و اشرار، بسیار گردند و تقدیرات خدای را انکار نمودند، اموال را با بار نقل کردند، مردم برای گناهکاران و صاحبان اموال، خاشع شدند، ارحام را قطع نمودند و مردمانی که حلال شمارنده حرام های دین اسلامند، آشکار گردیدند و اختلاف کلمه پدیدار شد و عهد و پیمان را شکستند و احترام صاحبان حرمت کم گردید و ستاره دنباله دار که عرب را درمانده کند، طلوع نمود، باران منقطع و نهرها خشک گردید و نرخ ها در اطراف بالا گرفت. آن گاه مردم بربر با علم های زرد به پشت اسب ها رو آورده، وارد مصر شدند و مردی از اولاد صخر خروج کرد و رایات سیاه را به سرخ بدل نمود، محرمات را حلال کرد، زنان را از پستان ها در آویخت و کوفه را غارت نمود. چه بسیار زنان سفیدسان که سواران در آن زمان، آن ها را احاطه نمایند در حالی که شوهرشان کشته گشته، عجز و درماندگی آن ها بسیار شده و فرج های آنان حلال گردیده بود.

فعد ذلک يظهر ابن النبی المهدی، پس در آن زمان پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار کرد و آن زمانی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عم او در حرم مکه کشته شود و امر پنهان ظاهر شود که با علامتش موافق آید.

در آن وقت مرد نامبارک با گروه ستمکار خویش، روی آورد. پس بر روم به کشتن بزرگان آن مرزوبوم غالب شود و در آن حال، آفتاب منکسف گردد.

وقتی لشکرها فراهم آیند و صف ها آراسته شود، آن گاه پادشاهی از صنعای یمن بیرون آید که رنگ رخسارش چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن باشد. پس به سبب خروج او، عمر فتنه ها برطرف گردد.

فهنالك يظهر مبارک زکیا و هادیا مهدیا و سیدا علویا، فیفرج الناس اذا اتاهم بمنّ الله الّذی هدیهم فیکشف بنوره الظّلماء و ینظرون به الحقّ بعد الخفاء.

پس در آن حال، پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار گردد. در حالی که مبارک و هادی و مهدی و سید علوی است. پس از فضل خدا، مردم را فرج بخشد، به نور او

تاریکی ها برطرف گردد و حق، بعد از پنهانی آشکار شود، اموال را بالسویّه قسمت نماید، شمشیرها در غلاف رود و خون ریزی موقوف گردد.

زندگی مردم خوش و گوارا شود و دیده روزگار را به آب عدل و داد از خاشاک ظلم و بیداد پاک فرماید و حق را به صاحبان حق، اگرچه روستاییان باشند، ردّ نماید. مردم دور او، بسیار ضیافت نمایند، در عصر او، گمراهی و کوری مانند غباری برطرف شود.

پس زمین را از عدل و داد و زمان را از دوستی و و داد پر کند و بدون شکّ و ارتیاب، آن نشانه قیامت است.

[بشارت قس بن ساعده] ۲ رفره

در بشارت قس بن ساعده به ظهور آن سرور است:

روی الکراجکی (۱) حدیث الجارود بن منذر العبدی المنصوص فیہ علی الأئمّه الأثنی عشر؛ قال (ره): «و کان عالما نصرانیا؛ فأسلم عام الحدیثیه و طال ما وقع بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و آله من المقال إلی أن قال: فأقبلت علی رسول الله و هو يتلأأ و یشرق وجهه نورا و سرورا».

فقلت: یا رسول الله إنّ قسّیا- و هو من جمله أبحارهم المشاهیر- کان ینتظر زمانک و یتوکّف آیامک و یهتف باسمک و اسم آبیک و امّک و بأسماء لست أحسّها معک و لا أراها فیمن اتبعک.

قال سلمان: فأخبرنا! فأنشأت احدّتهم و رسول الله یسمع و القوم سامعون و اعون. قلت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! لقد شهدت قسّا و قد خرج من ناد من أندیة آیاد إلی صحصح ذی قتاد و سمر و عتاد و هو مشتمل بنجاد فوقف فی أضحیان لیل کالشمس رافعا إلی السماء وجهه و أصبعه فدنوت منه فسمعته.

یقول: اللهم ربّ هذه السبعه الأرقعه و الأرضین الممرّعه! بمحمّد و الثلاثه

المحامده معه و العليين الأربعة و سبطيه النبيه الأرفعه و السرى الألمعه و سمى الكليم الضرعه، اولئك النقباء الشفعه و الطرائق المهيعه، درسه الأنجيل و حفظه التنزيل على عدد النقباء من بنى إسرائيل، محاه الأضاليل، نفاه الأباطيل، الصادقوا القيل، عليهم تقوم الساعه و بهم تنال الشفاعه و لهم من الله فرض الطاعه.

ثم قال: اللهم! مدركهم و لو بعد لاي من عمرى و محياى و أنشأ أبياتا فى التحسر عليهم ثم اب يكفكف وجه رنين كرنين البكره قد برأت ببرائه.

و هو يقول: اقسام قسّ قسما ليس به منكما لو عاش ألقى عمر لم يلق منها سأمأ حتى يلاقى أحمدا و النقباء الحكماء، هم أوصياء أحمد، أكرم من تحت السماء يعمى العباد عنهم! و هم جلاء للعمى لست بناس ذكرهم! حتى أحلّ الرحما.

ثم قلت: يا رسول الله أنبئنى أبناءك الله بخير من هذه الأسماء التى لم نشهدها و أشهدنا قسّ ذكرها.

فقال رسول الله: يا جارود! ليله اسرى بى إلى السماء، أوحى الله عزّ و جلّ إلى أن سل من أرسلنا قبلك من رسلنا على ما بعثوا!

فقلت: على ما بعثتم؟ فقالوا: على نبوتك و ولايه على بن ابى طالب و الأئمّه منكما. ثم أوحى إلى أن التفت إلى يمين العرش! فالتفت فإذا علىّ و الحسن و الحسين و علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمّد بن علىّ و علىّ بن محمّد و الحسن بن علىّ و المهديّ فى ضحضاح من نور يصلّون.

فقال الربّ تعالى: هؤلاء الحجّج لأوليائى و هذا المنتقم من أعدائى.

فقال لى سلمان: يا جارود! هؤلاء المذكورون فى التوراه و الأنجيل و الزبور، فانصرفت بقومى و أنا أقول أبيات:

أيتك يا بن أمنه رسولا***لكى بك اهتدى النهج السبيلا

فقلت و كان قولك قول حق***و صدق ما بدى لك أن تقولا

و بصّرت العمى من عبد شمس***و كلّ كان من عمه ضليلا

و أنبئناك عن قس الأيادي ***مقالا فيه ظلت به جديلا

و أسماء عمت عنا فألت ***إلى علم و كنّ به جهولا

بدان: قس بن ساعده از اعظام حکمای عرب و افاخم علمای نصارا و از مبشرین حضرت خاتم انبیا و اوصیای آن حضرت است. ابو الفتح کراجکی حدیث جارود بن منذر عبدی را روایت کرده که در آن نصّ بر امامان دوازده گانه است. گفته که جارود بن منذر از علمای نصارا بود و در سال حدیبیه، اسلام آورد. گفتار میان او و رسول خدا به درازا کشید.

تا این که گوید: به سوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رو نمودم در حالی که نور و سرور از چهره مبارکش درخشان و متجلی بود.

آن گاه عرض کردم: یا رسول الله! به درستی که قس انتظار زمان تو را می کشید و از نام تو و پدر و مادرت و نام هایی که در پیروان تو آن ها را نگران شوم، خبر می داد.

سلمان گفت: از آن نام ها به ما خبر بده! پس من آن ها را حدیث کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب می شنیدند.

عرض کردم: یا رسول الله! قس را مشاهده کردم که در شبی مهتابی از مجلسی از مجالس طایفه ایاد بیرون آمده، به صحرا رفت و روی و انگشت خویش به جانب آسمان برداشت.

نزدیکش شده، شنیدم که می گفت:

ای خدای آفریننده هفت آسمان و زمین! [تو را] به محمد صلی الله علیه و آله [سوگند می دهم] و سه محمد دیگر و چهار علی و دو سبط بلندرتبه او و نهردرخشنده و هم نام کلیم، برگزیدگان شفاعت کننده و راه های آشکار، درس دهندگان انجیل و حفظکنندگان تنزیل که بر شمار نقبای بنی اسراییل و برطرف کننده اباطیل و اضالیل اند، کسانی که در گفتار خود صادق اند و بر آن ها قیامت و به سبب ایشان شفاعت ادراک شود و برای آن ها از جانب خدا وجوب طاعت است.

آن گاه عرض کرد: ای خدای! کاش من آن ها را ادراک می نمودم، هرچند بعد از

سختی از زندگانیم باشد.

آن گاه چند بیت در اظهار حسرت از محرومیت خود از خدمت ایشان انشا نموده، برگشت در حالی که همی بگریست و چون شتر جوان از درد زادن بنالید و این اشعار بگفت که مضمون آن ها این است:

قسّ سوگند می خورد، سوگندی بزرگ که کتمان آن نکند که اگر دو هزار سال زندگی نماید، ملالت نیابد؛ به امید این که دیدار کند احمد و نقبای حکمایی را که اوصیای او و گرمی ترین همه آفریدگان هستند و دیده ها از دیدار آن مظاهر نور، کور است، در حالی که آن ها برطرف کننده کوری باشند. من فراموش کننده یاد ایشان نیستم، مگر آن که دومرتبه به رحم برگردم.

آن گاه عرض کردم: ای رسول خدای! مرا از نام هایی آگاه کن که اشخاص آن ها را نمی نگرم و قسّ بن ساعده، آن ها را ذکر می نمود.

پس رسول خدای صلی الله علیه و آله به جارود فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، خداوند وحی فرمود: از رسول های پیش از خود بپرس برچه مبعوث شدند؟ پرسیدم؛ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامانی که از شما دو نفر باشند.

آن گاه مرا وحی فرمود به جانب راست عرش التفات کن! چون التفات کردم، ناگاه علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و مهدی علیهم السلام را در آبنمایی از نور دیدم که نماز می نمودند.

پس خدای تعالی فرمود: این ها برای اولیای من حجّتند و این دوازدهمی انتقام گیرنده از دشمنان من است.

آن گاه سلمان گفت: ای جارود! این ها کسانی هستند که در تورات و انجیل و زبور مذکورند. پس برگشتم و در ایمان خویش به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابیاتی گفتم.

[بشارت متن مستور] ۳ رفره

در بشارت مسطوره ای در کتابی مستور به ظهور آن سرور است:

احمد بن محمد بن عیاش در کتاب مقتضب الأثر (۱) از محمد بن احمد بن عبید الله هاشمی روایت نموده که گفت مرا در سال سی صد و بیست و نه خبر داد به سند متصل از عبد الله ربیعہ مکی که از پدرم نقل کرد که گفت: برای تو از حدیثی سخن گویم، آن را به خاطر سپار و تا من زنده ام آن را پنهان بدار! مگر این که مشیت خدا دگرگون شود و بتوان آن را اظهار نمود.

با کسانی بودم که برای عبد الله زبیر در بنای خانه کعبه کار می کردند. ابن زبیر، به کارگران فرمان داد زمین را به نهایت حفر کنند. پس چنان کردیم تا به سنگ های بزرگی رسیدیم که مانند شتر بودند. بر آن سنگ ها کتابی یافتیم، به نهانی آن را برداشتم و امر او را مکتوم داشتم.

چون به منزل آمدم، در آن تأمل کردم؛ دیدم کتابی است که ندانم از چیست و برای چه کتابت یافته، جز این که مانند کتاب های دیگر پیچیده شده بود.

پس قرائت کردم، چنین مرقوم بود:

به نام آن کس که اول همه اشیاست و هیچ چیز پیش از وی نبوده؛

حکمت را از اهل آن دریغ ندارید که در حق آن ها ستم نمایید و حکمت را به غیر مستحق ندهید که بر آن ستم کنید. به درستی که خدا، نور خود را به هر که خواهد برساند و هر که را خواهد، راهنمایی فرماید، خداوند فعال ما یرید باشد.

به نام اولی که برای او انجام نیست و به کردار هر کس داناست. عرش او بر آب بود، آن گاه آفریدگانش را به توانایی خود آفرید و آن ها را به حکمت خویش تصویر فرمود.

آنان را به مشیت خود، هر گونه که خواست، جدا کرد و برای ایشان شعبه ها و قبیله ها و

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الاثمه الاثنی عشر، ص ۱۴-۱۱؛ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، صص ۱۴۷-۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹-۳۱۷.

خانواده ها قرار داد.

آن گاه از آن قبایل، قبیله ای را گرامی داشت و آن را قریش نامید. سپس از آن قبیله، خانواده ای را به بزرگی و رفعت مخصوص فرمود؛ ایشان فرزندان عبد المطلب باشند که نگاهبان این خانه و عمارت کنندگان و والیان و ساکنان آن هستند.

آن گاه از آن خانواده پیغمبری را برگزید که در زمین، محمد و در آسمان، احمد نامیده شد.

خداوند در آخر الزمان او را به پیغمبری برانگیزاند تا رسالت او را تبلیغ و بندگانش را به سوی دین او دعوت فرماید. پیغمبری که اوصافش در کتاب های آسمان مسطور و مژده ظهورش بر زبان تمامی پیغمبران مذکور باشد و بهترین اوصیای خدا او را ارث برد.

در زمان ظهور شرک و انقطاع وحی و آشکار شدن فتنه ها در حالی که چهل سال از زندگانش گذشته باشد، او را مبعوث فرماید تا دین اسلام را به سبب او ظاهر کند، شیطان را براند و نیز حضرت رحمان به سبب او عبادت شود.

گفتار او، فصل و حکم او، عدل است. خداوند، پیغمبری را در مکه و سلطنت را در طیبه که جایگاه هجرت و موضع قبر او است، به او عطا فرماید. شمشیر از نیام برکشد و با هر که نافرمانیش کند، قتال دهد و حدود الهیه را در پیروان خود برپا دارد، او بر امت، گواه است و در روز قیامت آن ها را شفاعت فرماید.

به نصرت خویش او را یاری دهد و به برادر و پسر عم و داماد و وصی او در امتش و حجّت خدا بر آفریدگانش اعانت کند که در نزدیکی وفاتش او را به امامت امت، نصب نماید و او باب الله است؛ هر کس از غیر باب خدا، بخواهد به خدا نزدیک شود، گمراه خواهد گردید.

خدا، روان پاک آن پیغمبر را در حالی قبض کند که به جای خود ستونی را نشانده باشد که دین به او قایم است، آن چه را او گفته و بگوید آن ها را بیاگاهاند. او قائم بعد از وی است، او امام و خلیفه امت او بعد از او است؛ پس به واسطه عداوت ها که در دل ها

و کینه‌ها که در سینه‌ها است و به علت بلندی رتبه و بزرگی منزلت و علم و حلم او، همواره مبعوض و محسود و مخذول و ممنوع از حق خود خواهد بود.

او وارث و مفسر علم است، مسؤولی غیرسایل و عالمی غیرجاهل است، کریمی غیرلئیم و کزّاری غیر فرّار است، در راه خدا ملامت ملامتگر، او را فرانگیرد.

خدای عزّ و جلّ روح مقدّسش را قبض فرماید. در حالی که به شهادت فایز شود و کشته به شمشیر باشد. ذات اقدس حضرت ربوبیت، روان پاکش را قبض بدون واسطه قبض فرماید و در موضعی که به غزّی معروف باشد دفن شود و خدا میان او و نبی جمع کند.

آن گاه پسرش حسن علیه السّلام، سید شباب اهل بهشت و زینت جوانان، قائم بعد از وی است:

به زهرکشته شود و در طّیبه در موضع معروف به بقیع دفن گردد.

پس امام بعد از او، حسین علیه السّلام باشد که امامی عادل و ضارب به سیف و پذیرنده ضیف است. او در کنار فرات در ایام زاکیات به شمشیر کشته شود. پسران حایضات زانیات او را بکشند. در زمین کربلا دفن شود و قبر او برای مردم، نور و ضیا بوده باشد.

آن گاه امام بعد از او پسرش علی علیه السّلام می باشد که سید عابدین و سراج مؤمنین است؛ بمیرد مردنی و در بقیع از زمین طّیبه دفن شود.

سپس امام قائم بعد از او شخص پسندیده کردار، محمد علیه السّلام می باشد که باقر علم، معدن، ناشر و مفسر علم است؛ بمیرد مردنی، در بقیع از زمین طّیبه دفن شود.

آن گاه امام بعد از او جعفر می باشد که او صادق، به حکمت ناطق، مظهر هر معجزه و سراج امت است؛ بمیرد مردنی، در زمین طّیبه و موضع قبر او بقیع باشد.

پس امام بعد از او، کسی که در دفنش خلاف کنند، هم نام مناجات کننده با پروردگار خود، موسی بن جعفر، در محبس خویش به زهرکشته شود و در زمین شناخته شده به زوراء دفن گردد.

آن گاه قائم بعد از او پسرش علی رضا علیه السّلام است که برای دین خدا ارتضا شده و او امام

بر حق است و در زمین عجم به زهر کشته شود.

پس قائم بعد از او پسرش محمد علیه السلام است؛ بمیرد مردنی و در زمین زوراء دفن شود.

آن گاه قائم بعد از او پسرش علی علیه السلام است که یاری دهنده خدا است؛ بمیرد مردنی و در شهری که تازه بنا شود، دفن گردد.

پس قائم بعد از او پسرش حسن علیه السلام است که وارث علم نبوت و معدن حکمت است، هر ظلمت به نور او برطرف گردد، بمیرد مردنی و در مدینه محدثه دفن شود.

ثم المنتظر بعده «اسمه اسم النبی، يأمر بالعدل و یفعله و ینهی عن المنکر و یجتنبه. یکشف الله به الظلم و یجلو به الشک و العمی. یرعی الذئب فی آیامه مع الغنم و یرضی عنه ساکن السماء و الطیر فی الجوّ و الحیتان فی البحار. یا له من عبد ما أکرمه علی الله! طوبی لمن أطاعه و ویل لمن عصاه! طوبی لمن قاتل بین یدیه فقتل أو قتل. أولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و أولئک هم المهتدون و أولئک هم المفلحون و أولئک هم الفائزون».

آن گاه امام بعد از او انتظار کشیده شده ای است که نامش نام پیغمبر است. به عدل امر می کند و خود به جا آرد، از منکر باز دارد و خود، دوری گزیند. خداوند به سبب او، تاریکی ها را برطرف کند و به سبب او، غبار شک و کوری دل ها را زایل گرداند.

در روزگار او گرگ با گوسفند چرا کند و ساکنان سما و مرغان هوا و ماهیان دریا از او خشنود گردند.

ای بسا کرامت ها که به درگاه حضرت کبریا برای آن بنده است! خوشا به حال کسی که فرمانش برد و بدا به حال آن کس که نافرمانیش نماید! خوشا به حال کسی که پیش روی او قتال کند، پس بکشد یا کشته شود. آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگارش بر آن ها است و آنانند راه یافتگان، رستگاران و فایزان.

[لوح مسجد ایاصوفی] ۴ رفره

در بشارت ظهور آن حضرت در لوح مسجد ایاصوفی است.

در تذکره الائمه گوید: مؤمنی از طایفه ارناود که عسکر سلاطین رومند و به تشیع در آن بلاد معروفند، حکایت کند که در زمان ایلدرم بایزید از ملوک عثمانیه در مسجد ایاصوفی، لوحی یافتند که در آن چند سطر به خط یونانی نقش بود که هزار و دویست سال پیش از بعثت در زمان ارماتیس، پادشاه یونان نوشته بودند که در زمان او گل مختوم به هم رسید.

در آن لوح، اسامی چهارده معصوم علیهم السلام ثبت بود و در یک سطر آن لوح، تبرّی و ملامت و مذمت از بعضی متمرّدین صحابه بود.

در آن لوح نوشته بود که مهدی آخر الزمان از امت مرحومه و از فرزندان دختر احمد است که مسیح و حواریین به او اقتدا می کنند. وقتی او ظاهر شود، دنیا پر از ظلم باشد و او آن را پر از عدل کند.

چون آن لوح را ترجمه کردند و بایزید خواند از رسوایی تبرّی از بعضی صحابه که در آن جا مسطور بود، لوح را در اسکودار به دریا انداخت. و الله العالم.

عبریه دوازدهم [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]

اشاره

در بشارت متفرقه بعد از طلوع نور اسلام به ظهور آن جناب است و در آن چند رفره می باشد:

[بشارت یزدگرد سوم به آن جناب] ۱ رفره

در بشارت یزدگرد شاهنشاه عجم، به ظهور آن بزرگوار است.

ابن عیاش از قدمای محدثین امامیه، در کتاب مقتضب الأثر (۱) از نوشجان بن بود مردان روایت نموده که چون خبر واقعه قادیسیه از غلبه عرب و کشتن رستم و پنجاه هزار کس از فرس و منهزم شدن قشون عجم به یزدگرد بن شهریار رسید، اهل بیت خود را برداشته و اراده فرار نمود.

پس به باب ایوان ایستاد و گفت: ای ایوان! اینک با تو وداع می کنم و از پیش تو می روم؛ خود من یا مردی از اولاد من که هنوز به دنیا نیامده و زمان ظهورش نرسیده است به سوی تو خواهد برگشت.

سلیمان دیلمی که راوی از نوشجان است، گوید: بر امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام داخل شدم و از حضرت سؤال کردم، معنی کلام یزدگرد یعنی، یا مردی از اولاد من، چیست؟

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۴۱-۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۴-۱۶۳.

فقال عليه السلام: «ذلك صاحبكم القائم بأمر الله عزّ وجلّ السادس من ولدی قد ولّده یزدجرد فهو ولده (۱)»، فرمود: آن مرد از اولاد یزدجرد، قائم آل محمد است که ششمین از فرزندان من است و هم از یزدجرد تولّد یافته خواهد بود.

[بشارت دانشمندان مجوس] ۲ رفره

در بشارت یکی از دانشمندان مجوس به ظهور آن سرور است.

در زبده المعارف گوید: در کتاب یکی از طایفه مجوس دیدم که نوشته بود دولت پادشاهان عجم به یزدجرد تمام شد و دختر او که شاه زنان نام داشت، به بندگی عرب و سوسمارخواران افتاد. اما شرف دو جهان، نصیب او شد در حالی که بلیلا او را به پسر خود داد و دولت ملوک فارسیان عجم به او تازه شد.

از فرزندان او، بهرام خواهد بود که ظهور کند و دولت عجم باز گردد هم چنان که در اوّل دنیا با ایشان بود و فارسیان و تازیگان، یاوران بهرام باشند. بهرام، امام و مؤید خلائق باشد و فرشتگان آسمان، به فرمان یزدان با او باشند و سرش و بشر که عبارت از جبرئیل و میکائیل باشد، در نزد او باشند و به فرمان او، همه جا گردند. اما نار سده مجوس، روتق نپذیرد و آیین زردشتی و دین کسری تازه نشود.

[بشارت حبری یهود] ۳ رفره

در بشارت حبری از یهود به ظهور آن سرور است.

مجلسی - علیه الرّحمه - از کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبرئیل از عبد الله بن ابی اوفی روایت نمود که چون خیبر گشوده شد، به عرض مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندند در خیبر، حبری از یهود است که یک صد سال از زندگانش گذشته و

علم تورات در نزد او است. فرمان احضار رفت؛ چون شرفیاب شد، فرمود: به راستی صورت ذکر مرا در تورات بگو، و گرنه گردن تو را بزنم.

پس چشم آن عالم یهود پر از اشک شده، عرض کرد: اگر به تو راست گویم، قوم من مرا بکشند و اگر دروغ بگویم، تو مرا خواهی کشت.

فرمود: بگو، تو در امان خدا و من باشی.

حبر گفت: در خلوت به عرض تو رسانم.

فرمود: باید آشکار بگویی.

گفت: به درستی که در سفری از اسفار تورات نام و صفت تو و پیروان تو را دیده ام که از کوه فاران خروج کنی و به اسم تو بر سر منبر، ندا کرده شود.

در نشانه تو دیده ام در میان دو شانه تو، خاتمی است که علامت ختم نبوت است؛ یعنی دیگر بعد از تو پیغمبری نخواهد بود و فرزندان تو یازده سبط باشند که از پسر عمّت که نامش علی است، ولادت یابند و سلطنت تو را به مشرق و مغرب برسانند، او خیر را بگشاید، در آن را برکند و جیش را عبور دهد؛ حال اگر این صفات در تو موجود است، به تو ایمان آورم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما مهربان نبوت، نشانه من و در شانه من است و اما فتح خیر و برکندن در، علامت یاری کننده من، علی بن ابی طالب است.

آن گاه حبر به سوی علی علیه السلام روی آورده گفت: تویی کشنده مرحب اعظم؟!!

علی علیه السلام فرمود: بلکه کشنده مرحب احقر باشم، من او را به قوت و قدرت خدای تعالی به خاک هلاک افکنم، و من عبوردهنده جیش باشم.

حبر عرض کرد: دست خود را دراز کن که من به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواهی دهم و نیز گواهی دهم که تو، خود معجزه آن حضرت باشی و این که از صلب تو، یازده نقیب بیرون آید.

پس برای قوم من عهد نامداری، مرقوم دار که نقبای این امت، مانند نقبای

بنی اسرائیل پسران داود باشند. پس عهدنامه ای برای او مرقوم فرمود. (۱)

[بشارت کعب الاحبار] ۴ رفره

در بشارت کعب الاحبار به ظهور موفور السرور آن جناب است.

نعمانی در کتاب غیبت، (۲) به سند متصل از کعب الاحبار روایت کرده که گفت:

چون روز قیامت شود، مردم بر چهار صنف محشور شوند؛ یک صنف سوارند، صنف دیگر بر قدم های خود راه روند، صنف سوم به روی درآمده باشند و صنف چهارم بر روی در افتاده اند، در حالی که کر و گنگ و کورند.

پرسیدند: طایفه چهارم کیستند که به این حالت محشور شوند؟

گفت: کسانی هستند که بر گمراهی و ارتداد و نقض بیعت باشند. پس زمانی که خدا را ملاقات کنند، کردارهای آن ها بد است. در حالی که به خلیفه و وصی پیغمبر خود و عالم و فاضل خویش و حامل لوا و ولی حوض، ظلم کرده باشند.

سوگند به پروردگار کعبه، آن کس علی علیه السلام است که علمش بیش و اسلامش از همه پیش است. کعب عجب دارد از کسی که بر علی، غیر او را مقدم دارد و از کسی که در قائم مهدی علیه السلام شک نماید، آن چنان کسی که زمین را به غیر آن زمین تبدیل کند و عیسی بن مریم به وسیله او بر نصارای روم و چین احتجاج کند.

به درستی که قائم مهدی علیه السلام از نسل علی علیه السلام است و در صورت و سیرت و نیکویی هیأت و هیبت، شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم است. خداوند آن چه را به تمام پیغمبران عطا فرموده به او نیز عطا می فرماید، او را زیاد می کند و برتری می دهد.

به درستی که برای قائم فرزندان علی غیبتی چون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم است. آن گاه بعد از پنهانی ظاهر می شود با طلوع ستاره سرخ

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۳-۲۱۲.

۲- الغیبه، صص ۱۴۷-۱۴۶.

رنگ و خرابی زوراء که ری باشد و فرورفتن مزوره که بغداد است و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عیاس با جوان های ارمیّه و آذربایجان و آن جنگی است که در آن هزارها، هزار کشته می شود ... تا آخر.

صدوق در عیون (۱) از کعب الاحبار روایت کرده آن چه را که خلاصه اش این است:

جانشینان رسول خدا دوازده نفرند؛ چون نوبت طبقه صالحه فرارسد، خداوند عمرشان را دراز گرداند و این امت را چنین وعده داده، آن گاه این آیه را بخواند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۲)».

گفت: خدا به بنی اسرائیل چنین کرد؛ «و لیس بعزیز أن یجمع هذه الامه یوما أو نصف یوم؟» و برای خدای تعالی گران نیست که این امت را یک روز یا نصف روز جمع کند. «و انّ یوما عند ربّک کألف سنه ممّا تعدّون»؛ و به درستی که یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است که شما می شمارید.

[بشارت صعصعه] ۵ رفره

در بشارت جناب صعصعه بن صوحان به ظهور آن حضرت است.

قطب راوندی در خرایج (۳) از نزال بن سبره روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام برای ما خطبه خواند و سه مرتبه فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» پس صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجال چه وقت خروج می کند؟

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۶-۵۵.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

۳- الخرائج و الجرایح، ص ۱۱۳۷-۱۱۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۸-۵۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۲.

فرمود: سؤال کرده شده، از سؤال کننده دانایتر نیست، و لیکن برای آن علامت و هیأت هایی است که بعضی در پی بعضی آشکار خواهد شد.

اقول: حضرت بعد از ذکر علامات بسیاری برای خروج دجال و ذکر خلقت نحس او، می فرماید: «ینادی بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الإنس و الجنّ و الشياطين يقول: إلیّ أولیائی، أنا الذی خلق فسوی و قدر فهدی، أنا ربکم الأعلى»؛ به بلندترین آواز خود، فریاد می زند، منم آن کس که مخلوقات را آفریده. پس تسویه کرده و اندازه گرفته و راهنمایی کرده، منم ربّ اعلای شما.

دشمن خدا، دروغ می گوید به درستی که او اعور- یک چشم- است، طعام می خورد و در بازار راه می رود. (۱)

العقربى الحسان؛ ج ۱؛ ص ۲۴۰

احتیاج منزّه است. نه اعور است، نه غذا می خورد، نه در بازار راه می رود، نه در ساحت قدس و عزّ احدیتش فنا و زوال راه دارد.

آگاه باشید به درستی که اولیای دجال، در آن زمان که خروج کند، زنازادگان و صاحبان طیلسان های سبز باشند. سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست کسی که عیسی بن مریم در نماز به او اقتدا کند، خدای تعالی در شام بر عقبه افیق او را بکشد. إلی آخر کلماته الشریفه.

نزال، راوی خبر گوید: از صعصعه پرسیدم مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام از آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، کیست؟

«قال: هو الثّانی عشر من العتره التّاسع من ولد الحسین علیه السّلام و هو الشّمس الطّالعه من مغربها، ینظر عند الرکن و المقام فیطهر الأرض و یضع میزان العدل فلا یظلم أحد أحدًا».

گفت: آن کس دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین علیه السّلام است، او است آفتابی که از مغرب خود طلوع کند و نزد رکن و مقام آشکار شود، پس زمین را از هر ناپاک پاک کند، هیچ کس بر هیچ کس ظلم نکند و هر کس حدّ خویش را بدانند.

۱- اکبر، العقربى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.

[بشارت راهب] ۶ رفره

در بشارت دادن راهبی به ظهور آن جناب است.

نعمانی (۱) به سند متصل از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی و سید هاشم بحرانی در غایه المرام از کتاب سلیم روایت نموده که؛ گفت: در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صفین برمی گشتیم، لشکریان، نزدیک دیر راهب نصرانی فرود آمدند، ناگاه پیر نیکورو و خوش هیأتی که کتابی در دست داشت، از دیر بیرون آمد تا این که حضور مبارک امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و بر حضرتش به خلافت سلام کرد.

حضرت فرمود: مرحبا به برادری که شمعون بن حمون است.

عرض کرد: من از نسل مردی هستم که حواری عیسی بن مریم و برتر آنان و محبوب ترین آن ها به سوی او و نیکی کننده ترین ایشان به وی بوده و عیسی علیه السلام وی را وصی خود فرموده و کتب و علم و حکمت خویش را به او سپرده، پس خانواده او همواره بر دین عیسی علیه السلام پاینده بوده اند، به جبل شریعت او تمسک جسته اند، کفر نورزیده اند، مرتد نشده اند و آن کتب را تغییر نداده اند.

آن کتاب ها که به املائی عیسی علیه السلام و دست خط پدر ماست، نزد من است و در او است آن چه بعد از وی واقع شود، در آن ها ظهور پادشاهان، مدت پادشاهی آن ها و حوادث زمان پادشاهی ایشان بیان شده است.

و نیز مرقوم است:

آن گاه خداوند، مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن از زمین تهامه از قریه ای که مکه اش گویند، برانگیزاند؛ آن مرد را احمد نامند و برای او، دوازده نام است. در آن کتاب ها از مبعث، مولد، محل هجرت او و جنگ کننده با او

۱- الغیبه، صص ۷۴-۷۵؛ مدینه المعجز، ج ۱، ص ۵۰۱-۴۹۹؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۴-۲۵۲.

خبر داده، هم چنین از زندگانش و آن چه امتش بعد از وی تا زمان نزول عیسی بن مریم از آسمان دیدار نمایند، آگهی داده است.

آن گاه در آن کتاب ترقیم یافته، سیزده نفر از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هستند که برگزیدگان آفریده های خدا و محبوب ترین مخلوق به سوی او می باشند.

خداوند با هر کس که ایشان را دوست دارد دوست است و با هر کس که آنان را دشمن دارد دشمن است. هر کس اطاعتشان کند، راه یابد و هر که عصیانشان ورزد، گمراه گردد. فرمان برداری آنان، فرمان برداری خدا و نافرمانی ایشان، نافرمانی او است.

نام های آن ها، انساب و اوصافشان و مدّت زندگانی هر یک از ایشان نوشته شده و این که چند نفر ایشان، حدیث خود را مستور و از قوم خویش مکتوم می دارند و کیست آن کس از ایشان که ظهور کند و مردم منقاد او شوند؛ حتّیٰ ينزل عیسی بن مریم علی آخرهم، فیصلیٰ عیسی بن مریم خلفه و یقول: انکم الأئمّه، لا ینبغی لأحد أن یتقدّمکم. فیتقدّم، فیصلیٰ بالنّاس و هو خلفه فی الصّف الأوّل.

تا زمانی که عیسی بن مریم بر آخر آن ها فرود آید، پس در نماز به او اقتدا کند و بگوید: به درستی که شما، امامان کلّ خلائق هستید. سزاوار نباشد مر احدی بر شما تقدّم گیرد. پس آخرین آن ها پیش رود و با مردم نماز گزارد و عیسی علیه السّلام پشت سر او، در صف اوّل بوده باشد.

اوّل آن سیزده تن، بهتر و افضل ایشان و برای او مانند اجرهای ایشان و اجرهای اطاعت کنندگان ایشان و راه یافتگان به ایشان است. او احمد صلیّ الله علیه و آله و سلّم است و نامش محمد بن عبد الله، یاسین، فتّاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبیّ الله، صفیّ الله و حبیب الله می باشد، و به درستی که چون خدا ذکر گردد، او نیز ذکر شود، او گرامی ترین آفریدگان خدا و محبوب ترین آن ها به سوی او است. ملک مکرم و پیغمبر مرسلی را از آدم و هر که جز او است، بهتر نزد خدا و محبوب تر به سوی او از محمد بن عبد الله صلیّ الله علیه و آله

نیافریده است.

در روز قیامت خداوند او را بر عرش خود بنشانند و شفاعت او را قبول فرمایند. به نام او قلم در لوح محفوظ به نام او جاری گردید که «محمد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله» و به نام صاحب لوا در روز حشر اکبر، برادر، وصی، وزیر و جانشین او در امت، محبوب ترین مخلوق خدا به سوی خدا بعد از او، علی که پسر عم او و ولی هر مؤمن بعد از او است.

آن گاه از فرزندان محمد و علی یازده مرد باشند که دونفر، هم نام دو پسر هارون (شبر و شبیر) باشند و نه نفر از فرزندان کوچک هریک بعد از دیگری «آخرهم الذی یصلی عیسی علیه السّلام خلفه»؛ آخر آن ها کسی است که عیسی علیه السّلام، پشت سر او نماز گزارد.

این ناچیز گوید: نعمانی روایت خود را تا این جا خاتمه داده، آن گاه گفته و ذکر باقی الحدیث بطوله. لکن محدث بحرانی قدس سرّه، خبر را تا آخر روایت کرده است.

در پایان حدیث آن که؛ پس آن راهب دست داد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بیعت نمود. حضرت به او فرمود: کتابت را به من بنمایان! آن را به دست مبارکش داد.

آن گاه به یکی از اصحاب فرمود: برخیز! با راهب، ترجمانی به دست کن که کلام راهب را بفهمد و این کتاب را به زبان عرب، نسخه بردارد.

چون چنان کرد و نسخه را بیاورد، به فرزندش حسین فرمود: کتابی که به تو سپرده ام بیاور. چون آورد، به آن مرد فرمود: با نسخه خود مقابله کن که من آن را به خط خود و املائی حضرت رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله، نگاشته ام.

چون مقابله نمود، دو نسخه چنان باهم مطابقت کرد که گویی یک نفر املا کرده و نگارش نموده، پس امیر المؤمنین علیه السّلام ثنا و ستایش خدا را به جای آورد.

[بشارت وهب] ۷ رفره

بشارت وهب بن مته است، بشارت خدای تعالی را به موسی در باب ظهور آن حضرت.

ابن بطریق در مستدرک از فضایل سمعانی از ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری روایت کرده، قریب به مضمون خبری که از گنجی و دار قطنی در حدیث نبوی است که در بشارات مطلقه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرق عامه، روایت خواهد شد. إن شاء الله.

پس از اتمام خبر، سمعانی گوید؛ ابو هارون عبدی گفت: وهب بن متبه را در موسم حج، ملاقات کردم. پس این حدیث را که از ابو سعید شنیده بودم بر او عرضه داشتم.

گفت: ای ابو هارون! به درستی که چون قوم موسی بن عمران مفتون شدند و گوساله پرستش نمودند، کردار نکوهیده بنی اسرائیل بر موسی بسیار خیلی گران آمد.

پس عرض کرد: ای پروردگار من! چون از میان قوم غایب گردیدم، آن ها را مفتون فرمودی.

خدای عز و جل فرمود: ای موسی! قوم پیغمبرانی که پیش از تو آمدند؛ امتحان شدند، هم چنین قوم پیغمبرانی که بعد تو خواهند آمد، زمانی که پیغمبرشان از میانشان برود، در معرض امتحان و افتتان قرار خواهند گرفت.

موسی عرض کرد: آیا امت احمد نیز مفتون خواهند شد با آن همه فضیلت و خیری که به آن ها عطا فرموده ای و به هیچ یک از کسانی که پیش بوده اند، عطا نفرموده ای؟

پس خداوند، به سوی موسی وحی فرستاد که زود باشد برای امت محمد فتنه بزرگی در رسد تا این که بعضی از آن ها، بعضی را پرستش کنند و بعضی دیگر، از بعضشان بی زاری و براءت جویند تا آن زمان که نکال و عقوبت، آن ها را فرارسد و تا این که امر پیغمبر خود را انکار کنند. آن گاه خداوند امرشان را به وسیله مردی از ذریه احمد اصلاح فرماید.

موسی عرض کرد: یا رب اجعله من ذریتی!

فقال: یا موسی! انه من ذریه أحمد و عترته أصلح به أمر الناس و هو المهدی علیه السلام.

ای پروردگار من! او را از ذریه من قرار بده!

پس خدا فرمود: ای موسی! به درستی که او از ذریه احمد و عترت او است که به وسیله او، امر مردم را اصلاح می‌کنم و او، مهدی علیه السّلام است. (۱)

[بشارت زید بن علی بن الحسین (ع)] ۸ رفره

اشاره

در بشارت زید بن علی بن الحسین علیه السّلام به ظهور آن جناب است.

در کفایه الاثر (۲) از یحیی بن زید روایت کرده که گفت: از پدرم شماره امامان را پرسیدم.

فقال: الأئمة الاثني عشر؛ أربعة من الماضين و ثمانية من الباقين؛ فرمود: امامان دوازده نفرند که چهار نفر آن‌ها گذشته و هشت نفر دیگر، باقی است.

گفتم: نام آن‌ها را برای من بگو!

گفت: اما گذشتگان: علی بن ابی طالب، حسن، حسین علی بن الحسین و از باقی ماندگان: برادرم باقر، بعد از او جعفر صادق، بعد از او، پسرش موسی، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، پسرش محمد، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، حسن پسر او و بعد از او، مهدی است.

گفتم: ای پدر! آیا تو از جمله امامان نیستی؟

گفت: نه! و لکن من از عترت باشم.

گفتم: پس از کجا نام‌های آن‌ها را دانستی؟

گفت: عهد معهود عهده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم؛ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، عدد امامان و نام‌های آنان را خبر داده است.

نیز در کفایه (۳) از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثني عشر، ص ۳۰۴.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثني عشر، ص ۳۱۰.

داخل شدم، پس به او گفتم: قومی پندارند صاحب این امر تویی!

گفت: نه! من از عترت باشم، ولی دارای رتبه امامت نباشم.

گفتم: بعد از آن که شما امام نیستید، پس که امام و متولی امر امامت خواهد بود؟

گفت: هفت نفر از اوصیا و مهدی از جمله ایشان است.

محمد بن مسلم گفت: آن گاه حضور مبارک حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شده، گفتار زید را به عرض مبارکش رسانیدم.

حضرت فرمود: برادرم، زید راست گفت؛ زود باشد که بعد از من هفت تن از اوصیا متولی امر امامت شود که و مهدی، از جمله ایشان است.

آن گاه گریست و فرمود: گویا زید را می بینم که در کَنَاسه کوفه، مصلوب شده.

ای پسر مسلم! پدرم مرا از پدرش حضرت حسین علیه السلام حدیث کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بر شانه من گذاشته، فرمود:

یا حسین! یخرج من صلبک رجل یقال له زید؛ یقتل مظلوما؛ إذا کان یوم القیامه یحشر و أصحابه إلی الجنة؛

ای حسین! از صلب تو مردی بیرون آید که زید نامیده شود، در حالت ستم کشته شود و چون روز قیامت شود، با اصحابش به سوی بهشت محشور گردد.

در کفایه الاثر (۱) نیز از محمد بن بکیر روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین داخل شدم. صالح بن بشر نزد او بود و اراده رفتن به عراق داشت. پس به او سلام نموده، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا به چیزی که از پدرت شنیده ای، خبر بده!

گفت: آری! پدرم از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا حدیث کرد که فرمود:

من أنعم الله علیه بنعمه، فلیحمد الله و من استبطأ الرزق، فلیستغفر و لیقل: لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم؛ هر کس خدای نعمتی بر او انعام فرماید، پس باید خدا را ستایش کند و هر کس روزی او کند نماید، پس باید استغفار کند و بگوید:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۰۱-۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۰۲-۲۰۱.

لا حول ولا قوه الا بالله.

عرض کردم: یا ابن رسول الله، مرا زیاد کن!

گفت: آری! پدرم مرا از پدرش از جدش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة؛ المكرم لذريتي القاضي لهم حوائجهم و الشاعى لهم فى أمورهم عند ما اضطرّوا إليه و المحبّ لهم بقلبه و لسانه؛ چهار کس اند که من در روز قیامت آن ها را شفاعت کننده ام؛ اول، کسی که ذریه مرا گرامی دارد، دوم، کسی که حاجتشان را برآورد، سوم، کسی که زمان درماندگی آن ها در انجام امورشان سعی کند، چهارم، کسی که به دل و زبان دوستشان دارد.

گفتم: زدنی یا ابن رسول الله! من فضل ما أنعم الله عليكم.

گفت: آری، پدرم مرا از پدرش از جدش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من أحبنا أهل البيت فى الله، حشر معنا و أدخلناه معنا الجنة؛ هر کس ما را، در راه رضای خدا دوست بدارد، با ما حشر یابد و ما او را با خویش در بهشت داخل کنیم.

ای پسر بکیر! هر کس چنگک زند، در بلندترین درجات خواهد بود.

ای پسر بکیر! به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و برگزیده ذریه او را اختیار فرموده، پس اگر ما نبودیم، خداوند دنیا و آخرت را نمی آفرید.

ای پسر بکیر! خدا به ما شناخته و عبادت کرده شد و ما راه به سوی خدا هستیم، و منّا المصطفى و منّا المرتضى و منّا یکون المهدى قائم هذه الأمة (۱)؛ حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی از ما است و مهدی موعود که قائم این امت است، از ما می باشد.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا پیغمبر شما خبر داده که قائم شما در چه زمان قیام می فرماید؟

گفت: ای پسر بکیر! تو او را ادراک نکنی، به درستی که این امر بعد از شش نفر از اوصیای بعد از این خواهد بود؛ آن گاه خدا خروج قائم ما را قرار می دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان چه از ظلم و جو پر شده باشد.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا تو صاحب این امر نیستی؟

فرمود: نه من از جمله عترت باشم. دو مرتبه پرسیدم، همان جواب گفت.

پس گفتم: آن چه را در خصوص حضرت مهدی - عج الله فرجه - می گویی، از پیش خود گویی یا از رسول خدا؟

گفت: **وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَشْتَكِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ (۱)**؛ اگر غیب را می دانستم، هر آینه خیر بسیار درمی یافتم. این مهدی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله ما را بدان آگاه فرمود، آن گاه این ابیات را انشا کرده، گفت:

نحن سادات قريش و قوام الحق فينا***نحن الأنوار التي من قبل كون الخلق كُنّا

نحن منّا المصطفى المختار و المهدي منّا***فبنا قد عرف الله و بالحق أقمنا

سوف يصليبه سعيرا من تولّى اليوم منّا (۲)

اکمال فيه تجليل و اجمال بعد تفصيل.

بدان که بر لسان مبارک کُلّ رسل و تمامی انبیا و اوصیای، مذکور، در جمیع کتب و صحف آسمانی، مزبور در دفاتر کهنه و منجمین و براهمه و سایر فرق، مستور آمده طلوع تیری اعظم و ظهور کنزی مطلسم در پایان روزگار که به تجلی طلعت آن ظهور، سرای سراپا غرور و شرور، به سرای سر تا به پای راستی و بهجت و سرور تبدل گیرد و جهان پر از محنت و زحمت و نفاق از پای تا سر به محبت و رحمت و وفاق، تغیر پذیرد.

به طلوع طلیعه آن نور، زنگ ظلمات ظلم و جور و اخلاق نکوهیده و بزهکاری از مرآت هستی عالم، سترده و بساط عدل و داد و و داد، خوش کرداری و خوی پسندیده بر بسیط زمین گسترده آید، جهان کهنه، نو شود و عالم پیر، دگر باره جوان گردد.

۱- سوره اعراف، آیه ۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۲.

جمیع بنی آدم در ظلّ رایت فضل و احسانش به کمال سعادت بشریّه نایل شده و در مهد سلامت و فراغت زندگی کنند. کلیه حیوانات زیردست، در کنف حمایت عدل و انعامش از تعدی و تجاوز زبردستان استراحت یافته، در مرغزار آسایش و امتیّت زیستن نمایند. لذا ملل سایر دنیا بر این ظهور اعظم، اتّفاق نموده و با یکدیگر راه وفاق پیموده اند، دیده انتظارشان همواره برای دیدار آن نور، باز و طایر اشتیاقشان همیشه به جهت ادراک آن ظهور، در پرواز است.

لکن در تعیین آن شخص ظاهر و تشخیص آن نور با هر، بسی اختلاف کرده اند:

طایفه مجوس و زردشتیان گویند: از عجم و نامش، بهرام است.

فرقه یهود گویند: از بنی اسرائیل و نامش، ماشیح است.

و عقیده گروه نصارا آن که حضرت عیسی علیه السّلام است که از آسمان فرود آید.

و بدان که طایفه مجوس، موعود منتظر را از خود شمارند و این دعوی بر وجهی صحیح است؛ چون سلسله نسب حضرت قائم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - به حضرت سید الساجدین علیه السّلام به مادرش، شاه زنان که شهربانویه می باشد، به یزدجرد، پیوند گیرد و از همین جهت آن حضرت را ذو الخیرتین گفتند، شاعر گوید:

و انّ غلاما بین کسری و هاشم!***لأفضل من ینطب علیه التّمائم

هم چنین یهود که گویند از بنی اسرائیل است فی الجمله در مقال خود صادقند، چون مادر بلا واسطه آن حضرت، ملیکه، نرجس خاتون، دختر پسر قیصر روم، مادرش از فرزندان شمعون، وصیّ حضرت عیسی علیه السّلام است.

پس عروق نسب اعلای حضرت حجه بن الحسن - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - به سه ملت بزرگ و قوم نجیب دنیا که عرب و عجم و بنی اسرائیل می باشند، اتّصال و ارتباط دارد.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب هفتاد و سوم از کتاب ینابیع المودّه بر بشارت انبیای سلف، به ظهور حضرت مهدی - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - تصریح کرده، چنان چه گوید:

به درستی که برای خدای تعالی به سوی حضرت مهدی در کتاب خود در آیات بسیار، اشاره است؛ چنان چه از پیش گذشت. پس از همین جهت، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، امت خود را به این بشارت عظمی بشارت دادند؛ چنان چه پیغمبران گذشته، ظهور پیغمبر ما و احوال مهدی علیه السّلام را بشارت دادند و من بشارت آنان را در کتاب مشرق الأکوان ذکر کرده ام.

محدّث تحریر میرزا محمد اخباری در رساله تحفه امیّتیّه می گوید: بعد از تتبّع در عقاید و اقوال امم، بعد از اتّفاق در وجود صانع، ندیدیم امم مختلفیّه بر امری اتّفاق کنند، چون اتّفاق بر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام.

در کتاب تذکره الائمه مسطور است؛ بدان که جمیع طوایف امم از بنی آدم، خاصّه اهل کتاب که عبارتند از یهود، مجوس، نصارا و کافران حربی، مرتاضان هندوان، براهمه، جوکیان، ساسانیان، اهل خطا و صرصر و خان بالغ و چین، حکمای یونان و فلاسفه و سوفسطائیّه، اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد و سه فرقه مذهب مسلمانان، به وجود شریف امام زمان قایل اند الّا قلیلی از نصارا و نیز فرقه ای از فرنگیان که در خصوصیات آن اختلاف کرده اند و در مقام آن، بیان می شود.

تا این که گوید: و نام مبارک آن حضرت در بسیاری از جاهای قرآن مذکور است که حق تعالی به سرّ، خطاب فرموده؛ مثل نجم و عصر و فجر که در اوّل سور قرآنی به لفظ قسم، واقع شده و در سوره بقره مراد به غیب، آن حضرت است.

در صحف ابراهیم، حاشر است و در زبور و دزبور، در تورات به لغت ترکوم، اوقیدمو، در تورات عبرانی، ماشع، در انجیل، مهمیدآخر، در انجیل فرنگیان، مسیح الزمان است.

در کتاب زمزم زردشت، سروش ایزد، در کتاب ایستاع که تفسیر آن زند و پازند است، بهرام و به روایت دیگر بنده یزدان، در کتاب ارماطس، شماطیل، در کتاب هزارنامه هندوان، لندیطارا، در کتاب جاودان خرد مجوس، خسرو، در کتاب اژی پیغمبر، میزان الحق، در کتاب برزین آذر فارسیان، پرویز، در لغت فرنگک الأمان که

ماجار می گویند، فیروز، در کتاب قبروس رومیان، فردوس الأكبر است.

در صحیفه آسمانی، کلمه الحق و لسان الصدق، در کتاب کندرال، صمصام الأكبر، در کتاب گبران عجم، کیقباد دوّم، یعنی عادل بر حقّ.

شیخ بهایی در کشکول می گوید: فارسیان او را ایزدشناس و ایزد نشان گویند، در کتاب پاتنگل، راهنما، در کتاب مبارقین، زندفریس، در کتاب شاکمون، ایستاده و خداشناس، در کتاب نحاور، کوکما، و در کتاب دید براهمه، منصور، در کتاب پرلیوموا، قائم، در کتاب شعیای پیغمبر، فرخنده، در کتاب ذوهر، بقیه الله، در کتاب انکلیون، برهان الله، در کتاب قنطره، قاطع است.

اقول: مقصود صاحب تذکره این است که بزرگان گذشتگان از انبیا علیهم السّلام و غیر ایشان، به نور نبوت و یا به صیقل ریاضت و یا به علم نجوم و کهانت و یا چیزهای دیگر، ادراک و استنباط کردند که شخصی با اوصاف معین و اخلاق مشخصه ای که جز بر حضرت قائم - عجل الله فرجه - انطباق نگیرد، در دنیا ظاهر شده و چنین و چنان خواهد کرد؛ مطابق آن چه در شریعت مقدسه اسلام در خصوص حضرت مهدی و قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده است، پس معلوم می شود مقصود همه آنان، همان وجود مبارک است.

ایماض فی دفع اعتراض:

در بشاره الظهور است که اگر گفته شود در بسیاری از بشارات مذکوره در مقصد اول صراحت، بلکه دلالتی نیست بر این که شخصی که به ظهور او بشارت داده شده، همین مهدی موعودی است که ظهور او محلّ اتّفاق اهل اسلام، بلکه ضروری این دین است. چه ممکن است مقصود بشارت دهندگان، شخص دیگری باشد، پس شما از چه جهت، اشارات آن ها را بشارات آن حضرت می شمارید؟

جواب: مقصود اصلی ما از تأسیس مقصد اول، بشارات انبیا علیهم السّلام و کتب رابحه سماویّه و آن چه جز این است، بر سبیل استتباع و استطراد است و تنزیل بشارات آنان

بر حضرت مهدی علیه السلام بر دو مقدمه موقوف است:

اول: آن که از تتبع در کتب مقدسه و کلمات انبیا علیه السلام معلوم می شود، آن ظهور عظمی را که با آن کیفیت و آثار مخصوص بشارت داده اند، یک ظهور است نه ظهورات متعدده.

دوم: ذوات مقدسه انبیا و رسل و کل حجج بالغه الهیه به منزله شخص واحدند؛ چه همه، مبعوث از واحد و بر امر واحدند؛ لا نفرّق بین أحد من رسله.

جان گرگان و سگان از هم جداست ***متّحد، جان های شیرین خداست

سوم: اگر از شخص واحد، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مفصل، مبین و مبهم صادر شود، طبق قانون محاوره دایر میان عقلا، حمل عام بر خاص، مطلق بر مقید و مبهم بر مبین خواهد شد.

مثلا آقا به نوکر خود بگوید: آب بیار! بعد از آن بگوید: آب سرد بیار! نزد اهل لسان بدیهی است که مقصود او، دو قسم از آب نیست، بلکه غرض او از آب مطلق که اول خواسته، همان آب سرد است.

یا اگر بگوید: فردا شخصی وارد این شهر می شود، ظلم را برمی دارد، میزان عدل می گذارد، ستمکاران را سیاست می کند، بعد از آن بگوید: فردا مثلا محمد حسین نام وارد این شهر می شود، چنین و چنان می کند و البته هرعاقلی می داند، غرض او از آن شخص که اول به طور ابهام گفته، همین محمد حسین است که بعد، تعیین و تبیین نموده و ابدا احتمال نمی دهد مراد او شخص دیگری باشد، مگر آن که گوینده، قرینه ای بر تعدد در کلام خود نصب کرده باشد.

چون این مبانی تشیید یافت، گوئیم: هر یک از سلسله انبیا علیهم السلام بشارت دادند که شخصی در دنیا ظاهر شود که تمام افراد بشر را به پرستش خدای یگانه سوق نماید، همه قبایل روی زمین، لب ها را به ذکر خدای لاغیر پاکیزه کنند و زانوها برای عبادت او، دوتا نمایند و هکذا.

هر یک آثار و علامتی، اوصاف و نعوتی، خواص و کیفیاتی برای شخص ظاهر و

دوره ظهور و عصر بروز او بیان کردند تا نوبت نبوت و دوره رسالت به اشراق انوار ختمیه محمدیه - علیه و آله من الصلوه از کیها و من التسلیمات انمیها - رسید.

آن عقل کلّ و خاتم رسل، پرده های اجمال و ابهام بردرید، جزئیات و کلیات احوال و اطوار و اخلاق و شمایل آن شخص ظاهر را بیان نمود و از وی به مهدی و قائم آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم تعبیر فرمود.

در اخباری فرمود: «آن شخص - که چنین و چنان کند - از امت من است» تا به این وسیله غیر امت مرحومه، خارج شود. در احادیثی فرمود: «از عترت من است» تا غیر عترت بیرون رود. در فرمایشاتی فرمود: «از فرزندان فاطمه است» تا غیر فاطمی خود را بی نصیب داند و هنگامی فرمود: «از فرزندان حسین است» تا جز ایشان، خود را محروم شمارند.

پس هر عاقل منصف می فهمد که موعود کلّ رسل و مبشّر تمامی امم و منتظر همه طوایف، همانا همین کسی است که در شریعت مقدّسه اسلام، تشریح حال و تبیین احوال او کما هی گردیده و در لسان مبارک حضرت ختمیه و اهل بیت معصومینش که السنه صادق الهیه اند، از او به مهدی و قائم تعبیر شده، نه غیر او. لذا بشارات کلّ رسل ناظر به حضرت وی و اشارات تمامی پیشینیان وائل به جناب او خواهد بود.

عَبْقَرِيَّة سِزْدَهَم [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]

اشاره

بدان که این ناچیز، خوش داشتم پیش از بیان اخبار وارده از حضرت رسول مختار در بشارت ظهور حضرت ولی کردگار- الحَجَّه بن الحسن العسکری علیهم سلام الله الملك الغفار، تلذیذا للطائفه الشَّیعه الاثنی عشریّه و تأییدا لحقیّه مذهبهم الحَقّه المرضیّه- نصوص و روایاتی را نقل نمایم که از آن رسول با عَزّ و تمکین در خلافت و عدد و سایر اوصاف شریفه آن ائمه دین، وارد گردیده و چون اقسام آن اخبار، بسیار و در ضمن هر قسمی، احادیثی از طرق عامّه- فضلا عن طرق الخاصّه- بی شمار است، لذا در نقل چند قسم از آن اقسام با ذکر چند خیر هدایت انجام، در ذیل هر قسمی از آن اقسام میمنت فرجام، در ضمن چند رفره در این مضماری و مقام، هدیه لِاخواننا الکرام، آن ها را با بنان کثیره الآثام در حَیْز تحریر و تسطیر و ارقام در آورده، پس می گویم:

[نصوص وارده در امامت ائمه (ع)] ۱ رفره

اشاره

بدان که قسم اوّل، نصوص وارده از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او از ائمه دین علیهم السّلام، امامان بر خلق، پیشوایان راه هدی و حَجَّت خدا بر بندگان اویند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل: [صدر الائمه موقّق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی]

صدر الائمه موقّق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی- رضوان الله علیه- روایت

کرده که زمانی، خدمت رسول خدا مشرف شدم. دیدم که حسین علیه السلام را بر ران خود نشانده، بر چشم و دهان او بوسه می زد و می فرمود:

تو سرور، پسر سرور، برادر سرور و پدر سرورانی، تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامانی؛ تو حجت خدا و پدر حجت های خدایی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان، قائم ایشان است. (۱)

حدیث دوم: [ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که نعتل نامی از علما و احبار یهود، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و مسایلی چند از توحید از آن حضرت سؤال نمود، جواب کافی شنیده به شرف اسلام مشرف شد و بعد عرض کرد:

فدایت شوم، مرا از وصی خود خبر ده! زیرا پیغمبری از جانب خدا بر خلق مبعوث نشد مگر این که از برای او وصی بود. پیغمبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود گردانید. وصی تو که خواهد بود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی! وصی من، علی بن ابی طالب است و بعد از او، دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند.

نعتل عرض کرد: اسامی همه ایشان را برای من بیان فرما!

حضرت فرمود: چون حسین از دنیا گذرد، پسرش علی، امام است و بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش جعفر، بعد از جعفر، پسرش موسی، بعد از موسی، پسرش علی، بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش علی، بعد از علی، پسرش حسن، امام است و بعد از حسن، حجه بن الحسن، امام عصر است. این دوازده نفر

۱- ر. ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶؛ الخصال، ص ۴۷۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۲؛ کفایه الاثر، ص ۴۶.

امامان، به عدد نقبای بنی اسرائیل می باشند.

نعثل عرض کرد: تمام آن چه فرمودی، را در کتب پیشینیان دیده ام و در وصیت نامه موسی بن عمران علیه السلام خوانده ام.

بعد از آن برخاست و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله این اشعار را انشا نمود و گفت:

صَلَّى الْإِلَهَ ذُو الْعَلَى *** عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ

أَنْتَ النَّبِيُّ الْمَصْطَفَى *** الْهَاشِمِيُّ الْمَفْتَخِرُ

و مَعَشَرَ سَمَّيْتَهُمْ *** أُمَّهُ اثْنَى عَشَرَ

حَبَاهُمْ رَبُّ الْعَلَى *** ثُمَّ اصْطَفَاهُمْ مِنْ كَدَرِ

قَدْ فَازَ مِنْ وَالَاهُمْ *** وَ خَابَ مِنْ عَادِ الزَّهْرِ

أَخْرَهُمْ يَشْفَى الظَّمَا *** وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ

عَتَرْتُكَ الْأَخْيَارَ لِي *** وَ التَّابِعُونَ مَا أَمَرُ

مَنْ كَانَ عَنْهُمْ مَعْرُضًا *** فَسَوْفَ يَصَلَّاهُمْ سَقْرًا (۱)

حدیث سوم: [نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت کرده]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و نزد او ابی بن کعب نشسته بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: مرحبا به تو ای ابو عبد الله! ای زینت دهنده آسمان ها و زمین ها!

ابی بن کعب عرض کرد: چگونه حسین زینت آسمان ها و زمین ها است؟

فرمود: قسم به خدایی که مرا به رسالت، به سوی خلق فرستاده، قدر و منزلت حسین در آسمان، زیادترا از زمین است، در جنب راست عرش نوشته است، حسین مصباح هدایت، سفینه نجات، امام و پیشوای مردم است.

حق، سبحانه و تعالی، در صلب حسین، نطفه مبارک طیب و طاهری جای داده که

پیش از آن که شب و روزی به وجود آید، آفریده شده است و به زبان او کلماتی نهاد که هیچ آفریده ای خدا را به آن کلمات نخواند، مگر آن که خدا او را با سید الشهداء، حسین علیه السلام محشور گرداند و آن حضرت در روز قیامت او را شفاعت کند.

حق تعالی، همّ و غمّ او را برطرف گرداند، قرضش را ادا کند، مشکلات امور را سهل گرداند، راه هرکاری را به او واضح و روشن سازد، او را بر دشمنان ظفر دهد، پرده او را پاره نکند.

ابی بن کعب عرض کرد که آن کلمات کدام است؟

فرمود: چون از نماز فارغ شوی، پیش از آن که از جای خود برخیزی بگو:

«اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سَكَانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَرْضِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رَسَلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عَسْرِي يَسْرًا».

چون این دعا را بخوانی، خدای تعالی کار مشکل تو را آسان و سینه تو را از علم و حکمت مملوّ گرداند و در وقت مردن، کلمه «لا آله الاّ الله» را بر زبانت جاری گرداند!

و بعد از آن، رسول خدا، اسامی هریک از امامان از ذرّیه حسین را واحدا بعد واحد ذکر نمود و دعای مخصوص هریک از ایشان را نقل نمود.

بعد، ابی بن کعب عرض کرد: یا رسول الله! حال این امامان، چگونه از جانب خدای تعالی به تو رسید؟

فرمود: خدای تعالی، دوازده خاتم به سوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی در خاتم او نقش و صفات هر امامی در صحیفه او مرقوم بود. (۱)

حدیث چهارم: [و ایضا ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]

و ایضا ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: از

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۶۵-۲۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۳-۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۰۵-۲۰۴.

رسول خدا قضیه درداییل را شنیدم که ملک مقربى بود، شنیدم و به سبب خطوری که در قلب خود نمود، پر و بال او ریخته و معذب شد تا شب تولد آن حضرت که حضرت سید الشهداء علیه السلام، عالم را به نور قدوم خود مزین و منور ساخت.

حق تعالی امر فرمود، آتش جهنم را فرو نشانند، بهشت و حوریان را زینت کنند و صفوف ملایکه آراسته شود به جهت کرامت مولودی که برای رسول خدا متولد می شود و به جبریل امر فرمود، با هزار قبیل از ملایکه با زینت تمام به زمین فرو آیند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهنیت و بعد از تهنیت، تعزیت گویند به این که ائت تو، مولود تو را شهید خواهند نمود و قاتلان او در آتش جهنم، مخلد خواهند شد.

چون جبریل با آن گروه از ملایکه نازل شد، به درداییل برخوردند. درداییل از سبب نزول، سؤال نمود، جبریل، کیفیت حال را برای او بیان نمود، درداییل، جبریل را شفیع خود گردانید و گفت: سلام مرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسان و عرض کن، تو را به حق این مولود قسم می دهم که از خدا سؤال نما، شاید از تقصیر من بگذرد. پس جبریل با آن گروه از ملایکه خدمت آن سرور، مشرف شدند و به آن چه از جانب پروردگار مأمور بودند، امثال نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قاتلان حسین علیه السلام بیزاری نمود، و نزد فاطمه علیها السلام رفته و او را تهنیت و تعزیت فرمود. فاطمه علیها السلام به گریه درآمد.

آن گاه حضرت فرمودند: حسین کشته نشود تا آن زمان که امامی از او به وجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین، همه از او به وجود آیند و ائمه دین، بعد از من، هادی، مهدی، عدل، ناصر، سفاح، نفاح، امین، مؤتمن، امام، فعال و علمند که آن علی است و حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی و آن که عیسی بن مریم عقب او نماز گزارد، پسر حسن بن علی است که لقب او قائم می باشد. پس فاطمه علیها السلام از گریه ساکت شد.

بعد جبریل قصه درداییل را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. ابن عباس گفت:

دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قنداقه حسین را که به خرقة پشمینه ای او را پیچیده بودند، روی دست گرفته، به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود:

الهی به حقّ این مولود بر تو، نه، بلکه به حقّ تو بر این مولود و بر جدّش محمد، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، اگر برای این حسین، فرزند فاطمه علیها السلام نزد تو قدر و منزلتی هست از تقصیر درداییل در گذر، از او راضی شود و بال هایش را به او عطا کن!

دعای آن حضرت به برکت حسین مستجاب شد، درداییل با ملایکه عروج نموده، به آسمان بالا رفت و در مقام اوّل خود قرار گرفت. از آن روز به بعد ملایکه اهل آسمان، درداییل را آزاد کرده حسین می نامند (۱).

حدیث پنجم: [قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن ها از ابی هریره روایت کرده اند]

قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن ها از ابی هریره روایت کرده اند که گفت: من و جماعتی از اصحاب خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودیم؛ از آن جمله ابو بکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و ابن مسعود که حسین علیه السلام داخل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در کنار گرفت، بوسید و فرمود: یا حسین! أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمة تسعه من ولدك أئمة أبرار.

عبد الله بن مسعود عرض کرد: آن امامانی که ذکر فرمودی از صلب حسین اند، چه کسانی هستند؟

حضرت، سر مبارک را قدری به زیر انداخته، بعد از آن، سر بلند نموده، فرمود:

یابن مسعود! از امر عظیمی سؤال کردی، و لیکن من تو را خبر می دهم که از صلب این فرزند من حسین، ولد مبارکی بیرون می آید که هم نام با جدّ خود علی علیه السلام است، لقب او عابد و نور زاهدین است و از صلب او ولدی بیرون می آید که اسم او، اسم من است و شبیه ترین خلق به من است، او علم را می شکافد شکافتنی و ناطق به حق و امرکننده به صواب است و خدای تعالی از صلب او کلمه حقّ و لسان صدق را بیرون می آورد. ابن مسعود از اسم او، سؤال کرد، فرمود: اسم او، جعفر صادق است.

بعد از آن حسان بن ثابت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و انشای مدح آن حضرت نمود. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاسته، داخل خانه عایشه شد. ما یعنی من و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس نیز با آن حضرت داخل خانه شدیم. دأب رسول الله چنین بود که اگر کسی از او سؤال می نمود، جواب می فرمود و اگر از او سؤال نمی کردند، خود ابتدا به سخن می نمود.

پس من عرض کردم: بآبی أنت و امی یا رسول الله! آیا ما را به باقی خلفا از صلب حسین خبر نمی دهی؟

فرمود: نعم یا ابا هریره! خدای تعالی از صلب جعفر، مولود نقی طاهر بیرون می آورد که همنام موسی بن عمران است، از صلب موسی فرزندی بیرون می آید که رضا خواننده می شود و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود: بآبی المقتول فی أرض الغربه و از صلب رضا فرزند او محمد را بیرون می آورد که محمود و اطهر در خلق و احسن در خلق است، از او ولدش علی خارج می شود که طاهر الحسب و صادق المهجه است، از او حسن نقی طاهری بیرون می آورد که ناطق از جانب خدا و پدر حجّه الله است.

و از صلب او، قائم ما اهل بیت را بیرون می آورد که «یملأ الله الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا» و برای او هیبت موسی، حکم داود و بهای عیسی علیهما السلام است و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[روایات نبوی درباره ائمه دوازده گانه] ۲ رفره

اشاره

بدان که قسم دوم نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او، اوصیا و خلفای رسول خدا واحدا بعد واحد هستند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل: [حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]

حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

خلفا و اوصیا و حِجَّتِ هَایِ خِدا بِرِ خَلْقِ بَعْدِ ازِ مَن، دوازده نفرند:

اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است. عرض کردند: یا رسول الله! برادر تو کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب.

عرض کردند: فرزند تو کیست؟

فرمود: مهدی، که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. (۱)

حدیث دوّم: [حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]

حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من سَیِّدِ پیغمبرانم و علی،

سَیِّدِ اوصیاست و اوصیای من بعد از من، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، مهدی است. (۲)

حدیث سوّم: [نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عمر، جوانی یهودی از اولاد

هارون نزد او آمد و مسایلی چند از او سؤال نمود. عمر پس از عجز از جواب، امر او را به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

محوّل نموده، چون جوان هارونی به خدمت حضرت مشرف شد، مسایل خود را سؤال نموده و جواب کافی و شافی شنید.

عرض کرد: خبر ده که امامان عادل بعد از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چند نفرند؟

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ص ۳۱۲.

۲- ر. ک: کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۴.

فرمود: ای هارونی! خلفای محمّد، دوازده نفر امام عادلند که به آن‌ها، زیان نرسانند، هر که آن‌ها را ذلیل کند و به سبب مخالفت کسی که با ایشان طریق خلاف پوید، مضطرب نگردند، ایشان در راه دین خدا از کوه‌های بلند حکم ترند.

جوان هارونی عرض کرد: آن چه خبر دادی، راست گفتی؛ قسم به ذات خدا که همه آن‌ها را در کتب پدرم که موسی به او گفته بود و او به دست خود نوشته، بدین منوال دیدم (۱).

حدیث چهارم: [و نیز حموی به اسناد عدیده از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده]

و نیز حموی به اسناد عدیده از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت:

خدمت فاطمه زهرا علیها السّلام مشرف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و لمعان (۲) آن، چشم را خیره می‌کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم.

عرض کردم: این نام‌ها، چه کسانی هستند؟

فرمود: این‌ها نام‌های اوصیای پیغمبر است که اوّل ایشان پسر عمّ علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان، قائم است (۳).

حدیث پنجم: [دوریستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده]

دوریستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، مالک امر می‌شوند و بعد از آن امور کریهه (۴) و شداید عظیمه به ظهور رسد و چون مهدی از اولاد من خروج کند، خدای تعالی در یک شب امر او اصلاح نماید که زمین را از عدل پر کند. (۵)

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- نور.

۳- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الاستنصار فی النص علی الائمه الاطهار، ص ۱۸.

۴- زشت، ناپسند.

۵- مناقب آل ابی طالب ج ۱، ص ۲۵۲.

حدیث ششم: [ابراهیم بن محمد حموی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عباس روایت کرده]

ابراهیم بن محمد حموی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالک امر می شوند (۱).

حدیث هفتم: [و نیز حموی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده]

و نیز حموی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من که اهل بیت هستند. این ها دو خلیفه من، پس از من اند، از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض من وارد شوند (۲).

حدیث هشتم: [ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]

ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو ثقل را خلیفه کردم، کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند و این ها دو خلیفه من، پس از من اند. این ها دو طناب کشیده شده از آسمان به زمین اند و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند (۳).

حدیث نهم: [و ایضا ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]

و ایضا ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو ثقل را به جای خود می گذارم و در جای خود خلیفه می کنم و فرمودند: خداوند! حق را با علی بگردان هر کجا که علی می گردد.

۱- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۴۱-۲۴۰.

حدیث دهم: [قاضی ابو الفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده]

قاضی ابو الفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از ما دوازده خلیفه است که خداوند ایشان را یاری می کند بر کسی که قصد دشمنی ایشان را نماید.

حدیث یازدهم: [ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود نقل نموده]

ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود نقل نموده؛ در مجمعی که بیش از دویست نفر از مهاجرین و انصار حاضر بودند، علی علیه السلام مناقب و فضایل خود را ذکر می فرمود و از حضار استشهاد می نمود که شما را به خدا قسم می دهم! آیا به یاد دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر خطبه ای که بعد از آن دیگر خطبه ای نفرمود، چنین فرمود:

من در میان شما دو چیز نفیس می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، اگر به این دو متمسک شوید، هرگز در ضلالت نمی افتید و گمراه نمی شوید و آن دو از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت بر حوض من وارد شوند.

عمر بن خطاب خشمناک شده، از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! همه اهل بیت تو چنین اند؟

فرمود: نه، بلکه عترت من که اوصیای من اند؛ اول آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر و خلیفه من در امت من است، آقای هر مؤمن و مؤمنه است و او، اول اوصیای من است.

پس فرزندم حسن، بعد، فرزندم حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین، هر یک بعد از دیگری تا وقتی که بر حوض من وارد شوند.

ایشان حجت های خدا بر خلق و خزاین علم و معدن حکمت الهی هستند؛ هر که از ایشان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس ایشان را معصیت نماید، خدا را معصیت نموده است. همه گفتند: ما شهادت می دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود. (۱)

حدیث دوازدهم: [و نیز ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده]

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که در زمان خلافت عثمان، روزی علی علیه السلام را دیدم در مسجد نشسته بود و با مردم درباره علم فقه گفتگو می کرد. بعد حضار را قسم داد که هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه در حق من شنیده، خبر دهد که فرمود: علی برادر، وزیر، وصی و خلیفه من در امت من است و بعد از من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری.

پس زید بن ارقم و براء بن عازب و جماعت بسیاری از مهاجرین برخاسته و گفتند:

ما گواهی می دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ایها الناس! حق تعالی امر فرمود، بعد از خودم، وصی و خلیفه خود را برای شما نصب کنم و اطاعت او را بر مؤمنان واجب فرمود و شما را به قبول ولایت او امر فرمود. من شما را گواه می گیرم، آن ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده، مخصوص این مرد است- و دست مبارک خود را بر دوش علی بن ابی طالب گذاشت- و بعد از او برای دو فرزند او و برای اوصیای من، بعد از ایشان است که از اولاد ایشان اند.

و فرمود: ای گروه مردم! برای شما بیان کردم آن کسی را که پناه شما و امام و دلیل و هادی شما پس از من باشد؛ برادرم علی بن ابی طالب، و هم چنین اوصیای بعد از او باشند، با ایشان باشید که ایشان با حق اند و حق با ایشان است. پس این را گفتند و نشستند.

[وجوب اقتدا به ائمه] ۳ رفرقه

بدان که قسم سوّم در نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرق و روایات علمای عامّه، بر وجوب اقتدا به امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از اولاد او- صلوات الله علیهم

اجمعین- و چنگک زدن به ولایت ایشان که حبل الله المتین و عروه الوثقای دین و امامان اهل زمین اند و اطاعت ایشان، اطاعت خداوند و معصیت ایشان، معصیت خداوند است و در آن چند خبر می باشد.

الف. ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابراهیم بن محمد حموینی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که خوشنود باشد به زنده شدن من، زنده شود و مثل مردن من بمیرد و در بهشتی جای گیرد که خداوند عالم درختان آن را به ید قدرت خود غرس نموده، باید علی را دوست بدارد و به ائمه دین بعد از من، اقتدا و پیروی نماید؛ زیرا ایشان، عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و حق تعالی به ایشان علم و فهم، کرامت فرموده است. پس وای بر آن کسانی که از امت فضل ایشان را تکذیب کنند. (۱)

ب. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

فاطمه علیها السلام سرور سینه من است، دو فرزندش میوه دل من اند و شوهرش، نور دیده من است. ائمه از اولاد او، امنای پروردگار من اند و ریسمان کشیده شده میان خدا و بندگان اویند. هر که به آن ها پیوندد، نجات یابد و هر کس از ایشان بازپس بماند، هلاک شود. (۲)

ج. صدر الائمه موفق بن احمد به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

هر که می خواهد به زندگی من زنده باشد و به مردن من بمیرد و داخل بهشتی شود که پروردگار من به من وعده فرموده، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه طاهره او

۱- ر. ک: بصائر الدرجات، ص ۶۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۷۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۹.

۲- مائه منقبه من مناقب امیر المؤمنین، صص ۷۷-۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ۱۱۰.

تولاً جوید، ایشان ائمه هدی و چراغان راه هدایت اند؛ شما را از شاهراه هدایت بیرون نمی برند و در وادی (۱) ضلالت نمی افکنند. (۲)

د. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که چون مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند، آن حضرت خطبه ای خواند و فرمود:

ایها الناس! آگاه باشید که نیکان از عترت من و پاکان از قبیله من حلیم ترین مردم در کوچکی، و داناترین مردم در بزرگی اند.

آگاه باشید، ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خدا و حکم ما، به حکم خداست؛ اگر از ما پیروی کنید به بصایر ما هدایت یابید و اگر نکنید، خدا شما را هلاک گرداند.

رایت حق با ماست؛ هر که از آن پیروی کند به ما ملحق شود و هر کس از آن پس بماند، هلاک گردد.

ه. ابو المظفر سمعانی در کتاب مناقب الصحابه به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عرفات به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم؛ من ریشه آن درخت ام و تو فرع آن، حسن و حسین هم شاخه های آن؛ هر کس به شاخه های آن چنگ زند، خداوند او را داخل بهشت گرداند. این حدیث را ابراهیم بن محمد حموی نیز به دو سند صحیح از جابر روایت کرده است.

و. احمد بن حنبل در مسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

ستارگان، برای اهل آسمان امانند. اگر برطرف شوند، اهل آسمان نیز برطرف خواهند شد و اهل بیت من برای اهل زمین امانند، اگر آن ها نباشند، اهل زمین نیز

۱- دشت، بیابان.

۲- بصائر الدرجات، ص ۷۱؛ الامامه و التبصره من الحیره ابن بابویه قمی، ص ۴۴؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ص ۴۲۶.

نخواهند بود. (۱)

ز. ابراهیم بن محمد حموینی به چهار سند روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی، أمان لأمتی. (۲)

ح. موفّق بن احمد به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! چون روز قیامت شود، من به خدای تعالی متمسک باشم، تو دامن من گیری، اولاد تو دامن تو گیرند و شیعیان ایشان، دست به دامن ایشان زنند.

ط. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از مقداد بن اسود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله، برات نجات از آتش جهنم و محبت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، گذشتن از صراط و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله، امان از عذاب است. (۳)

ی. صاحب مناقب الفاخره از ابی بکر بن ابی قحافه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! من و تو از جنب خدا آفریده شده ایم.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! جنب خدا کدام است؟

فرمود: سرّی مکنون و علمی است مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده. پس هر که ما را دوست دارد، به عهد ما وفا کرده است و هر کس ما را دشمن دارد، در آخرین نفس که از دنیا بیرون رود، خواهد گفت: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» و از آن چه در جنب خدا یعنی رسول او و ائمه دین تقصیر کرده، نادم و پشیمان خواهد شد.

یا. قاضی ابو الفرج بغدادی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که می گفت: به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمسک جوید! زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

۱- العمده، ابن البطریق، ص ۳۰۸؛ الطرائف، ص ۱۳۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰.

۳- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۷۸ و ج ۲، ص ۲۵۴ و ج ۳، ص ۱۴۱.

«من تمسک بعترتی، کان من الفائزین» (۱)

ی.ب. ابن عقده از سفیان ثوری از ابی سعید روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت به جای آورد، بعد رو به اصحاب کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح و باب حطه بنی اسرائیل است، پس بعد از من به اهل بیت من تمسک جوید که ایشان ائمه راشدین از ذریه من اند و هرگز شما را گمراه نخواهند نمود.

بعضی گفتند: عدد اهل بیت بعد از تو چند نفراند؟

فرمود: «اثنی عشر من اهل بیتی» (۲)

یح. قاضی ابو الفرج بغدادی به سند خود از وائله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

دوستی من و اهل بیتم، در هفت موضع امت مرا نفع می بخشد که هول و وحشت آن مواضع، عظیم است؛ نزد حضور اجل، در قبر، در نشر و نزد حساب و کتاب و میزان و صراط. کسی که من و اهل بیتم را دوست داشته باشد و بعد از من به ایشان متمسک شود، ما نیز در روز قیامت شفعاى او خواهیم بود.

آن گاه از او سؤال کردند: تمسک به ایشان به چه نحو خواهد بود؟ فرمود: ائمه بعد از من، دوازده امام اند؛ هر که ایشان را دوست داشته باشد و به ایشان اقتدا نماید، فایز گردد و نجات یابد و هر کس از ایشان تخلف ورزد، گمراه و هلاک شود.

ید. کلبی از ابن اوس روایت کرده که از بصره به جانب مدینه رفتم و خدمت امّ المؤمنین، امّ سلمه مشرف شدم. او به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امت من مختلف و متفرق خواهند شد، پس اهل بیت مرا مراقبت نمایند که حق با ایشان است هر جا که باشند.

گفتم: اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کیانند که حضرت رسول، امت را امر فرموده به

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۷.

۲- ر. ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۱۱.

ایشان تمسک جوییم؟

ام سَلِمَه گفت: ایشان ائمه بعد از رسول خدایند، نه نفر از صلب حسین که از اهل بیت رسول خدا هستند و همه ایشان، مطهر و ائمه معصوم اند علیهم السلام. (۱)

[بودن ائمه (ع) از طینت رسول خدا (ص)] ۴ رفره

بدان که قسم چهارم در نصوصات وارده از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که ائمه از ولد او که عترت اویند، از طینت او و از نور خدا خلق شده اند.

از جمله خبری در تفسیر آیه شریفه اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ... (۲)، الی آخر است که جمعی از مفسرین عامه چون ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخره، روایت کرده اند که مراد از «مشکات» حضرت فاطمه علیها السلام، «مصباح» حسن و حسین (۳) و نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ (۴) ائمه هدی از عترت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند که خدای تعالی هر کس را بخواهد، به نور ایشان هدایت می فرماید.

از جمله خطبه معروفه ای از امیر المؤمنین علیه السلام که مسمی به خطبه لؤلؤه است که ائمه ضلال را مذمت می نماید و بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - را بیان می فرماید.

تا آن که یکی از حاضرین عرض کرد: یا امیر المؤمنین از خلفای باطل و علامات ایشان بیان فرمودی، حال از ائمه حق بعد از خودت ما را خبر ده!

فرمود: مالک این امر خلافت، ائمه اثنا عشراند؛ نه نفر ایشان از صلب حسین است

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۱۸۲-۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۴۶-۳۴۵.

۲- سوره نور، آیه ۳۵.

۳- ر. ک: تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۲.

۴- سوره نور، آیه ۳۵.

که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ خَبْرَ دَادِ كَمَا فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ بِسَاقِ عَرْشِ نَظَرِ نَمُودِم، دوازده نور دیدم، عرض کردم: یا رب! این انوار چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! این انوار، ائمه از ذریه تواند.

عرض کردم: یا رسول الله اسامی ایشان را برای من بیان فرما!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بلی، تو اول ایشانی که امام و خلیفه بعد از من خواهی بود؛ بعد از تو دو فرزندت حسن و حسین؛ بعد از حسین، پسر او علی زین العابدین؛ بعد از او، فرزندش محمد که به باقر ملقب است؛ بعد از او، پسرش جعفر که مسمی به صادق است؛ بعد از او موسی که به کاظم، مدعو است؛ بعد از او، ولد او علی که به رضا خوانده شده است؛ بعد از او، فرزندش محمد که به زکی مدعو است؛ بعد از او، ولدش علی که به نقی مدعو است؛ بعد از او، پسرش حسن که به امین ملقب است و بعد از حسن، پسر او که هم نام و شبیه من است که به وسیله آن، «يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا» (۱).

از جمله ابن عقده، از کثیری از علما و مشایخ خود از ابی ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

در لیلۃ المعراج به ساق عرش نظر کردم، دیدم، نوشته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدِيَهُ بَعْلِي وَنَصْرَتُهُ بَعْلِي» و بعد از علی یازده نور دیگر دیدم که ایشان حسن، حسین، علی، علی، محمد، محمد، جعفر، موسی، حسن و حجت بودند.

عرض کردم: الهی و اینان انوار کیانند که به اسم خود مقرون فرمودی؟

ندا رسید: یا محمد! ایشان ائمه اند و اوصیای بعد از تو خواهند بود؛ فطوبی لمحبتهم و الویل لمبغضیهم (۲).

از جمله در روایت مکحول از وائله آن که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم فرمود:

۱- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۱۸-۲۱۷.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۳۳ و ۱۱۸؛ مونیة المعاجز، ج ۲، ص ۳۹۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص

در ليله المعراج به من وحی شد: یا محمد! من رسولی بعث ننمودم مگر آن که برای او وصی قرار دادم که بعد از انقضای اجلس به امر او قائم شود، پس علی بن ابی طالب را وصی خود قرار ده که من تو و علی را از نور واحد و ائمه راشدین را از نور شما خلق کردم؛ آیا دوست داری ایشان را مشاهده نمایی؟ عرض کردم: بلی!

خطاب آمد سر خود را بلند نما! چون سر، بلند کردم، انوار ائمه بعد از خود را دیدم که دوازده نور بودند.

عرض کردم: یا رب! این انوار، چه کسانی هستند؟

وحی شد: این انوار، ائمه بعد از تو، دیدم که همه ایشان امنا و معصوم اند. (۱)

و در روایت دیگر: ائمه من بعدک و الأخیار من ذریکتک. (۲)

از جمله صاحب کتاب مقتضب الأثر (۳) از مؤلف کتاب ثوابه الموصلی روایت کرده و او به سند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در ليله المعراج، حق تعالی به سوی من وحی فرمود:

«یا محمد! انی خلقت علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمه من نور واحد، ثم عرضت ولایتهم علی الملائکه. یا محمد! لو أنّ عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع ثم لقانی جاحدا لولایتهم، أدخلته النار.

ثم قال: یا محمد! أتحبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: تقدّم أمامک فقدّمت أمامی فإذا علی بن ابیطالب علیه السّلام و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجّه القائم کأنه

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۲- الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۴۲؛ کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳- مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۴-۲۳.

الكوكب الدرّي في وسطهم.

فقلت: يا ربّ! من هؤلاء؟

قال تعالى: هؤلاء الأئمّه و هذا القائم، محلّل حلالى و محرّم حرامى و ينتقم من أعدائى، أحبه فإنّى احبه و احبّ من يحبه.»

اخطب خوارزمى و فخر القضاة بغدادى به سند خود از ابى سلمان، راعى رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم چنین روایت کرده که رسول خدا فرمود: در ليله المعراج به من وحى شد:

«يا محمّد! إننى خلقتك و عليّا و فاطمه و الحسن و الحسين من أشباح نور من نورى و عرضت ولايتكم على أهل السّموات و الأرضين فمن قبلها كان عندى من المؤمنين و من جحدّها كان من الكافرين.

يا محمّد! لو أنّ عبدا من عبادى عبدنى حتّى ينقطع و يصير مثل الشن البالى، ثمّ أتانى جاحدا بولايتكم ما غفرت له حتّى يقمّر بولايتكم.

يا محمّد! أتحبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: التفت عن يمين العرش، فالتفت، فإذا أنا بعلّى و فاطمه و الحسن و الحسين و عليّ و محمد و جعفر و موسى و عليّ و محمد و عليّ و الحسن و المهديّ فى ضحضاح من نور قيام، يصلّون و المهديّ فى وسطهم كأنّه كوكب درى.

فقال: يا محمّد! هؤلاء الحجج و هذا الشائر من عترتك. يا محمّد! و عزّتى و جلالى إنّه الحجّه الواجبه لأوليائى و المنتقم من أعدائى.» (١)

١- ر. ك: مائه منقبه من مناقب امير المؤمنين، ص ٣٩؛ الغيبه، شيخ طوسى، ص ١٤٨؛ الاربعون حوثيا، ص ٤؛ الطرائف، ص ١٧٣.

[اهل بیت، سفینه نجات] ۵ رفره

بدان که قسم پنجم نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که اهل بیت و عترت طاهره او سفینه نجات اند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است؛ هر که در آن نشست، نجات یافت و هر که از آن باز ماند، هلاک گردید.

از اخبار و روایات عامه که به طرق کثیره روایت کرده اند، از جمله ابن مغزلی شافعی به پنج سند و روایت از ابن عباس و ابوذر و ابن اکوع و سعید بن جبیر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هر که بر آن نشست، نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید، غرق شد.

و ابراهیم بن محمد حموی به چهار سند و روایت از ابن عباس و ابی سعید خدری و غیر ایشان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجی و من تخلف عنها هلك.» (۱) حاکم ابو القاسم حسکانی به سند خود، همین حدیث را به عین الفاظ و بدون تغییر نقل کرده است.

و واحدی بعد از نقل این حدیث که «قال رسول الله: مثل أهلیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجی و من تخلف عنها هلك» این عبارت را گفته است: «انظر کیف دعی الخلق إلى النسب إلى ولأئهم و السیر تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه السلام، جعل ما فی الآخرة من مخاوف الأخطار و أهوال النار کالبحر الذی لبحج براكبه فیورده مشارع المتیة و یفیض علیه سجال البلیة و جعل اهل بیته علیه السلام: سبب الخلاص من مخاوفه و النجاه من متالفه و کما لا یعبر البحر الهیاج عند تلاطم الأمواج إلا بالسفینه كذلك لا یأمن لضج الجحیم و لا یفوز بدار التعمیم إلا من تولی اهل بیت الرسول صلوات الله علیهم و نحل لهم وده و نصحته و أكد فی موالاتهم

۱- ر. ک: قرب الاسناد، ص ۸؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ذخائر العقبی، ص

عقیدته؛ فَإِنَّ الْمَذِين تَخَلَّفُوا عَنْ تِلْكَ السَّيْفِينِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى أَنْكَالٍ وَجَحِيمٍ ذَاتِ أَغْلَالٍ. وَكَمَا ضَرَبَ مِثْلَهُمْ، مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ، قَرْنَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَجَعَلَهُمْ ثَانِيَهُ. (۱) انتهى كلامه.»

این کلام اخیر او به حدیث متواتر «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَرْتِي» اشاره است، چنان که ذکر خواهد شد. إن شاء الله.

ابو المظفر سمعانی به سند خود از سلمه روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مثل أهل بيتي، مثل سفینه نوح؛ من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق.»

محمد بن نجار که از اکابر محدثین چهار مذهب و از موثقین و معتمدین ایشان است، همین حدیث را به عینه به اسناد عدیده نقل کرده است.

[وجوب به تمسک به ثقلین] ۶ رفره

بدان که قسم ششم نصوص وارده از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر وجوب تمسک به ثقلین است.

این حدیث شریف را از طرق و روایات عامه در بیش از چهل حدیث که در کتب اخبار و مؤلفات معتبره خودشان از صحاح سته و غیر آن، نقل نموده اند، چون بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی و اندلسی در جمع بین صحاح سته و ثعلبی، ابن مغذلی شافعی، صدر الأئمه موفق بن احمد، احمد بن حنبل در مسند خود، سمعانی در کتاب فضایل الصّیاحابه، مؤلف کتاب سیر الصّیاحابه، ابن ابی الحدید، عبد الله بن احمد بن حنبل، صاحب مشکات، زهری، ابن حجر در کتاب صواعق محرقة (۲)، حمیدی، مسعودی و قاضی روزبهان بلکه در بسیاری از اخبار وارده در واقعه غدیر خم، از طرق و روایات خودشان عین همین حدیث شریف را نقل نموده اند که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي

۱- ر. ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۲- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ص ۲۲۸.

اوشك أن تدعى فأجيب و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله، جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إن اللطيف الخبير، أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» (۱).

بلکه حدیث و جوب تمسّیک به ثقلین به طرق و روایات ایشان بیش از هفتاد حدیث است که متقارب المضمون روایت کرده اند که مضامین و وجه استدلال به آن ذکر شد. فلا نطیل الکلام بإعادته.

[احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحف انبیای گذشته] ۷ رفره

بدان که قسم هفتم نصوص من الله تعالی است از الواح و کتب و صحف انبیای سلف و احادیث قدسیه که بر خلافت و امامت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین از ذریه او به طرق و روایات منقوله از علما و روات عامه صریح اند.

و آن نیز بسیار است که در مؤلفات و کتب معتبره خودشان ذکر کرده اند؛ چون محمد بن مؤمن شیرازی، ابراهیم بن محمد حموی، ابن مغزالی شافعی، سمعانی، ابو بکر جبلی، ثعلبی، مؤلف کتاب سیر الصحابه، عبد القادر شهرزوری، ابی سفیان دمشقی، ضیاء الدین شافعی در کتاب دلایل، صاحب رساله قوامیه، ابو نعیم حافظ در کتاب حلیه الأولیا، صاحب تاریخ بغداد، صدر الائمه موفق بن احمد، حافظ عبدی صاحب تاریخ جرجان، نظنزی در خصایص، مؤلف کتاب بصری، طبری، ابو مخنف، ابن شیرویه دیلمی، محمد بن جریر طبری، حبیب بن جهم، ابو بکر هزلی، زمخشری در کتاب ربیع الأبرار، غزالی، صاحب مناقب الفاخره، یوسف بن یعقوب بن سفیان، ابو عبید القاسم در تفسیر خود، مؤلف کتاب ثوابه الموصلی، حافظ بن عقده و کثیری از هؤلاء اخبار در باب الواح و احادیث قدسیه را به اسانید عدیده روایت کرده اند که

۱- ر. ک: مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۵؛ معانی الاخبار، ص ۹۰.

بیش از چهل روایت است که بعضی از آن‌ها مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام است و بعضی از آن‌ها در دلالت بر مقصود بالنسبه به آن حضرت و ائمه طاهرین، از ذرّیه او که ایشان حجج الله و خلفائه فی ارضه مشترک اند که تفصیل این اخبار در بشارات الواصیه و صحیفه معراجیه، سمت تحریر یافت.

[نصوص در عدد ظفا] ۸ رفره

اشاره

بدان که قسم هشتم نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که عدد خلفای بعد از من دوازده نفر و به عدد نقبای بنی اسرائیل است که همه آن‌ها بر سبیل اجمال و اختصار، از قریش اند.

این طایفه از اخبار را علما و روات خاصه و عامه قریب به دوست روایت که متقارب المضمون و متناسب الدلاله اند نقل نموده اند و بر سبیل اجمال، به همان طرق و روایات علمای عامه اشاره می نمایم.

محمد بن عثمان ذهبی که از معاریف روات و از جمله اخبار مخالفین است، به سند خود از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خلفای من، بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل، دوازده نفر، همه از قریش خواهند بود. (۱)

عثمان بن ابی شیبه و ابو سعید و ابو کریب و ابراهیم بن سعید و ابن غیلان از روات عامه هریک به سند خود از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفرند و کلهم من قریش.

حمّاد بن زید به سند خود از شعبی و او از مسروق روایت کرده است که ما نزد ابن مسعود به قرائت قرآن مشغول بودیم.

شخصی به او گفت: هیچ از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردی که بعد از تو چند نفر خلیفه،

صاحب امر این امت می شوند؟

عبد الله بن مسعود گفت: از روزی که به عراق آمدم، احدی از من این سؤال را نکرده.

بلی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردیم، فرمود: دوازده نفر، به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند. (۱)

عبد الله ابی امیه به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لن یزال هذا الدین قائما إلی اثنی عشر خلیفه من قریش فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها.

یعنی همیشه دین اسلام به وجود دوازده نفر خلیفه قایم است که از قریش باشند.

چون زمان خلافت ایشان منقضی شود، زمین به اهل خود موج می زند که نظام عالم برطرف خواهد شد و اوضاع قیامت برپا می شود.

ابو بکر بن خثیمه به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، فرمود: بعد از من دوازده نفر از قریش خلیفه خواهند بود.

عرض کردم: بعد از آن، چه خواهد بود؟

فرمود: هرج و مرج. (۲)

دوریستی به سند خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: از پدرم عباس شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا عم! دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر می شوند و بعد از آن، امور کریهه به ظهور می رسد. پس مهدی از اولاد من خروج کند و خدای تعالی در یک شب امر او را اصلاح آورد؛ زمین را از عدل پر کند، چنان که از جور پرشده باشد.

و احمد بن حنبل همین حدیث را در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده

۱- ر. ک: روضه الواعظین، ص ۲۶۱؛ کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۵-۲۴؛ الخصال، ص ۴۶۷.

۲- ر. ک: الاستنصار، صص ۲۵-۲۴؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۴، کتر العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

است که در حین وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از او سؤال کردم: چون تو از دنیا بروی، به چه کسی رجوع کنیم؟

حضرت به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این مرد؛ «فإنَّه مع الحقِّ و الحقِّ معه، ثمَّ يكون من يعده أحد عشر إماما مفترضة طاعتهم، كطاعتي.»

نیز دوریستی به سند خود از ابن مثنی و او از پدرش روایت کرده که از عایشه پرسیدم خلفای بعد از رسول خدا چند نفرند؟

عایشه گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: عدد خلفای بعد از من، دوازده است.

گفتم: چه کسانی هستند؟

گفت: نام های آن ها نزد من به املائی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مکتوب است. گفتم: به من نشان ده! امتناع نمود و نشان نداد. (۱)

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بعد از من، خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا بر خلق، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است.

عرض کردند: یا رسول الله! برادرت کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

عرض کردند: فرزندان کیست؟

فرمود: مهدی که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. (۲)

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود: من سید پیغمبرانم و علی، سید اوصیاست و اوصیای بعد از من، دوازده

۱- ر. ک: الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- ر. ک: کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ص ۳۱۲.

نفرند که اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر ایشان قائم است. (۱)

مالکی در فصول المهمّه به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که امامان دوازده نفراند؛ همه از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن ها علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

بخاری در صحیح (۲) خود از ابن عیینه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

پیوسته امر مردم می گذرد، مادامی که دوازده نفر، ولی و صاحب اختیارند و کلمه دیگری فرمود که آن را نشنیدم. سؤال کردم آن کلمه چه بود؟

گفتند؛ فرمود: کلّهم من قریش.

نیز بخاری در صحیح (۳) به سند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم، می فرمود: پیوسته امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم نیز در صحیح (۴) خود از عبد الله بن عمر همین حدیث را روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همیشه امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم در صحیح (۵) خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: امر اسلام، منقضی و برطرف نخواهد شد تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بگذرد. پس به کلامی تکلم نمود که من نشنیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت:

فرمود: کلّهم من قریش.

ایضا مسلم در صحیح (۶) خود از عبد الملک بن عمیر و او از جابر به این لفظ روایت

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۵.

۴- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳-۲.

۵- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۶- همان.

کرده که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لا يزال الأمر ماضيا ما ولأهم اثني عشر رجلا كلهم من قریش»؛ یعنی: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: همیشه امر اسلام، ماضی و برقرار است، مادامی که والی ایشان دوازده نفر باشند که همه ایشان از قریش اند.

مضمون این روایت را مسلم به چند سند و روایت نقل کرده است.

هم چنین مسلم در صحیح (۱) خود به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قریش»؛ یعنی، این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلال است تا دوازده نفر خلیفه که همه ایشان از قریش اند.

مضمون این حدیث را به همین لفظ، مسلم به همین سند، حمیدی به چند سند و روایت و ابو الحسن زرّین عبدی در جمع بین صحاح سته به چند سند و روایت نقل کرده اند.

همچنین مسلم در صحیح (۲) خود، حمیدی و ابو داود سجستانی در کتاب سنن (۳) و بخاری در صحیح، هریک به اساتید عدیده و روایات کثیره روایت کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة و تكون عليهم اثني عشر خليفة كلهم من قریش»؛ یعنی، دین اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می باشد که همه آن ها از قریش اند.

نیز سمرقندی، محدّث خراسان، کاتب ابو القاسم، مسلم در صحیح، حمیدی، ابو الحسن زرّین عبدی و ابو داود سجستانی هریک به چند سند و روایت به این لفظ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده اند که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لا يزال الدين قائما حتى يكون اثني عشر خليفة كلهم من قریش».

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ ر. ك: الخصال، ص ۴۷۰؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.

۳- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹.

ابن بطریق در کتاب مستدرک، به این لفظ، بیست حدیث به اسانید صحیح و معتبر روایت کرده که قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم: «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفه و ما ولّاهم اثني عشر خليفه كلهم من قریش.» (۱)

ابن مردویه در کتاب فردوس، به این لفظ روایت کرده که قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم: «لا يزال هذا الأمر قائماً، حتّى يمضى اثني عشر أميراً كلهم من قریش.» (۲)

ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء به دو سند روایت کرده که رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله و سلم در خطبه خود فرمود: «یکون بعدی اثني عشر خليفه كلهم من قریش.» (۳)

و از ابن عتّاس و ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده اند که جابر خدمت رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟

فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند که از تمام اسلام سؤال نمودی! عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است که خدای تعالی می فرماید: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً.

پس، ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان، قائم - صلوات الله عليهم اجمعين - است.

ثعلبی نیز در تفسیر خود، مضامین این اخبار را روایت کرده، صاحب جامع الاصول نیز این اخبار را به چند سند و روایت نقل کرده، سدی هم در تفسیر خود، روایت کرده، نسایی و ترمذی نیز در دو صحیح خود، اکثر این اخبار را روایت کرده اند. (۴)

و بالجمله این قسم از اخبار، از اخبار متواتره مسلمه بین طرفین است که در سند

۱- ر. ک: الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۲۴؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۱۷ و ۴۲۲؛ الطرائف، ص ۱۷۰.

۲- ر. ک: المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۸۹؛ کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین، ص ۲۳۱.

۳- مجمع الفائده و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.

۴- ر. ک: التحصین لاسرار مازاد من اخبار، صص ۵۷۱-۵۷۰.

این روایات برای احدی مناقشه نیست و قاضی روزبهان، با آن کمال تعصب خود گفته که حدیث «اثنی عشر خلیفه بعدی» از صحاح اخبار است.

و چون اصل سند این اخبار بر تو واضح شد، حال در دلالت این اخبار بر مدعا نقل کلام می نمایم و می گوئیم همین قسم از اخبار منقوله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - فضلا از آن هفت قسم دیگر برای علمای شیعه در استدلال بر امامت و خلافت ائمه طاهرین و باطل نمودن ماسوای مذهب شیعه، کافی خواهد بود.

این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه به منزله نص صریح اند بر حقیقت مذهب شیعه و آن که خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله، ائمه دین از ذریه او هستند، واحدا بعد واحد که همه از قریش اند.

این ناچیز گوید: در کفایه الموحّدین بعد از نقل این اقسام از اخبار و لا سیما قسم اخیر آن ها و گفتن این که این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه، به منزله نص صریح بر حقیقت مذهب شیعه اند، در مقام تعداد آن قراین فرموده است:

قرینه اولی: آن که انحصار عدد خلفای رسول خدا به این عدد مخصوص که همه این اخبار، ناطق به آن است، مخصوص مذهب امامیه است و احدی از سایر طوایف مسلمین به انحصار خلافت در عدد مذکور قایل نشده اند.

پس این اخبار به معونه این قرینه خارجه، صریح بر حقیقت مذهب امامیه است که بر امامت و خلافت ائمه اثنا عشر از اهل بیت رسول خدا قایل اند.

مؤید مطلب است آن چه از اخبار عامه و خاصه رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: ائت من هفتاد و سه فرقه اند؛ یک فرقه آن برحق و اهل بهشت اند و آن فرقه، شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام است. چنان که ابن مردویه و موفق بن احمد، همین مضمون را روایت کرده اند.

قرینه ثانیه: آن که لفظ لا یزال که اکثر این اخبار ناطق به آن است، صریح در استمرار و عدم انقطاع خلافت ائمه اثنا عشر از خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر دنیا است.

هم چنین در اکثر این اخبار مذکور است: «حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» که صریح است در آن که خلافت این ائمه اثنا عشر تا روز قیامت باقی و برقرار است و خلافت، مخصوص ایشان است و خلافت غیرایشان باطل و عاطل است؛ این عین مذهب امامیه است که به امامت اثنا عشر از ائمه طاهرين از اهل بیت رسالت قایل اند که دوازدهمی ایشان غایب و خلافت ایشان تا قیام ساعت باقی است.

قرینه ثلثه: آن که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این اخبار کثیره تصریح فرموده که «لَا يَزَالُ الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً وَ مَا وَلَّاهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قَرِيشٍ»؛^(۱)

یعنی، دین اسلام تا قیام ساعت، همیشه با عزّت و رفعت و جلالت برقرار و به ولایت و خلافت خلفای اثنا عشر خلیفه که از قریش اند، بر همه ادیان غالب است.

و از ابده بدیهیات، بلکه بالحسّ و العیان آن که، مراد غلبه شوکت و سلطنت نخواهد بود. زیرا شوکت سلطنت، امری مشترک بین مسلمین و کفّار است و دخلی به شوکت و جلالت و رفعت در دین و شریعت ندارد. بلکه در اغلب اوقات، شوکت و سلطنت کفّار به اشدّ، بر شوکت و سلطنت سلاطین اهل اسلام، غلبه دارد. بلکه بسیاری از اوقات، سلاطین اهل اسلام، مقهور و مغلوب سلاطین کفّارند که بالمزّه مطیع و منقاد سلاطین کفّارند؛ اگرچه در بعضی از اوقات هرچند قلیل سلاطین اهل اسلام بر سلاطین اهل کفر، غلبه نموده اند.

مقتضی این اخبار آن که، همیشه باید کفر، مغلوب و اسلام، غالب باشد. پس اگر مراد به غلبه دین اسلام، همان غلبه شوکت سلطنت باشد، کذب این اخبار لازم خواهد آمد و این جدّا باطل است.

پس ناچار باید به دلالت اقتضا، مراد از غلبه دین اسلام بر کفر، غلبه در حجّت و برهان، معجزات و آیات و بینات باشد که بعد از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیوسته، علما و احبار یهود به مدینه می آمدند و بر اهل اسلام در زمان خلفا احتجاج می نمودند و

۱- ر. ک: الخصال، ص ۴۷۰؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۵.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام حجت ایشان را نقض می نمود، بسیاری از اوقات اظهار معجزه می کرد و بر سایر ادیان و ملل غیر ملت اسلام، غلبه می نمود.

و در چندین موضع، بعد از آن که خلفا از احتجاجات علما و احبار مغلوب می شدند، به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ملتجی می شدند و در کثیری از موارد، عمر بن خطاب چون به آن حضرت ملتجی می شد و آن بزرگوار کشف هموم او می فرمود، عمر می گفت: «لو لا علی لهلك عمر»^(۱).

و در زمان هریک از ائمه معصومین علیه السّلام همیشه امر بدین منوال بود که به الزامات شافیه و براهین و معجزات باهره، دحض احتجاجات اهل کفر می نمودند.

و حال هم امر چنین است که اگر بر فرض، اهل اسلام به احتجاجات و الزامات اهل کفر، مغلوب شوند؛ ناچار از جانب ولی زمان به اظهار معجزات و حلّ مشکلات تأیید خواهد شد که اهل کفر در آن چه متعلق به امر دین و مذهب و آیین است، نتوانند بر اهل اسلام، غلبه نمایند چنان که مکرر واقع شد که در کتب علمای امامیه - رضوان الله علیهم - مضبوط است.

بالجمله از واضحات است که مراد از غلبه دین اسلام و مناعت و عزّت آن بر سایر ادیان، همان رفعت و عزّت و غلبه دینیّه و ملیّه است که آثار حقیقت آن و برهان طریقه او، واضح و لایح است و به وجود خلفای طاهرین رسول خدا صلی الله علیه و آله دین اسلام همیشه قائم است الی قیام الساعه و برای احدی از اهل کفر ممکن نخواهد بود به برهان و حجت باطله خود، بر دین اسلام غلبه نماید و این امری واضح است که حاکم به صحت آن، عقل قطعی است.

قرینه رابعه: آن که کثیری از این اخبار را به این لفظ نقل کرده اند «که لا- یزال الدین قائما حتی یكون اثنی عشر خلیفه من قریش»^(۲)، در بعضی دیگر به این لفظ نقل شده

۱- ر. ک: الحدائق الناظره، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴.

۲- ر. ک: الخصال، ص ۴۷۳؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، صص ۱۲۱ - ۱۲۰ و ۱۲۵. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

«لا يزال هذا الدين قائما إلى اثني عشر خليفة فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها»^(۱) و در بعضی از این اخبار آن که «یکون بعدی اثني عشر خليفة من قريش ثم يكون هر جا و مرجا»^(۲) مستفاد از این اخبار آن که قوام دین اسلام و حفظ نظام ملت سید الأنام، منوط به وجود آن خلفا، الی یوم القیامه است.

و از واضحات آن که؛ حفظ نظام شرع، منوط و موقوف به اموری است که خلفا باید واجد و دارای آن امور باشند از صفات نفس و شرایف احوال، چون: عصمت و اعلمیت، زهد و تقوا و ترک دنیا، رأفت و رحمت و شجاعت، کرم و عبادت و نیز آن که صاحب قوه قدسیه و صاحب آیات و معجزات باشند تا آن که به وجود مقدس او، نظام شریعت، قائم و برپا شود و از برای دین اسلام و مسلمین عماد و استوانه باشند و به وسیله او، حجّت الهی بر بندگان اقامه شود.

چنین خلفایی که از این اخبار مستفاد است، در میان امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد بود مگر افاضل عترت طیبین و طاهرین او که موصوف به این صفات شریفه بوده اند و مؤید این مطلب است آن چه خاصه و عامه، از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده اند: «لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّه؛ اما ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله و بیناته اولئك خلفاء الله فی أرضه»^(۳).

ابن حجر با کمال تعصب خود در صواعق محرّقه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: در هر زمانی و هر قومی از امت من، عدولی چند که از اهل بیت من باشند و تحریف ضالین و تأویل جاهلین را از دین من نیست و نابود گردانند. بدانید امامان و

- ۱- ر. ک: الاستنصار، صص ۲۴-۲۵؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثني عشر، ص ۴، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.
- ۲- ر. ک: مجمع الفوائد و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.
- ۳- نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ج ۴، ص ۳۷؛ تحف العقول عن آل الرسول، صص ۱۷۱-۱۷۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

پیشوایان دین شما ایشان اند.

قرینه خامسه: آن که کثیری از این اخبار را از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل، دوازده نفر و همه از قریش خواهند بود.

چه آن که از این تشبیه واضح است که خلفای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید مثل نقبای بنی اسرائیل باشند که همه ایشان از صفوه الله و اولاد انبیا بودند و خداوند در قرآن مجید اکثر ایشان را مدح فرموده به آن که ایشان مصطفی و برگزیده اند؛ مانند داود، سلیمان، زکریا، یحیی و امثال ایشان. پس حال مشبه که خلفای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، باید مثل حال مشبه به که نقبای بنی اسرائیل اند، باشد.

و از واضحات بین عامه و خاصه آن که در میان امت پیغمبر آخر الزمان، احدی مانند نقبای بنی اسرائیل نبود مگر افاضل از عترت طاهره او. «فَتَعَيَّنَ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْخُلَفَاءِ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ، هُمُ الْعَتْرَةُ الطَّاهِرَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ لَا غَيْرَ، فَهُوَ الْمَطْلُوبُ».

قرینه سادسه: آن که در همین اخبار مذکوره که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به صراحت دوازده نفر از خلیفه خود را تعیین فرمود که همه ایشان از قریش اند، فرمود: «هم علی بن ابی طالب و أحد عشر من أولاده المعصومین»، مثل روایت دوریستی و احمد بن حنبل از ابن عباس از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که دوازده نفر خلیفه از آل من، مالک این امر می شوند. پس، مهدی آخرین آنان خروج کند.

و مثل روایت ابراهیم بن محمد حموی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: خلفای من دوازده نفرند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، فرزند من، مهدی است.

و هم چنین روایت دیگر از دوریستی از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السلام رجوع نمایید. ثم یكون من بعده أحد عشر إماما طاعتهم كطاعتي. (۱)

و چون حدیث منقول از جابر بن عبد الله انصاری در سؤال از عدد خلفای

۱- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَرَمَائِشِ أَنْ حَضَرَتْ كَيْفَ عَدَدِ إِيشَانِ، عَدَدِ شَهْرٍ وَ عَدَدِ نَقْبَائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اسْتِ، مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ بَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا. (۱) پس ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آن ها، قائم صلوات الله علیهم اجمعین. (۲)

و چون حدیث ابن حجر که قبلاً ذکر شد و چون حدیث مالکی در فصول المهمّه (۳) که امامان همه از آل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوازده نفرند و آن ها علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

و در تفسیر سدی که امام مفسّرین اهل خلاف است، چنین روایت کرده که چون ساره از هاجر کدورت به هم رسانید، به حضرت ابراهیم علیه السّلام وحی شد، اسماعیل و مادر او را ببر و در خانه تهامی فرود آور. من دعای تو را در حق اسماعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم، به او برکت دادم و از نسل او پیغمبر عظیم الشّانی خلق خواهم کرد، او را بر همه ظاهر و غالب خواهم ساخت و از ذریّه او، دوازده نفر بزرگوار برخواهم گزید. (۴)

بالجمله، به نصوص جمله ای از این اخبار، متعین خواهد بود که مقصود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از فرمایش او که خلفای من، دوازده نفرند و همه از قریش، همان ائمه طاهّرین از اولاد او خواهند بود، لاغیر، فهو المطلوب.

قرینه سابعه: آن که این طایفه از اخبار که بیش از حدّ تواتر است که از خاصّه و عامّه نقل شد، از جمله اخبار مسلّمه بین فریقین می باشد و لا بد است از تصدیق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اذعان به مضامین اخبار منقوله از او.

پس اگر مراد، ائمه طاهره از ذریّه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد، چنان که علمای امامیه

۱- سوره مائده، آیه ۱۲.

۲- ر. ک: التحصین، صص ۵۷۱-۵۷۰.

۳- الفصول المهمه فی معرفه الائمة علیهم السّلام، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۴.

قابل اند، فهو المطلوب و اگر مراد، ائمه دین نباشد، بلکه خلفای غیر ایشان، از سلاطین امویّه و عباسیّه باشد، پس:

اولاً: عدد ایشان از چهل متجاوز است و با حصر مستفاد از صریح این اخبار منافی است که ایشان، دوازده نفر از قریش اند.

ثانیاً: خلافت ایشان، بعد از گذشت سنین و دهور زایل و منقطع شد و صریح این اخبار آن که، باید خلافت ایشان الی یوم القیامه باقی و مستمر باشد.

و ثالثاً: اگر حمل شود که مراد از خلفای صلحای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، صلحای بنی امیه و بنی عباسیّه اند، پس آن باطل است؛ زیرا حال اصل خلفای ایشان بر تو معلوم شد، فلانطیل الکلام باعادتّه.

و اما غیر ایشان از امویّه و عباسیّه، خلیفه صالحی میان ایشان یافت نشد؛ چه آن که اول ایشان، معاویه است که به اتفاق عامّه و خاصّه خلافت او باطل است؛ زیرا او از خوارج است که بر علی بن ابی طالب علیه السلام که به اتفاق طرفین، خلیفه برحقّ است، خروج کرد و سب ریختن خون آلا ف مسلمین شد.

و بعد از او، یزید فاسق فاجر شرابخوار ملعون بود که قاتل سید جوانان اهل بهشت، - حضرت سید الشهداء علیه السلام - بود و خانه کعبه را خراب کرد. کثیری از علمای عامّه، چون نسفی و تفتازانی و غیر ایشان به کفر او حکم نموده اند و او را لعن کرده اند.

و بعد از او، مروان لعین بود که به اتفاق خاصّه و عامّه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را لعن کرده بود؛ چنان که حاکم ابو القاسم از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مروان و پدر او را لعن فرمود.

و بعد از او ولید عنید بود که قرآن را نشانه تیر کرده بود؛ چنان که از حال آن ملعون نقل کرده اند، وقتی به قرآن تفأل زد، این آیه آمد وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱) چون این آیه را مشاهده کرد، قرآن را انداخت و حکم کرد قرآن را تیرباران کردند.

در آن حال، این ابیات خبیثه را انشا نموده و گفت:

عربیه تهددنی بجبار عنید***و ها أنا ذاک جبار عنید

إذا ماجت ربک یوم حشر***فقل یا ربّ مزقنی الولید(۱)

و اما خلفای بنی عباسیه که حال ایشان در فسق و فجور و سفک دماء مسلمانان؛ خصوصاً عداوت ایشان به آل رسول صلی الله علیه و آله، پس چگونه هؤلاء الفسقه الفجره يصلح أن یكون خلیفه لرسول الله و إماما علی الخلق؟!

بعضی از متعصبین عامّه گفته اند، مراد از صلحای بنی امیه و بنی عباسیه، مانند عمر بن عبد العزیز و امثال این ها می باشند و این وجه باطل است؛ چون لازم این توجیه، طفره است به این مضمون که این دوازده نفر، خلفای صلحا، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت خواهند نمود، اگرچه چند نفر از خلفای جور و ظلم، میان ایشان فاصله شود و این با صریح این اخبار منافی است که خلافت این دوازده نفر واحدا بعد واحد استمرار دارد من لفظ «لا یزال بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش».

هم چنین با بقای خلافت ایشان الی یوم القیامه منافات دارد؛ چون خلافت هؤلاء الفسقه، منقطع و تمام گردید و اسامی کثیری از ایشان، از صفحه روزگار محو شد.

کلام إلهامی عن عالم عامی

صاحب ینابیع المودّه، بعد از این که اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوازده نفر بودن خلفای خود که همگی از قریش اند، نقل نمود، فرموده است که بعض محققین گفته اند: به درستی که احادیثی که بر دوازده نفر بودن خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دلالت دارند، به تحقیق از طرق بسیار شهرت یافته.

پس به بیان زمان و معرفی کون و مکان دانسته شد که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از گفتار خود، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او باشند. چه حمل این حدیث بر خلفای بعد از آن حضرت که اصحاب بودند، به واسطه کم بودن شماره آن ها

از دوازده ممکن نیست.

نیز امکان ندارد بر پادشاهان امویّه حمل کنیم به سبب زیادی آن ها بر دوازده و از جهت ظلم فاحش آنان مگر عمر بن عبد العزیز و به علّت بودن آن ها غیر از بنی هاشم، حال آن که در حدیثی که عبد الملک از جابر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده، ایشان فرمودند: تمام آن دوازده نفر از بنی هاشم اند و این که آن حضرت، صوت خود را در گفتن این سخن، پنهان داشتند، این روایت را ترجیح می دهد؛ چه اصحاب، خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند. (۱)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۲۹۲

؛ چه شماره آن ها زاید است و دیگر آن که آیه مبارکه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲) و حدیث کسا را رعایت نمودند.

پس، از حمل این حدیث بر امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت آن حضرت ناگزیریم؛ زیرا آنان اعلم مردم زمان خود و اجلّ و اورع و اتقی بودند و در حسب و نسب هم بر تمامی مردم برتری داشتند، علوم ایشان از پدرانشان، به جدّشان حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می پیوست و معارفشان از روی وراثت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم و لدنی بود. اهل علم و ارباب تحقیق و اصحاب کشف و توفیق آن ذوات مقدّسه را چنین شناخته اند.

حدیث ثقلین و احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر شده، این معنی را تأیید می کند و ترجیح می دهد که مراد رسول خدا صلّی الله علیه و آله از امامان دوازده گانه، اهل بیت و عترت وی می باشد.

قرینه ثامنه: آن که از همه اغماض نموده، آن چه گذشت از اخبار منقوله از علما و روات عامّه در این طوایف، از اخبار سابقه از نصوص رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر خلافت ائمه طاهرین از اهل بیت او، من قوله: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» و سایر اخبار، همه شاهد و گواه و قرینه اند که مراد از اثنا عشر خلیفه که همه ایشان از قریش اند، در این اخبار، همان افاضل از عترت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و آله واحدا بعد واحد هستند که خلافت و امامت

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.

۲- سوره شوری، آیه ۲۳.

ایشان الی یوم القیامه باقی و برقرار است.

علاوه بر آن چه سابق ذکر شد، از سایر ادله و براهین عقلیه و آیات وارده در شأن ایشان که همه دلیل بر امامت ایشان است- صلوات الله علیهم اجمعین- فهو المطلوب. انتهى ما أردنا نقله فی هذا المقام.

عَبْقَرِيَّة چہار دہم [روایات عامہ در بشارت ظہور]

اشارہ

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، بہ ظہور مہدی علیہ السّلام و بودن آن حضرت فرزند صلبی امام حسن عسکری علیہ السّلام بہ روایت عامہ است و در آن چند رفرہ می باشد.

[روایت نعتل] ۱ رفرہ

حموینی در فرائد السّیّمین از ابن عبّاس روایت کردہ کہ گفت: مردی از یہود کہ او را نعتل می گفتند، بر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وارد شد و گفت: چیزهایی از تو پرسم کہ مدّت ہا است بہ خاطر من رسیدہ؛ اگر جواب نیکو دہی، اسلام آورم.

فرمود: ہرآن چہ خواهی پرس!

گفت: ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن!

فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر بہ آن چہ خود، ذات خویش را بہ آن توصیف نمودہ، چگونہ توصیف شود خالقی کہ عقول و افہام از ادراک کنہ ذاتش عاجز و کم اند و اوہام، از رسیدن بہ کنگرہ جلالش کوتاہ و دست خطرات، از نیل بہ ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار، از مشاہدہ انوار جمال بی مثالش حیران و ناتوان است!؟

شعر:

نہ بر اوج ذاتش پرد مرغ و ہم ***نہ بر ذیل وصفش رسد دست فہم

نہ ادراک بر کنہ ذاتش رسد ***نہ دست خرد بر صفاتش رسد

خدای تعالی برتر و بالاتر است از آن چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند؛ در عین نزدیکی از مخلوقات برحسب علو ذات دور است، و در عین دوری به تمام ممکنات برحسب احاطه نزدیک است.

او است آفریننده کیف و کیفیت و مکان و مکانیت؛ پس به «کیف هو؟» و «این هو؟» که پرسش از کیفیت و مکان است، جایز نیست سؤال کرده شود؛ چه ساحت ربوبیت از آرایش کیفیت و اینوئیت منزّه و مبزّا است.

پس او است یگانه بی نیاز و یکتای بی انباز، نزاينده و زاینده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود.

نعتل پس از شنیدن این جواب صواب از حضرت رسالت مآب عرض کرد:

راست گفתי ای محمد! اما این که گفתי خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته می شود: خدا واحد است و نیز گفته می شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت واحدیت، شبیه و شریک دارد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای عزّ و علا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار، در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بساطت و بسیط محض است، اما وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرگب از روح و بدن است. پس معلوم شد در وحدت حقّه حقیقیه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد.

عرض کرد: راست گفתי، پس به من خبر ده وصی تو کیست! زیرا هیچ پیغمبری نبوده مگر آن که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیت نمود.

حضرت فرمود: وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

گفت: ایشان را برای من نام ببر!

فرمود: چون حسین در گذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش محمد، چون محمد را رشته حیات قطع شود، پسرش جعفر، پس از

او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن و چون حسن درگذرد، فرزندش محمد مهدی خواهد بود. پس این ها دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود.

نعثل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین علیهم السلام مرا آگاهی ده!

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقش فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبوح خواهد شد.

پرسید: مکان ایشان کجاست؟

فرمود: در بهشت و در درجه من خواهند بود.

نعثل چون این کلمات از اشرف بریات شنید، شهادتین گفت و بر وصایت اوصیا گواهی داد و گفت: در کتاب های پیغمبران گذشته و در آن چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته ام در آخر الزمان پیغمبری ظاهر شود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همه انبیاست و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود.

اوصیای او، دوازده نفر می باشند:

اول ایشان، پسر عم و داماد او است، دوّم و سوّم دو برادرند از فرزندان وصیّ اول؛ امّت آن پیغمبر، وصیّ اولش را به وسیله شمشیر می کشند، دوّم را به سمّ می کشند و وصیّ سوّم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبایی فرماید و صبر نماید؛ برای این که درجات او و درجات اهل بیت و ذرّیه اش به واسطه دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای این که دوستان و متابعانش را به سبب باختن جان در راه جانان از آتش جهنّم نجات بخشد.

هم چنین در کتاب های آسمانی یافته ام که نه نفر دیگر از اوصیای حضرت خاتم انبیا از فرزندان وصیّ سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می باشند.

حضرت فرمود: آیا اسباط را می شناسی؟

عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند:

اول ایشان، لای بن برخیا می باشد، او از میان بنی اسرائیل غایب شد و پس از غیبت، ظاهر شد؛ خدای تعالی شریعت خویش را بعد از آن که مندرس شده بود. به ظهور او ظاهر کرد او با قسطیا، پادشاه بنی اسرائیل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن چه در بنی اسرائیل وقوع یافته، در امت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای مکان تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن که دیده نشود و زمانی بر امت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.

پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر فرماید و شریعت را تجدید نماید. پس خوشا به حال کسی که اوصیای مرا دوست دارد و از ایشان پیروی کند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید.

نعشل پس از استماع این کلمات معجز آیات، درّی بسفت و در ستایش حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر - علیهم صلوات الله الملك الاکبر - اشعاری بگفت (۱).

[روایت جندل] ۲ رفره

در مناقب از جابر روایت کرده که گفت: جندل بن جناده یهودی بر رسول خدا علیه السلام داخل شد و گفت: مرا از چیزی خبر ده که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا، دانای به آن نیست!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن چیزی که برای خدا نیست، شریک است و آن چیزی که نزد خدا نیست، ظلم است و اما آن چیزی که خدا آن را نمی داند، فرزند

می باشد که شما گروه یهود گوید، عزیز پسر خداست. حال آن که خدا، عزیز را فرزند خود نمی داند؛ بلکه او را مخلوق و بنده خود می داند.

پس جندل به وحدانیت خدا اقرار کرد، کلمه توحید بگفت و به رسالت حضرت گواهی داد و گفت: دوش، موسی بن عمران را در خواب دیدار کردم. به من فرمود: بر دست محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیغمبران اسلام آر و به اوصیای آن حضرت، تمسک جوی! حمد خدای را که به شرف اسلام مشرف شدم و به وجود تو هدایت یافتم؛ اینک از اوصیای خویش مرا آگاه فرما تا به ایشان تمسک جویم!

حضرت فرمود: اوصیای من، دوازده تن می باشند.

جندل گفت: در تورات چنین یافته ایم؛ نام های ایشان را برای من بشمار!

فرمود: اول ایشان، سید اوصیا، پدر همه امامان، علی علیه السلام می باشد. آن گاه دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام، به ایشان تمسک نما، مبدا جهل جاهلین تو را فریب دهد! چون علی بن الحسین زین العابدین، تولد یابد، زندگانی تو تمام شود و آخر توشه تو از دنیا، شربتی شیر خواهد بود.

جندل گفت: در تورات و کتاب های آسمانی دیگر، ایلیا و شبر و شبیر یافته ایم و این سه، نام علی و حسن و حسین علیهم السلام است؛ نام کسانی که بعد از حسین می باشند، چیست؟

آن گاه حضرت، اسامی مقدسه و القاب مبارکه ائمه هدی تا حضرت صاحب الامر را بیان نمود و در شأن آن بزرگوار فرمود: پس غایب شود و بعد از غیبت، خروج نماید، چون خروج کند، زمین را پر از عدل و داد فرماید، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

خوشا به حال کسانی که در غیبت او صبر کنند و بر محبت آنان پاینده بمانند! خدای تعالی در کتاب خویش به ذکر این آیه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۱) این گروه را توصیف نموده و در حق آن ها فرموده: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۱)

جندل چون این کلمات بشنید گفت: خدای را حمد می کنم که توفیق معرفت ایشان را به من ارزانی نمود.

زندگانی او تا زمان ولادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام طول کشید. به طایف رفت و بیمار شد، شربتی شیر بیاشامید، کلام رسول خدا را به خاطر آورده، گفت: آن حضرت مرا خبر داد آخر توشه من از دنیا شربتی شیر خواهد بود. پس جان بداد و او را در طایف در موضعی که به کوزاره معروف بود، دفن نمودند. (۲)

[روایت جابر بن عبد الله] ۳ رفره

ایضا در مناقب از جابر بن عبد الله روایت نموده که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ مِنْ فَرْمُود: ای جابر! به درستی که اوصیای من و پیشوایان مسلمین بعد از من، اول ایشان علی است؛ پس اسامی ائمه را شمرد تا به امام پنجم، حضرت باقر علیه السلام رسید. فرمود: ای جابر! زود است او را دریابی، چون به ملاقاتش نایل شوی، سلام مرا به وی برسان!

آن گاه نام های امام های دیگر همی بر زبان برانند تا امام دوازدهم و فرمود: بعد از حسن بن علی، امام اهل اسلام، قائم است، نام و کنیه اش نام و کنیه من و فرزند حسن بن علی می باشد.

او کسی است که خدای تعالی بر دست های او مشارق و مغارب زمین را بگشاید، او کسی است که از اولیای خود غیبت فرماید و بر قول به امامتش ثابت نماند، مگر کسی که خدای تعالی دلش را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر گفت: عرض کردم آیا در حال غیبت امام دوازدهم، مردم به وجود او انتفاع

۱- سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۶۱-۵۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۶-۳۰۴.

خواهند برد؟

فرمود: آری! سوگند به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته، مردم در حال غیبت از نور ولایتش روشنی گیرند و انتفاع برند، مانند نفع بردن ایشان از آفتاب، هرچند چهره آن زیر نقاب سحاب پنهان شود.

ای جابر! این امر از اسرار مکنونه الهیه و علوم مخزونه ربّانیه است، از همه کس مکتوم بدار مگر آن که از اهل آن باشد. (۱)

جابر جعفی گفت: جابر بن عبد الله بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شد که ناگاه محمد بن علی علیه السلام از سرای حرم بیرون شد. جابر خدمتش عرض کرد: ای مولای من! جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از مساعدت این سعادت آگهی داد و امر فرمود سلام حضرتش را به شما برسانم و هم مرا خبر داده که بعد از او شما امامان هدایت کننده از اهل بیت او هستید که در همه حال از تمام خلق، داناتر و بیناتر باشید، امت را از آموزگاری شما نهی نموده و به آموختن از شما امر فرموده است.

امام عالی مآثر، حضرت باقر علیه السلام چون پیغام جدّ بزرگوار شنید، زبان بلاغت نشان بگشود و فرمود: حکم را در حالت صباوت عطا کرده شده ام و این از فضل و رحمت خدای تعالی بر ما اهل بیت است. (۲)

[روایت حموی از امام رضا (ع)] ۴ رفره

حموی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوارش روایت کرده، گفت: «قال رسول الله: من أحبّ أن يتمسک بدینی و یرکب سفینه التجاه بعدی، فلیقتد بعلی بن ابیطالب و لیعاد عدوه و لیوال ولیه فإنه وصی و خلیفتی علی امتی

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، صص ۳۱۵-۳۱۴.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۵۵-۵۴؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، صص ۳۱۵-۳۱۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، صص ۹۰-۸۹.

فی حیاتی و بعد وفاتی و هو إمام کلّ مسلم و أمير کلّ مؤمن من بعدی؛ قوله قولی و أمره امری و نهیه نهیی و تابعه تابعی و ناصره ناصری و خاذله خاذلی.

ثمّ قال: من فارق علیاً بعدی، لم یرنی و لم أره یوم القیامه و من خالف علیاً حرّم الله علیه الجنّه و جعل مأواه النار و من خذل علیاً خذله الله یوم یرض علیه و من نصر علیاً نصره الله یوم یلقاه و لقنّه حجّته عند المسأله.

ثمّ قال: و الحسن و الحسین اماما امّتی بعد ابیهما و سیّدا شباب أهل الجنّه، امّهما سیّده نساء العالمین و ابوهما سیّد الوصیین و من ولد الحسین تسعه ائمه، تاسعهم، القائم من ولدی؛ طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی.

إلی الله أشکو المنکرین لفضلهم و المصیّین لحرمتهم بعدی و کفی بالله ولیاً و ناصرًا لعترتی و أئمّه امّتی و منتقمًا من الجاحدین حقّهم و سیعلم الذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون (۱)» (۲)

خلاصه ترجمه آن که حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از من، سوار کشتی نجات شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السّلام اقتدا کند، باید دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد؛ چرا که در زندگانی و بعد از مرگ من، او وصی و جانشین من بر امت من است و بعد از من او پیشوای هر مسلمان و فرمان فرمای هر مؤمن است؛ گفتارش، گفتار من، فرمانش، فرمان من و نهی اش، نهی من، پیرو او، پیرو من، یاری کننده او، یاری کننده من و واگذارنده او، واگذارنده من است.

آن گاه فرمود: هر کس از علی دوری جوید، روز قیامت مرا نبیند و من هم او را نبینم و هر کس با علی راه خلاف پوید، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش را جهنّم قرار می دهد. هر کس علی را یاری ندهد، خداوند در روز محشر یاری اش ندهد و هر که علی را یاری دهد، خدا روز قیامت یاری اش دهد و در موقف پرسش، حجّتش را

۱- التحصین، صص ۵۵۴-۵۵۳.

۲- سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

به او تلقین کند.

آن گاه فرمود: حسن و حسین بعد از پدر خود، دو پیشوای امت من باشند و دو آقای جوانان اهل بهشتند، مادر آن ها خاتون زن های عالم و پدرشان آقای همه اوصیاست و از فرزندان حسین، نه نفر امام باشند که نهمین آن ها قائم از فرزندان من است. فرمان برداری آنان، فرمان برداری من و نافرمانی آن ها، نافرمانی من است.

به خدا شکایت می کنم از کسانی که بعد از من، فضیلت آن ها را انکار کنند و حرمت آن ها را ضایع گردانند...؛ تا آخر حدیث.

[فضایل امیر المؤمنین از زبان حضرت] ۵ رفره

ایضا حموی از سلیم بن قیس هلالی، حدیث طولانی را روایت کرده که خلاصه اش این است:

روزی، علی علیه السلام با جمع کثیری از وجوه مهاجر و انصار که عده آن ها از دوستان متجاوز بود، جلوس داشتند. هر یک از طایفه مهاجر و انصار همی خویش را ستودند و مناقب خود بسی شمردند، عثمان در خانه خود بود و از حال و مقال مهاجر و انصار اطلاع نداشت، علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت هم هیچ سخن نمی فرمودند.

آن جماعت عرض کردند: یا ابا الحسن شما را چه شده است که سکوت کرده و سخن نمی گویی؟!

حضرت امیر علیه السلام شروع به ذکر فضایل و مناقب خود فرمودند از آن چه خاتم انبیا در حق آن حضرت فرموده بود؛ هر منقبت که بر می شمرد، گروه مهاجر و انصار را به شهادت می طلبید و همگی بر صدق مقال آن حضرت گواهی می دادند؛ از جمله فرمود:

«و نصبنی للناس بغدیر خم، ثمّ خطب فقال: أيها الناس! إنّ الله أرسلني برسالة ضاق بها صدري و ظننت أنّ الناس يكذبوني، فأوعدني لأبليغها أو ليعذبني ثمّ أمر بالصلاة جامعه ثمّ خطب فقال: أيها الناس! أتعلمون أنّ الله عزّ و جلّ مولاي و أنا

مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم؟

قالوا: بلی یا رسول الله!

قال: قم یا علی! فقلت، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه!

فقام سلمان فقال: یا رسول الله! ولايه ماذا؟

فقال: ولاء كولاى؛ من كنت أولى به من نفسه فعلى أولى به من نفسه، فأنزل الله تعالى ذكره: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

فكبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: الله أكبر، تمام نبوتى و تمام دين الله ولايه على بعدى.

فقام أبو بكر و عمر فقالا: یا رسول الله! هؤلاء الآيات، خاصه فى على؟

قال: بلى، فيه و فى أوصيائى إلى يوم القيامة.

قالا: یا رسول الله بينهم لنا!

قال: على أخى و وزيرى و وارثى و وصيى و خليفتى فى امتى و ولّى كل مؤمن بعدى، ثم ابني الحسن، ثم الحسين، ثم تسعه من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا على الحوض.

فقالوا كلهم: اللهم نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت. (۱)

خلاصه آن كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام به گروه مهاجر و انصار فرمود: حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در روز غدیر خم مرا به امامت نصب فرمود؛ پس از اجتماع مردم، خطبه خواند و این کلمات را گفت: ايها الناس! آیا مى دانيد كه خدای تعالی عز و جلّ مولای من و من مولای اهل ایمان باشم و من به اهل ایمان از خود آن ها اولی هستم؟

گفتند: بلی یا رسول الله! چنین است كه مى فرمایى.

فرمود: برخیز یا علی! پس برخاستم. آن گاه فرمود: هر كه من مولای او هستم، پس

علی مولای او است؛ خدایا دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او را!

پس سلمان برخاست گفت: ای رسول خدا! آن ولایت که برای علی ثابت است، چیست؟

پیغمبر فرمود: ولایتی مانند ولایت من است. هر کس من اولی به تصرّف نسبت به او هستم، علی نیز اولی به تصرّف نسبت به او می باشد. پس خدای تعالی آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (۱)، تا آخر را نازل فرمود.

پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: تمام نبوت من و تمام دین خدا، ولایت علی بعد از من است.

پس ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله! آیا این آیات در خصوص علی نازل شده و کس دیگری شراکت ندارد؟!

فرمود: بلی! خاصّه علی و سایر اوصیای من تا روز قیامت است.

عرض کردند: یا رسول الله! اوصیای خود را برای ما بیان فرما!

فرمود: اوصیای من، علی است که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در امت من است. آن گاه حسن، بعد از حسن، حسین و نه نفر از فرزندان پسر حسین هر یک بعد از دیگری؛ قرآن با آن ها و آن ها با قرآن هستند. نه آن ها از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آن ها جدا شود تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند.

پس تمامی حاضرین به آن چه علی فرمود، اعتراف کردند و گفتند: ما آن چه را گفتی، شنیدیم و گواهی می دهیم.

و از جمله فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فِجْمَعِنِي وَفَاطِمَةَ وَابْنِي حَسَنًا وَالحُسَيْنَ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلِحْمِي؛ يُوَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهُمْ وَيَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا!

فَقَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا نَزَلَ فِيَّ وَفِي أَخِي

علی بن ابیطالب و فی ابنی و فی تسعه من ولد ابنی الحسین خاصه لیس معنا فیها أحد غیرنا.

فقالوا کلهم: نشهد أن ام سلمه حدّثنا بذلك، فسالنا رسول الله فحدّثنا كما حدّثنا.

ای مردم! آیا می دانید به درستی که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر را نازل کرد.

پس رسول خدا من و فاطمه و فرزندانم حسن و حسین را جمع کرد، آن گاه عباپی را بر ما افکند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت و گوشت من می باشند؛ مرا به درد می آورد آن چه ایشان را به درد می آرد و مرا مجروح می کند آن چه آن ها را مجروح می کند. پس پلیدی را از ایشان برطرف کن و آن ها را پاکیزه کن، پاکیزه کردنی!

حاضرین گفتند: ما گواهی می دهیم ام سلمه، بدان چه ما را حدیث کردی، حدیث کرد. پس، از رسول خدا پرسیدیم، آن چه را ام سلمه گفت به ما فرمود.

و از جمله فرمود: «انشدکم الله! أنعلمون أن الله أنزل فی سورة الحجّ یا أيّها الذین آمنوا ازکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر... (۱)»، إلى آخر السوره.

فقام سلمان فقال: یا رسول الله! من هؤلاء الذین أنت علیهم شهید و هم شهداء علی الناس الذین اجتباهم الله و لم يجعل علیهم فی الدین من حرج مله إبراهیم؟

قال: عنی بذلك ثلاثه عشر رجلا خاصه دون هذه الامه.

قال سلمان: بینهم لنا یا رسول الله!

قال: أنا و אחی علی و أحد عشر من ولدی.

قالوا: اللهم نعم!

یعنی، شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا می دانید خداوند در سوره حج آیه یا ایّها الذین آمنوا ازکعوا...، تا آخر سوره را نازل فرمود.

سلمان برخاست و گفت: چه کسانی هستند آنان که تو بر آن ها گواه و آن ها بر سایر خلق گواهند؟ آن چنان کسانی که خدا آن ها را اختیار کرده و در دین مبین - که ملت ابراهیم است - بر آن ها حرجی قرار نداده است.

فرمود: گواهان بر خلق، سیزده نفرند نه غیر ایشان از این امت.

سلمان عرض کرد: ایشان را برای ما بیان فرما!

فرمود: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من.

حاضرین همه حضرت علی را تصدیق کردند و گفتند: بلی چنین است که گفتی!

قال: «انشدکم باللّٰه! أتعلّمون أنّ رسول اللّٰه قام خطيباً لم يخطب بعد ذلك فقال:

أيّها الناس! إنّي تارك فيكم الثقلين؛ كتاب اللّٰه و عترتي أهل بيتي فتمسّكوا بهما لن تضلّوا فإنّ اللّٰه أخبّرني و عهد إليّ أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.

فقام عمر بن الخطّاب شبه المغضب، فقال: يا رسول اللّٰه أكلّ أهل بيتك؟!

فقال: لا- و لكن أوصيائي منهم؛ أولهم أخي و وزيري و وارثي و خليفتي في امتي و وليّ كلّ مؤمن بعدى هو أولهم، ثمّ ابني الحسن، ثمّ ابني الحسين، ثمّ تسعه من ولد الحسين، واحد بعد واحد حتّى يردوا عليّ الحوض؛ شهداء اللّٰه في أرضه و حججه علي خلقه و خزّان علمه و معادن حكمته؛ من أطاعهم فقد أطاع اللّٰه و من عصاهم فقد عصي اللّٰه.

فقالوا كلّهم: نشهد أنّ رسول اللّٰه قال ذلك.» (۱)

گفت: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که رسول خدا علیه السلام در خطبه آخرین - که پس از آن، خطبه نخواند- فرمود: من از میان شما می روم و در میان شما دو چیز گران را می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت که اهل بیت منند؛ پس چنگ زنید به این دو چیز تا هرگز گمراه نگردید؛ زیرا خدای لطیف که دانای هر آشکار و نهان است، به من خبر داده کتاب او و اهل بیت من از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند.

آن گاه عمر بن خطّاب مانند شخص خشمناک برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای تمام اهل بیت تو این فضیلت و خاصیت است!

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۷۹-۲۷۴؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۲۰۲-۱۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، صص ۶۴۵-۶۴۴.

فرمود: نه! و لکن اوصیای از اهل بیت من؛ اوّل آن ها برادر و وزیر و وارث و خلیفه من، علی بن ابی طالب است، آن گاه پسر من حسن، پس پسر من حسین و نه نفر از فرزندان حسین هر یک بعد از دیگری؛ آن ها شهدای خدا در زمین او، حجّت خدا بر آفریدگان او و خزینه دار علم و معدن حکمت او هستند. هر که آن ها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که آن ها را معصیت کند، خدا را معصیت نموده.

پس حاضرین گفتند: ما گواهی می دهیم آن چه را تو گفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم گفت.

[روایت ابن عباس] ۶ رفره

ابن شاذان در مناقب از ابن عباس روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: ای گروه مردم! بدانید برای خدای تبارک و تعالی دری است که هر کس داخل آن شود از فرع اکبر ایمن گردد.

پس ابو سعید خدری به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ما را به سوی آن در رهنمایی کن تا او را بشناسیم!

فرمود: آن در، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ او سید و صیّین، امیر المؤمنین، برادر رسول پروردگار عالمین و خلیفه خدا بر تمام مردم.

ای گروه مردم! هر کس دوست دارد به دسته محکمی که گسیختگی ندارد چنگ زند، باید به ولایت علی بن ابی طالب چنگ زند؛ چه ولایت او، ولایت من و طاعت او، طاعت من است.

ای گروه مردم! هر کس دوست دارد حجّت بعد از مرا بشناسد، باید علی بن ابی طالب را بشناسد! ای گروه مردم! هر کس، خداوند او را به پیروی من مسرور کرده، پس بر او واجب است ولایت علی بن ابی طالب و پیشوایان از ذریّه مرا پی در پی دارد؛ چه ایشان نگاهدار علم من می باشند.

سپس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدای! شماره امامان

چندتا است؟

فرمود: ای جابر! از من عدد ائمه را پرسش کردی که در حقیقت، پرسش از همه اسلام است، خدا تو را رحمت کند! شماره آن ها شماره ماه هاست که نزد خدا در کتاب، در روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، دوازده ماه معین است و شماره ایشان، شماره چشمه هایی است که برای موسی شکافت چون عصای خود را بر سنگ زد، پس از آن سنگ، دوازده چشمه منفجر شد و نیز شماره نقبای بنی اسرائیل است.

خداوند فرمود: هر آینه به تحقیق پیمان بنی اسرائیل را گرفتیم و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم. ای جابر! امامان در این امت، دوازده نفر می باشند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، قائم - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشد. (۱)

[روایت معراج از ابن عباس] ۷ رفره

در غیبت طوسی (۲) از ابن عباس روایت کرده که او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وقتی که مرا به آسمان هفتم و از آن جا به سدره المنتهی و از سدره به حجاب های نور بردند، خدای تعالی مرا ندا کرد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار تو! پس به من خضوع و تذلل و عبادت نمای و به من وثوق و توکل کن!

به درستی که به این که بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی من راضی شدم و به برادرت علی که خلیفه و باب من باشد، راضی گردیدم.

پس او حجّت خدا بر بندگان من و پیشوا بر خلق من است. به وسیله او، دوستان از دشمنان امتیاز می یابند، به سبب او، طایفه شیطان از طایفه من جدا می شوند. به وسیله او، دین برپا می گردد و حدود من محفوظ می ماند و احکام مرا انفاذ می کند. به سبب تو و او و ائمه از اولاد تو، به بندگان خود رحم می کنم.

۱- ر. ک: التحصین، صص ۵۷۱ - ۵۷۰.

۲- ر. ک: الامالی، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیة، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱۸، صص ۳۴۲ - ۳۴۱.

باقائم، به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدی که روی زمین می شود، زمین خود را معمور می گردانم و به سبب او، زمین را از دشمنان پاک می گردانم و برای اولیای خود او را میراث می کنم. به وسیله او، سخنان کفار را باطل و کلمه خود را بلند می گردانم.

به سبب او و به علم خود بندگان و شهرهای خود را زنده می کنم، به مشیت خود خزینه ها و ذخیره ها را برای او ظاهر می کنم، به اراده خود او را از اسرار و ضمائر، مطلع می گردانم و با ملایکه او را امداد می نمایم تا ایشان در انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من او را یاری کنند؛ او ولی من و مهدی بندگان من است.

[روایت ابی لیلی] ۸ رفره

در امالی (۱) طوسی از عبد الرحمن بن ابی لیلی؛ روایت کرده که او گفته که پدرم گفت: پیغمبر، در دعوی خیبر، بیرق را به علی بن ابی طالب داد، پس خدا برای او فتح کرد.

بعد از آن حکایت روز غدیر و بعضی فضایل آن حضرت را که در آن روز واقع شده بود نقل نمود تا این که گفت: پیغمبر گریه کرد.

گفتند: یا رسول الله چرا گریه می کنی!؟

فرمود: جبریل به من خبر داد به علی ظلم می کنند، حقش را از او می گیرند، با وی می جنگند، بعد از او، اولادش را می کشند و بر ایشان ظلم می کنند.

و جبریل از پروردگار خود به من خبر داد که مصیبت اهل بیت من در وقت قیام قائم، زایل می شود و کلمه ایشان بلند می گردد؛ امت بر محبت ایشان اتفاق می کنند، دشمن ایشان کم می شود و ناخوش دارنده ایشان ذلیل و مداحشان بسیار می گردد.

این در وقتی است که بلاد متغیر و بندگان ضعیف و از فرج مایوس گردند، در این

حال، قائم ظهور می کند؛ نام او، نام من است و نام پدرش، مثل نام پسر من است، او از اولاد دختر من است، خدا، به وسیله ایشان حق را ظاهر می سازد و با شمشیرهای ایشان، باطل را خاموش می نماید، پاره ای از مردم از روی ترس و پاره ای دیگر از راه رغبت و میل تابع ایشان می شوند.

راوی گوید: گریه پیغمبر ساکن گردید و فرمود: مژده باد به شما! به درستی که وعده خدای تعالی خلاف نمی شود و قضای او رد نمی گردد، به درستی که فتح خدا نزدیک است.

بعد از آن، حضرت دعا کرد، گفت: پروردگارا ایشان اهل بیت منند، رجس و خباثت را از ایشان دور کن، ایشان را پاک و پاکیزه گردان، آن ها را حفظ و مراعات کن، یار و یاورشان باش و ذلیل شان مگردان و ایشان را خلیفه من قرار ده!

[روایت معراج] ۹ رفره

در بحار از کمال الدین (۱) به اسناد خود از وهب بن منبه، او به ابن عباس رفع حدیث کرد و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدای تعالی مرا به آسمان برد، ندای «یا محمد!» به من رسید، گفتم: «لَبَّيْكَ رَبَّ الْعِظْمَةِ لَبَّيْكَ!».

در آن حال وحی رسید: در خصوص کدام امر، اهل آسمان با همدیگر مخاصمه کردند؟

عرض کردم: من به آن علمی ندارم.

فرمود: آیا از آدمیان برای خود، وزیر و برادر و وصی اختیار کرده ای؟

عرض کردم: تو برای من وصی اختیار کن!

فرمود: یا محمد! از آدمیان، علی را برای تو اختیار کردم.

عرض کردم: پسرعمم را وصی من گردانیدی.

پس وحی کرد: بعد از تو علی وارث تو و وارث علم تو است، در روز قیامت صاحب لوای حمد و صاحب حوض تو است و از آن، مؤمنین را سیراب می کند.

بعد از آن فرمود: یا محمد! من به ذات خود، سوگند حق یاد می کنم که دشمنان تو و دشمنان اهل بیت از این حوض نمی آشامند هرآینه جمیع امت تو را داخل بهشت می کنم مگر کسی که از داخل شدن به بهشت ابا نماید.

عرض کردم: آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید؟

فرمود: بلی!

عرض کردم: چطور ابا می کند؟

فرمود: به درستی که من، تو را اختیار کردم و بعد از تو، برای تو، وصی برگزیده ام و او را از تو، به منزله هارون از موسی کردم، جز این که بعد از تو پیغمبری نمی شود.

محبت او را به دلت انداختم و او را پدر اولاد تو کردم. حق او بر امت، مثل حق تو بر ایشان است؛ هر که حق او را انکار کند، حق تو را انکار کرده، هر کس از دوستی او ابا نماید، از دوستی تو ابا کرده و کسی که از دوستی تو ابا نماید، از دخول در بهشت ابا کرده.

آن گاه در مقابل نعمت های خدا به سجده شکر افتادم. ناگاه منادی ندا کرد: یا محمد! سر بردار و بخواه از من تا عطا نمایم!

عرض کردم: امت مرا به ولایت علی جمع کن تا این که همگی در روز قیامت به حوض من وارد شوند!

فرمود: در خصوص بندگان خود، پیش از آن که ایشان را خلق کنم، قضای من جاری شده، هر که را بخواهم، هدایت می کنم و هر کس را بخواهم، هلاک می گردانم. به درستی که علم تو را به علی دادم و او را وزیر و خلیفه تو بر اهل و امت کردم، کسی که او را دشمن بدارد و ولایتش را انکار نماید، داخل بهشت نمی گردد، کسی که او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، کسی که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست داشته، به درستی که این فضیلت

را برای او قرار دادم.

و به تو این را عطا کردم که از صلب علی، یازده نفر مهدی بیرون آورم؛ همه ایشان از بکر بتول اند، آخر ایشان، مردی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد کرد. زمین را پر از عدل می کند چنان چه پر از ظلم و جور گردیده، با او از هلاکت نجات خواهم داد و به وسیله او، از ضلالت هدایت خواهم کرد. به وسیله او، چشم کور را باز می کنم و مریض را شفا می دهم.

عرض کردم: خدایا! چه وقت این ها می شود؟

فرمود: وقتی که علم برداشته شد و جهل ظاهر گردید و قرّاء بسیار شدند و عمل، قلیل شد و قتل نفس، بسیار گردید و فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعرا بسیار شدند و اّمّت تو، قبرهای خود را مساجد کردند و به مصحف ها زینت دادند و مساجد را با طلا یا غیر آن منقّش نمودند و جور و فساد، بسیار شد و منکر، ظاهر گردید و اّمّت تو، امر به منکر و نهی از معروف نمودند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، و امرا، کافر و دوستان ایشان، فاجر و یاران و ناصران ایشان، ظالم گردیدند و اصحاب رأی ایشان، فاسق شدند.

و در این وقت سه خسف - یعنی به زمین فرورفتن - واقع می شود؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب و شهر بصره به دست مردی از ذرّیه تو خراب می شود که اتباع زنجیانند، مردی از اولاد حسین بن علی خروج می کند، دجال از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج می نماید.

عرض کردم: خدایا! بعد از من چه اخباری خواهد شد؟

پس خدا به من وحی نموده و از کارهای بنی امیه و فتنه پسر عمّم علی علیه السّلام و آن چه تا روز قیامت خواهد شد.

راوی گوید: پس، آن حضرت فرموده: بعد از آن که به زمین نزول کردم، همه این ها را به علی علیه السّلام خبر دادم و ادای رسالت کردم. خدا را حمد می کنم چنان که پیغمبران کردند؛ چنان که همه نیز، پیش از من کرده اند.

این ناچیز گوید: این که خدای تعالی به پیغمبر فرمود اهل آسمان ها در خصوص کدام امر با همدیگر مخاصمه می کنند، اشاره به این قول خدای تعالی است: **مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۱)**، مشهور در میان مفسرین آن است که به آیه **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۲)** اشاره است و سؤال ملایکه از این پس، گویا خدا از پیغمبران مخاصمه ایشان را پرسید.

بعد از آن خبر داد که زمین از حجت و خلیفه ای خالی نمی شود. بعد از آن، پیغمبر از خلیفه خود پرسید که خلیفه من چه کسی خواهد شد؟ و خدا خلفای او را معین نمود. دور نیست که ملایکه در این وقت از خلیفه پیغمبر سؤال کردند، و خدا بدین طریق به ایشان خبر داد، و پاره ای سخنان در این خصوص، در باب معراج مذکور است.

و آن چه خدای تعالی فرمود که بصره خراب می شود، اشاره به قصه صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج در بصره خروج می کند و به زنجی ها وعده می کند، هر که نزد او آید او را اکرام نماید و آزاد کند. پس جمع کثیری نزد او جمع می شوند و به این سبب، امر او ترقی می یابد، از این جهت به صاحب زنج ملقب گردیده و چنان گمان دارد که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است.

ابن ابی الحدید گوید: اکثر مردم، خصوصا طایفه طالبیین و نسابین در نسب او قدح کرده اند و گفته اند او از طایفه عبد القیس و نامش علی بن محمد بن عبد الرّحیم و مادرش اسدیّه است از اسد بن خزیمه که جدش محمد بن حکیم اسدی کوفی است. (۳)

۱- سوره ص، آیه ۶۹.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، صص ۱۲۶-۱۲۵.

[روایات عامه در اوصاف حضرت حجت] ۱۰ رفره

اشاره

بدان که اخبار بسیار و احادیث بی شمار، از حضرت رسول مختار، در اوصاف و احوال حضرت غایب از انظار، در صحاح با اعتبار اهل سنت و تابعین چهار یار، وارد گردیده که نقل تمامی آن ها کتابی حجیم و سفری ضخیم خواهد بود.

پس اولی آن است که به نقل اسامی کتب و ذکر عدّه ای از آن احادیث اقتصار کنیم که سید بن طاووس - رضوان الله علیه - آن ها را در کتاب طرائف (۱) خود بنا بر نقل علامه مجلسی رحمه الله در جلد سیزدهم بحار نقل فرمود؛ چه آن که فرموده است: سید در طرائف از کتاب جمع ما بین صحاح سته و کتاب فردوس و کتاب مناقب ابن مغازلی و کتاب مصابیح محمد بن مسعود فراء، بسیاری از اخبار سابقه را که در خصوص مهدی بوده، روایت کرده است.

و بعد از آن گفته: بعضی از علمای شیعه کتابی تصنیف کرده اند، من آن را یافته و بر پاره روایاتی که احسن از روایات ماست، مطلع گردیدم. آن کتاب را کشف المخفی در مناقب مهدی نام نهاده و در آن، یک صد و ده حدیث از طریق رجال هر چهار مذهب، روایت کرده اند، من نقل آن ها را با اسانید و الفاظ آن ها - از خوف تطویل - ترک نمودم، لکن اسامی روات آن ها را ذکر می کنم.

از جمله آن ها سه حدیث از صحیح بخاری، یازده حدیث از صحیح مسلم، دو حدیث از کتاب جمع بین الصحیحین حمیدی، یازده حدیث از کتاب جمع بین الصّیّحاح السّیّته یزید بن معاویه عبدی، هفت حدیث از کتاب فضایل الصحابه، پنج حدیث از تفسیر ثعلبی، و شش حدیث از کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری، چهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی، شش حدیث از کتاب مسند سیده نساء، تألیف حافظ ابو الحسن علی دارقطنی، سه حدیث از کتاب حافظ مذکور از مسند امیر المؤمنین، دو حدیث از کتاب مبتداء کسایی که مشتمل بر ذکر مهدی (عج) و خروج

سفیانی و دجال می باشد، پنج حدیث از کتاب مصابیح ابی محمد حسین بن مسعود فراء، سی و چهار حدیث از کتاب ملاحم ابی الحسن احمد بن جعفر بن عبید الله مناوی، سه حدیث از کتاب حافظ محمد بن عبد الله حضرمی که به ابن مطیق مشهور است، سه حدیث از کتاب رعایه لآمل الزوایه ابی فتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی که از جمله آن ها خبر سطح است و دو حدیث از کتاب استیعاب ابی عمر و یوسف بن عبد البر نمیری می باشد.

صاحب کتاب طرائف گفته: بر جزء ثانی از کتاب سنن واقف شدم که همه آن، روایات محمد بن یزید بن ماجه است، دیدم در زمان مؤلف آن، تاریخ کتابت بعض اجازات را در آن نوشته؛ از جمله آن ها این است:

بسم الله الرحمن الرحيم.

اما بعد؛ پس من اخبار این کتاب را به عمرو و محمد بن سلمه و جعفر و حسن پسران محمد بن سلمه - حفظهم الله و نفعنا الله و آياکم - اجازه دادم. ابراهیم بن دینار با خط خود پای این اجازه نوشته: این در شهر شعبان سی صد سال از هجرت گذشته، نوشته شد.

صاحب کتاب مذکور گوید: این جزو مذکور از کتاب سنن، متضمن اکثر قصص دعواها است؛ از جمله آن ها باب خروج مهدی است که در این باب، هفت حدیث با اسانید آن ها ذکر کرده، مضمون آن ها این است که مهدی خروج می کند، او از اولاد فاطمه علیها السلام است، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم شده باشد. کشف الحاله هم این حدیث را به پیغمبر رافع نموده و در کتاب خود مذکور ساخته است.

صاحب کتاب طرائف نیز گفته به کتاب مقتص تلخیص ابی الحسین احمد بن جعفر بن محمد مناوی برخوردارم، دیدم در زمان مؤلفش در آخر همان نسخه، نوشته شده فراغت از تألیف کتاب در سال سی صد و سی حاصل گردید و در آن بعضی اجازات و تحریرات هم بود که تاریخ بعضی از آن ها ذی قعدة سال چهارصد و هشتاد بود.

از جمله مطالب این کتاب آن بود که بعد از این، بعضی روایات در خصوص مهدی و

سیرت وی مذکور می شود و بعد از آن، هجده حدیث با اسانید آن ها تا به پیغمبر روایت کرده که همه آن ها متضمّن خروج مهدی و ظهور وی بود و این که او از اولاد فاطمه علیها السّلام، دختر رسول خدا علیها السّلام است، زمین را پر از عدل گرداند و نیز محتوی بر ذکر کمال و سیرت آن حضرت و جلالت ولایت او است.

بعد از آن، صاحب کتاب مذکور، به روایاتی که حافظ ابو نعیم جمع کرده، اشاره نموده، بنا بر نقل صاحب کتاب کشف الغمّه همه آن ها، چهل حدیث در وصف مهدی است و بعد از آن گفته همه این احادیث، یک صد و پنجاه و شش حدیث است.

هدیه للبریه و ذیلیه للعبریّه:

این ناچیز گوید: چون در آخر کلام صاحب طرائف به نقل حدیثی اشاره شد که آن ها را حافظ ابو نعیم اصفهانی در حالات و اوصاف حضرت مهدی علیه السّلام جمع و نقل نموده، لذا خوش داشتم آن ها را مطابق ترجمه ای که صاحب کتاب اصول العقائد نموده است، نقل نمایم؛ ایضا للمحجّه و إتماما للحجّه و این چهل حدیث را که صاحب اصول العقائد - که مرحوم میر محمد هادی بن میر محمد لوحی سبزواری است - در آن کتاب ذکر نمود که قبل از نقل آن ها فرموده: بدان احادیثی که سنّیان نقل کرده اند که برای این امت مهدی، می باشد، بسیار است!

و از جمله بزرگان علمای سنّی که در این باب احادیث نقل کرده، حافظ ابو نعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازه باب الدشت اصفهان واقع بود. مردم این شهر از جهت جهل به احوال او، به زیارت او مشغول می شدند و نمی دانستند که سنّیان قدیم، قبر او را مزار خود کرده بودند.

وقتی شیعه ها در این شهر زیاد شدند، سنّیانی که از ترس، اظهار تشیّع کرده بودند، به رسم عادت، مشغول زیارت آن شقی بودند و چون رفته رفته سنّیان از این شهر برطرف شدند، شیعیان به گمان آن که صاحب آن قبر، مرد خوبی است به زیارت او اشتغال می نمودند.

در آخر کار، والد این بی مقدار، هدایت اهل اصفهان نموده، شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن خاندان اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منع نمود و الآن اثری از آن قبر باقی نیست.

غرض آن که حافظ ابو نعیم اصفهانی چهل حدیثی نوشته و در آن، احادیثی جمع نموده که به طریق اهل سنت از احادیث صحیحه و تمام آن ها در باب حضرت صاحب الامر علیه السلام است.

و شیخ ابو الفتوح عجللی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد و شاگرد ابو الوفا که پسر ابو حافظ ابو نعیم مذکور است و قبرش در قبرستان چنبلان که فعلا سنبلستان نامیده می شود، در اصفهان است، مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند و به هدایت والد این فقیر - رحمه الله - زیارت آن شقی را ترک نمودند، شرحی بر آن اربعین نوشته و در ضمن آن شرح، بیش از صد حدیث در این باب نقل کرده است.

به خاطر می رسد در این مقام از باب اختصار، به نقل اربعین حافظ ابو نعیم اکتفا نموده و برای زیادت اختصار، اسانید آن احادیث نیز حذف شود و چون نقل آن چهل حدیث با ترجمه موجب اطناب است، ندا به ذکر ترجمه آن اکتفا می نماید.

و این ناچیز که ترجمه آن احادیث را از کتاب اصول العقائد نقل می نمایم به جهت خصوصیات است که در آن ترجمه است و در غیر آن نیست.

حدیث اول: حافظ مزبور در اربعین مذکور از ابو سعید خدری روایت کرده که او گفته پیغمبر فرمود:

از امت من مهدی نامی بیرون آید که هر گاه عمر او کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال می شود. امت من در زمان او منتعم می شوند به طوری که پیش از آن هیچ بدکار و نیکوکاری منتعم نشده است. (۱)

حدیث دوم: ایضا ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۶۹، ج ۵۱، ص ۷۸.

فرمود: زمین از ظلم و جور پر خواهد شد، بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد، دنیا را پر از عدل و داد و راستی خواهد کرد. او زمین را هفت یا نه سال مالک خواهد شد. (۱)

حدیث سوّم: به سند مذکور روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود:

قیامت قیام نخواهد کرد مگر بعد از آن که مردی از اهل بیت من به مدّت هفت سال زمین را مالک شود، او زمین را از عدل پر سازد، چنان چه قبل از آن از جور و ظلم پر شده باشد. (۲)

حدیث چهارم: حافظ مذکور از زهری، از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مهدی این امت از فرزندان تو خواهد بود. (۳)

حدیث پنجم: روایت نموده از علی بن هلال از پدرش که گفت: به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم مشرف شدم در حالی که دنیا را وداع می فرمود. حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - بر بالینش نشسته و می گریست تا آن که او از گریه اش بلند شد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سر مبارک را به جانب او برداشته و فرمود: ای حبیب من، فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

حضرت فاطمه علیها السّلام گفت: ای پدر! از ضایع شدن بعد از تو می ترسم که خلق عالم، تو را فراموش کنند و بر ما جور و ستم نمایند.

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای حبیب من! مگر ندانسته ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد نظر کردنی و اطلاع یافتنی و اطلاع یافت و از جمیع اهل زمین، پدر تو را برگزید و اختیار نمود، و او را به رسالت و نبوت برانگیخت. بعد از آن ملاحظه ای

۱- ر. ک: دلائل الامامه، ص ۴۶۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸ و ۷۰.

۲- ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۴.

دیگر نمود و از همگی اهل عالم، شوهر تو را اختیار فرمود و به من وحی کرد تو را به عقد او کنم.

ای فاطمه! ما از آن اهل بیتیم که خدای تعالی به ما هفت خصلت و کرامت عطا نموده و آن را پیش از ما به هیچ کس نداده و بعد از ما هم به هیچ کس نخواهد داد؛ یکی آن که مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین، اکرم المرسلین، دوست ترین جمیع مخلوقات و پدر تو هستم.

دیگر آن که خلیفه و جانشین من، بهترین اوصیا و دوست ترین جمیع خلائق نزد حق تعالی است و او شوهر تو است.

دیگر آن که شهید ما، سید شهادت و دوست ترین جمیع خلائق نزد حق تعالی است، او حمزه بن عبدالمطلب عم پدر تو و عم شوهر تو است.

دیگر آن که از ماست کسی که حق تعالی به او دو بال عطا فرموده و در بهشت با ملایکه طیران می نماید و به هر جا که می خواهد، می رود و می آید. او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو یعنی جعفر طیار - علیه الرحمه - است.

و دیگر آن که دو سبط این امت از مایند، آن دو حسن و حسین پسران تو و ایشان سید جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان از آن ها فاضل تر است.

و بعد از آن، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به فضیلت هفتم اشاره نموده، به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - خطاب کرد و فرمود: ای فاطمه، ای حبیبه من! قسم به آن خداوندی که مرا به حق و راستی به سوی خلق فرستاده، مهدی این امت از این دو سبط خواهد بود. در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده و فتنه ها ظاهر گشته باشد، راه ها بریده شده باشد و بعضی از مردمان بعضی دیگر را غارت کنند، هیچ بزرگی بر کوچک رحم نکند و شفقت ننماید و هیچ کوچکی رعایت و تعظیم بزرگان ننماید.

در آن حال، حق تعالی از این دو سبط، کسی را مبعوث گرداند که قلعه های ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دل ها بردارد و به هدایت مردم به راه دین در آخر الزمان برخیزد؛ چنان چه من در آخر الزمان به این کار برخاسته بودم و زمین را از عدل و داد

پر کند، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

ای فاطمه، ای نور دیده من! اندوهگین مباش که حق تعالی از من و از همه کس به تو رحیم تر است؛ به جهت نزدیکی تو با من و به واسطه وقعی که از تو در دل من است.

به تحقیق حق تعالی تو را با شوهرت تزویج فرمود، در حالی که حسبش عظیم تر، نسبش عزیزتر، به رعیت رحیم تر، به احکام دین، عالم تر و در حکم، عادل تر بود. با وجود این ها من از خدای تعالی خواسته ام نسبش عظیم تر، که تو اول کسی از اهل بیت من باشی که به من ملحق خواهند شد. (۱)

حدیث ششم: روایت کرده از حذیفه به اسناد خود که گفت: روزی سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه نمود و از آن چه بعد از این واقع خواهد شد، برای ما بیان فرمود و بعد از آن فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز البته خدای تعالی آن روز را دراز خواهد کرد تا آن که مردی را از فرزندان من مبعوث گرداند که اسم او، اسم من باشد.

پس سلمان رحمهم الله برخاست و گفت: یا رسول الله آن مرد از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود؟!

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از این فرزند من خواهد بود و دست مبارک خود را بر دوش حضرت امام حسین علیه السلام زد. (۲)

حدیث هفتم: در خصوص مکانی است که مهدی علیه السلام از آن جا خروج می کند، از حذیفه روایت کرده که او از عبد الله پسر عمر خطاب نقل نموده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

حضرت مهدی علیه السلام از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند. (۳)

۱- ر. ک: المسترشد فی امامه امیر المؤمنین، صص ۶۱۴-۶۱۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، صص ۱۳۶-۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۷۹-۷۸.

۲- ر. ک: ذخائر العقبی، صص ۱۳۶-۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۰-۷۹.

۳- ر. ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ص ۲۵۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۵.

حدیث هشتم: در کیفیت روی مهدی است؛ به حذف اسناد از حدیفه روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده: به درستی که مهدی، مردی از اولاد من خواهد بود که روی او همچون ستاره پرنور درخشنده، درخشنده و نورانی باشد. (۱)

مؤلف گوید: حافظ ابو نعیم مذکور که این حدیث را در اربعین خود به حذف اسناد روایت کرده، با آن چه در اول کتاب خود گفته- که این چهل حدیث که جمع نموده ام، تمام از صحاح احادیث ماست- منافاتی ندارد؛ از آن جهت که می تواند این حدیث به طریق صحیح نزد او معلوم شده باشد ولی در کتاب ذکرش نکرده باشد.

حدیث نهم: در بیان کیفیت رنگ و جسم آن جناب است؛ از حدیفه روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: مهدی موعود از اولاد من مردی خواهد بود که رنگ روی مبارکش، مثل عرب و جسم شریفش، مثل جسم اولاد یعقوب پیغمبر باشد. برطرف راست او، خالی باشد که گویی ستاره ای نورانی است.

زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت، بعد از آن که از ظلم پر شده باشد و از خلافت او، اهل زمین و آسمان و مرغان میان آسمان و زمین راضی خواهد بود. (۲)

حدیث دهم: در کیفیت پیشانی مبارک آن حضرت است؛ از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

مهدی این امت، از اولاد من خواهد بود و از جمله علامات او این است که بینی او کشیده و پیشانی مبارکش، پرنور باشد. (۳)

حدیث یازدهم: در کیفیت بینی مبارک آن حضرت است؛ باز از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمه الأطهار، ج ۳، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ینایع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۳- ر. ک: العمده، ابن بطریق، ص ۴۳۳.

مهدی موعود علیه السّلام مردی از اهل بیت من خواهد بود که بینی او خوش اندام و کشیده باشد، زمین را از عدل پر کند، بعد از آن که از جور و ظلم پرشده باشد.

و اما حدیث دوازدهم: در بیان خالی است که در حدّ ایمن آن حضرت است؛ به حذف سند از ابو امامه باهلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

در میان شما و اهل روم، چهار فتنه و صلح روی خواهد نمود و چهارم از آن به دست مردی به فعل خواهد آمد که اهل هرقله باشد و امتداد آن تا هفت سال باشد.

پس یکی از حضّار که از قبیله عبد قیس بود و او را مستور بن عبد غیلان می گفتند، برخاسته و گفت: یا رسول الله در آن وقت، امام و پیشوای خلائق که خواهد بود؟!

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در آن وقت، امام مردمان، مهدی علیه السّلام خواهد بود که از فرزندان من است و مدّت چهل سال، حکم، حکم او است. روی او مثل ستاره نورانی و در آن، خال سیاهی در جانب راست خواهد بود.

دو عباى قطوائیه که از دهی در حوالی کوفه است، پوشیده خواهد بود و به فرزندان یعقوب مشابّهت خواهد داشت. گنج های زمین را بیرون خواهد آورد و شهرهای شرک و کفر را بالتّمّام مفتوح خواهد گردانید(۱).

حدیث سیزدهم: در کیفیت دندان آن حضرت است؛ ایضا از ابو امامه باهلی و از عبد الرحمن بن عوف روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی مهدی را از عترت و ذرّیه من، برمی انگیزاند، از علامات او این است که دندان های مبارک پیش او از هم جدا و گشاده پیشانی باشد، زمین را از عدالت پر خواهد ساخت.

مال نزد او قدری نخواهد داشت و به هرکس به قدر احتیاج خواهد داد(۲).

حدیث چهاردهم: در بیان آن که مهدی، امام صالح است؛ از ابو امامه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه خواند و در آن حال ذکر دجال نموده، فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲- همان.

مدینه طیبه کثافت های خود را بیرون خواهد انداخت هم چنان که کوره، کثافت آهن را بیرون می کند و نام آن روز، خلاص خواهد بود.

از آن میان، امّ شریک برخاست و گفت: یا رسول الله! در آن وقت عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چه خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: در آن روز اکثر ایشان در بیت المقدّس و در مدینه طیبه کمتر خواهند بود. در آن وقت امام خلائق، مهدی خواهد بود که مردی صالح از ذرّیه من است. (۱)

حدیث پانزدهم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

مهدی از امت من بیرون خواهد آمد؛ حضرت حق تعالی او را برای مردمان برمی انگیزاند و ظاهر و پیدا می سازد. در آن وقت، امت من به عیش و کامرانی خواهند گذرانید، برای چهارپایان آب و علف بسیار خواهد بود، زمین هررویدنی که در شکم خواهد داشت بیرون خواهد داد و حضرت مهدی علیه السلام آن قدر که باید، به مردمان اموال عطا می نماید و در زمان او حقیر و محتاج باقی نمی ماند. (۲)

حدیث شانزدهم: از عبد الله عمر روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

مهدی بیرون خواهد آمد در حالی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا می کند: این مهدی و خلیفه خداست؛ زنهار که تابع او شوید و فرمان برداری او کنید و مخالفتش را جایز ندانید! (۳)

حدیث هفدهم: ایضا از عبد الله بن عمر بن خطاب که روایت نموده گفت:

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱.

۳- ر. ک: مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد و ملکی ندا خواهد کرد: این مرد، مهدی است؛ زنهار که او را متابعت کنید! (۱)

حدیث هجدهم: از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که شما را به مهدی بشارت دهم که در امت من مبعوث خواهد شد، در حالی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار شده باشد.

زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، اهل آسمان و زمین از او راضی خواهند بود و مال ها را به سویت در میان مردمان قسمت خواهد نمود و هر صاحب حقی را به حق خود خواهد رسانید. (۲)

حدیث نوزدهم: از عبد الله بن عمر خطاب روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت قائم نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من روی زمین را مالک شود که نام او، نام من باشد. زمین را از عدل پر سازد، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. (۳)

حدیث بیستم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر از دنیا باقی نماند آما یک روز، البته حق تعالی مردی را مبعوث خواهد کرد که اسم او، اسم من و خلق او، به عینه خلق من و کنیه او، ابا عبد الله باشد. (۴)

حدیث بیست و یکم: از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دنیا به آخر نمی رسد تا آن که حق تعالی مردی را از اهل بیت من برانگیزاند که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. (۵)

در سنن ابی داود تتمه این حدیث نیست و هم چنین این حدیث در مناقب شافعی

۱- مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲- ر. ک: العمده، ابن بطریق، ص ۴۳۹.

۳- ر. ک: دلائل الامامه، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمه الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۴- ر. ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶؛ ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲ و ۸۲.

۵- ر. ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۲۶۷؛ الفصول المختاره، ص ۲۹۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲.

بدون این تتمه، مذکور است، جمعی دیگر از سنّیان این حدیث را مثل شافعی و ابو داود نقل کرده اند و ابو داود مذکور در موضع دیگر، این حدیث را با این تتمه ذکر کرده است.

بنابراین مضمون این حدیث، خالی از اشکال نیست.

چون معلوم است اسم پدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم، عبد الله و اسم پدر حضرت قائم صاحب الامر علیه السلام، امام حسن است. پس چگونه می تواند آن حضرت فرموده باشد، اسم پدر او با اسم پدر من موافق است؟

ممکن است که در مقام جواب بگوییم این تتمه را چون جمع کثیری از علمای سنّی در کتاب های خود نقل نکرده اند، شاید بعضی از متعصّبان سنّی این تتمه را به حدیث الحاق کرده باشند تا در مقام بحث با شیعه بگویند شما که شیعیانید، مهدی این امت را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می دانید و در طریق اهل سنت در حدیث واقع است که اسم پدر مهدی موافق نام پدر حضرت رسالت است.

احتمال دارد در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، جمعی از شیعیان آن حضرت در مجلسی که بعضی از مخالفان حاضر بوده اند اگر می خواستند حدیثی از آن حضرت روایت کنند از آن جهت که مبادا مخالفان را به فکر آن حضرت اندازند، از روی کنایه گفته باشند از عبد الله شنیدم که چنین گفت و مراد ایشان از عبد الله، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده باشد یا زمانی حضرت صاحب علیه السلام را یاد می کردند از روی تقیّه او را به عبد الله منسوب می ساختند و می گفتند: مهدی بن عبد الله.

هم چنان که مشهور است شیعیان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، آن حضرت را از روی تقیّه عبد صالح نام کرده بودند و در حدیثی که از آن حضرت روایت می کردند، مثلاً چنین می گفتند: از عبد صالح شنیدم. از این جهت، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد: اسم پدر مهدی با اسم پدر من موافق است.

و جمعی از علمای ما - رضوان الله علیهم اجمعین - در مقام جواب از این حدیث گفته اند: ممکن است راوی به تصحیف نقل کرده باشد و عبارت حدیث چنین باشد، «یوافق اسم ابنه اسم اُبی» یعنی، اسم پسر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود؛ نه این که

«یوافق اسم أبیه اسم أبی» باشد تا معنی چنین شود که اسم پدر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود.

بنابر آن چه بعضی از علمای ما گفته اند، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر این حدیث به فرزند ارجمند حضرت صاحب الامر علیه السلام که مسمی به عبد الله است، اشاره کرده است.

حدیث بیست و دوم: حافظ ابو نعیم مذکور از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

باید زمین از ظلم و دشمنی پر شود، بعد از آن مردی از اهل بیت من بیرون آید و زمین را پر از عدل و راستی کند هم چنان که از ظلم و دشمنی پر شده باشد (۱).

حدیث بیست و سوم: از ذر بن عبد الله روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود: مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که اسم او با اسم من و خلق او با خلق من موافق باشد و زمین را پر از عدل و راستی خواهد کرد. (۲)

حدیث بیست و چهارم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بعد از این، در زمانه اختلاف و انقطاعی به هم خواهد رسید و فتنه ها ظاهر خواهد شد؛ در آخر، مردی که او را مهدی گویند، ظهور خواهد نمود، فتنه ها را برطرف و اختلاف را به اتفاق مبدل خواهد ساخت و عطاها و بخشش های او موافق حق و مطابق عدالت باشد. (۳)

حدیث بیست و پنجم: از ابو سعید مذکور روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

۲- ر. ک: دلائل الامامه، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۳- ر. ک: عقد الدرر فی اخبار امام المنتظر، صص ۶۲-۶۱.

مردی از اهل بیت من بیرون می آید و به سنت من عمل می نماید. حق تعالی برکت را از آسمان برای او نازل خواهد ساخت و زمین به جهت او، برکت های خود را بیرون خواهد داد. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، هم چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد و هفت سال به همین طریق عمل خواهد کرد؛ آن گونه سالی که به جهت او مقزّر شده و در بیت المقدّس نزول خواهد کرد. (۱)

حدیث بیست و ششم: از ثوبان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هرگاه ببینید علم ها و رأیت های سیاه از طرف خراسان می آید، متوجّه آن جانب شوید که خلیفه الله، حضرت مهدی علیه السلام در آن جا است (۲).

حدیث بیست و هفتم: از عبد الله بن عباس روایت نموده که گفت: نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند، چون چشم آن حضرت به ایشان افتاد، رنگ مبارکش متغیّر شد و آب در دیده های مبارکش بگردانید.

ایشان گفتند: یا رسول الله چرا ما همیشه در چهره مبارک شما چیزی می بینیم که ناخوش داریم؟!

حضرت رسول فرمود: به درستی که ما از آن اهل بیتیم که حق تعالی آخرت را برای ما اختیار کرده است و آن را به جهت ما برگزیده است.

به درستی که بعد از من، بلاها و محنت ها به اهل بیت من خواهد رسید و در آزار و الم خواهند بود.

تا آن که از طرف مشرق قومی بیاید که با آن ها علم های سیاه باشد و طالب حق باشند ولی حقّ ایشان را ندهند. سپس ایشان جهاد کنند و کار را برایشان تنگ سازند و چون بخواهند حق را به ایشان تسلیم نمایند، قبول نکنند و حق را به مردی از اهل بیت

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

من واگذارند که زمین را از عدل پر گرداند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد(۱).

پس هر کدام از شما آن قوم را دریابد، باید به جانب ایشان شتاب کند، اگرچه به جانب ایشان رفتن ممکن نباشد مگر به سینه و زانو و اگرچه راهش بر روی برف باشد.

حدیث بیست و هشتم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: وای بر این امت از پادشاهان جابره که چگونه کسانی را که از ایشان اطاعت نکنند، به قتل خواهند رسانید و خواهند ترسانید!

مؤمن و متقی در آن حال، به زبان، با ایشان خواهد ساخت و به دل، از ایشان گریزان خواهد بود تا زمانی که حق تعالی بخواهد باز، اسلام را به قدرت کامله خود عزیز سازد، جباران را به یکدیگر گرفتار کند و کار اسلام را بعد از آن که فاسد شده باشد، به صلاح آورد.

بعد از آن به من خطاب نموده، فرمود: ای حذیفه! اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البتّه حق تعالی آن روز را دراز می گرداند تا آن که مردی از اهل بیت من مالک و حاکم دنیا شود که به دست او قتل های عظیم جاری شود و کفر و ضلالت برطرف گردد. حق تعالی وعده فرموده و در وعده او خلافی نیست و او - سبحانه و تعالی - سریع الحساب است.(۲)

حدیث بیست و نهم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: امت من در زمان حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تنعمی خواهند کرد که تا آن روز از اولاد آدم کسی مثل آن، تنعمی نکرده باشد.

آسمان پی در پی بر ایشان باران خواهد ریخت و زمین هیچ رویدنی در شکم خود پنهان نخواهد داشت.(۳)

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۳-۸۲.

۲- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳ و ۷۸.

حدیث سی ام: از انس بن مالک روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ما بنی عبدالمطلب از سادات اهل بهشتیم.

بعد از آن تفصیل این مجمل نموده، فرمود: آن منم و برادرم علی و عمم حمزه که سیدالشهداست و پسرعمم جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین علیهم السلام. (۱)

حدیث سی و یکم: از ابو هریره روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته مردی از اهل بیت من مالک دنیا خواهد شد و انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید. (۲)

حدیث سی و دوم: از ثوبان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن جناب فرمود: در آخر الزمان، فتنه بسیار خواهد شد تا آن که سه کس از یک پدر بر سر امر خلافت کشته شوند و خلافت به هیچ یک از ایشان نرسد. بعد از آن، رایات و علم های سیاه پیدا خواهد شد و با دشمنان، جهادی خواهند کرد که هیچ طایفه ای مثل آن جهاد نکرده باشند. در آن وقت، خلیفه خدا مهدی ظاهر خواهد شد. هرگاه بشنوید مهدی خروج کرده، بشتابید و با او بیعت کنید که مهدی علیه السلام خلیفه الله است. (۳)

حدیث سی و سوم: از ثوبان مذکور روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هرگاه صاحبان رایات سیاه، از جانب مشرق پیدا شوند، باید بشتابید، با ایشان بیعت کنید و آن ها را متابعت نمایید، اگرچه رفتن شما به زانو بر روی برف و یخ باشد، الحدیث (۴).

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۴- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

حدیث سی و چهارم: به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: یا رسول الله! مهدی از ما آل محمد خواهد بود یا از غیر ما؟

آن جناب فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما. حق تعالی هم چنان که این دین را به ما فتح کرده است، ختم این دین نیز به ما و از ما خواهد بود، هم چنان که مردمان به واسطه ما از شرک و کفر خلاصی یافتند نیز به برکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت. حق تعالی به سبب ما میان دل ها الفت می دهد بعد از آن که به جهت فتنه ها و فسادها دوری افتاده باشد هم چنان که به سبب دین، اول الفت و برادری داد، بعد از آن که از جهت شرک باهم دشمن بودند. (۱)

حدیث سی و پنجم: از عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود:

اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته حق تعالی آن شب را دراز خواهد کرد تا آن که مردی از اهل بیت من مالک دنیا شود که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. زمین را پر از عدل و داد سازد هم چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد.

مال های خدا را به سویت میان مردمان قسمت کند، حق تعالی به برکت او دل های مردمان را غنی گرداند و بیم فقر و احتیاج را از دل های ایشان بیرون برد.

هفت یا نه سال، مالک زمین خواهد بود، در زندگی بعد از او خیری نخواهد بود و در زمان او تعیش خلق به مرتبه ای خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند. بدان که در باب این حدیث آن چه در ضمن حدیث بیست و یکم گذشت، می توان گفت. (۲)

حدیث سی و ششم: از ابو هریره روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت، قائم نخواهد شد تا آن که مردی از اهل بیت من مالک شود که قسطنطنیه و

۱- ر. ک: کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۲۹؛

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

جبل دیلم را فتح نماید و اثری از شرک بر روی زمین باقی نماند. (۱)

حدیث سی و هفتم: از قیس بن جابر روایت کرده که گفت: از پدرش، از جدش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود باشد که بعد از من خلفا و بعد از ایشان، امرا و بعد از امرا، ملوک جابره باشند. پس مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را مملو از عدل و داد کند هم چنان که پیش از آن از جور و ظلم پر شده باشد. (۲)

حدیث سی و هشتم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن حضرت فرمود:

از ما خواهد بود آن کسی که عیسی بن مریم علیهما السلام در عقب او نماز کند، بعد از آن که خروج نماید و عیسی نیز از آسمان نزول کند. (۳)

حدیث سی و نهم: از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آن سرور فرمود: حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می شود.

پس مهدی که امیر قوم است به او خواهد گفت، بعضی از شما بر بعضی امیر است، این از کرامتی است که حق تعالی به این امت نموده و در عقب مهدی علیه السلام نماز خواهد کرد، ان شاء الله. (۴)

حدیث چهلم: از عبد الله بن عباس روایت نموده که - گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: قومی ضایع و امّیتی هلاک نخواهند شد که من، در اول و عیسی بن مریم، در آخر و مهدی علیه السلام، در وسط ایشان باشد. (۵)

۱- ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

۲- ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۴- همان، ۸۵.

۵- همان.

عَبْقَرِيَّة پانزدهم [روایات خاصه در بشارت ظهور]

اشاره

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور مهدی و بودن آن حضرت فرزند صلیبی حضرت امام حسن عسکری به روایات خاصه است و در آن چند رفره می باشد.

[روایت رسول خدا (ص)] ۱ رفره

در کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبریل قمی از عبد الله بن ابی اوفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب نجم الثاقب از کتاب غیبت فضل بن شاذان نیشابوری، از مفضل از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب المحجّه، محدث بحرانی از جابر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

چون خدا ابراهیم خلیل را آفرید، حجاب از دیده اش برگرفت.

پس به جانب عرش نگران شد، نوری دید، عرض کرد: الهی و سیدی این چه نوری باشد؟!

فرمود: ای ابراهیم! این نور محمد، برگزیده من است.

عرض کرد: الهی و سیدی، به جانب او نور دیگری می بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این علی، ناصر دین من است.

عرض کرد: در جانب آن دو نور، نور دیگر را نگران شوم.

فرمود: ای ابراهیم! این نور فاطمه علیها السلام است بعد از پدر و شوهرش، که دوستان

خویش را از آتش، مقطوع داشته است.

گفت: الهی و سیدی دو نور را می بینم که بعد از آن سه نور واقع شده اند!

فرمود: ای ابراهیم! این دو، نور حسن و حسین است که تالی پدر و جدّ و مادر خودند.

گفت: الهی و سیدی نه نور را گرد آن پنج نور می بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این ها امامان از فرزندانشان باشند.

گفت: ای خدا و مولای من این ها به کدام نام شناخته شوند؟!

قال: قال: یا ابراهیم! اولهم علی بن الحسین، محمد ولد علی، جعفر ولد محمد، موسی ولد جعفر، علی ولد موسی، محمد ولد علی، علی ولد محمد، و الحسن ولد علی، محمد ولد الحسن علیهم السلام القائم المهدی (عج).

عرض کرد: الهی و سیدی انواری چند دور ایشان می بینم که شمار آن ها را کسی جز تو نداند!

فرمود: ای ابراهیم! آنان شیعیان و دوستان ایشانند.

عرض کرد: الهی شیعیان و دوستان ایشان به چه چیز شناخته می شوند؟!

فرمود: به نماز پنجگانه و یک رکعت، جهر به بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت پیش از رکوع، سجده شکر و انگشتر نمودن در دست راست.

ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان ایشان قرار ده!

فرمود: قرار دادم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: **وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**.

اقول: در روایت مفضل بن شاذان است که مفضل گفت: برای ما روایت کرده اند که وقتی حضرت ابراهیم احساس مرگ نمود، این حدیث شریف را برای اصحابش روایت فرمود و به سجود رفت. پس روح مقدّس آن حضرت در هنگام سجود قبض کرده شد.

و در روایت شاذان بن جبریل چنین است که مفضل بن عمر گفت: به درستی که

ابو حنیفه چون احساس مرگ نمود، این خبر را روایت کرد و سجده بجای آورد و در همان سجده جان بداد، و الله اعلم. (۱)

[روایت ابن سمره از رسول خدا (ص)] ۲ رفره

صدوق در امالی (۲) از عبد الرحمن بن سمره روایت نموده که گفت: به رسول خدا گفتم: مرا به سوی نجات رهنمایی کن.

فرمود: ای پسر سمره! هرگاه هواهای نفسانیه مردم مختلف و رأی ها پراکنده شود، بر تو باد پیروی علی بن ابی طالب! «فإنه إمام امتی و خلیفتی علیهم من بعدی و هو الفاروق الّذی یمیز بین الحقّ و الباطل؛ من سأله أجابه و من استرشدہ أرشدہ و من طلب الحقّ من عنده وجدہ، من التمس الهدی لدیہ صادفه و من لجأ إلیه آمنه و من استمسک به نجاه و من اقتدی به هدیہ.»

پس به درستی که علی امام امت و جانشین من است و او است فرق دهنده ای که میان حق و باطل را جدا کند؛ هر کس از او پرسد، جواب گوید: هر کس رهنمایی جوید، رهنمایی اش فرماید؛ و هر کس حق را نزد وی طلبد، آن را بیابد؛ هر کس هدایت را نزد او درخواست نماید، به آن برخورد؛ هر کس به سوی او پناه برد، امتیثش دهد؛ هر کس به وی چنگ زند، نجاتش بخشد و هر کس او را پیروی کند، به مقصودش برساند.

«یا ابن سمره! سلم من سلم له و والاه و هلک من ردّ علیه و عادیه.»

یا ابن سمره! إنّ علیاً روحه من روحی و طینته من طینتی و هو أخی و أنا أخوه و هو زوج ابنتی، فاطمه سیده نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین.

و إنّ منه إمامی امتی و سیدی شباب أهل الجنّه الحسن و الحسین و تسعه من

۱- ر. ک: مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۶۵-۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۴-۲۱۳.

۲- الأمالی، ص ۷۸.

ولد الحسين، تاسعهم قائم امتی، يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.»

ای پسر سمره! هر کس برای علی تسلیم شود و علی را دوست دارد، سالم خواهد بود و هر کس بر وی رَدّ کند و با او دشمنی نماید، هلاک گردد.

ای پسر سمره! به درستی که علی، روحش از روح من و طینتش از طینت من است، او است برادر من و منم برادر او و او است شوهر دختر من فاطمه که سیده زنان عالمیان از اولین و آخرین است.

به درستی که از علی است دو امام امت من و دو آقای جوان های اهل بهشت، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی ایشان، قائم امت من است؛ زمین را از عدل و داد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

[روایت صدوق در امالی] ۳ رفره

صدوق در امالی (۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که مردی خدمتش رسیده، عرض کرد: یا ابا الحسن! تو دعوی کنی که امیر المؤمنین باشی، پس چه کسی تو را بر اهل ایمان امیر نموده؟

فرمود: خدای عزّ و جلّ مرا بر مؤمنین امارت بخشیده است.

آن مرد نزد پیغمبر آمده، گفت: یا رسول الله! آیا علی در گفتار خویش راست گوید که خدا او را بر خلق خود امارت داده؟

«فغضب النبی صلی الله علیه و آله و سلّم ثمّ قال: إنّ علیاً امیر المؤمنین بولایه من الله عزّ و جلّ عقدها له فوق عرشه و أشهد علی ذلك ملائکة. إنّ علیاً خلیفه الله و حجّه الله و إنّهُ لإمام المسلمین؛ طاعته مقرونه بطاعه الله و معصيته مقرونه بمعصیه الله.

فمن جهله فقد جهلنی و من عرفه فقد عرفنی و من أنکر إمامته فقد أنکر نبوتی

و من جحد امرته فقد جحد رسالتی و من دفع فضله فقد تنقصنی و من قاتله فقد قاتلنی و من سبه فقد سبنی؛ لانه منی خلق من طینتی و هو زوج فاطمه بنتی و أبو ولدی الحسن و الحسین.

ثم قال: أنا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین أعدائنا أعداء الله و أولیائنا، أولیاء الله.»

پس پیغمبر خشم کرد، آن گاه فرمود: به درستی که علی، امیر المؤمنین است به ولایت از خدای عزّ و جلّ که در بالای عرش خود برای او عقد نموده و ملائکه خویش را به آن گواه گرفت.

به درستی که علی خلیفه خدا و حجّت او است و به درستی که علی، امام مسلمین است؛ طاعت او، مقرون به طاعت خدا است و نافرمانی او، مقرون به نافرمانی خدا است.

هر کس علی را نشناخته باشد، مرا نشناخته باشد، هر کس او را شناخته باشد، مرا شناخته. هر کس امامت او را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده. هر کس امارت او را انکار نماید، رسالت مرا انکار نموده. هر کس فضیلت او را دفع کند، مرا تنقیص داشته.

هر کس با او جنگ سازد، با من جنگ ساخته و هر کس وی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته؛ چرا که علی از من است و از طینت من خلق شده و او شوهر فاطمه دختر من و پدر دو فرزند من، حسن و حسین است.

آن گاه فرمود: من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجّت های خدا بر خلق باشیم، دشمنان ما، دشمنان خدا و دوستان ما، دوستان خدایند.

در بشارت الظهور بعد از نقل این روایت گفته است:

اقول: ذکر فاطمه در این خبر اشکال است؛ حلّ اشکال به این می شود که یا از بابت تغلیب باشد یا آن که بگوییم مراد از حجّت در این خبر، مرتبه ای از مراتب ولایت است که صدیقه کبری - سلام الله علیها - نیز دارای آن مرتبه هست، نه آن معنی معروف که نبوت یا امامت باشد.

و کلام آن حضرت «أعدائنا أعداء الله» کأنه بیان معنی حجیت است؛ چنان چه در حدیث قدسی است: «من بارز لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه». بنابراین توجیه این خبر از محل شاهد ما خارج است.

[روایت طبرسی و صدوق] ۴ رفره

طبرسی در احتجاج (۱) مرفوعا و صدوق در کمال الدین (۲) به سند متصل از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود:

یا علی! تو را دوست ندارد مگر آن کس که ولادت او پاکیزه باشد و تو را دشمن ندارد مگر آن که ولادتش خبیث باشد، تو را دوست ندارد مگر مؤمن و با تو عداوت نکند مگر کافر.

پس عبد الله بن مسعود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! خبیث الولاده و کافر را در حال زندگانی تو به بغض و عداوت علی شناختم. پس علامت آنان بعد از تو چه خواهد بود، هر گاه به زبان اظهار اسلام نمایند و مکنون خاطر خود، پنهان دارند؟!

فقال: یا بن مسعود! إنَّ علی بن ابیطالب إمامکم بعدی و خلیفتی علیکم. فإذا مضی فالحسن ثمَّ الحسین إبنای إمامکم بعده و خلیفتی علیکم ثمَّ تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمتکم و خلفائی علیکم، تاسعهم، قائمهم؛ قائم امتی، یملاها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

لا- یحبهم إلیا من طابت ولادته و لا- یبغضهم إلیا من خبث ولادته و لا یوالیهم إلیا مؤمن و لا یعادیهم إلیا کافر. من أنکر واحدا منهم فقد أنکرنی و من أنکرنی فقد أنکر الله عزَّ و جلَّ... الخ.

پس فرمود: ای پسر مسعود! به درستی که بعد از من علی بن ابی طالب امام شماست

۱- الاحتجاج، ج ۱، صص ۸۹-۸۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۱.

و جانشین من بر شماست. هرگاه او از دنیا برود، پس حسن و بعد از حسن، حسین دو پسر من، امام شما خواهند بود. بعد از آن، نه نفر از فرزندان حسین، هریک بعد از دیگری امامان شما و خلفای من بر شما هستند که نهم ایشان، قائم آن ها و قائم امت من است؛ زمین را پر از عدل و داد کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

ایشان را دوست ندارد مگر طیب الولاده و آنان را مبغوض ندارد مگر خبیث الولاده. ولایت ایشان را نورزد مگر مؤمن و با آن ها عداوت نکند مگر کافر. هر کس یکی از آن ها را انکار کند، خدا را انکار نموده است، تا آخر حدیث.

[روایت اصبح از امیر المؤمنین] ۵ رفره

صدوق در کمال الدین (۱) به سند خود از اصبح بن نباته روایت کرده؛ گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر ما درآمد در حالی که دست آن حضرت در دست فرزندش حسن علیه السلام بود و فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما درآمد در حالی که دست من در دست آن حضرت بود و فرمود:

«خیر الخلق بعدی و سیدهم أخی هذا و هو إمام کلّ مسلم و أمير کلّ مؤمن بعد وفاتی.» بهترین خلق بعد از من و آقای ایشان، این برادر من است. بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر جمله اهل ایمان است.

«ألا و إني أقول: خیر الخلق بعدی و سیدهم، ابني هذا و هو إمام کلّ مسلم و أمير کلّ مؤمن بعد وفاتی؛ ألا و إنه سیظلم بعدی كما ظلمت بعد رسول الله و خیر الخلق و سیدهم بعد الحسن، ابني أخوه الحسين المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کرب و بلاء.»

ألا إنه و أصحابه من سادات الشهداء يوم القيامة و من بعد الحسين، تسعه من صلبه خلفاء الله فی أرضه و حججه علی عباده و امنائه علی و حیه و ائمه المسلمين

و قاده المؤمنین و سادات المتّقین.

تاسعهم، القائم العزّي يملأ الله عزّ و جلّ به الأرض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها و علما بعد جهلها و الذّي بعث أخی محمّدا بالنبوّه و خصّنى بالإمامه، لقد نزل بذلك الوحي من السماء لسان الأمين جبرئيل.»

یعنی، آگاه باشید به درستی که من می گویم: بهترین خلق و آقای ایشان بعد از من، این پسر من حسن است و بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر بر هر مؤمن است. آگاه باشید که او بعد از من مظلوم شود؛ چنان چه من بعد از رسول خدا مظلوم شدم و بهترین و آقای ایشان بعد از حسن، پسر من و برادر او حسین است که بعد از برادرش مظلوم شود و در زمین کرب و بلاء کشته گردد.

آگاه باشید به درستی که حسین و اصحاب او، از آقایان شهدا در روز قیامت باشند و بعد از حسین نه نفر از صلب او، خلفای خدا در زمین و حجّت های خدا بر بندگان او، امنای خدا بر وحی او، پیشوایان مسلمین، پیشرو مؤمنین و آقایان متّقین باشند.

نهم ایشان، قائم است که خدای عزّ و جلّ پر کند به وسیله او زمین را از نور بعد از تاریکی آن، از عدل بعد از جور آن و از علم بعد از جهل آن پر کند. سوگند به آن کسی که برادر من محمد را به پیغمبری برانگیخته و مرا به امامت مخصوص داشته، هر آینه به تحقیق بدان چه گفتم از زبان روح الامین که جبرئیل است، از آسمان وحی نازل شده است.

«و لقد سئل رسول الله عن الائمه بعده، فقال للسائل: و السماء ذات البروج و ربّ اللیالی و الأیام و الشّهور إنّ عددهم كعدّه الشهور.»

فقال السائل: فمن هم یا رسول الله؟

فوضع رسول الله یده علی رأسی فقال: أولهم هذا و آخرهم المهديّ من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی و من أحبّهم فقد أحبّنی و من أبغضهم فقد أبغضنی و من أنكرهم فقد أنكرنی و من عرفهم فقد عرفنی.

بهم يحفظ الله عزّ و جلّ دینه و بهم عمر بلاده و بهم یرزق عباده و بهم ینزل

القطر من السماء و بهم يخرج برکات الأرض و هؤلاء أوصیائی و خلفائی و أئمة المسلمین و مولی المؤمنین.»

هر آینه به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان بعد از خود پرسیده شد، پس به پرسنده فرمود: سوگند به آفریننده آسمانی که دارای بروج است، به درستی که شماره آن ها چون شماره برج های آسمان است، سوگند به پروردگار شب ها و روزها و ماه ها که عدد ایشان مانند عدد ماه هاست.

سائل گفت: آنان کیستند؟ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سر من نهاده، فرمود: اول آن ها این است و آخر آن ها مهدی است. هر کس آنان را دوست بدارد، پس مرا دوست داشته و هر کس ایشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته. هر کس محبت ورزد، به من ورزیده و هر کس مبغوضشان دارد، مرا مبغوض داشته. هر کس انکارشان کند، مرا انکار کرده و هر کس آن ها را شناسد، مرا شناخته است.

خداوند به سبب ایشان دین خود را حفظ و بلادش را معمور فرماید و به وسیله ایشان بندگانش را روزی بخشد، باران از آسمان ببارد و برکات زمین را برآورد؛ آنان اوصیا و خلفای من و امامان و آقایان اهل ایمانند.

[روایت شیخ طوسی در غیبت] ۶ رفره

شیخ طوسی در کتاب غیبت (۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در حدیثی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ النَّبِيِّينَ، الْأَنْبِيَاءَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، الرُّسُلَ وَ اخْتَارَ مِنَ الرُّسُلِ، عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ اخْتَارَ مِنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، الْحُسَيْنَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ، الْأَوْصِيَاءَ تَأْسِعُهُمْ، قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ بَاطِنُهُمْ.»

به درستی که خدا از مردم، پیغمبران را و از پیغمبران، رسولان را اختیار فرمود و مرا بر تمامی رسل، اختیار نمود، علی را از من اختیار نمود و از علی، حسن و حسین و

اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان، قائم آن هاست و او پیدا و پنهان ایشان است.

در بشاره الظهور بعد از نقل این خبر فرمود:

اقول: کلمه «و هو ظاهرهم و باطنهم» در شأن امام غایب از انظار در السنه ناطقه الهیّه ائمه اطهار- ما دامت اللیل متعاقبه بالّنهار- تکرار یافته و آن چه در معنی آن به نظر قاصر این عبد ناتوان رسیده، سه امر است.

اول: آن که مقصود از «ظهور» غلبه و استیلا- و استعلا بر اعادی و جمله کفار و مشرکین و غرض از «بطون» غیبت و اختفاء و استتار از انظار بوده باشد؛ چون در میان حجج الهیّه و ائمه راشدین، حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت، فقط ذات مقدّس حضرت حجّه بن الحسن- ارواحنا له الفداء- است.

این معنی به خاطر مبارک علامه مجلسی رحمهم الله رسیده و ظهور و بطون آن را چنین معنی فرموده اند. قصیده تشکریّه مناسب این مقام مؤلف است:

عربیه:

تعالت معالیک عن مدحنا***معانیک عن فکرنا الفاتر

تحجبت کالشمس تحت الغمام***و اشراقک خاطر الباصر

فمرنت بالغیب مثل الإله***تکرمت عن باصر حاسر

بطنت ظهورا فإنّ العیون***تحسّر من نورک الباهر

در ترجمه، مؤلف راست:

فارسیه:

معالیت برتر است، ز مدحت مادحین***معانیت اعظم است، ز فکرت اصفیا

گرچه نهانی چو شمس، به زیر ابر خفا***تافته انوار تو، بر همه ارض و سما

راست نمودی به خود، جامه غیبت چو حق***چه در نیایی به چشم، چه حق عزّ و علا

همچو خدا گشته ای، عیان ز فرط ظهور***چه کور آید بصر، قوی چه گردد ضیا

دوم: آن که مراد به «ظهور»، ظهور بر حسب حجت و برهان و مقصود از «بطون»، احتجاب از دیده مردمان باشد و اختصاص این امر به حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - بر خردمندان ظاهر و پیدا و بر دانشمندان باهر و هویداست.

چون آن قدر از نصوص که در شؤون آن وجود مبارک از مصادر وحی سبحانی و مظاهر الهام ربّانی به منصّه ظهور و مرتبه بروز رسیده، در حق هیچ یک از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - ظاهر و آشکار نگردیده است، چنان چه کتب مدوّنه و صحف مبوّبه از عامّه و خاصّه موجود و ما را شاهد مقصود است. پس او بالحقیقه مظهر دو اسم خدای تعالی «الظاهر» و «الباطن» است.

«ظاهر جلّی علی العقول بالآثار و البرهان، بل أظهر من کلّ شیء و أبهر من کلّ شیء و فیء و باطن خفیّ عن الحواس و المدارک الضعیفه و العیون الخفایثیه، لم تره العیون بمشاهده العیان و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان؛ لا یقاس بالناس و لا یدرک بالحواسّ معروف بالآثار و البراهین القاطعه و منعوت بالعلامات و الحجج الساطعه بأبی أنت و امّی.

من قیل فی حقّه قبل ولادته و استهلاله: لا یری جسمه و لا یسمّی باسمه، فهو المظهر الأعظم لظهور الله و بطونه و المجلی الانتم لکمالاته و شؤونه باطن بلا خفاء و خفیّ بلا غطاء، مغمور مشهور و مشهور مستور، ذو مکان لیس له مکان و ذو غیبه حاضر فی کلّ زمان.

در سوابق ایام مناسب این مقام گفته ام:

در پس پرده نهانی تو و هم شاهد جمع***امتیازی است تو را کز همه خوبان داری

در قصیده خود که به زبان الکن در مدح امام السرّ و العلن - ارواحنا فداه - عرض شده، در همین معنی گفته ام:

شعر:

آیت نور است رویش یا بود شعله ز طور***ظلمت شام است مویش یا کمندی پر ز تاب
این دهان یا نقطه موهوم یا سرّ نهان***و ان میان یا موی باشد یا خیال، آن هم به خواب
گر بخوانم سرو قدّش، سرو از قدّش خجل***ور بگویم ماه رویش، مه ز وی در احتجاب
عقل حیران گشته در ذات تو ای کامل صفات***نیست امکان وهم گردد سوی وصفت راهیاب
هم تو اوّل، هم تو آخر، هم تو پیدا، هم نهان***با مکان و بی مکان و با حجاب و بی حجاب
گر منت پنهان بخوانم، این همه آثار چیست؟!***ور بگویم آشکارت پس چه باشد اغتیاب؟
گر نبودی بود تو، کی بود عالم را وجود***ور نباشد جود تو، شد عرصه گیتی خراب
سوّم آن که «ظهور» و «بطون» کنایه از کل و تمام حقیقت و جوهرذات بوده باشد؛ هم مناسب این مقام گفته شده:
گرچه انگیز مطمّلسم، تو نهانی لیکن***از تو در علوی و سفلی اثری نیست که نیست
غایبی از نظر و دربر ارباب نظر***پرتو روی تو بر بام و بری نیست که نیست
با رقیبان نتوان گفت عیان سرّ حیب***ور نه از پیش تو ما را خبری نیست که نیست

(۱)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۳۴۴

ه؛ ای کله و حقیقته، پس معنی چنین

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

خواهد بود که حضرت قائم - عَجَلُ اللَّهِ فرجه - کَلِّ ائِمَّه و تمام حقیقت و صفوت و جوهره ایشان است و در حقیقت چنین نیز است؛ چون آن حَجَّتْ بالغه الهیّه که خاتم الحجج و اغمر اللجج و اظهر المنهج و ابهر الفلج است، جامع جمیع کمالات انبیای مرسلین و حاوی تمام فضایل اوصیای مرضیین است. او است سلاله ای از سلاله و صفوتی از صفوت؛ به آن وجود مبارک، نتیجه بعث رسل و انزال کتب که اعلاّی کلمه توحید و انجاز وعدِ یَعْبُدُونَنِي لَا یُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً (۱) می باشد، ظاهر و هویدا می شود و به ظهور آن نور مقدّس، ثمره شجره دعوت تمامی انبیا و کَلِّ رسل که قلع اساس کفر و قطع موادّ شرک و عدوان است، باهر و هویدا آید، «فهو ارواحنا فداء و انفسنا وقاه کَلِّ و حقیقه کَلِّ و تمام کَلِّ و جوهر کَلِّ و صفوه کَلِّ».

و کلام حضرت ملک علّام در لوح صدّیقه کبری، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - اشاره دارد: «علیه کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب و هم مبین این جا، معیت عظمی است به فرمایش خود آن حضرت در روز طلوع طلعت غرّا و ظهور چهره انور عالم آرا. بنابه روایت مفضّل از مبین الحقایق، جعفر الصادق علیه السّلام قال: «و سیدنا القائم، مسند ظهره إلى الکعبه و یقول: یا معشر الخلائق! ألا و من أراد أن ینظر إلى آدم و شیث فهما أنا ذا آدم و شیث إلى قوله: ألا و من أراد أن ینظر إلى الأئمّه من ولد الأئمّه فهما أنا ذا.» (۲)

و مصرّح بدین مظهریت کبری عبارات توسّلیّه استاد البشر و العقل الحادی عشر محقّق قدّوسی نصیر الدّین طوسی قدّس سرّه: «اللهم صلّ و سلّم و زد و بارک علی صاحب الدّعوه النّبویه و الصّوله الحیدریّه و العصمه الفاطمیّه و الحلم الحسّیّه و الشّجاعه الحسّیّه... الخ».

۱- سوره نور، آیه ۵۵.

۲- ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹.

[وصیت حضرت رسول (ص)] ۷ رفره

شیخ طوسی رحمهم الله در غیبت (۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود:

یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت خود را املا نمود تا به این مقام رسید؛ فقال: «یا علی إنه سيكون بعدی إثني عشر إماما و من بعده إثني عشر مهديا فأنت يا علي! أول الإثني عشر الإمام، سَمَّاكَ اللهُ في السَّماءِ عليا المرتضى و أمير المؤمنين و الصديق الأكبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهدي، فلا يصلح هذه الأسماء لأحد غيرك.

یا علی! أنت وصی علی أهل بیتی، حیهم و میتهم و علی نسائی، فمن ثبتها لقیتنی غدا علی الحوض و من طلقها فأنا بریء منها؛ لم ترنی و لم أرها عرصه القيامة.

و انت خلیفتی علی امتی من بعدی، فإذا حضرتک الوفاء فسلمها إلى الحسن، البرّ الوصول، فإذا حضرته الوفاء، فیسلمها إلى ابني الحسين الشَّهيد الزَّكيِّ المقتول فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه سید العابدین ذی الثَّنات علی.

فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه محمّد باقر العلم، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه علی الرضا، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه محمّد الثقه التقی.

فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه علی الناصح، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاء فیسلمها إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد.

فذلك إثني عشر إماما، ثم يكون من بعده إثني عشر مهديا، فیسلمها إلى ابنه

أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ، له ثلاثة أَسْمَى؛ كاسمى و اسم أبى و هو عبد الله و أحمد و الاسم الثالث المهدى، هو أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.»

خلاصه خبر آن که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: چون وفات حضرت رسول خدا فرا رسید، صحیفه و دوات طلّیده، وصیّت های خویش املا فرمود تا بدین جا که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی است، پس یا علی! تو اوّل دوازده امام باشی.

یا علی! تو وصی منی بر اهل بیت و زنان من؛ هر یک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت، مرا دیدار نماید و هر کدام را طلاق دهی، من از وی بیزارم؛ او مرا و من او را دیدار نکنم.

و تویی خلیفه من بر ائمت من، چون وفات تو فرا رسد، وصایت را به سوی فرزندم حسن تسلیم کن که برّ، یعنی نیکوکار و وصول، یعنی بسیار وصل کننده رشته محبّت است و چون وفات حسن فرا رسد، باید آن را به سوی پسرم حسین شهید زکی مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سید عابدین، صاحب ثنات علی، تسلیم نماید.

چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش موسی کاظم بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی الرضا بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید به پسرش محمد ثقه تقی بسپارد.

چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی الناصح بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن فاضل بسپارد و چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد، مستحفظ آل محمد بسپارد.

پس آن دوازده امام است، آن گاه دوازده مهدی می باشد. پس باید پسر امام حسن که مستحفظ آل محمد است، به پسرش اوّل مقربین بسپارد که برای او سه نام است؛ نام من و پدر من که احمد و عبد الله است، نام سوّم او مهدی است و او اوّل مؤمنین است.

و در بشارت الظهور بعد از نقل این حدیث، گفته است.

اقول: این خبر و چند خبر دیگر بر این که خلفای حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - دوازده نفر می باشند دلالت دارد که آنان دارای مرتبه امامت نیستند، بلکه هادی خلق و مقوم شریعت اند؛ چون علی الظاهر، خلّو زمان از حجّت لازم می آید.

بعض علما مانند حسن بن سلیمان بر زمان رجعت ائمه حمل نموده و برخی این نحو از اخبار را مقطوع ندانسته و به مفاد آن ها اعتقاد نکرده اند.

[روایت علامه حلی در کشف الیقین] ۸ رفره

علامه حلی در کشف الیقین از سلمان روایت کرده؛ روزی به حضرت رسول خدا علیه السّلام عرض کردیم: «من الخلیفه بعدک حتی نعلمه»؛ خلیفه بعد از تو کیست تا او را بشناسیم؟

فرمود: ای سلمان! ابوذر و مقداد و ابو ایوب انصاری را بر من داخل کن و در این حال، امّ سلمه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم، پشت در بود.

«ثم قال لنا: اشهدوا و افهموا عتی! أنّ علی بن ابیطالب وصیی و وارثی و قاضی دینی و عداتی و هو فاروق بین الحقّ و الباطل و هو یعسوب المسلمین و إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین و الحامل غدا لواء ربّ العالمین و هو و ولداه من بعده ثمّ من ولد الحسین ابنی، ائمه تسعه، هداة مهديون إلى يوم القيامة.

أشكوا إلى الله جحود امتی لأخی و تظاهرهم علیه و ظلمهم له و أخذهم حقّه.

قال: فقلنا له يا رسول الله و يكون ذلك؟!!

قال: نعم؛ يقتل مظلوما من بعد أن يملأ غیظا و يوجد عند ذلك صابرا.

قال: فلما سمعت فاطمه أقبلت حتى دخلت من وراء الحجاب و هي باكية.

فقال لها رسول الله: ما يبكيك يا بتيه؟!!

قال: سمعتك تقول في ابن عمی و ولدی ما تقول.

قال: و أنت تظلمين و عن حَقِّكَ تدفعين و أنت أول أهل بيتي لحوقا بی بعد أربعین.

یا فاطمه! أنا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک؛ استودعک الله و جبرئیل و صالح المؤمنین.

قال: قلت: یا رسول الله من صالح المؤمنین!؟

قال: علی بن ابیطالب».

خلاصه آن که سلمان گوید: چون بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله داخل شدیم، به ما فرمود: گواه باشید و از من فرا گیرید! به درستی که علی بن ابی طالب وصی و وارث و اداکننده دین و وعده های من است؛ او جداکننده میان حق و باطل، امیر مسلمین، امام متقین، پیشرو مؤمنین بردارنده لوای پروردگار عالمین است او و دو فرزندش بعد از او، آن گاه از فرزندان حسین پسر، امامان نه گانه اند که تماما تا روز قیامت راهنما و راه بردارند.

به درگاه خدا شکایت می برم از انکار ائمتم بر برادرم و از همدستی آن ها بر ضرر او و ستم نمودن آنان بر او و از گرفتن حق او.

عرض کردیم: ای رسول خدا آیا چنین اموری واقع خواهد شد!؟

فرمود: آری! از روی ستم کشته می شود بعد از آن که دلش از خشم پر شود و به این مصایب صابر یافت می شود.

سلمان گفت: چون فاطمه زهرا علیها السلام این کلمات از پدر شنید، از در درآمد، پشت پرده نشست و همی گریست.

رسول خدا به او گفت: چه چیز تو را به گریه درآورد ای دخترک من!؟

عرض کرد: از تو شنیدم که درباره پسرعم و فرزندانم چنین و چنان فرمودی.

فرمود: ای فاطمه! تو نیز ستم کرده شوی و از حق خود دفع گردی و تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که بعد از چهل روز به من لحوق یابی.

ای فاطمه! من سلمم با آن کس که با تو سلم است و جنگم با آن کس که با تو جنگ نماید؛ من تو را به خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین ودیعه می دهم.

سلمان گوید؛ من عرض کردم: صالح مؤمنین کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب است. (۱)

[روایت نعمانی از امیر المؤمنین (ع)] ۹ رفره

نعمانی (۲) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده، گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم: به درستی که من از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که شما با ایشان در آن ها مخالفت می کنید و زعم شما این است که همه آن ها باطل و کذب است.

آیا مردم را می بینید که از روی دانستگی و عمد به پیغمبر خدا دروغ بندند و کلام خدا را از پیش خود تفسیر کنند بی آن که از کسی شنیده باشند؟

سلیم بن قیس گوید: پس آن حضرت به من روی آورده، فرمود: پرسیدی، جواب آن را بفهم! به درستی که در دست مردم، حق و باطل، دروغ و راست، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، محفوظ و موهوم هست.

به تحقیق بر رسول خدا در عهد آن حضرت دروغ بستند، تا آن که برای خطبه خواندن برخاست و فرمود: به تحقیق دروغ زننده بر من بسیار شده! پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، هر آینه نشیمنگاه او در آتش جهنم قرار یابد و هم مردمی که بر رسول خدا بعد از او دروغ بستند؛ به درستی که از چهار کس به شما حدیث می رسد که آن ها را پنجمین نیست:

اول: مردی که به بلای نفاق مبتلاست، خود را به ظاهر مؤمن می نمایاند، اسلام ساختگی به خود می بندد ولی در باطن بر کفر خود باقی است، خود را مستوجب گناه نمی داند و بر آن اعتقاد است که هر که از روی دانستگی بر رسول خدا دروغ بندد،

۱- ر. ک: الیقین، سید ابن طاووس، صص ۴۸۸-۴۸۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۴.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۸۱-۷۵.

حرجی ندارد.

اگر مردم بدانند او منافق و دروغگو است، سخن او را در معرض قبول نمی آورند و او را تصدیق نمی کنند.

و لیکن می گویند: این مرد از اصحاب رسول خداست؛ حضرت را دیده و از وی حدیث استماع نموده، آن گاه از او حدیث فرا می گیرند و حال نفاق او را نمی شناسند و حضرت عزت خبر داده از ارباب نفاق به آن چه خبر داده و ایشان را وصف کرده به آن چه وصف کرده.

پس در حق آن ها فرمود: **وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ (۱)** یعنی، چون منافقین را ببینی، جسم های ایشان تو را به شگفت می آورد و اگر سخن گویند، سخن ایشان را، گوش می کنی. پس آن منافقان بعد از رسول خدا ماندند و به ائمه ضلال نزدیکی جستند. آنان خوانندگان مردم به سوی آتش اند به سبب دروغ و بهتانی که می بندند.

پس ایشان را متولی امور ساختند و رقاب مردم را در ربه اطاعت ایشان نهادند و به سبب ایشان دنیا را خوردند.

به درستی که مردم بالطبع با پادشاهان و اهل دنیا هستند مگر کسی که حضرت عزت او را در پناه خود نگاه داشته باشد. این یکی از چهار کس است که مذکور شد.

دوم: مردی که چیزی را از پیغمبر شنیده است، ولی آن چنان که شنیده، حفظ نکرده و در وهم افتاده است؛ اگر چه از روی دانستگی به آن حضرت دروغ نبسته، اما آن را که اعتقاد دارد از پیغمبر شنیده و در واقع چنان نیست، در دست دارد، به مردم می گوید و به مضمون آن عمل می نماید، آن را روایت می کند و می گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین شنیده ام.

اگر مسلمانان بدانند او وهم کرده و آن چنان که هست، حفظ نکرده، از وی نپذیرند و اگر خود نیز بدانند که وهم کرده است، هر آینه آن را ترک می نماید.

سوم: مردی که از رسول خدا چیزی را شنیده است که به آن امر کرده و بعد از آن، نهی فرموده و او نمی داند آن حضرت نهی فرموده است یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که از چیزی نهی نموده و بعد از آن، امر فرموده و او امر را نمی داند.

پس منسوخ را حفظ کرده بدون این که به ناسخ عالم باشد و اگر بداند آن منسوخ شده، هرآینه آن را ترک می کند و اگر مسلمانان وقتی که از او می شنوند، بدانند که این منسوخ است، هرآینه آن را ترک می نمایند.

چهارم: کسی که هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است و دروغ را دشمن می دارد به سبب ترسی که از خدا دارد و به سبب تعظیمی که برای رسول خدا رعایت می کند.

توهم نکرده، بلکه آن چه را شنیده، همان را حفظ کرده و چنان چه شنیده، روایت می کند بی آن که بر آن بیفزاید و یا از آن بکاهد و ناسخ را از منسوخ دانسته است.

پس به ناسخ عمل نموده و منسوخ را ترک کرده؛ چراکه امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه می باشد؛ به تحقیق، بود که از رسول خدا کلامی صادر می شد و برای آن دو روی بود؛ کلامی صادر می شد که عام بود و کلامی صادر می شد که خاص بود؛ مثل قرآن.

خدای عز و جل در کتاب خود فرموده: **وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ (۱)** یعنی، هرآن چه رسول خدا شما را امر کند، فراگیرید و فرمان برید و هرچه شما را از آن نهی کند، ترک کنید!

آن کلام را کسی که معرفت نداشت می شنید و مقصود خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی دانست و چنین نبود که تمامی اصحاب رسول خدا علیه السلام که از وی چیزی پرسش می نمودند، جواب آن حضرت را می فهمیدند؛ بعضی از ایشان بودند که سؤال می کردند ولی جواب را نمی فهمیدند؛ چنان چه دوست داشتند اعرابی ای بیاید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسد تا ایشان بشنوند.

به تحقیق من در هرروز و هرشب یک مرتبه، بر رسول خدا داخل می شدم. پس با

من خلوت می فرمود و من با آن حضرت می گشتم هر جا که می گردید؛ چنان چه اصحاب رسول خدا می دانستند آن حضرت با هیچ کس جز من چنین سلوک نمی کند؛ چه بسیار که من در خانه خود بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان جا تشریف فرما می شد.

و هر گاه من در بعضی منازل، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدم، آن حضرت با من خلوت نموده، زنان خود را برمی خیزانید و جز من، هیچ کس نزد آن حضرت نمی ماند و هر گاه آن حضرت برای خلوت کردن با من به منزل من تشریف می آورد نه فاطمه از پیش من برخواست و نه کسی از فرزندان من.

و هر گاه من ابتدا به سخن می نمودم، جوابم می فرمود و چون خاموش می شدم و مسایلم تمام می گشت، خود، ابتدا به کلام می فرمود و خدا را می خواند که آن چه به من تعلیم داده، محفوظ من دارد و مرا بفهماند. پس از آن زمان، هیچ چیز را فراموش نکرده ام.

خدمت آن حضرت عرض کردم: از آن زمان که دعا فرمودی از آن چه تعلیم داده ای، هیچ چیز را فراموش نکرده ام و خدمت آن حضرت عرض کردم: پس از چیست که بر من املا فرموده و به کتابت آن امر می فرمایی، آیا بیم آن داری که مرا فراموش شود؟

فرمود: ای برادر! من بر تو از نسیان و جهل بیمناک نباشم؛ چه خداوند به من خبر داده دعای مرا در حق تو و شریک های تو - که بعد از تو می باشند - مستجاب فرموده و کتابت تو، برای ایشان است.

عرض کردم: شرکای من چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که خداوند آن ها را به ذات مقدس خود و به من قرین داشته؛ فقال:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ (۱).

عرض کردم: صاحبان امر چه کسانی هستند؟

فرمود: اوصیای من اند تا آن که نزد حوض من بر من وارد شوند؛ تمامی ایشان هادی

و مهتدی هستند؛ خذلان هیچ کس به آن‌ها زیان نرساند، ایشان با قرآن و قرآن با ایشان است. نه آنان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان، به سبب ایشان، امت من یاری شده، باران باریده شود و به واسطه دعا‌های مستجاب ایشان، بلا از آن‌ها دفع شود.

عرض کردم: یا رسول الله نام آن‌ها را برای من بگو! فرمود:

این پسر و دست مبارک بر سر حسن گذاشت، بعد از او این پسر، و دست خویش بر سر حسین نهاد و بعد از وی برای او پسری هم نام تو است یا علی! بعد، پسر او محمد بن علی است. پس به حسین روی کرده، فرمود: زود است محمد بن علی در حیات تو متولد شود، پس از من سلام به وی قرائت نما! بعد از علی بن الحسین، تتمه دوازده امام خواهند بود.

عرض کردم: یا نبی الله! نام ایشان برای من بیان فرمای! پس نام یک یک را بیان فرمود.

پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: منهم - و الله یا أبا بنی هلال - مهدی امه محمد صلی الله علیه و آله الذی یملا الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا؛ از امامانی که نام برد رسول خدا صلی الله علیه و آله - ای برادر بنی هلال - مهدی امت، محمد است. آن چنان کسی که زمین را از عدل و داد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

مجلسی قدس سره (۱) بعد از نقل خبر از نعمانی می فرماید: در کتاب سلیم مثل آن چه که نعمانی روایت کرده، یافتیم و در آخر آن، این زیاده بود: «الله إني لأعرف من يبايعه بين الركن والمقام و اعرف انصاره و قبائلهم».

سلیم گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام را در مدینه ملاقات کردم، پس این را برای آن دو بزرگوار حدیث کردم؛ فرمودند: راست گویی، پدر ما علی این حدیث برای تو حدیث فرمود و ما نشسته بودیم؛ به تحقیق ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حفظ داریم، چنان چه پدر ما برای تو حدیث فرموده، بدون زیاده و نقصان.

نیز سلیم گوید: بعد از آن دو بزرگوار، علی بن الحسین را ملاقات کردم و نزد آن حضرت فرزندش محمد بن علی بود. پس از آن چه از پدر و عمّش و از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیده بودم، برای او حدیث کردم؛ فرمود: جدّم علی از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله قرائت سلام به من فرمود در حالی که آن حضرت مریض بود و من کودک بودم.

آن گاه محمد بن علی فرمود: جدّم حسین از رسول خدا علیه السّلام به من قرائت سلام فرمود و آن حضرت، بیمار بود.

ابان بن ابی عیّاش که راوی از سلیم است، گوید: تمامی این امور را از سلیم برای حضرت علی بن الحسین علیه السّلام حدیث کردم که فرمود: سلیم راست گفته. به تحقیق جابر بن عبد الله انصاری به سوی پسر آمد در حالی که او کودک بود، او را ببوسید و از جانب رسول خدا بر او سلام گفت.

ابان گوید: چون حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از دنیا گذشت، حجّ بیت الله به جای آوردم. پس حضرت ابو جعفر امام محمد باقر را ملاقات کردم. تمامی حدیث را خدمتش عرض کردم و حرفی از آن را ترک نکردم.

پس اشک در چشم آن حضرت بگردید، آن گاه فرمود: سلیم راست گفته، به تحقیق بعد از کشته شدن جدّم حسین، نزد من آمد و من نزد پدرم نشسته بودم، سپس آن چه را تو گفتی، برای من حدیث کرد.

پدرم به او فرمود: راست گفتی؛ پدرم و عمّم این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السّلام برای تو حدیث کردند، پس در سماع این حدیث از آن حضرت تو را تصدیق فرمودند و گفتند: ما نیز این حدیث را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله سماع کردیم.

این ناچیز گوید: ما این خبر را تماماً با طولی که دارد، به واسطه کثرت فواید آن ایراد کردیم و لا- یخفی که تدبّر در این حدیث شریف، موجب زیادت بصیرت در فلسفه تشعّب امم و ظهور تفرّق و تشتّت و اختلاف کلمه در ملت واحده، است. فعلیک بالتأمل فیهِ و التدبّر فی مطاویهِ، لتنجی إن شاء الله من المهالك لما تعرف من

الأساس في اختلاف المذاهب و المسالك و نستعيد بالله، خير مالک من شبهات من أرباب التَّفَاق و الضَّلَال، كقطع اللیل الحالك و تمويهات من أصحاب البدع و الفساد، كالسيف الحائك.

[خبر نعمانی در غیبت] ۱۰ رفره

نعمانی در غیبت (۱) خود خبر مفضیلمی را روایت کرده که مختصرش آن است که؛ روزی امیر المؤمنین علیه السّلام بر مردی عبور فرمود، چون علی را دیدار کرد، گفت: ما مثل محمّد إلّا کمثل نخله أنبتت فی کباه؛ یعنی، نیست مثل محمد مگر مثل درخت خرمایی که در خاکروبه رویده باشد.

امیر المؤمنین علیه السّلام سخن او را به عرض رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسانیده، آن حضرت در خشم شده از خانه بیرون آمد و شرحی مبسوط در فضیلت عشیرت و اهل بیت خود و تقریب سرزنش کنندگان بیان فرمود؛ از جمله فرمود:

«نظر الله إلى أهل الأرض نظره و اختارني منهم، ثم نظر نظره فاختار علياً أخي و وزيري و وارثي و وصيّي و خليفتي في امتي... إلى قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم - ثم إنّ الله نظر نظره ثلثه فاختار من أهل بيتي بعدی و هم خيار امتي أحد عشر إماماً بعد أخي واحداً بعد واحد، كلّما هلك واحد، قام واحد؛ مثلهم في أهل بيتي كمثل نجوم السماء، كلّما غاب نجم طلع نجمها.

إنّهم هداه مهديون و لا يضرّهم كيد من كادهم و لا خذلان من خذلهم، بل يغيّر الله بذلك من كادهم و خذلهم؛ هم حجج الله في أرضه و شهدائه على خلقه؛ من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم عصى الله؛ هم مع القرآن و القرآن معهم، لا يفارقهم و لا يفارقونه حتّى يردوا على حوضي.

أول الأئمّه، عليّ خيرهم، ثمّ ابني حسن، ثمّ ابني حسين، ثمّ تسعه من ولد

الحسین علیه السّلام و ذکر الحدیث بطوله.»

و ایضا نعمانی در غیبت، (۱) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که علی علیه السّلام در حدیث مفصّلی به طلحه فرمود:

آن زمان که مهاجر و انصار به مناقب و مفاخر خود مفاخرت می نمودند، ای طلحه! آیا تو در آن زمان رسول خدا را مشاهده نکردی که کتف طلّید تا در آن چیزی بنویسد که بعد از آن امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ پس صاحب تو گفت: رسول خدا هذیان می گوید. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله در خشم شده و اندیشه خود را به واسطه جسارت آن بدپیشه ترک فرمود؟

طلحه گفت: آری! آن چه را گفתי، خود مشاهده کردم.

امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: چون شما از پیش آن حضرت بیرون شدید، به من خبر داد به آن چه اراده فرمود بنویسد و بر آن عامّه مسلمین را شاهد گیرد؛ به درستی که جبرئیل به آن حضرت خبر داده بود که در علم خدا، گذشته که امت او به زودی مختلف و متفرّق شوند.

آن گاه صحیفه ای طلّید. پس بر من املا فرمود آن چه را خواست در کتف نگارش دهد و بر آن، سه کس را گواه گرفت که سلمان و ابوذر و مقداد باشند و کسانی را نام برد که امامان هدایتند و اهل ایمان را تا روز قیامت به فرمان برداری آنان فرمان داده. پس مرا اوّل ایشان نام برد، بعد، پسر حسن، آن گاه پسر حسین، بعد، نه نفر از فرزندان این پسر حسین.

پس حضرت به ابوذر و مقداد فرمود: آیا چنین نیست؟

گفتند: آری! ما بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله گواهی می دهیم به آن چه تو فرمودی.

طلحه گفت: سوگند به خدا، من خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما أقلّت الغبراء و لا أظلت الخضراء ذا لهجه أصدق و لا أبرّ من أبی ذر؛ زمین بر نداشته و آسمان سایه نیفکنده برای صاحب زبانی که راست گفتارتر و نیکوتر از ابوذر باشد و

من گواهی دهم که ابوذر و مقداد گواهی ندادند مگر به حق و توازن آن دو راست گفتارتر و نیکو کردارتری.

[روایت عبد الله بن عباس از رسول خدا (ص)] ۱۱ رفره

در کفایه الاثر (۱) از عبد الله بن عباس روایت شده؛ گفت: بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل شدم، حسن علیه السلام بر دوش و حسین بر زانوی آن حضرت نشسته بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را همی می بوسید و می فرمود: «اللهم و آل من والاهما و عاد من عاداهما».

بعد از آن فرمود: ای پسر عباس! گویا با فرزندم حسین هستم در حالی که محاسن او از خورش خضاب شده. مردم را می خواند، کسی جوابش نگوید و طلب یاری کند، کسی یاریش نکند.

عرض کردم: ای رسول خدای! کیست که چنان گناه بزرگی مرتکب شود؟

فرمود: شرار امت من. چیست برای آنان؟ خدا شفاعت مرا به آنان نرساند!

بعد از آن فرمود: ای پسر عباس! «من زاره عارفا بحقه، كتب له ألف حجه و ألف عمره. ألا! و من زاره عارفا بحقه، فكأنما قد زارني و من زارني، فكأنما قد زار الله و حقّ الزائر على الله أن لا يعذبه بالنار، و إنّ الإجابة تحت قبة و الشفاء في تربته و الأئمة من ولده».

هرکس حسین را زیارت کند در حالی که حق او را بشناسد، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته شود. آگاه باشید! هرکس حسین را زیارت کند، پس چنان است که مرا زیارت کرده و هرکس مرا زیارت کند، چنان است که خدا را زیارت کرده.

و حق زائر بر خدا آن است که او را به آتش، عذاب نفرماید. به درستی که اجابت دعا در زیر قبه حسین علیه السلام و شفای از بیماری ها، تربت حسین است و امامان از فرزندان حسین می باشند.

عرض کردم: یا رسول الله! چند نفر امام بعد از تو خواهند بود؟

فرمود: به شماره حواری عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل.

عرض کردم: آن ها چند نفر بودند؟

فرمود: دوازده تن بودند و امام های بعد از من نیز، دوازده کس باشند:

«أولهم علي بن ابيطالب و بعده سبطاي الحسن و الحسين، فإذا انقضى الحسين، فإبنة علي، فإذا مضى علي، فإبنة محمّد، فإذا انقضى محمّد، فإبنة جعفر، فإذا انقضى جعفر، فإبنة موسى، فإذا انقضى موسى، فإبنة علي، فإذا انقضى علي، فإبنة محمّد، فإذا انقضى محمّد، فإبنة علي، فإذا انقضى علي، فإبنة الحسن، فإذا انقضى الحسن، فإبنة الحجّة.

قال ابن عباس: فقلت يا رسول الله! أسامى ما أسمع بهم قطّ.

قال لي: يا ابن عباس! هم الأئمة بعدى و إن قهروا، امناء معصومون نجباء أختار.

يا ابن عباس! من أتى يوم القيامة عارفاً بحقّهم، أخذت بيده، فادخله الجنّة.»

نخستین کس از امامان، علی بن ابی طالب و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین است، چون حسین از دنیا بگذرد، پس پسر او علی، امام است، چون علی دار فانی را بدرود کند، پسرش محمد، امام خواهد بود. چون محمد زندگانی اش تمام شود، پسرش جعفر است، چون جعفر، عمرش سپری شود، پسرش موسی، امام است، چون موسی دنیا را وداع نماید، پسرش علی است، چون زندگانی علی به سر رسد، امامت پسرش محمد است، چون محمد به دار آخرت سفر کند امام، فرزندش علی است. پس از علی، فرزندش حسن است و چون حسن از دنیا بگذرد، امام، پسرش حجّت علیه السلام است.

ابن عباس گوید: پس عرض کردم: ای رسول خدا! این نام ها را هرگز نشنیده بودم.

فرمود: ای پسر عباس! آنان امامان بعد از من اند؛ هر چند مقهور شوند، امین های خدا و معصومین از خطا و گناه و نجیب های برگزیده اند.

ای پسر عباس! هر کس روز قیامت بیاید در حالی که به حقّ ایشان شناسا باشد، دست او را بگیرم، پس داخل بهشتش گردانم ...، تا آخر خبر.

[روایت ابن عباس قبل از مرگ] ۱۲ رفره

در کفایه الاثر (۱) از عطا روایت نموده؛ گفت: در طایف بر عبد الله بن عباس داخل شدیم در مرض موت او؛ ما به اندازه سی نفر از شیوخ طایف بودیم و او در نهایت ناتوانی بود، پس به وی سلام کرده، نشستیم.

به من گفت: این قوم، چه کسانی باشند؟

گفتم: ای سید من! این ها شیوخ این بلدند؛ از جمله ایشان، عبد الله بن سلمه بن حصرم طایفی و عماره بن ابی الأعرج و ثابت بن مالک است. سپس یک یک را برای او شمردم.

آن گاه آن جماعت پیش رفتند و گفتند: ای پسر عم رسول خدا! به درستی که تو رسول خدا را دیده ای و از آن حضرت بسی حدیث شنیده ای، پس از اختلاف این امت به ما خبر بده! قومی علی را بر غیر او مقدم دارند و قومی او را در مرتبه چهارم گذارند.

گفت: ابن عباس از شدت اندوه، آه از دل برکشیده و گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«علی مع الحق و الحق معه و هو الإمام و الخلیفه بعدی؛ فمن تمسک به فاز و من تخلف عنه ضلّ و غوی. یلی تکفینی و غسلی و یقضی دینی و أبو سبطی الحسن و الحسین، و من صلب الحسین تخرج الأئمه التسعه و من مهدی هذه الأئمه.»

علی با حق است و حق با علی است و او بعد از من، امام و جانشین من است؛ پس هر کس به او چنگ زند فایز گردد و هر کس از او تخلف کند، گمراه شود. او انجام دهنده تکفین و تغسیل من و اداکننده دین من و پدر دو سبط من حسن و حسین است.

امام های نه گانه از صلب حسین بیرون می آید و مهدی این امت، از ماست.

پس عبد الله بن سلمه گفت: ای پسر عم رسول خدا! چرا از پیش، حق را به ما نشاناسانیدی؟

گفت: به خدا سوگند اَدَّیت ما سمعت و نصحت لکم و لکن لا تحبّون النّاصحین، آن چه را شنیده بودم ادا کردم و به شما پند گفتم، و لکن شما پندگویان را دوست ندارید.

ثمّ قال: اتّقوا الله عباد الله! تقاه من اعتبر تمهيدا و اتقى فى و جل و كمش فى مهل و رغب فى طلب و رهب فى رهب. فاعملوا لآخرتكم قبل حلول آجالكم و تمسّكوا بالعروه الوثقى من عتره نبيكم؛ فإننى سمعته يقول: من تمسّك بعترتى من بعدى، كان من الفائزين.

بعد از آن گفت: ای بندگان خدا! خدا را پرهیزید! چون پرهیز آن کس که برای تهیّه سفر آخرت چشم عبرت بگشاید، در حالت خوف و وحشت پرهیزد، در حالت فرصت و مهلت شتاب گیرد، به ثواب خدا در حال طلب آن رغبت نماید و از عذاب او در حال خوف و بیم بترسد؛ یعنی چون در خود خوف مشاهده کرد، ایمن نباشد، بلکه با خوف نیز خایف باشد.

پس برای آخرت خود عمل کنید پیش از آن که زمان مرگ شما فرا رسد و به عترت پیغمبر خود چنگ زنید که ایشانند عروه وثقی؛ چراکه از رسول خدا صلّى الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس به عترت من چنگ زند، از فائزین می باشد.

آن گاه ابن عباس سخت بگریست؛ قوم به او گفتند: آیا با آن مکانت که برای تو نزد رسول خدا صلّى الله علیه و آله است، گریه کنی؟!

«فقال لی: یا عطا! إنّما أبکی لخصلتین؛ هول المطلع و فراق الأحبه.»

سپس قوم پراکنده شدند؛ به من گفت: ای عطا! دست مرا گرفته و به صحن خانه تحویل کن! من و سعید دست او را گرفته به صحن خانه آوردیم.

آن گاه دست خویش به آسمان برداشت و گفت: «اللهمّ إننى أتقرب إليك بمحمد و آل محمد، اللهمّ إننى أتقرب إليك بولایه الشیخ علی بن ابیطالب؛ مکرّر این کلمات را گفت تا این که به زمین افتاد. زمانی صبر کرده، بعد او را برگزفتم، «فإذا هو میت، رحمه الله علیه؛» دیدیم دار فانی را بدرود گفته و به جهان جاویدان شتافته است.

[روایت حضرت رسول هنگام رحلت] ۱۳ رفره

در کفایه الاثر (۱) از ابی ذر غفاری رحمهم الله روایت نموده که گفت: بر رسول خدا داخل شدم، در مرض موت آن حضرت که فرمودند: فاطمه را بیاور! آگاهی اش داده، خدمت پدر شتافت. چون رسول خدا را دید، بر وی افتاده و همی گریست.

رسول خدا نیز گریان شد، او را به خود چسبانید و فرمود: ای فاطمه! پدرت فدایت باد! گریه مکن؛ چون تو اوّل کسی باشی که به من ملحق شوی در حالی که به تو ستم کرده اند و حقّ تو را غصب نموده اند. زود است که بعد از من، دشمنی منافقین، هویدا شود و جلاباب دین، کهنگی گیرد و تو نخستین کس باشی که نزد حوض بر من وارد شوی.

گفت: ای پدر! کجا دیدارت کنم؟

فرمود: نزد حوض، در حالی که پیروان و دوستان تو را سقایت و دشمنانت را طرد نمایم.

گفت: اگر آن جا دیدار نکنم؟

فرمود: نزد میزان مرا دیدار کنی.

عرض کرد: اگر آن جا تو را نبینم؟

فرمود: نزد صراط مرا ببینی که گویم: سلّم سلّم شیعه علی.

ابوذر گوید: دل فاطمه آرام گرفت؛ آن گاه رسول خدا به من روی آورده، فرمود:

«یا أباذر! إنّها بضعه منی؛ من آذاها، فقد آذانی. ألا إنّها سیّده نساء العالمین و بعلاها سیّد الوصیّین و ابنیها الحسن و الحسین، سیّدا شباب أهل الجنّه و إنّهما إمامان قاما أو قعدا و أبوهما خیر منهما و سوف یخرج من صلب الحسین، تسعه من الائمه قوامون بالقسط و منّا مهدی هذه الأئمه.

قال: قلت: یا رسول الله! فکم الائمه بعدک؟

قال: عدد نقباء بنی اسرائیل.»

ای ابوذر! به درستی که فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را آزار کند، مرا آزار کرده. آگاه باشید! به درستی که فاطمه علیها السلام، سیده زنان عالمیان و شوهرش، سید همه اوصیاست و دو پسرش، ق حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. به درستی که آن دو امامند؛ خواه برخیزند یا بنشینند- یعنی خواه قیام به امر کنند، یا حق آن ها را غصب نموده، در خانه بنشینند- و پدرشان از آن ها بهتر است. زود است که از صلب حسین، نه امام بیرون آید که تمامی آن ها قائم به قسط باشند و مهدی این امت از ماست.

ابوذر گوید: عرض کردم: یا رسول الله! شماره امامان بعد از تو چند است؟

فرمود: به شماره نقیب های بنی اسرائیل است.

[روایت دیگری در مرض موت رسول خدا] ۱۴ رفره

ایضا در کفایه الاثر (۱) از جابر بن عبد الله انصاری رحمهم الله روایت نموده که گفت: در مرض موت رسول خدا، فاطمه علیها السلام به بالین آن حضرت نشست بود، پس چنان گریست که صوت آن مخدّره، بلند گشت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نگریسته، فرمود: «حبیبتی فاطمه! الذی یبکیک؟ قالت: أخشی الضیعه بعدک.»

پیامبر فرمود: ای حبیبه من! گریه مکن! ما اهل بیتی هستیم که خداوند، هفت چیز به ما مرحمت فرموده که به هیچ کس پیش از ما، مرحمت نفرموده و به هیچ کس بعد از ما هم، مرحمت نمی فرماید.

«منا خاتم النبیین و أحبّ المخلوقین إلى الله عزّ و جلّ و هو أنا أبوک و وصینا خیر الأوصیاء و أحبّهم و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و أحبّهم إلى الله و هو عمّک و منا من له جناحان فی الجنّه یطیر بهما مع الملائکه و هو ابن عمّک و منا سبطا هذه الامّه و هما ابناک، الحسن و الحسین. سوف یرج الله من صلب الحسین تسعه من

الأئمة امناء معصومون، و منّا مهدي هذه الامّة.

إذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم صغيرا و لا صغير يوقر كبيرا.

فبيعت الله عزّ و جلّ عند ذلك مهدينا، التاسع من صلب الحسين؛ يفتح حصون الضلالة و قلوبا غفلا. يقوم بالدين في آخر الزمان، كما قمت به في أول الزمان و يملأ الأرض عدلا، كما ملئت جورا.

يا فاطمه! لا- تحزني و لا- تبكي؛ فإنّ الله أرحم منّي بك و رؤف عليك منّي و ذلك لمكانك منّي و موضعك من قلبي و زوجك الله زوجا هو أشرف أهل بيتك حسبا و أكرمهم منصبا و أرحمهم بالرعيّة و أعدلهم بالسويّة و أبصرهم بالقضيّة.

و قد سألت ربّي عزّ و جلّ أن تكوني أول من يلحقني من أهل بيتي. ألا إنّك بضعه منّي! فمن آذاك، فقد آذاني.

قال جابر: فلما قبض رسول الله دخل إليها رجلان من الصحابة فقالا لها: كيف أصبحت يا بنت رسول الله؟

قالت: اصدقاني! هل سمعتما من رسول الله: «فاطمه بضعه منّي فمن آذاها، فقد آذاني»؟ قالوا: نعم! و الله لقد سمعنا ذلك منه.

فرفعت يديها إلى السماء و قالت: اللهمّ إنّي اشهدك أنّهما قد آذاني و غصبا حقّي. ثمّ عرضت عنهما، فلم تكلمهما بعد ذلك و عاشت بعد أبيها خمسة و سبعين يوما.

یعنی، خاتم همه پیغمبران و محبوب ترین آن ها به سوی خدای تعالی از ماست ...

کسی که برای او دو بال است و در بهشت با ملائکه پرواز می کند، او پسرعمّ تو می باشد و دو سبط این امت از ماست که آنان دو پسر تو، حسن و حسین باشند. زود است که خداوند، نه تن امام از صلب حسین بیرون آرد که تمامی آن ها امین و معصومند و مهدی این امت از ماست.

چون دنیا آشفته و درهم برهم شود، فتنه های پی در پی ظهور یابد، راه ها بریده

گردد، بعضی از مردم بر بعضی دیگر غارت برند، نه کبیر بر صغیر رحم کند و نه صغیر بر کبیر وقری نهد.

پس خدای عزّ و جلّ در آن زمان مهدی ما را برانگیزاند که نهمین از صلب حسین است؛ حصارهای گمراهی و دل های غافل را می گشاید. در زمان آخرین به امر دین و اعلا کلمه حق قیام می کند، چنان چه من در زمان اوّل قیام کردم در زمان اوّل- یعنی به درجه رسوم، هدایت، منظمس و رایات ضلالت، مرتفع شود، حقّ مضمحل و باطل رونق گیرد، غربت اسلام در انجام چون آغاز شده و مفاذّ بدأ الإسلام غریبا و سیعود غریبا به مقام ظهور رسد- و زمین را پر از عدل و داد کند، چنان چه از جور پر شده باشد.

ای فاطمه! غمناک مباش و گریه مکن؛ چرا که خدا به واسطه مکاناتی که نزد من و محلّی که در دل من داری، از من بر تو مهربان تر است.

خدا تو را به همسری داده برای آن کس که در حسب، اشرف اهل بیت تو، در منصب، گرامی ترین آن ها، نسبت به رعیت، مهربان ترین آن ها و در برابر داشتن بندگان خدا، عادل ترین آن ها و در احکام الهیه، بیناترین آنها است.

و از خدای خود خواسته ام تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که به من لحوق یابی. آگاه باش ای فاطمه! به درستی که تو پاره تن منی؛ پس هر کس تو را آزار کند، مرا آزار کرده است.

جابر گوید: چون رسول خدا از دنیا رفت، دو نفر صحابه، خدمت فاطمه آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا، چگونه شب را به صبح رساندی؟!

فرمود: به من راست گویید! آیا شما از پدرم شنیدید که فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ پس هر کس او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده».

گفتند: آری! سوگند به خدا، ما خود آن چه را گفتی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم.

پس فاطمه، دست خود را به جانب آسمان برداشته، عرض کرد: خدایا! تو را شاهد می گیرم که این دو نفر مرا آزار نمودند و حقّم را غصب کردند.

سپس از آن ها اعراض فرمود و دیگر با آن ها سخن نگفت. بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زندگانی نمود تا آن که خدا او را به پدرش رسانید.

[روایت جابر بن عبد الله از رسول خدا] ۱۵ رفره

در کفایه الاثر (۱) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: در خانه ام سلمه خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودم که خدا آیه انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا را نازل فرمود؛ پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را خواند و پیش روی خود نشاند و نیز علی علیه السلام را خواند و او را پشت سر خود نشاند و قال:

«اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.»

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدای! من هم با اهل بیت تو در فضیلت طهارت خواهم بود؟

قال: «انت علی خیر»؛ فرمود: تو بر خیر و نیکویی باشی.

جابر گوید: من عرض کردم: یا رسول الله! هر آینه خدا این عترت طاهره و ذریه مبارکه را نیک گرامی داشته به بردن پلیدی از ایشان؟

قال: یا جابر! لأنهم عترتی من لحمی و دمی، فأخی سید الأوصیاء و ابنای خیر الأسباط و ابنتی سیده النسوان و منّا المهدی.

قلت: یا رسول الله! و من المهدی؟

قال: تسعه من صلب الحسین، أئمه أبرا و التاسع، قائمهم؛ يملأ الأرض قسطا و عدلا، یقاتل علی التّأویل كما قاتلت علی التّنزیل.

یعنی، فرمود: ای جابر! این عنایت الهی درباره ایشان، برای این است که آنان عترت من و از گوشت و خون من هستند، پس برادرم، سید اوصیا و دو پسر، بهترین اسباط و

دخترم، سیده زنان است و مهدی از ماست.

عرض کردم: مهدی کیست؟

فرمود: نه نفر از صلب حسین، امامان نیکو باشند و نهمین، قائم ایشان است که زمین را پر از عدل و داد کند و بر تأویل قتال فرماید، چنان چه من بر تنزیل قتال کردم.

و در بشاره الظهور بعد از نقل این حدیث گفته:

اقول: معنی این کلمه این است که آن حضرت با کسانی جنگ کند که در ظاهر، دعوی اسلام می نمایند و خود را اهل قرآن می دانند لکن حقیقت اسلام و قرآن را که وجود مبارک امام است، تصدیق نکنند و با وی جنگ کنند؛ چون ناکشین و قاسطین و مارقین در عصر امیر المؤمنین علیه السلام، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کفار و مشرکین که منکر نزول قرآن بودند، جنگ فرمود.

[روایت ابوهریره از رسول خدا (ص)] ۱۶ رفره

در کفایه الاثر (۱) به سند خود از ابوهریره روایت نموده که گفت: من، ابوبکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم.

ناگاه حسین بن علی علیه السلام درآمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در بر گرفت و ببوسید، آن گاه فرمود:

«حزقه حزقه ترق عین بقه» و دهان خویش بر دهان حسین گذاشت و گفت:

ای خدا! من حسین را دوست می دارم، پس تو او را و هر که او را دوست دارد، دوست بدار!

«یا حسین! أنت الإمام بن الإمام أبو الأئمة؛ تسعه من ولدك أئمة أبرار». سپس به حسین فرمود: تو امام، پسر امام و پدر امامان هستی؛ نه نفر از فرزندان تو، امامان نیکو باشند.

پس عبد الله مسعود عرض کرد: آن امامان که فرمودی در صلب حسین می باشند،

چه کسانی هستند؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سر به زیر افکنده، آن گاه سر مبارک برداشته و فرمود: «يا عبد الله! سألت عظيمًا.» ای عبد الله! از امر بزرگی پرسش نمودی لکن من به تو خبر دهم.

به درستی که خدا از صلب این پسر - و دست مبارک بر شانه حسین نهاد - فرزند با برکتی بیرون می آورد که هم نام جدش علی است و عابد و نور زهد نامیده می شود و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آورد که نامش، نام من و شبیه ترین مردم به من است، علم را می شکافد شکافتنی، به حق گویا شود و به صواب امر کند و از صلب او کلمه حق و لسان صدق را بیرون آورد.

ابن مسعود عرض کرد: اسم او چیست؟

فرمود: جعفر گفته می شود، صادق در گفتار و کردار است؛ طعن زننده بر او، چون طعن زننده بر من و رد کننده بر او، چون رد کننده بر من است.

چون کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به این جا رسید، حسان بن ثابت وارد شده، اشعاری را که در مدح حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرداخته بود، خواند و حدیث منقطع شد.

چون فردا صبح شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با ما نماز خوانده، داخل خانه عایشه شد. من و علی بن ابی طالب علیه السّلام و عبد الله عباس نیز با آن حضرت داخل شدیم. از شیوه مرضیه آن حضرت این بود که چون می پرسیدی، جواب می فرمود، و گرنه خود، سخن آغاز می نمود.

من عرض کردم پدر و مادرم به فدایت! آیا مرا به باقی خلفا از صلب حسین علیه السّلام آگهی ندهی؟

فرمود: آری، ای ابو هریره! خدا از صلب جعفر، مولود پاکیزه اسمر اللّون یعنی گندمگون چهارشانه ای را بیرون آورد که هم نام موسی بن عمران است.

ابن عباس عرض کرد: بعد از او که خواهد بود؟

فرمود: از صلب موسی، پسرش علی بیرون آید که رضا خوانده شود؛ او موضع علم و معدن حلم است.

«ثم قال: بأبي المقتول في أرض الغربه».

آن گاه فرمود: پدرم فدای او که در زمین غربت کشته می شود!

و از صلب علی، پسرش محمد محمود بیرون آید که پاکیزه ترین و نیکوترین مردم در خلق و خلق است از صلب محمد، پسرش علی بیرون آید که طاهرالنسب و صادق اللهجه است.

«و يخرج من صلب علي، الحسن الميمون التقي الطاهر الناطق عن الله و أبو حبه الله و يخرج الله من صلب الحسن عليه السلام قائمنا أهل البيت؛ يملأها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. له؛ هيبه موسى و حكم داود و بهاء عيسى. ثم تلا صلى الله عليه و آله ذرّيته بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (۱)

و از صلب علی، حسن بیرون آید که با میمنت و پاکیزه و گویا از جانب خدا و پدر حجت خداست، و خدا از صلب حسن، قائم ما اهل بیت را بیرون آرد که زمین را از عدل و داد پر گرداند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد؛ برای او، هیبت موسی حکم داود و بهای عیسی است.

بعد این آیه را ذرّیه بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ... تلاوت فرمود، یعنی: ذرّیه ای که بعضی از بعض دیگر تولّد یابد و خدا شنوا و دانا است.

ابو هریره گوید: علی بن ابی طالب علیه السّلام به عرض رسانید: پدر و مادرم فدایت باد، یا رسول الله! آنانی که نامشان را ذکر فرمودی، چه کسانی هستند؟

«قال: يا علي! اسامي الأوصياء من بعدك و العتره الطاهره و الذرّيه المباركه.»

فرمود: یا علی! این نام های اوصیای بعد از تو و عترت طاهره و ذرّیه بابرکت من است.

آن گاه فرمود: سوگند به آن کس که جان محمد در دست قدرت او است! اگر مردی دو هزار سال میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند، بعد از آن نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت ایشان باشد؛ خداوند او را به صورت در آتش می افکند،

هر که می خواهد باشد.

ابو علی محمد بن همام که یکی از راویان این خبر شریف است گفته: از ابو هریره نهایت عجب است که خود این گونه اخبار را روایت کند، آن گاه فضایل اهل بیت را انکار ورزد.

[روایت رسول خدا در بعضی از غزوات] ۱۷ رفره

در کفایه الاثر (۱) و غیبت فضل بن شاذان به اندک اختلاف و اللفظ للأول از عمّار یاسر، روایت نموده اند که گفت: در بعض غزوات در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمّ بودم، علی علیه السّلام در آن جنگ، علمدار آن را کشت، انبوه دشمن را پراکنده فرمود و عمرو بن عبد الله حجمی و شیبه بن نافع را به درک فرستاد.

من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمّ آمدم و عرض کردم: امروز علی علیه السّلام در راه خدا، حقّ جهاد را گذاشت.

حضرت فرمود: برای این است که او از من است و من از او هستم. به درستی که او وارث علم، قاضی دین، منجز وعده من و خلیفه بعد از من است؛ اگر علی نبود، بعد از من مؤمنین خالص شناخته نمی شدند. جنگ با علی، جنگ با من است؛ سلم با علی، سلم با من و سلم با من، سلم خداست.

«ألا إنّه ابو سبطی و الأئمه بعدی من صلبه؛ یخرج الله تعالی الأئمه الرّاشدین و منهم مهدی هذه الامه.

فقلت: بأبی أنت و امی یا رسول الله! ما هذا المهدی؟

قال: یا عمّار! انّ الله تبارک و تعالی عهد ألیّ أنه یخرج من صلب الحسین، أئمه تسعه و التّاسع من ولده، یغیب عنهم و ذلک قوله عزّ و جلّ: قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غورا. فمن یأتیکم بماء معین؟ یكون له غیبه طویله یرجع عنها قوم و یشیت

علیها آخرون.

فإذا كان في آخر الزمان، يخرج فيملاً الدنيا قسطاً و عدلاً و يقاتل على التأويل، كما قاتلت على التنزيل و هو سمّي و أشبه الناس بي.

يا عمار! سيكون بعدى فتنه، فإذا كان ذلك، فاتبع علياً و حزبه! فإنه مع الحقّ و الحقّ معه. يا عمار! إنك ستقاتل بعدى مع عليّ صنفين الناكثين و القاسطين تقتلك الفئة الباغية.

قلت: يا رسول الله! أليس ذلك على رضی الله و رضاك؟!

قال: نعم! على رضی الله و رضای و يكون آخر زادك شربه من لبن تشربه. فلما كان يوم صفين... الخ.»

آگاه باشید به درستی که علی، پدر دو سبط من و امامان بعد از من است؛ خدای تعالی از صلب او امامانی بیرون آورد که به راه حق روند و از جمله آن ها مهدی این امت است.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! این مهدی کیست؟

فرمود: ای عمار! به درستی که خدای تعالی به من خبر داده از صلب حسین، امامان نه گانه را بیرون آورد و نهمین فرزندان او از مردم غیبت اختیار کند، این معنی قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: ای محمد! به مردم بگو مرا خبر دهید؛ اگر آب شما به زمین فرو رود، کیست که برای شما آب روان بیاورد؟

مراد خدای تعالی آن که است اگر امام شما که چون آب، مایه حیات روحانیّه شماست پنهان شود، جز خدا کیست که او را آشکار گرداند؟! برای مهدی غیبتی دراز می باشد که به سبب آن، گروهی از قول به امامت او برگردند و گروه دیگر ثابت و پایدار شوند.

چون دوره آخر الزمان آید، خروج فرماید؛ دنیا را پر از عدل و داد نماید و بر تأویل جنگ کند، چنان که من بر تنزیل جنگ کردم. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.

ای عمار! زود باشد که بعد از من، فتنه ای بزرگ پدید آید، چون چنان شد، از علی و حزب او پیروی نما! چراکه علی با حق و حق با علی است. ای عمار! به درستی که زود باشد که تو در رکاب علی علیه السّلام با دو صنف که ناکثین و قاسطین باشند، قتال کنی و گروه جفاکار تو را بکشند.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کشته شدن من به خشنودی خدا و خشنودی تو خواهد بود؟ فرمود: آری! و آخرین توشه تو از دنیا، شربت شیر می باشد که خواهی آشامید...، تا آخر حدیث.

اقول: در روایت غیبت فضل بن شاذان به اسامی ائمه اثنا عشر علیهم السّلام تصریح شده است.

[روایت محمد حنفیه از امیر مؤمنان (ع)] ۱۸ رفره

ایضا در کفایه الاثر (۱) از محمد حنفیه روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: هر آینه البتّه عذاب کنم هر رعیتی که به طاعت آن امام که از جانب من نباشد، منقاد شود؛ هر چند آن رعیت، خود نیکو باشد و هر آینه البتّه رحم کنم به هر رعیتی که به طاعت امام عادل که از طرف من منصوب باشد، منقاد گردد؛ هر چند آن رعیت، خود نیکو نباشد، این در صورتی است که از روی خوف و تقیه نباشد.

بعد از آن فرمود: یا علی! جنگ با تو، جنگ با من است و آشتی با تو، آشتی با من است. تو پدر دو سبط من و شوهر دختر من هستی و امامان پاکیزه شده از ذریه تو است.

«فأنا سيّد الأنبياء و أنت سيّد الأوصياء و أنا و أنت من شجرة واحد و لو لانا لم يخلق الله الجنّه و لا- النار و لا- الأنبياء و لا الملائكه.

قال: قلت: يا رسول الله! فنحن أفضل أم الملائكة؟

قال: يا علي! نحن خير خليفه الله على بسيط الأرض و خير من الملائكة المقربين و كيف لا نكون خيرا منهم و قد سبقناهم إلى معرفه الله و توحيده؟! فينا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهتدوا السبيل إلى معرفه الله.

يا علي! أنت متي و أنا منك و أنت أخي و وزيرى. فإذا متّ، ظهرت لك ضغائن فى صدور قوم و ستكون بعدى فتنه صماء صليم، يسقط فيها كلّ وليجه و بطانه و ذلك عند فقدان شيعتك، الخامس من ولد، السابع من ولدك؛ تحزن لفقده أهل الأرض و السماء و كم من مؤمن و مؤمنه متأسف متلهّف، حيران عند فقده.

ثم أطرق مليّا ثم رفع رأسه فقال: بأبى أنت و امي سمى و شبيهى و شبيهه موسى بن عمران! عليه جيوب النور- أو قال: جلايب النور- يتوقّد من شعاع القدس. كأتى بهم، آيس، ما كانوا نودى بنداء يسمعه من البعد كما يسمعه من القرب، يكون رحمه على المؤمنين و عذابا على المنافقين.

قلت: و ما ذلك النداء؟

قال: ثلاثه أصوات فى رجب؛ أولها ألا لعنه الله على القوم الظالمين و الثانى أزه الأزقه و الثالث يرون بدنا بارزا مع قرن الشمس ينادى ألا إن الله قد بعث فلان بن فلان حتّى ينسبه إلى علىّ، فيه هلاك الظالمين، فعند ذلك يأتى الفرج و يشفى الله صدورهم و يذهب غيظ قلوبهم. قلت: يا رسول الله! فكم يكون بعدى من الأئمّه. قال: بعد الحسين، تسعه و التاسع، قائمهم.»

پس منم سید انبیا و تویی سید اوصیاء. من و تو از یک درخت هستیم، اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و جهنّم و پیغمبران و ملایکه را نمى آفرید.

على فرمود: عرض کردم: پس ما برتریم یا ملایکه؟

فرمود: یا علی! ما بهترین آفریدگان خدا بر بسیط زمین باشیم و از ملایکه مقربین هم بهتریم. چگونه بهتر از آن ها نباشیم و حال آن که در معرفت خدا و یگانگی او از آنان پیشی گرفته ایم؟! آن ها به سبب ما خدا را شناختند، به سبب ما خدا او را پرستش

نمودند و به سبب ما راه شناسایی خدا را یافتند.

علی! تو از من و من از توام و برادر و وزیر من، تو هستی. چون من بمیرم، کینه هایی که در سینه های قومی نهان است، هویدا گردد و زود باشد که بعد از من امتحانی بزرگ و داهیه ای هولناک پدید شود، خواص مردم در آن فتنه بلغزند و از پای در آیند. ظهور آن فتنه هنگام کم نمودن پنجمی از اولاد هفتمین که از فرزندان تو باشند، برای شیعیان تو است؛ اهل زمین و آسمان، به جهت فقدان او غمناک شوند، و چه بسیار مرد و زن مؤمن که در زمان فقدان او قرین اسف و اندوه شده، همی سرگردان باشند.

بعد از این کلمات معجز آیات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زمانی سر مبارک به زیر انداخته، آن گاه سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و هم مانند من و موسی بن عمران باد! جامه های نور که از شعاع قدس و انوار عظمت می درخشد، برای او است. گویا من با ایشان هستم. در آن حال که از فرج نومید شده اند، ندایی بلند شود که از دور می شنوند همان طور که از نزدیک می شنوند، آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

عرض کردم: آن ندا چیست؟

فرمود: سه صوت است که در ماه رجب پدید آید.

اول این است: «ألا لعنه الله على القوم الظالمين»؛ یعنی دوری از رحمت خدا بر ستمکاران ثابت و متحتم است.

دوم: اُزفت الأُزفه؛ یعنی امر نزدیک شونده، نزدیک شد که مراد ظهور حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - می باشد.

سوم: بدنی را دیدار کنند که با قرص آفتاب هویدا گشته و همی ندا در دهد که ای اهل عالم! آگاه باشید! به درستی که خدای تعالی فلان پسر فلان را برانگیخت، نسب حضرت را برشمرد تا به علی رساند. در این ندا هلاکت ستمکاران است، پس در آن هنگام فرج فرارسد و خدا سینه های مؤمنین و ستم دیدگان را که پر از جراحات اندوه است، شفا بخشد و خشم دل های آن ها را برطرف گرداند.

عرض کردم: یا رسول الله! بعد از من چند نفر امام باشند؟

فرمود: بعد از حسین، نه نفر و نهمین، قائم ایشان است.

[روایت امام حسن از رسول خدا] ۱۹ رفره

در کفایه الاثر (۱) از حسن بن علی علیهما السلام روایت نموده؛ گفت: روزی حضرت رسول خدا برای ما خطبه خواند، پس از ثنا و ستایش خدای تعالی فرمود:

ای گروه مردم! گویا در همین اوان، دعوت خدا را اجابت کنم. به درستی که من میان شما دو چیز گران را می گذارم که کتاب خدا و عترت و اهل بیت من اند؛ مادامی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نگردید! پس از عترت من بیاموزید و آن ها را نیاموزید، چراکه آن ها از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نخواهد ماند؛ چه اگر خالی بماند، اهل خود را فرو می برد یا خود با اهلش فرو رود. (۲)

«ثم قال: اللهم اني أعلم ان العلم لا يبید و لا ينقطع و أنك لا تخلى أرضك من حجه لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور، لكيلا يبطل حجتك و لا يضل أوليائك بعد إذ هديتهم. اولئك الأقلون عددا، الأعظمون قدرا عند الله.

فلما نزل عن منبره، قلت: يا رسول الله! أما أنت الحجه على الخلق كلهم؟

قال: يا حسن! إن الله يقول: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۳) فأنا المنذر و على، الهادي.

قلت: يا رسول الله! فقولك إن الأرض لا تخلوا من حجه؟

قال: نعم! هو الإمام و الحجه بعدى و أنت الأمام و الحجه بعده و الحسين هو الإمام و الحجه بعدك.»

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۶۵-۱۶۳.

۲- بنابر معنی دوم، فرو رفتن زمین، کنایه از عدم او است.

۳- سوره رعد، آیه ۷.

خلاصه آن که؛ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از آن فرمایشات به درگاه خدای تعالی عرض کرد: ای خدا به درستی که من می دانم که علم نابود نشود و رشته اش گسیخته نگردد و این که تو زمین را از حجت خود بر آفریدگانت خالی نگذاری؛ هرچند او ظاهر و غیر مطاع یا بیمناک و پنهان باشد، تا حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از هدایت یافتن، گمراه نگردند. آنان که در روی زمین حجت خدایند عددشان از سایر خلق کمتر و قدر و منزلتشان نزد خدای تعالی از تمامی آفریدگان بیشتر است.

چون از منبر فرود آمد، من عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجت خدا بر تمامی خلق نیستی؟

فرمود: ای حسن! به درستی که خدای می فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** این است و جز این نیست که تو ترساننده ای و برای هر قومی، راهنمایی است؛ پس منذر منم و هادی، علی است.

عرض کردم: یا رسول الله! فرمایش شما این بود که زمین از حجت خالی نخواهد بود؟ فرمود: آری! بعد از من، علی امام و حجت خداست و تویی حجت و امام بعد از وی و حسین امام و حجت بعد از تو است. هرآینه به تحقیق، خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صلب حسین فرزندی بیرون آید که نامش علی است و هم نام جدش علی می باشد.

چون حسین از دنیا بگذرد، پسرش علی، به امر امامت قیام نماید و او حجت و امام است و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آرد که هم نام من و شبیه ترین انام است. علم او، علم من و حکم او، حکم من است. بعد از پدرش، او امام و حجت است.

و خدا از صلب او مولودی بیرون آرد که نامش جعفر است، راست ترین مردم در گفتار و کردار و بعد از پدر خود، او امام و حجت است و خدا از صلب او فرزندی بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران و عبادت او، از تمامی مردم شدیدتر است. پس بعد از پدر خویش، او حجت و امام است.

و خدا از صلب موسی فرزندی بیرون آرد که نامش علی است، معدن علم خدا و

موضع حکم او و بعد از پدرش، او امام و حجّت است و از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش محمد است، پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است و خدا از صلب محمد، مولودی بیرون آرد که نامش، علی است. پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است.

و يخرج الله من صلب علي مولودا يقال له الحسن. فهو الإمام و الحجّته بعد أبيه و يخرج الله تعالى من صلب الحسن الحجّته القائم؛ إمام زمانه و منقذ أوليائه، يغيب حتى لا يرى. يرجع عن أمره قوم و يثبت عليه آخرون و يقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين؟

و فلو لم يبق من الدنيا إلّا يوم واحد، لطول الله عزّ و جلّ ذلك اليوم حتى يخرج قائمنا؛ فيملأها قسطا و عدلا، كما ملئت جورا و ظلما.

فلا- تخلوا الأرض منكم. أعطاكم الله علمي و فهمي و لقد دعوت الله تبارك و تعالى أن يجعل العلم و الفقه في عقبی و عقب عقبی و من زرعی و زرع زرعی.»

و خدا از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش حسن است. پس بعد از پدرش امام و حجّت است. و خدا از صلب حسن حجّتی بیرون آرد که قائم است؛ امام زمان خود و رهاننده دوستان خویش از هلاک باشد، از مردم پنهان شود تا این که دیده نشود.

گروهی از اعتقاد به امامت او برگردند و گروهی پاینده بمانند. آنان که راه انکار سپارند، به دوستان و منتظران آن حضرت می گویند: اگر شما راست می گویند، این وعده در چه زمانی خواهد بود؟

و اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن روز را آن قدر دراز کند تا قائم ما خروج نماید؛ پس دنیا را پر کند از عدل و داد، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

پس ای حسن! زمین هیچ وقت از شما خالی نشود. خدا علم و فهم مرا به شما عطا فرموده و من خدای تبارک و تعالی را خوانده ام که علم و فقه را در فرزند و فرزندان فرزند من قرار دهد.

[روایت دختر رسول خدا] ۲۰ رفره

در کفایه الاثر (۱) از محمود بن لبید روایت کرده؛ گفت: چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، عادت فاطمه (س) این بود که در قبور شهدا بر سر قبر حمزه می آمد و می گریست.

روزی از روزها من بر سر قبر حمزه رفتم، در آن جا او را گریان یافتم، مهلتش دادم تا آرام گرفت. آن گاه خدمتش رسیده، بر او سلام کرده، عرض کردم: ای سیده زنان! به خدا سوگند از گریه خود بند دلم را گسیختی.

فرمود: ای ابو عمرو! گریستن برای من سزاوار است؛ چراکه من به بهترین پدران که رسول خدا است مصیبت زده شدم؛ «وا شوقاه إلی رسول الله، ثم انشأت تقول:

إذا مات یوما میت قلّ ذکره!***و ذکر ابي مذ مات و الله أكثر

پس از اظهار اشتیاق به رسول خدا، این شعر را گفت که مفادش این است: هرکس بمیرد و از دنیا برود، ذکر او اندک شود. لکن از آن زمان که پدرم از دنیا رفته، به خدا سوگند! یاد او بیشتر و ذکرش فزونتر است.

عرض کردم: ای سیده من! مسأله ای از تو پرسش کنم که در سینه من همی خلیجان کند؟

پس فرمود: بپرس!

عرض کردم: آیا رسول خدا، بر امامت علی تنصیب فرمود؟

قالت: «وا عجباً! أنسیتم غدیر خم». فرمود: ای عجب! آیا غدیر خم را فراموش نمودید؟

عرض کردم: نه فراموش نکرده ام و لکن از آن چه رسول خدا به تو گفته مرا خبر ده! قالت: اشهد الله تعالى لقد سمعته يقول: علی خیر من اختلفه فیکم و هو الإمام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب الحسین، أئمه أبرار. لئن اتبعتموهم،

وجدتموهم هادين مهديين و لئن خالفتموهم، ليكون الإختلاف فيكم إلى يوم القيامة.

قلت: يا سيدي! فما باله قعد عن حقه؟

قالت: يا أبا عمرو! لقد قال رسول الله: مثل الإمام، مثل الكعبه، إذ يؤتى و لا يأتي - أو قالت: مثل علي - ثم قالت: أما و الله! لو تركوا الحق على أهله و أتبعوا عتره نبيه، لما اختلف في الله، اثنان.

و لورثها سلف و خلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا، التاسع من ولد الحسين، و لكن قدموا من آخره الله و آخروا من قدمه الله. حتى إذا أُلحدوا المبعوث و أو دعوه الجدد و المجدوث، اختاروا بشهوتهم و عملوا بأرائهم تبا لهم.

أولم يسمعوا الله يقول: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، (۱) بل سمعوا و لكنهم كما قال الله سبحانه: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۲)

هيئات! بسطوا في الدنيا آمالهم و نسوا آجالهم فتعسا لهم و أضل أعمالهم.

أعوذ بك يا رب من الحور بعد الكور (۳)!

فرمود: خدای تعالی را گواه می گیرم که از پدرم شنیدم که می فرمود: علی، بهتر کسی است که در میان شما می گذارم. او امام و خلیفه بعد از من است. دو سبط من و نه نفر از صلب حسین، امام های نیکو باشند. اگر آن ها را پیروی کنید، آنان را هدایت کننده هدایت یافته خواهید یافت و اگر برخلاف آن ها شوید، هر آینه تا روز قیامت اختلاف در میان شما باقی خواهد بود.

عرض کردم: ای سیده من! پس چه شد که علی از حق خود تقاعد ورزید؟

فرمود: ای ابا عمرو! هر آینه رسول خدا فرمود: مثل امام، مثل کعبه است - یا

۱- سوره قصص، آیه ۶۶.

۲- سوره حج، آیه ۴۶.

۳- قال الجزری: و فی الحدیث «نعوذ بالله من الحور بعد الكور» أى من التَّقْصَانِ بعد الزَّيَادَةِ و قيل من فساد امور بعد صلاحها و أصله من نقض العمامه بعد لُقَّها، منه.

فرمود: مثل علی، مثل کعبه است- بعد از آن فرمود: به خدا سوگند! اگر حق را برای اهلش می گذاشتند و از عترت پیغمبر پیروی می نمودند، هرآینه در دین خدا، دو نفر خلاف نمی کردند.

امامت و خلافت را تا زمان قیام قائم- که نهمین از فرزندان حسین است- هریک از ائمه هدی از یکدیگر ارث می بردند، و لکن کسی را که خداوند تأخیر داشته تقدیم داشتند و مقدم داشته خدا را مؤخر نمودند تا رسول خدا را در لحد گذاشتند و او را به خانه قبر سپردند، از روی شهوات نفسانیه خود، خلیفه اختیار نمودند و به رأی های خویش، رفتار کردند. بر آن ها هلاک باد!

آیا نشنیده اند که خدا می فرماید: و پروردگار تو آن چه را بخواهد می آفریند و هر که را اراده فرماید، اختیار می کند. برای ایشان- که بندگانند و وظیفه آن ها فرمانبرداری است- اختیاری نیست. بلکه کلام خدا را شنیده اند، و لکن آن ها مصداق این آیه می باشند که خدا فرماید:

پس به درستی شأن این است که دیدگان ابدان کور نگردد و لیکن دیده های دل هایی که در سینه هاست، کور شود، یعنی آن کوری که موجب هلاکت ابدیه است، کوری دل است، نه کوری بدن.

دور است که آن ها، راه حق سپارند؛ چه در دنیا آرزوهای نفسانی خود را گسترده اند و یاد مرگ را از لوح خاطر زدوده اند، پس بر ایشان هلاک باد و کردارشان قرین خسران باد! ای پروردگار از فساد بعد از اصلاح و از نقصان بعد از اکمال به ذات مقدس تو پناه برم!

[شرحی از کتاب کفایه الطالب]

هدیه فریه فری: العجیب و یقال: العظیم؛ غریب القرآن، و ذیلیه للعبریّه:

بدان که محمد بن طلحه شافعی در اوّل کتاب کفایه الطالب خود گفته که من این

کتاب را جمع نمودم و اخبار آن را از طرق شیعه عاری نمودم. یعنی آن را به طریق عامّه تألیف نمودم تا احتجاج به آن محکم تر گردد، پس در خصوص حضرت مهدی بیست و پنج باب منعقد نموده و گفته است:

باب اوّل: در ذکر خروج او در آخر الزّمان است.

با اسناد خود از زرّ بن عبد الله روایت کرده، او گفت: رسول خدا فرمود: دنیا تمام نمی شود تا وقتی که مردی از اهل بیت من، به خلافت مالک شود، نام او مطابق نام من است.

ابی داود همین حدیث را در کتاب سنن خود آورده و از علی روایت کرده که گفت:

رسول خدا فرمود: هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هرآینه خدا مردی از اهل بیت من مبعوث گرداند؛ زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده.

صاحب کتاب گوید: این حدیث را ابی داود به این نهج در سنن خود آورده و ابراهیم حافظ بن محمد بن ازهر حریفینی در دمشق خبر داده و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدّسی در جامع جبل قاسیون خبر داده که ابو الفتح نصر بن عبد الجامع بن عبد الزّحمن فامی در هرات به ما خبر داد. محمد بن عبد الله بن محمود طایی، عیسی بن شعیب بن اسحاق سنجری، ابو الحسن علی بن بشری السنجری، نیز خبر داده اند، حافظ ابو الحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری هم در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر کرده و در کتاب خود گفته است و در روایت خود، زیادتى هم آورده که هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هرآینه خدا آن را طولانی گرداند تا این که در آن روز مردی را از من و اهل بیت من برانگیزاند که نامش، مطابق نام من و نام پدرش، موافق نام پدر من است.

ابو داود گفته: این حدیث در میان اکثر روایات حافظین احادیث و ثقات از نقله اخبار ذکر کرده شده و آن که گفته، نام پدرش، نام پدر من است، زاید است.

باب دوّم: در بیان این که مهدی از عترت من و اولاد فاطمه است.

از سعید بن مسیب مروی است؛ او گفت: نزد ابی سلمه با یکدیگر در خصوص مهدی مذاکره می کردیم، او گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: مهدی از عترت اولاد فاطمه است. ابن ماجه در سنن خود این حدیث را از ابی سلمه آورده، او از فاطمه روایت کرده، که گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه است.

این را حافظ ابو داود در سنن خود ایراد کرده، از علی روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: مهدی از ما اهل بیت است؛ خدا در یک شب امر او را اصلاح می کند.

باب سوم: در بیان این که مهدی از سادات بهشت است.

از انس بن مالک روایت شده؛ او گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: ما اولاد عبد المطلب، سادات اهل بهشتیم که سادات عبارت از من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین علیهم السّلام و مهدی است. ابن ماجه این را در صحیح خود نیز آورده است.

باب چهارم: در امر پیغمبر به بیعت مهدی است.

از ثوبان مروی است که او گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما سه نفر از ابنای خلفا هستند که کشته می شوند. بعد از آن، خلافت در کسی قرار نمی گیرد تا این که علم های سیاه از سمت مشرق طلوع کند، آن گاه شما را می کشند.

سپس راوی چیزی گفت که من آن را حفظ نکردم و بعد از آن گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: زمانی که او را دیدید با او بیعت کنید؛ هرچند با راه رفتن با دست ها و پاها روی برف باشد، به درستی که او خلیفه خدا است، حافظ بن ماجه نیز این حدیث را ذکر کرده است.

باب پنجم: در ذکر یاری کردن اهل مشرق به مهدی است.

از عبد الله بن حارث بن جزء زبیدی مروی است که رسول خدا فرمود: جماعتی از سمت مشرق، خروج و سلطنت را برای مهدی مهیا می کنند. این حدیث صحیح است که ثقات آن را روایت کرده اند.

حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی همین حدیث را در سنن خود اخراج نموده.

و از علقمه بن عبد الله روایت کرده؛ او گفت: زمانی ما خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم، ناگاه پاره ای از جوانان بنی هاشم آمدند. وقتی پیغمبر آن ها را دید، چشم های مبارکش پر از اشک گردید و رنگ مبارکش متغیر گشت.

عرض کردم: یا رسول الله! چه نازله ای است که در روی شما می بینم و ما آن را ناخوش می داریم؟

آن حضرت فرمود: خدای تعالی برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار کرده، به درستی که بعد از من اهل بیت به بلاها مبتلا شوند و از اوطان خود دور و رانده گردند تا وقتی که قومی با علم های سیاه از سمت مشرق می رسند، خلافت را مطالبه می کنند ولی به ایشان داده نمی شود، پس قتال می کنند و نصرت می یابند.

سپس آن چیزی که خواسته بودند به ایشان می دهند اما آن ها قبول نمی کنند تا این که امر را به مهدی علیه السلام تسلیم نمایند. آن گاه زمین را پر از عدل گردانند، چنان که پر از جور گردیده. اگر کسی از شما، ایشان را درک کرد، نزد ایشان برود؛ هرچند با راه رفتن با دست ها و پاها روی برف باشد.

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در طالقان خیر باشد.

به درستی که در آن جا برای خدا خزینه هایی است که از زر و سیم نیستند لکن در آن جا مؤمنین هستند که خدا را شناخته اند حق شناختنی، ایشان در آخر زمان یاران مهدی هستند.

باب ششم: در قدر زمان خلافتش بعد از ظهور است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: ترسیدم از این که بعد از رسول خدا حادثه ای در دین روی دهد. پس از حضرت پرسیدم بعد از تو چه خواهد شد؟

فرمود: مهدی در امت من خروج کند، پنج یا هفت یا نه سال طول می کشد و تشکیک بیش از این در قدر مدت ظهورش نیز روایت شده.

راوی گفت: ما گفتیم: زمان خلافتش چقدر می شود؟

فرمود: چند سالی بعد از آن. هر مردی نزد او آید و گوید: یا مهدی! به من مال دنیا عطا کن، آن قدر عطا می کند که ایشان قادر به حمل و نقل آن نباشند.

حافظ ترمذی گفته این حدیث حسن است و از غیر طریق ابی سعید هم از پیغمبر روایت شده است.

از ابی سعید مروی است که پیغمبر فرمود: مهدی از امت من می آید؛ اگر مدّت ملکش کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال است. امت من در زمان او طوری متنعم می شوند که مثل آن را ندیده اند.

آن گاه زمین مأکولات خود را بیرون می دهد و چیزی نگه نمی دارد. اموال در این وقت، مانند دانه هایی است که زیر پا افتاده. هر مردی که برخیزد و بگوید: یا مهدی! به من عطا کن. آن حضرت می فرماید: بگیر!

از امّ سلمه، زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده؛ آن حضرت فرمود: در وقت موت خلیفه ای از خلفا، اختلافی در میان مردم می شود، آن گاه مردی از اهل مدینه با عزم فرار، به سمت مکه بیرون می رود. در آن جا جمعی از اهل مکه می آیند و مابین رکن و مقام با او بیعت می کنند، در حالی که او بیعت را مکروه می دارد.

آن وقت از شام بر سر او لشکر می فرستند، که زمین در میان مکه و مدینه ایشان را فرومی برد؛ وقتی خلائق؛ این کرامت را دیدند، ابدال شام و جماعت اهل عراق می آیند و با او بیعت می کنند. بعد از آن کسی خروج می کند که خالوهای او از قبیله کلب است.

آن گاه مرد مدنی بر سر او لشکر می فرستد و ایشان غالب می شوند. ناامیدی برای کسی باشد که بر سر مال غنیمت کلب، حاضر نشود، پس اموال ایشان را قسمت می نمایند و به سنت رسول خدا عمل کرده می شود، اسلام قرار و آرام می یابد و او در میان خلائق، هفت سال درنگ می کند، بعد از آن، وفات یابد و مسلمین بر او نماز کنند.

ابو داود گفته بعضی روایت از هشام، نه سال روایت کرده، نیز گفته سوای او، معاذ از روایت، نه سال روایت کرده است.

باب هفتم: در بیان این که عیسی بن مریم با آن حضرت، نماز می گزارد.

ابو هریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: در چه حال می شوید وقتی که عیسی بن مریم میان شما فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

صاحب کتاب گفته: این حدیث حسن و صحیح و بر صحت او اتفاق است و یکی از جمله احادیث محمد بن شهاب زهری است. بخاری و مسلم هم در صحیح خود آن را ایراد کرده اند.

از جابر بن عبد الله روایت کرده گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: همیشه طایفه ای از امت من بر سر حق، قتال می کنند و غالب می آیند. آن وقت عیسی بن مریم فرود آید، سپس بزرگ مردم به او می گوید: بیا با تو نماز بگزاریم! او گوید: آگاه شوید که بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است!

او گفته: این حدیث حسن و صحیح است. و مسلم در صحیح خود، آن را ایراد نموده.

هرچند تأویل حدیث اول ممکن است، لکن تأویل این حدیث ممکن نیست، زیرا صریح است در این که عیسی، نزد امیر المسلمین می آید و امیر در آن روز، مهدی است.

باب هشتم: در وصف پیغمبر از صورت مبارک حضرت مهدی است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او، کم و بینی اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم شده باشد، او هفت سال، سلطنت می کند.

صاحب کتاب گفته: این حدیث، صحیح است و او را حافظ ابو نعیم در صحیح خود آن را ایراد کرده. غیر او، از حافظین روایات مانند طبرانی و غیره نیز آن را روایت کرده اند.

ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مهدی، طاوس اهل بهشت است.

نیز با اسناد خود از حذیفه بن یمان روایت کرده؛ گفت: پیغمبر فرمود: مهدی، از اولاد من است؛ روی او، مانند قمر دوم است؛ رنگش، رنگ عربی و جسمش، جسم اسرائیلی (یعنی عظیم الجثه) است. زمین را پر از عدل گرداند. چنان که پر از ظلم

گردیده. همه اهل آسمان ها و زمین ها و مرغان در هوا به خلافتش راضی می شوند، او بیست سال، خلافت می کند.

باب نهم: در تصریح پیغمبر به این که مهدی از اولاد امام حسین علیه السلام است.

از ابی هارون عبدی روایت کرده؛ گفت: به نزد ابی سعید خدری آمده، به او گفتم:

آیا تو در بدر حاضر بودی؟

گفت: بلی!

گفتم: آیا از چیزهایی که از رسول خدا شنیده ای، خبر نمی دهی؟

گفت: بلی! خبر می دهم؛ رسول خدا مریض شد، طوری که ضعیف و نقیه گردید.

آن گاه فاطمه به عزم عیادت داخل گردید- در حالی که من طرف راست پیغمبر نشسته بودم- زمانی که ضعف پیغمبر را مشاهده کرد، گریه او را گلوگیر نمود، حتی اشک چشمش بر صفحه روی او ظاهر گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

گفت: از ضایع شدن می ترسم.

فرمود: آیا ندانسته ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد، پدرت را از میان اهل آن برگزید، بعد از آن، نظر دیگری نمود، از ایشان، شوهر تو را برگزید و به من وحی فرمود تو را به او تزویج نمایم. پس تو را به او تزویج نمودم و او را وصی خود، قرار دادم! آیا نمی دانی که خدای تعالی به تو کرامت دارد، به سبب این که علم و حلم شوهرت از همه ایشان بیشتر و در اسلام از همه، بیشتر است.

آن گاه فاطمه خوشحال گردید و رسول خدا اراده نمود همه فضایی که خدا به محمد و آل او کرامت فرموده، به فاطمه خبر دهد. پس فرمود: برای علی هشت منقبت است؛ ایمان به خدا و رسول او، حکمت او، دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن به معروف و نهی نمودن از منکر.

فرمود: یا فاطمه! هفت خصلت به اهل بیت من داده شده که به احدی از اولین داده نشده و احدی از آخرین که غیر از ما است، نخواهد یافت. پیغمبر ما، بهترین پیغمبران

و او پدر تو است، وصی او، بهترین اوصیا و او شوهر توست. شهید ما، بهترین شهدا و او حمزه عم پدر تو است، دو سبط این اُمّت از ما است و ایشان پسران تواند و مهدی این اُمّت، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد گزارد. بعد از آن دست خود را بر کتف امام حسین علیه السّلام زد و فرمود: مهدی اُمّت از این است.

این حدیث را دارقطنی - صاحب جرح و تعدیل - به این نهج ایراد نموده است.

باب دهم: در ذکر کرم مهدی علیه السّلام است.

با اسناد خود از ابی نصره روایت کرده؛ گفت: نزد جابر بن عبد الله بودیم، او گفت:

نزدیک است پیش اهل عراق، یک قفیز و یک درهم جمع نشود.

ما گفتیم: سبب آن چیست؟

گفت: اهل عجم، ممانعت می کنند. بعد از آن گفت: نزدیک است یک دینار و یک مدّ نزد اهل شام جمع نشود.

گفتیم: این که گفتی از چه راه است؟

گفت: از قبل اهل روم است، زمانی ساکت گردید، سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر اُمّت من، خلیفه ای می آید که اموال را جمع می کند و آن ها را می شمارد.

راوی گوید: به ابی نصره و ابی العلاء گفتم: آیا آن خلیفه، عمر بن عبد العزیز است؟

گفتند: نه.

راوی گوید: این حدیث، احسن و صحیح است و مسلم در صحیح به اسناد خود آن را از ابی نصره و او از ابی سعید روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خلفای شما خلیفه ای هست که مال را جمع می کند و آن ها را نمی شمارد.

گفته است: این حدیث، ثابت و صحیح است، حافظ مسلم در صحیح خود آن را ایراد کرده و از ابن سعید و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده، ایشان گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر زمان کسی خلیفه می شود که مال می دهد و نمی شمارد.

راوی گوید: مسلم در صحیح خود، لفظ حدیث را به این نهج ذکر نموده و از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به شما، به مهدی بشارت

می دهم که در میان ائمت من، در حال اختلاف و تزلزل ایشان مبعوث می شود، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. سگان آسمان و زمین از وی راضی می شوند و اموال را بالسویّه، میان مردم قسمت می کند.

آن وقت خدای تعالی دل های ائمت محمد را با غنا پر می کند و عدالتش، آن ها را فرا می گیرد به حدّی که منادی به امر او ندا می کند: که را به اموال احتیاج هست؟ آن گاه جز یک مرد کسی اظهار حاجت نمی کند.

پس منادی می گوید: نزد خزینه دار برو و بگو مهدی امر می کند که به من اموال بدهی! خزینه دار گوید: بردار! او برمی دارد و لکن هنگام بیرون آوردن نادم و پشیمان شده، می گوید: من، از حیثیت نفس، شجاع ترین ائمت محمد بودم، حال از تحصیل چیزی که ایشان را فرا گرفته، عاجز شدم، پس اموال را پس گرفته، می دهد و قبول نمی کند.

آن حضرت به او می گوید: ما اهل بیت چیزی را که داده ایم، پس نمی گیریم. مدّت سلطنت اش هفت یا هشت یا نه سال می شود. بعد از آن حضرت، خیری در زندگانی نمی باشد.

این حدیث حسن و ثابت است، شیخ اهل حدیث در مسند خود، آن را آورده و به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: در آخر زمان و ظهور فتنه ها، مردی آید که او را مهدی می نامند و عطای او، گوارا می باشد.

گفته: این حدیث، حسن است و ابو نعیم حافظ آن را آورده است.

باب یازدهم: در ردّ کسانی است که گمان کرده اند مهدی عبارت از مسیح بن مریم است.

با اسناد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده؛ گفت: خدمت رسول خدا عرض کردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟

آن حضرت فرمود: از ما است؛ خدای تعالی با او دین را تمام می کند، چنان که با ما فتح نمود. با ما از فتنه نجات می یابند، چنان که از شرک نجات یافتند و خدای تعالی با

ما، دل های ایشان را بعد از عداوت فتنه به همدیگر مهربان گرداند و باهم برادر می شوند، چنان که بعد از عداوت شرک با یکدیگر برادر دینی گردیدند.

این حدیث حسن است و حافظین احادیث در کتب خود، آن را روایت کرده اند.

طبرانی در معجم اوسط و ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء و عبد الرحمن بن حماد در عوالی خود از جابر روایت کرده، گفت: رسول خدا فرمود: عیسی بن مریم فرود آید.

آن گاه مهدی، امیر ایشان به او می گوید: بیا با ما نماز بگزار!

او گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است؛ این اکرامی است از خدا، برای این امت.

او گفته: این حدیث حسن است و حارث بن ابی اسامه در مسند خود و حافظ ابو نعیم در عوالی خود آن را روایت کرده؛ در این حدیث دلالت هست به این که مهدی، غیر عیسی بن مریم است.

علی بن محمد بن خالد جندی گفته: شافعی مطلبی که در حدیث، مساهله و مسامحه داشت، گفته: اخبار در خصوص مهدی علیه السلام از رسول خدا به حدّ تواتر و استفاضه رسیده است که او هفت سال سلطنت می کند، زمین را پر از عدل گرداند و با عیسی بن مریم خروج کند و عیسی علیه السلام در قتل دجال در باب الدور زمین فلسطین، او را یاری می کند؛ او، امام این امت می شود و عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد...، تا آخر قصّه طولانی او.

شافعی این حدیث را در کتاب رساله ایراد نموده و برای ما در باب مطالب مذکور روایتی هست که اگر ذکر سندش موجب تطویل نمی شد، آن را روایت می کردیم.

راوی گفته: اهل حدیث اتفاق نموده اند به این که اگر راوی معروف به مساهله باشد، خبر او مقبول نمی شود.

باب دوازدهم: در قول آن حضرت است که: قومی که من در اوّل ایشان، عیسی علیه السلام در آخرش و مهدی در وسطش است، هرگز هلاک نمی شود.

با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: هرگز هلاک

نمی شود قومی که ... تا آخر حدیث.

او گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابو نعیم در عوالی و احمد بن حنبل در مسند آن را روایت کرده اند.

معنی قول آن حضرت که عیسی بن مریم آخر ایشان است، این نیست که عیسی بن مریم بعد از مهدی می ماند، زیرا این حدیث از چند وجه جایز نیست.

وجه اول: قول آن حضرت است که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست.

وجه دوم: این است که مهدی امام آخر زمان است و امامی بعد از او، در هیچ روایتی مذکور نشده، لکن این ممکن نیست، زیرا مردم بی امام می مانند.

اگر بگویند: عیسی بعد از او امام امت می شود، می گوئیم: جایز نیست، زیرا در حدیث تصریح گردید به این که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست، چگونه می شود عیسی در میان قومی باشد و در ایشان خیر نباشد.

نیز جایز نیست که گفته شود عیسی، نایب مهدی است، زیرا در شأن او، نیابت سزاوار نیست و جایز نیست اصالتاً به امور امت مشغول شود، زیرا عوام، توهم نمایند ملت محمدیه به ملت عیسویّه انتقال یافته و این هم کفر است.

پس لا بد است که حدیث را به معنی صحیح تأویل نماییم و آن این است که من اول داعی به ملت اسلام هستم، مهدی اوسط داعی و مسیح آخر داعی است.

احتمال هست که معنی حدیث این باشد: مهدی اوسط این امت است. یعنی، بهترین ایشان و امام ایشان است، بعد از او، عیسی نازل می شود، مهدی را تصدیق می کند، او را یاری می نماید و صحت چیزی که او ادعا می فرماید، به امت بیان می کند. بنابراین حضرت مسیح، آخر مصدّقین می شود.

علی بن عیسی ناقل احادیث مذکوره، گفته که این فقیر گوید: آن چه در تأویل حدیث ذکر شد، موهم این است که مهدی از علی بهتر و خیرتر باشد و کسی به این قول، قایل نشده.

چیزی که به نظر من می آید این است که پیغمبر، اول داعی اسلام است و مهدی به

سبب این که در ملت پیغمبر و تابع او است، داعی است و عیسی به جهت این که صاحب مذهب دیگر است، آخر داعی است. زیرا در آخر زمان به غیر شریعت خود، داعی خواهد شد.

باب سیزدهم: در ذکر کتیه او است و این که او در خلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شباهت دارد.

با اسناد خود از حدیث روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هر آینه خدا مردی را مبعوث گرداند که نامش من و خلق او خلق من و کتیه اش ابا عبد الله است.

گفته که این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و معنی قول آن حضرت؛ خلق او، خلق من است، کنایه از انتقام کشیدن مهدی از کفار برای دین خداست، چنان که پیغمبر می کرد و حال آن که خدای تعالی فرموده: وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۱).

بنده ی فقیر، علی بن عیسی - عفی الله عنه - گوید: العجب که خلق او را منحصر به انتقام گرفتن نمود و این بی معنی است، زیرا در جمیع اخلاق، پیغمبر با او شریک بود، مانند: کرم، شرف، علم، حلم و شجاعت و غیر آن از اخلاقی که در صدر کتاب، تعداد نمودیم و از این عجیب تر آن است که آیه را دلیل مدعای خود نموده است.

باب چهاردهم: در ذکر اسم قریه ای است که خروج آن حضرت از آن جا خواهد بود.

با اسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از قریه ای خروج می کند که او را کرعه می گویند.

گفته: این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و ابو الشیخ اصفهانی در عوالی خود آن را ایراد نموده است.

باب پانزدهم: در ذکر ابری است که در وقت خروج بر سرش سایه می افکند.

با اسناد خود از عبد الله روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: مهدی در حالی خروج می کند که ابر بر سرش سایه می افکند و منادی از میان ابر ندا می کند: این مهدی خلیفه خداست.

این حدیث حسن است و آن را جز به این نهج روایت ننموده اند.

باب شانزدهم: در ذکر ملکی است که با مهدی علیه السلام خروج می کند.

از عبد الله بن عمر روایت می کند که رسول خدا فرمود: مهدی در حالی خروج می کند که ملکی بالای سرش ندا می کند: این مهدی علیه السلام است، تابع او شوید!

این حدیث حسن است و حافظینی مثل ابو نعیم و طبرانی و غیر ایشان آن را روایت کرده اند.

باب هفدهم: در ذکر صفت مهدی و رنگ و جسم او است.

پیش تر در حدیث مرسل مذکور گردید، نیز با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: مهدی مردی از اولاد من است، رنگش، عربی، جسمش جسم اسراییلی و در خدّ راست او، خالی مانند کوب درّی است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده. اهل آسمان و زمین و مرغان هوا به خلافتش راضی می باشند.

گفته: این حدیث حسن است، جمع کثیری از اصحاب ثقفی آن را روایت کرده اند، سندش نزد ما معروف است.

باب هجدهم: در ذکر خالی که بر خدّ راست اوست، بیان لباس های او و فتح کردن شهرهای شرک توسط او می باشد.

با اسناد خود از ابی امامه باهلی روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: مابین شما و اهل روم، چهار مصالحه می شود، چهارمین آن در دست مردی از اولاد هرقل است که ملک روم بوده و مدّت سلطنت او، هفت سال طول می کشد.

آن گاه مردی از طایفه عبد قیس که او را مستور بن غیلان گویند، عرض کرد:

یا رسول الله! در این روز، امام ایشان که خواهد شد؟

فرمود: مهدی از اولاد من که به حدّ مرد چهل ساله است. روی او، مانند کوكب درّی و در خدّ راستش خال سیاهی است، عباى سفیدی که در قطوان- جایی در نزدیکی کوفه- بافته می شود، بر دوش او می باشد؛ گویا از مردمان بنی اسراییل است، دفاین زمین را بیرون و مداین شرک را فتح می کند.

باب نوزدهم: در ذکر کیفیت دندان های مهدی (عج) است.

به اسناد خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده؛ او گفته: رسول خدا فرمود:

هرآینه خدا مردی را از عترت من مبعوث می کند که بیخ دندان های ثنایای او از یک دیگر جدا و موی جبین مبارکش کم است. زمین را پر از عدل می کند، چنان که از ظلم پر گردیده و مال بسیار به مردم می دهد. ابو نعیم این حدیث را به همین نهج در عوالی خود آورده است.

باب بیستم: در ذکر فتح قسطنطیه به دست مهدی (عج) است.

از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: قیامت قیام نمی کند تا آن که مردی از اهل بیت من قسطنطیه، جبل و دیلم را مالک شود و فتح نماید. هرگاه از دنیا غیر از یک روز نماند، هرآینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا آن را در آن روز فتح نماید.

صاحب کتاب گفته: این سیاق حافظ ابو نعیم در این حدیث است، او گوید: این بدون شک و ریب مهدی است.

باب بیست و یکم: در ذکر این که خروج مهدی بعد از ملوک جابره است.

به اسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به زودی بعد از من، خلفا و بعد از خلفا، امرا و بعد از آن، ملوک جابره می آیند و بعد از ایشان، مهدی از اهل بیت من خروج می کند، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که از ظلم پر گردیده. حافظ ابو نعیم در فوائد و طبرانی در معجمه اکبر همین طور روایت کرده اند.

باب بیست و دوّم: در قول پیغمبر است که مهدی امام صالح می باشد.

به اسناد خود از ابی امامه روایت کرده که گفت: رسول خدا برای ما خطبه خواند،

در آن ذکر دجال نمود و فرمود: در این وقت، مدینه از خباثت پاک می گردد؛ چنان که کوره آهنگر، آهن را از خبث الحديد پاک می کند و منادی ندا نماید: روز، روز خلاص است. آن گاه امّ شریک عرض کرد که در این روز، عرب در کجا می باشند؟

فرمود: ایشان در این روز، کم می شوند و اکثر ایشان در بیت المقدّس خواهند شد.

امام ایشان، مرد صالحی است مهدی نام.

راوی گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابو نعیم اصفهانی به همین نهج آن را روایت کرده است. (۱)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۳۹۴

ز مهدی است.

با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

امت من در زمان مهدی طوری متنعم می شوند که پیش از این، مثل آن را ندیده اند، آسمان بر ایشان می بارد و زمین همه نباتات خود را بیرون گرداند.

راوی گفته: این متن حدیث است و حافظ ابو القاسم طبرانی در معجمه اکبر آن را روایت کرده است.

باب بیست و چهارم: در خبر دادن رسول خدا به این که مهدی (عج) خلیفه خداست.

با اسناد خود از ثوبان روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما، سه نفر از اولاد خلفا مقتول گردد و خلافت در کسی از اهل زمان، قرار نمی گیرد. بعد از آن علم های سیاه می رسند و همه ایشان را می کشند، سپس مهدی، خلیفه خدا می آید. وقتی ظهور او را شنیدید، نزد او بیایید و با او بیعت کنید، به درستی که او خلیفه خداست!

راوی گفته: متن این حدیث صحیح است. حال آن که به سند دیگر از طریق راوی ای که بهتر است به ما رسیده، الخبر.

باب بیست و پنجم: در دلالت کردن به این که مهدی زنده است و از زمان غیبتش تا حال، باقی است.

باقی بودن او تا حال، ممتنع نیست، زیرا خضر و الیاس از اولیاء الله و دجال و ابلیس

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

از اعداء الله تا حال، باقی هستند. بقای ایشان با کتاب و سنت ثابت گردیده و مخالفین هم بر بقای ایشان اتفاق کرده اند.

لکن جواز بقای مهدی را از دو وجه انکار نموده اند؛ یکی طول زمان است و دیگری این که آن حضرت در سرداب است و کسی هم به او نان و آب نمی دهد، باقی بودن او به این نهج، در عادت، محال و ممتنع است.

[دلایل مؤلف بر بقای امام مهدی (ع)]

مؤلف کتاب کفایه الطالب، محمد بن یوسف بن محمد در جواب منکرین گفته:

دلیل بر بقای حضرت مسیح، قول خدای تعالی است وَ إِنِّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ حَالِ آن که کسی از وقت نزول آیه تا این حال، به او ایمان نیاورده؛ پس باید در آخر زمان، ایمان بیاورند.

دلیل بر بقای وی از سنت، روایت مسلم در صحیح خود است که از نواس بن سمعان در حدیث طولانی در قصه دجال روایت کرده؛ گفت: عیسی بن مریم نزد مناره ای سفید در سمت شرقی دمشق، مابین دو مهروده، در حالی که دو دست خود بر دو بال دو ملک گذاشته، نزول می کند. هم چنین است حدیث گذشته که رسول خدا فرمود: شما با عیسی بن مریم در چه حال می باشید وقتی به سوی شما نزول می کند، در حالی که امام شما از شما است؟!

و اما بقای خضر و الیاس؛ ابن جریر طبری گفته: خضر و الیاس باقی اند و روی زمین سیر می کنند.

مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا در حدیث طولانی در خصوص دجال فرمود: بر او حرام است که به کوچه های مدینه داخل شود، بلکه به سمت شوره زاری که در نزدیکی مدینه است، می روند، در این روز، مردی بر او خروج می کند که او بهترین مردم یا بهتر از مردم است و به دجال می گوید: شهادت می دهم به این که تو همان دجالی که رسول خدا خبر داده.

آن گاه دَجَال گوید: دیدید که من این مرد را کشتم، بعد او را زنده گردانیدم، آیا در امر من شک می کنید؟

ایشان گویند: ندیدیم. پس دَجَال او را می کشد، بعد از آن زنده می کند.

آن مرد بعد از زنده شدن می گوید: من بر احوال تو از تو بیناترم، یعنی بر ساحری تو.

دَجَال دوباره اراده قتل او می نماید، ولی بر او تسلط نمی یابد. ابو اسحاق ابراهیم بن سعد گفته: این مرد، خضر است.

صاحب کتاب مذکور گوید: لفظ حدیث مذکور، لفظ مسلم در صحیح خود است، اما دلیل بر بقای دَجَال، حدیث تمیم داری و حسان است و آن حدیثی حسن است که مسلم در صحیح خود ذکر نموده و گفته که این حدیث بر بقای دَجَال صراحت دارد.

و دلیل بر بقای ابلیس لعین، آیات کتاب عزیز است؛ مانند آیه رَبِّ فَأَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. (۱)

اما بقای مهدی در کتاب و سنت، هر دو رسیده؛ آن چه در کتاب رسیده، این است که سعید بن جبیر در تفسیر قول خدای تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۲) گفت: او مهدی از عترت فاطمه است. قول کسی که گفته او حضرت عیسی است، با این منافات ندارد، زیرا عیسی مساعد و یاور او است.

مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین، در تفسیر قول خدای تعالی وَ إِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ (۳) گفته اند: عبارت است از مهدی که در آخر زمان می آید و بعد از خروج او، قیامت قیام می کند.

اما جواب استبعاد طول زمان او از دو راه است: یکی نصّ و دیگر معنی.

آن که نصّ است، اخبار سابقه اند که بر وجود سه نفر در آخر الزّمان دلالت می کردند و بر این که در میان ایشان، غیر از مهدی متبوع و مطاع نمی شود. دلیلش این

۱- سوره حجر، آیه ۳۵ و ۳۶.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳.

۳- سوره زخرف، آیه ۶۱.

است که او در آخر زمان امام امت است و عیسی علیه السّلام پشت سرش نماز می گزارد، چنان که در احادیث صحیحه وارد شده و او را در ادعایش تصدیق می کنند، سوّمین دجال است که حیات و وجود او هم ثابت شده است.

اما دلیلی که از جهت معنی است خالی از دو قسم نیست؛ یا بقای ایشان تحت قدرت خداست و یا محال است. قسم دوّم باطل است، زیرا کسی که مخلوقات را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد، بعد از آن فانی می گرداند و باز خلق می کند، لا بدّ است که بر ابقای آن ها هم قادر باشد.

بقای ایشان نیز خالی از دو قسم نیست؛ یا به اختیار خداست یا به اختیار امت. قسم دوّم باطل است، زیرا اگر به اختیار امت باشد، هرآینه جایز می شود یکی از ما، بقا را برای خود یا پسر خود بخواهیم و این برای ما حاصل و در تحت قدرت ما داخل نمی گردد. پس لا بدّ است که به اختیار خدا راجع گردد.

و نیز بقای این سه نفر، خالی از دو قسم نیست. بقایشان یا با سبب است یا بلاسبب.

اگر بی سبب باشد، خالی از حکمت خواهد شد و چیزی که خالی از حکمت گردید، داخل افعال الله نمی شود. بنابراین لا بدّ است که با سبب باشد و سبب بقای هریک را علی حدّه ذکر می کنیم.

امّا سبب بقای عیسی علیه السّلام، قول خدای تعالی است: **وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (۱)** و حال آن که از وقت نزول آیه تا حال، به او ایمان آورده نشده، پس باید این در آخر زمان شود.

امّا دجال لعین، از وقتی که رسول خدا به ما خبر داده در میان شما عور دجال خروج می کند، نزد او به قدر کوهی طعام گذاشته و به آن سیر می شود و غیر این از اخبار، تا حال، حادثه دجال روی نداده است. پس لا بدّ است که در آخر زمان باشد.

بناء علی هذا، این ها اسباب بقای دجال در این مدّت طولانی می شود و اسباب بقای سه نفر، برای صحت امر معلوم در وقت معلوم یکی شد.

حال که اخبار صحیحہ در بقای عیسیٰ علیہ السّلام و دجّال گذشت، مانع برای بقای مهدی چیست با این که بقایش با اختیار خدا و مقدر او است؟

لذا بقای او از بقای آن دو نفر اولی می باشد، زیرا اگر او باقی باشد، امام آخر زمان خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد گردانید. پس بقای او، برای مکلفین مصلحت لطف و بقای دجّال، مفسده است، زیرا ادّعی الوهیت خواهد کرد. لکن در بقای او، امتحان خلاق است تا مطیع از عاصی، محسن از مسیء و مصلح از مفسد تمیز یابد و این، حکمت بقای دجّال است.

اما سبب بقای عیسیٰ علیہ السّلام ایمان آوردن اهل کتاب به او و تصدیق نمودن سید انبیا توسط ایشان می باشد. او نزد اهل طغیان ادّعی مهدی را تصدیق خواهد کرد به دلیل این که پشت سرش نماز می کند، او را نصرت می نماید و مردم را به دین محمدی صلی الله علیه و آله دعوت می نماید.

بنابراین بقای مهدی، اصل و بقای آن دو نفر، فرع می شود. چگونه می شود فرع باقی بماند بدون بقای اصل؟! هرگاه این صحیح باشد، لازم می آید مسبب بدون وجود سبب، موجود باشد و آن محال است.

ما گفتیم بقای مهدی نسبت به بقای آن دو نفر، اصل است. زیرا بیان شد که وجود عیسیٰ علیہ السّلام [در صورتی که اصل باشد] و ناصر ملت اسلام باشد و امام را هم تصدیق نماید، صحیح نیست؛ زیرا اگر صحیح باشد، لازم می آید او به دولت و دعوت علی حده منفرد شود و این مستلزم ابطال دولت اسلام گردد.

حال آن که رسول خدا فرموده: بعد از من، کسی پیغمبر نمی شود و فرموده: حلال، آن است که خدا تا روز قیامت به زبان من حلال کرده و حرام، آن چیزی است که خدا تا روز قیامت به زبان من حرام گردانیده.

پس لا بدّ است که حضرت عیسیٰ علیہ السّلام نسبت به او، فرع و عون و ناصر باشد. وقتی ناصر و یاور او نشد، بر وجود او تأثیر نمی شود. پس از این مقدمات ثابت گردید، وجود مهدی بر وجود عیسیٰ اصل است.

و هم چنین وجود دجال لعین در آخر زمان برای وجود امامی که خلائق به او اعتماد نمایند و در پاره ای امور به او رجوع کنند، صحیح نیست؛ زیرا این مستلزم مقهوریت اسلام و بطلان دعوت بر آن است. پس وجود امام بر وجود او اصل است.

امّا جواب اوّل از انکار منکرین بر بقای او در سرداب بدون آن که احدی به طعام و شراب و غیر آن به او قیام نماید یا این است که عیسی هم مثل مهدی بشر است. چنان که او در آسمان باقی مانده، مهدی هم در سرداب باقی است. وقتی بقای او در آسمان با آن حال جایز گردید، بقای مهدی هم در سرداب چنین است.

اگر گویی خدای تعالی از خزانه خود به عیسی علیه السّلام غذا می دهد، گوییم اگر به مهدی هم غذا بدهد، خزانه او تمام نخواهد شد.

اگر گویند که عیسی از طبیعت بشریت رفته، لهذا محتاج به غذا نیست، گوییم این ادّعا باطل است؛ زیرا خدای تعالی به اشرف انبیا فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ. (۱)

اگر گویی این تجرّد را از عالم علوی کسب کرد، گوییم: معلوم نیست؛ دلیل هم نرسیده.

جواب دوّم بقای دجال در دیر است، طوری که دست های او در گردنش بسته شده و مابین زانوهای او تا کعبین، به آهن مقید گردیده و در روایت دیگر مذکور شده در چاهی مقید است. پس وقتی بقای دجال به طریق مذکور ممکن گردید، چه چیز مانع از بقای مهدی می شود، حال آن که او نزد خدا مکرم است؟! بنابراین ثابت گردید که بقای مهدی شرعا و عاداتا ممتنع نیست.

بعد از ذکر این ادلّه و ابحاث، خبر سطح را ذکر کرده، که من از آن خبر، محلّ حاجت را بیان می کنم و آن این است که سطح، وقایع، حوادث و پاره ای فتن ها را نزد ذوجدن ملک ذکر می کرد، بعد از این ها، خروج مهدی را مذکور ساخت و گفت: زمین را پر از عدل گرداند و دنیا و اهل آن در ایام دولتش خوب می شوند.

از حافظ محمد بن نجار روایت شده که گفت: این حدیث از جمله احادیث مشاهیر است. حافظ به همین نهج آن را در کتب خود ذکر نموده اند.

در کشف الغمّه آورده که محمد بن طلحه گفت: از جمله احادیثی که از رسول خدا در خصوص مهدی وارد شده، حدیثی است که ابو داود و ترمذی هر یک با سند خودشان به ابی سعید خدری رفع نموده اند، او گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او کمتر و بینی اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده و مدّت خلافت او هفت سال است.

و از جمله آن ها، حدیث ابو داود است که با سند خود در صحیح اش به علی بن ابی طالب علیه السلام رفع نموده که او گفت: رسول خدا فرمود: هر گاه از روزگار غیر از یک روز باقی نماند، هر آینه خدا مردی را از ما اهل بیت مبعوث گرداند که زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده.

و از جمله آن ها نیز حدیث ابی داود است که در صحیح خود با سند خود به امّ سلمه زوجه پیغمبر رفع نموده، او گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

و از جمله آن ها، خبری است که قاضی ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب شرح السنه ذکر کرده و بخاری و مسلم هم آن را در صحیح خودشان به ابی هریره رفع کرده اند، او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به چه حال می شود وقتی که عیسی بن مریم فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

و از جمله آن ها، خبر ابو داود و ترمذی است که با سند خود در صحیح خودشان به عبد الله بن مسعود رفع کرده که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هر آینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا این که مردی را از من مبعوث کند که نامش، موافق نام من و نام پدرش، نام پدر من است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده.

در روایت دیگر مذکور است که رسول خدا فرمود: مردی از اهل بیت من، والی

می شود که نامش، موافق نام من است. این از روایات ابی داود و ترمذی است.

و از جمله آن ها، خبری است که ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود با سند خود به انس بن مالک رفع کرده، او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اولاد عبد المطلب که عبارت از من، حمزه، جعفر، علی، حسن، حسین و مهدی باشد، سادات اهل بهشتیم. انتهی ما اردنا نقله.

عبریه شانزدهم [بشارت ظهور از ائمه معصومین (ع)]

اشاره

در نصوص و بشارات ائمه هدی- صلوات الله عليهم اجمعین- به وجود مبارک حضرت حجه بن الحسن- صلوات الله عليه- است.

چون نصوص و بشارات آن بزرگواران در این باب در تضاعیف بساطهای این کتاب خصوصا و سایر مؤلفات علمای اطیاب، فوق حدّ احصا و خارج از عدّ و استقصا ذکر شده، لذا در این مقام و مضمار از یازده نفر از ائمه هشت و چهار به ذکر چند خبری از اخبار در ضمن یازده رفره، اکتفا و اقتصار می رود. إن شاء الله.

[بشارت امیر المؤمنین (ع)] ۱ رفره

در بشارات امیر المؤمنین علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است:

صدوق در کمال الدین (۱) از حضرت رضا علیه السلام از آبای بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده: «أنه قال للحسين: التاسع من ولدك يا حسين! هو القائم بالحق، المظهر للدين، الباسط للعدل.

قال الحسين عليه السلام: فقلت: يا أمير المؤمنين وإن ذلك لكائن؟!»

فقال عليه السلام: أي و العذی بعث محمّدا بالنّبوه و اصطفاه علی جمیع البریه و لکن بعد غیبه و حیره لا تثبت فیها علی دینه إلّا المخلصون المباشرون لروح الیقین؛ الذین أخذ الله میثاقهم بولایتنا و کتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه.»

به حضرت حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! نهمین فرزند تو، قائم به حق، ظاهرکننده

دین و گستراننده عدل است.

حضرت حسین علیه السلام می فرماید: عرض کردم یا امیر المؤمنین، آن چه را فرمودی، از روی حتم، واقع خواهد شد؟

فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به پیغمبری برانگیخته و او را بر جمیع آفریدگان برگزیده، آن چه را از نهمین فرزندان تو گفتم، به وقوع خواهد پیوست؛ و لکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن پایدار نماند مگر کسانی که خالص کرده شده و دارای روح یقین باشند؛ آن چنان کسانی که خداوند در عالم ذر و روز ازل، عهد ولایت ما را از ایشان گرفته، ایمان را در دل هایشان نوشته و آنان را به روح خود تأیید فرموده است.

این ناچیز گوید: هر کس در این حدیث شریف و امثال آن به دیده بصیرت نظر نماید، دیگر از انکار منکرین و جحد جاحدین و ارتداد مرتدین، هیچ تعجب نکند.

چه؟

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا***ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

و ایضا شیخ طوسی از ابی وائل روایت کرده؛ گفت: حضرت امیر المؤمنین به سوی فرزندش حسین، نظر کرد و فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، كَمَا سَمَّاهُ اللَّهُ سَيِّدًا وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ فَيُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَ الْخَلْقِ يَخْرُجُ عَلَيَّ حِينَ غَفَلَهُ مِنَ النَّاسِ وَ أَمَامَهُ مِنَ الْحَقِّ وَ إِظْهَارِ مِنَ الْجَوْرِ. وَ اللَّهُ! لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضْرِبَتْ عُنُقَهُ، يَفْرَحُ لِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ سَكَّانُهَا، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا.»(۱)

یعنی به درستی که این پسر سید است، چنان چه خدا او را سید نامیده. به زودی خدا از صلب او مردی بیرون می آورد که هم نام پیغمبر شماست و در صورت و سیرت، مانند او است. زمانی خروج فرماید که مردم در غمرات غفلت فرو رفته و در کار میراندن حق و آشکار داشتن جور باشند.

به خدا سوگند! زمانی که مأمور به خروج شود اگر در امتثال فرمان، تأخیری صورت گیرد، هر آینه خدا او را عقوبت فرماید و نابودش کند. جمیع سگان ملاءعلی و

قَطَّانِ عَالَمِ بَالَا از خروج او فرحناک شوند، زمین را پر از عدل و داد کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

و ایضا احمد بن محمد بن عیاش در مقتضب الاثر (۱) از زید بن وهب روایت نموده؛ گفت: ابو جحیفه و حارث بن عبد الله همدانی و حارث بن شرب حدیث کردند که در خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم، چون حسن به آن حضرت روی آورد، فرمود:

«مرحبا بابن رسول الله!» و چون حسین اقبال نمود، فرمود: «بأبی أنت و أمی یا أبا ابن خیره الإمام!» یعنی، پدر و مادرم فدایت ای پدر پسر بهترین کنیزان!

عرض شد: یا امیر المؤمنین! چرا برای حسن چنان و برای حسین چنین می گویی؟

پسر بهترین کنیزان کیست؟

«فقال: ذاك الفقيد الطريد الشريد، (م ح م د) بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين عليه السلام هذا و وضع يده على رأس الحسين.»

فرمود: آن پسر بهترین کنیزان، (م ح م د)، پسر حسن است و او پسر علی است و علی پسر محمد، محمد پسر علی، علی پسر موسی، او پسر جعفر، جعفر پسر محمد، محمد پسر علی و علی پسر این حسین است، آن گاه دست مبارک بر سر حسین نهاد.

و ایضا از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از معنی این قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عترت، منم و حسن و حسین علیه السلام و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان، مهدی ایشان است؛ از کتاب خدای عزّ و جلّ جدا نمی شود و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی شود تا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حوض او وارد شوند (۲).

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۱.

۲- ر. ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۴۱-۲۴۰.

[بشارت امام حسن (ع)] ۲ رفره

در بشارت حضرت امام حسن علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است،

صدوق در کمال الدین (۱) از ابو سعید عقیصا روایت نموده که گفت: چون حضرت حسن بن علی علیهما السلام با معاویه - لعنه الله - صلح کرد، بعضی از مردم او را ملامت نمودند.

آن حضرت فرمود: شما مصالح این صلح را نمی دانید. به خدا سوگند! آن چه من کردم برای شیعه من بهتر است از آن چه آفتاب بر او تابش کند یا از وی، غروب نماید. آیا نمی دانید من امام مفترض الطاعه بر شما هستم و یکی از دو سید شباب اهل بهشتم؟!

برحسب نصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آری!

فرمود: آیا شما ندانسته اید که چون خضر علیه السلام کشتی را شکست، کودک را کشت و دیوار را برپا بداشت، باعث سخط موسی گردید، چون حکمت آن بر موسی پنهان بود.

لکن کردار خضر نزد خدای تعالی از روی حکمت و صواب بود.

«أُمِّيَا عَلِمْتُمْ أَنَّ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ، بِيَعَهُ لَطَاغِيهِ زَمَانَهُ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يَصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى بِنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يَغْتِيبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بِيَعَهُ وَ إِذَا خَرَجَ ذَاكَ التَّاسِعَ مِنْ وَ لَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يَطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ. ثُمَّ يَظْهَرُ بِقَدْرَتِهِ فِي صُورِهِ شَابٌّ ابْنِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

آیا ندانسته اید که هیچ یک از ما نیست مگر آن که از طاغیه زمان خود، در گردن او بیعتی است و جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم با او نماز کند؛ چرا که خدا ولادت او را پنهان فرماید و شخص او را غایب نماید تا بیعت کسی در گردن او نباشد.

چون نهمین از فرزندان برادرم حسین، پسر خاتون کنیزان، خروج کند، خدا زندگانی او را در زمان غیبتش دراز کند. آن گاه به قدرت خود او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال زندگی کرده باشد، آشکار فرماید این خرق عادت برای آن است که

دانسته شود خدا بر هر چیز، تواناست.

و ایضا در کفایه الاثر (۱) از اصبح بن نباته روایت کرده؛ قال: «سمعت الحسن بن علی علیهما السلام یقول: الأئمة بعد رسول الله اثني عشر؛ تسعة من صلب أخی الحسين و منهم مهدی هذه الأمة».

گفت: از حضرت حسن بن علی علیهما السلام شنیدم که می فرمود: امامان بعد از رسول خدا دوازده نفراند؛ نه تن از صلب برادرم حسین باشند و از جمله آن ها، مهدی این امت است.

ایضا از حضرت سید الساجدین روایت کرده، «قال: قال الحسن بن علی: الأئمة بعد رسول الله عدد نقباء بنی اسرائیل و منّا مهدی هذه الأمة» (۲).

فرمود که حضرت حسن بن علی علیه السلام فرموده: امامان بعد از رسول خدا به شماره نقبای بنی اسرائیل اند و از جمله ائمه، مهدی این امت است.

ایضا در کفایه الاثر از ابان بن ابی عیاش از سلیمان قصری روایت نموده؛ گفت:

شماره امامان را از حسن بن علی سؤال کردم.

فقال: عدد شهور الحول (۳) فرمود: شماره آن ها، شماره ماه های سال است.

[بشارت امام حسین (ع)] ۳ رفرقه

در بشارات حضرت امام حسین علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

صدوق در عیون (۴) و کمال الدین (۵) و ابن عیاش در مقتضب (۶) از عبد الرحمن بن

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۳.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۳.

۳- همان، ص ۲۲۴.

۴- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

۶- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳.

سلیط روایت کرده اند؛ قال: قال الحسين بن علی بن ابیطالب: مَنّا اثنی عشر مهدّیا؛ أولهم، أمير المؤمنین علیه السّلام و آخرهم، التّاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ، یحیی الله به الأرض بعد موتها و یتّضح به دین الحقّ علی الدّین کله و لو کره المشرکون.

له غیبه یرتدّ فیها اقوام و یشبّ علی الدّین فیها آخرون فیؤذون و یقال لهم: متى هذا الوعد إن کنتم صادقین؟

أما إنّ الصّابرين فی غیبه علی الأذى و التّکذیب بمنزله المجاهد بالسّیف بین یدی رسول الله.»

گفت: حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: از ما دوازده راهبردار است که اوّل آن ها، امیر المؤمنین و آخرین آن ها، نهمین از فرزندان من است. او قائم به حق است که خدا به سبب او زمین را بعد از مردنش زنده کند و به سبب او دین حق را بر هر دینی آشکار فرماید و غالب نماید؛ هرچند شرک و ورزندگان به خدا کراهت داشته باشند.

برای او غایب شدنی است که در زمان غیبت، اقوامی راه ارتداد گیرند و اقوام دیگر پابنده و پایدار بمانند. پس اذیت کرده شوند و به ایشان گفته شود که این وعده- یعنی ظهور امام زمان- در چه زمان خواهد بود، اگر شما راستگویانید؟

آگاه باشید به درستی که صبرکنندگان بر آزار و تکذیب منکرین و معاندین در زمان غیبت حضرت قائم- ارواحنا فداه- مانند کسی باشند که پیش روی پیغمبر با شمشیر جهاد کند.

ایضا در کفایه الاثر (۱) از جعده بن هبیره روایت کرده که گفت: مردی عدد ائمه را از حسین بن علی علیه السّلام پرسش کرد. «فقال علیه السّلام: عدد نقباء بنی اسرائیل؛ تسعه من ولدی، آخرهم، القائم».

فرمود: شماره امامان چون شماره نقبای بنی اسرائیل است؛ نه نفر از فرزندان من است که آخر ایشان، قائم است.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از حضرت حسین علیه السلام روایت نموده؛ قال: «قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیبه و هو الذی یقسّم میراثه و هو حی.»

فرمود: قائم این امت، نهمین فرزند من و او صاحب غیبت است. او آن چنان کسی است که در حال زندگی میراثش تقسیم شود.

ایضا طبرسی در احتجاج از حضرت علی بن الحسین روایت کرده؛ قال: «قال الحسین بن علی علیهما السلام: فی التاسع من ولدی، سنّه من یوسف و سنّه من موسی بن عمران و هو قائمنا أهل البیت یصلح الله تبارک و تعالی أمره فی ليله واحده. (۲)»

گفت: حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت است که خدا امر او را در یک شب اصلاح می فرماید.

[بشارت امام سجاد (ع)] ۴ رفره

در نصوص و بشارات حضرت سید الساجدین به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایه الاثر (۳) از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که گفت: هنگامی که پدرم با بعضی از اصحاب خود نشسته بود، ناگاه مردی برخاسته، عرض کرد:

«یا بن رسول الله! هل عهد لكم نبیکم کم یكون بعده ائمه؟» آیا پیغمبر، شما را از این که بعد از او چند نفر امام باشند، آگاه کرد؟

«قال: نعم! اثنی عشر؛ عدد نقباء بنی اسرائیل.» فرمود: آری! دوازده نفرند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

۲- ر. ک: اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰؛ کشف الغمه معرفه الائمه، ج ۳، ص ۳۲۹.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳۸.

ایضا در کفایه الاثر (۱) از حسین بن علی بن الحسین روایت کرده؛ گفت: مردی شماره ائمه را از پدرم پرسش کرد. «فقال: اثنی عشر؛ سبعة من صلب هذا، و وضع يده على كتف أخي محمد.»

فرمود: دوازده نفرند، هفت نفر از صلب این است و دست خود را بر شانه برادرم محمد گذاشت.

و ایضا در کفایه الاثر (۲) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم در حالی که در محراب جلوس داشت، پس نشستم تا آن حضرت برگشت و به من روی نمود در حالی که دست بر محاسن مبارکش می گذاشت، عرض کردم: ای مولای من! مرا آگاه کن که بعد از تو چند نفر امام باشند؟

فرمود: هشت نفر.

عرض کردم: چگونه است؟

«قال: لأن الأئمة بعد رسول الله اثني عشر إماما عدد الأسباط؛ ثلاثة من الماضين، أنا الزابع و ثمانية من ولدي أئمة أبرار؛ من احبنا و عمل بأمرنا كان معنا في السنام الأعلى و من أبغضنا وردنا أو ردّ واحدا منا، فهو كافر بالله و آياته.»

فرمود: برای این که امامان بعد از رسول خدا دوازده نفر و به شماره اسباط بنی اسرائیل اند؛ سه نفر از گذشتگانند، من چهارمین باشم و هشت نفر از فرزندان من اند که همه امام های نیکو باشند؛ هر کس ما را دوست بدارد و به فرموده ما رفتار کند، در بلندترین مقامات با ما است و هر کس به ما بغض ورزد و تمامی ما یا یکی از ما را ردّ کند، کافر خواهد بود.

ایضا صدوق در کمال الدین (۳) از سعید بن جبیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده «قال: القائم منا تخفي ولادته على الناس حتى يقولوا لم يولد بعد،

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳۹.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۳۷-۲۳۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۲۳-۳۲۲.

لیخرج حین یخرج و لیس لأحد فی عنقه بیعه.»

فرمود: ولادت قائم ما پنهان بر مردم باشد تا این که می گویند هنوز متولد نشده.

پنهان بودن ولادت برای این است که خروج فرماید و آن در حالی است که از هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد.

این ناچیز گوید: اگرچه در این خبر بر مهدویت و قائمیت حضرت حجه بن الحسن - ارواحنا فداه - و بر اثنا عشریت ائمه تصریح نمی باشد، لکن چون صریح در خفای ولادت حضرت قائم است، این معنی در غیر حضرت حجه بن الحسن - ارواحنا فداه - ادعا نشده، پس این خبر از نصوص قائمیت آن حضرت خواهد بود.

و ایضا کلینی (۱) در کافی از ثمالی روایت کرده؛ «قال: سمعت علی بن الحسین یقول: إنَّ الله خلق محمداً و علیاً و أحد عشر من ولده من نور عظمته. فأقامهم أشباحاً فی ضیاء نوره یعبدونه، قبل خلق الخلق، یسبحون الله و یقدسونه و هم الأئمه من ولد رسول الله.»

گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، شنیدم که می فرمود: به درستی که خدا محمد و علی و یازده نفر از فرزندان علی را از نور عظمت خود آفرید، پس آنان را برپا می داشت در حالی که در روشنی و تابش نور خویش اشباح بودند؛ پیش از آفرینش آفریدگان، خدا را عبادت می کردند و ذات مقدس او را تسبیح و تقدیس می نمودند. آن یازده نفر از فرزندان علی، امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشند.

[بشارت امام باقر (ع)] ۵ رفره

در بشارات حضرت باقر علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

مسعودی در اثبات الوصیه (۲) از ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده؛ قال:

۱- الکافی، ج ۱، صص ۵۳۱ - ۵۳۰.

۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۸.

«يكون منّا بعد الحسين، تسعه تاسعهم، قائمهم و هو أفضلهم».

فرمود: بعد از حسین، نه نفر امام از ما می باشد که نهمین ایشان، قائم آن ها و او برتر از آنان است.

ایضا مسعودی در اثبات الوصیه (۱) و نعمانی در غیبت (۲) خود از علی بن حمزه روایت نموده که گفت: من بودم و ابو بصیر و یکی از موالی حضرت باقر علیه السلام با ما بود.

پس برای ما حدیث کرد که از حضرت باقر شنیده که فرمود: «منّا اثنی عشر محدّثا، القائم، السّابع بعدی»؛ از ما، دوازده نفر محدّث باشند که بعد از من، قائم، هفتمین است.

ابو بصیر برخاسته، گفت: من شهادت می دهم که خود، این خبر را چهل سال است از آن حضرت شنیده ام.

ایضا نعمانی در غیبت (۳) و کراجکی در کنز الفوائد (۴) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده اند؛ گفت: روزی خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف بودم، چون حاضرین پراکنده شدند، فرمود: ای ابو حمزه! از جمله محتوماتی که نزد خدای تعالی تبدیل پذیر نیست، قیام قائم ما است. هر کس در آن چه می گویم شک کند، خدا را در حالتی ملاقات نماید که کافر به او و جاحد بر او است.

«ثم قال: بأبي و أمي المسمي باسمي و المكني بكنيتي السابع بعدى! بأبي من يملأ الأرض عدلا و قسطا، كما ملئت ظلما و جورا.

و قال: يا أبا حمزه! من أدر كه فلم يسلم له، فما سلم لمحمّد و عليّ و قد حرّم الله عليه الجنّة و مأواه النّار و بئس مثوى الظّالمين ... الخ».

بعد از آن فرمود: پدرم و مادرم فدای همانم و هم کنیه من، هفتمین امام بعد از من!

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۹.

۲- الغیبه، صص ۹۶-۹۷.

۳- الغیبه، ص ۸۶.

۴- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۵.

پدرم فدای آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! و فرمود: ای ابو حمزه! هر کس او را ادراک کند و از او اطاعت نکند، پس محمد و علی را اطاعت نکرده و به تحقیق خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و بد است آرامگاه ستمکاران.

ایضا مسعودی در اثبات الوصیه (۱) و نعمانی در غیبت (۲) به اندک اختلاف در لفظ از امّ هانی ثقفیه روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: معنی قول خدای تعالی: *فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ* (۳) چیست؟

«قال لی: یا امّ هانی! إمام یخُنس نفسه حتّی ینقطع عن الناس علمه سنه ستّین و مأتین ثمّ یدو کالشّهاب الواقّد فی لیله الظّلماء. فإن أدرکت ذلک الزّمان قرّت عیناک و فی روایه المسعودی: کالشّهاب الوقّاد فإن أدرکت زمانه...»

خلاصه ترجمه آیه مبارکه برحسب ظاهر این است: سوگند به ستارگان پنهان و پیداشونده که سیرکنندگان، پنهان شونده اند.

امّ هانی گوید: از معنی آیه مبارکه پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود از پنهان شونده مراجعت کننده، امامی است که در سنه دویست و شصت خود را پنهان کند تا علم به او از مردم انقطاع گیرد. بعد از غیبت و پنهانی مانند شهاب برافروخته در شب تاریک، آشکار گردد. پس اگر آن زمان را ادراک کنی، چشمانت خنک شود، یعنی بسیار خوشحال گردی.

اقول: بنابر اکثر و اشهر روایات، وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت واقع شد که مبدأ امامت و غیبت حضرت امام غائب قائم - ارواحنا له الفداء - است.

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۶۵.

۲- الغیبه، ص ۱۴۹.

۳- سوره تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶.

ایضا نعمانی در غیبت (۱) از زرارہ روایت نموده گفت: از حضرت باقر شنیدم کہ می فرمود: «إِنَّ لِلْغَلَامِ، غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ تَرَاثُهُ.»

قلت: و لم ذلك؟

قال: يخاف، و أومی بیده إلی بطنه؛ یعنی القتل.

به درستی کہ برای کودک، پنهان شدنی پیش از قیام است و او کسی است کہ میراثش طلب کرده می شود.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: بیم کشته شدن را دارد.

[بشارت امام صادق (ع)] ۶ رفره

در نصوص و بشارات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است.

صدوق در کمال الدین (۲) به دو سند متصل از حضرت صادق روایت کرده؛ «قال:

من أقرّ بجميع الأئمة و جحد المهدی، کان کمن أقرّ بجميع الأنبياء و جحد محمّدا نبوته.

فقيل له: یا بن رسول الله! فمن المهدی من ولدك؟

قال: الخامس من ولد السابع؛ یغیب عنکم شخصه و لا یحلّ لکم تسميته.»

فرمود: هرکس به تمامی ائمه اقرار کند و مهدی را انکار کند، مانند کسی است کہ به تمامی پیغمبران اقرار نماید ولی پیغمبری محمد را انکار کند.

عرض شد: یا ابن رسول الله! مهدی از فرزندان کیست؟

فرمود: پنجمی از اولاد هفتمین است؛ جسم او از شما پنهان شود و بردن اسم او برای

۱- الغیبه، ص ۱۶۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۳.

شما روا نیست.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از مفضل روایت کرده؛ «قال: قال الصادق عليه السلام: إنَّ الله تبارك و تعالی خلق أربعة عشر نورا قبل الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي أرواحنا.

فقيل له: يا ابن رسول الله! و من الأربعة عشر؟

فقال: محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين.

آخرهم، القائم الذي يقوم بعد غيبته، يقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم.»

گفت: حضرت صادق فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یا ابن رسول الله! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین آن ها، قائم آن چنانی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلم پاک کند.

ایضا صدوق در کمال الدین (۲) از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده؛ «قال:

سمعته يقول: مائة عشر مهديًا؛ مضى سته و بقى سته، يصنع الله فى السادس ما أحب.»

گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: از ما دوازده هدایت یافته یا هدایت کننده است؛ شش نفر گذشته اند و شش نفر باقی باشند، خدا در حق ششم، آن چه را که دوست دارد، به جا بیاورد.

ایضا صدوق در کمال الدین (۳) از ابو بصیر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا عبد الله يقول: إنَّ سنن الأنبياء ما وقع عليهم من الغيبات، جارية فى القائم مائة أهل البيت

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۵.

۲- همان، ص ۳۳۸.

۳- همان، ص ۳۴۵.

حذوا النعل بالنعل و القدّه بالقدّه.

قال أبو بصير: فقلت له: يابن رسول الله و من القائم منكم أهل البيت!؟

فقال: يا أبا بصير! هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيده الإمام. يغيب غيبه، يرتاب فيها المبطلون. ثم يظهره الله عزّ و جلّ، فيفتح الله على يديه مشارق الأرض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه. و تشرق الأرض بنور ربّها و لا تبقى في الأرض بقعه عبد فيها غير الله عزّ و جلّ إلّا عبد الله فيها و يكون الدّين كلّه لله و لو كره المشركون.»

گفت: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: به درستی که آن چه بر پیغمبران واقع شده از غایب شدن، در قائم ما اهل بیت، بدون تفاوت جاری است مانند مطابقه نعل با نعل و پر تیر با پر تیر که با یکدیگر برابر و بلا تفاوتند.

ابو بصیر گفت: عرض کردم: یابن رسول الله قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود: ای ابو بصیر! پنجمین از فرزندان پسر موی است، او پسر خاتون کنیزان است.

از چشم مردمان پنهان شود، پنهان شدنی که موجب شکّ و ریب اهل باطل و عیب گردد. بعد از آن، خدای عزّ و جلّ او را آشکار فرماید. پس به دست او، تمامی روی زمین را بگشاید و عیسی بن مريم از آسمان فرود آید و در نماز به او اقتدا کند.

زمین به سبب نور پرورش دهنده خود درخشنده شود و در زمین بقعه ای باقی نماند که در آن غیر خدا پرستش شده باشد، جز آن که ذات مقدّس خداوند در آن پرستش شود و تمام دین برای خدا بوده باشد؛ هرچند شرک و رزندگان کراهت داشته باشند.

ایضا نعمانی (۱) به دو طریق و شیخ طوسی (۲) از حازم بن حبیب روایت کرده اند؛ «قال: قال أبو عبد الله يا حازم! إنّ لصاحب هذا الأمر، غيبتين يظهر في الثانية، إن جئتك من يقول إنّه نقض يده من تراب قبره، فلا تصدّقه!»

۱- الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۷۲.

۲- الغيبة، شیخ طوسی، ص ۴۲۴.

گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای جازم. به درستی که برای صاحب این امر، دو غیبت است که در غیبت دوّمین ظهور می کند، اگر کسی نزد تو بیاید و بگوید دست خود را از خاک قبر او افشاند؛ او را تصدیق مکن!

ایضا فضل بن شاذان در کتاب غیبت (۱) از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت:

پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام درباره سلطان عادل، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: او آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان، فرض گردانیده است و او سلطانی بعد از سلطانی است تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

آن گاه مردی از اصحاب آن حضرت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی اند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲)** و آن کسانی اند که خاتم ایشان، کسی است که در زمان دولت او عیسی علیه السّلام از آسمان فرود خواهد آمد و در خلف او نماز خواهد گذارد، او است آن کسی که دخیال را خواهد کشت، مشارق و مغارب زمین را مفتوح خواهد ساخت و پادشاهی او تا روز قیامت خواهد کشید.

[بشارت امام کاظم (ع)] ۷ رفره

در بشارات حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایه الاثر (۳) از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هر گاه پنجمی از اولاد هفتمین، مفقود شود، پس خدا را پرهیزید، خدا را در

۱- ر. ک: کفایه المهتدی، [گزیده]، ص ۲۹۲، حدیث سی و نهم.

۲- سوره نسا، آیه ۵۹.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۶۹.

نگاه داشتن دین خود پرهیزید تا کسی شما را از دین خودتان، زایل نکند!

ای پسرک من! به درستی که صاحب این امر از پنهان شدنی ناچار است تا این که از این امر برمی گردد، کسی که قایل به آن بوده است.

این است و جز این نیست، این پنهان شدن قائم آل محمد، امتحانی از جانب خدای عزّ و جلّ است که آفریدگانش را به غایب نمودن ولیّ خود، امتحان فرماید. اگر پدران و اجداد شما، دینی را صحیح تر از این دین می دانستند، هرآینه آن را پیروی می نمودند.

گفتم: ای سید من! پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟

گفت: ای پسرک من! عقل شما کوچک تر از ادراک این امر و دانش های شما تنگ تر از حمل آن است. لکن اگر زندگی نمایید، زود باشد که او را دریابید.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) و خزّاز در کفایه الاثر (۲) از محمد بن زیاد ازدی روایت نموده اند؛ گفت: از سید خود، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معنی این قول خدای تعالی را پرسیدم: وَ أَشْبَحَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً (۳)؛ و خدا نعمت های پیدا و پنهان خود را بر شما فراوان نموده.

فرمود: نعمت آشکار حضرت پروردگار، امام آشکار و نعمت پنهانی او، امام پنهان است.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی هست که پنهان شود؟

فرمود: آری! جسم او از دیده های مردم پنهان شود و ذکر او از دل های مؤمنین پنهان نشود. او دوازدهمین از ما است، خدا هرسختی را برای او هموار کند و هر سرکشی را برای او رام کند، گنج های زمین را برای او آشکار فرماید و هر دور را برای او نزدیک نماید، به سبب او هرستمکار بیدادگر را تباه فرماید و به دست او هرشیطان رانده شده را نابود گرداند.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۷۱-۲۷۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۶۹-۳۶۸.

۳- سوره لقمان، آیه ۲۰.

او پسر خاتون کنیزان است؛ آن چنان کسی که ولادت او بر مردم پنهان شود و بردن اسم او برای مردم روا نباشد تا زمانی که خدای عزّ و جلّ او را آشکار فرماید، پس زمین را به سبب او پر از عدل و داد کند، چنان چه از جور و بیداد پر شده باشد.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از ابن عباس بن عامر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: صاحب هذا الأمر يقول الناس لم يولد بعد.»

گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر- یعنی قائم آل محمد- کسی است که مردم در حقّ او گویند هنوز متولد نشده است.

و ایضا در کفایه الاثر (۲) از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر شرفیاب شدم و عرض کردم: آیا قائم به حق تویی؟

فرمود: من قائم به حق هستم و لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک کند و آن را پر از عدل کند، چنان که پر از جور شده باشد، پنجمین از فرزندان من است که از جهت بیم جان خود، غیبتی دراز کند. در زمان غیبت او قوم هایی از دین برگردند و قوم های دیگر بر دین خویش بپایند.

آن گاه فرمود: خوشی برای شیعیان ما است که در زمان غایب بودن قائم ما به دوستی ما چنگ زنند و بر موالات ما و بیزاری از دشمنان ما پایدار باشند. آنان از ما هستند و ما از آن هاییم. آن ها خشنودند که ما امامشان باشیم، ما خشنودیم که ایشان شیعیان ما باشند و خوشی برای آن ها است. به خدا سوگند، روز قیامت با ما و در درجه ما خواهند بود!

[بشارت امام رضا (ع)] ۸ رفره

در بشارات حضرت علی بن موسی الرضا به وجود و ظهور آن بزرگوار است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۰.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۷۰-۲۶۹.

صدوق در عیون (۱) و علل (۲) از سلطان سریر ارتضی، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت نموده که فرمود: گویا با شیعه هستم و حال آن ها را نگرانم هنگام گم کردن آن ها، سوّمین فرزندی را که از فرزند من است، حالتی پدید می شود که برای خود محلّ رعایت و چشم داشت و پناهی طلب می کنند، پس آن را نمی یابند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نیافتن مرعی از برای چیست؟

فرمود: به علّت این که امام آن ها از ایشان پنهان گردد.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: برای این که زمانی که به شمشیر قیام فرماید، برای هیچ کس در گردن آن جناب بیعت نباشد.

ایضا کلینی در کافی (۳) و نعمانی در غیبت (۴) از ایوب بن نوح روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت ابو الحسن الرضا- علیه آلاف التحیّه و الثناء- عرض کردم: به درستی که من امیدوارم تو صاحب این امر- یعنی قائم آل محمد- بوده باشی و بدون اعمال شمشیر، کار تو انجام پذیرد. چرا که با تو بیعت شده و به نام تو سگّه زده شده است.

«فقال علیه السّلام: ما منّا أحد اختلف إليه الكتب و اشیر إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلّا اغتیل أو مات علی فراشه حتّی یبعث الله لهذا الأمر غلاماً منّا خفیّ الولاده و المنشأ غیر خفیّ فی نسبه.»

پس فرمود: نیست از ما کسی که به سوی او نامه ها آورده و از نزد او برده شود و با انگشت ها به سوی او اشاره کرده اید و از مسألت ها پرسیده شود و مال ها به جانب او حمل کرده شود مگر این که از روی مکر و خدعه کشته شود یا بر فراش بمیرد، تا زمانی

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴- الغیبه، ص ۱۶۸.

که خدا جوانی از ما را برای این امر برانگیزاند که ولادت و نشو و نشو او پنهان و نسب او غیر پنهان است.

ایضا در کفایه الاثر (۱) از حسن بن خالد روایت نموده؛ گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: دین نیست برای آن کس که ورع ندارد، به درستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد، یعنی، عمل او به تقیه پیش باشد.

بعد از آن فرمود: به درستی که خدا به سبب چهارمین از فرزندان من - پسر خاتون کنیزان - زمین را از هر جور و ظلم پاک فرماید. او آن چنان کسی است که مردم در ولادتش شک نمایند و او صاحب غیبت است. چون خروج کند، زمین از نور پرورنده او روشن و ترازوی عدل میان مردم گذارده شود، هیچ کس بر هیچ کس ستم نکند. او آن چنان کسی است که زمین برایش پیچیده شود و برای او سایه نباشد.

او آن چنان کسی است که در زمان ظهورش، منادی از آسمان ندایی در دهد که جمیع مردم زمین، آن را بشنوند و آن ندا این است: ای اهل زمین، آگاه باشید! به درستی که حجت خدا، نزد خانه خدا ظاهر شده. پس پیروی اش کنید و راه متابعتش بگیرید! چرا که حق در او و با اوست و آن قول خدای عز و جل است که در این آیه وافی هدایت می فرماید:

«روزی که منادی از جای نزدیکی ندا کند و روزی که صیحه را بشنوند، به راستی آن روز، روز خارج شدن است». (۲) یعنی، روز خروج فرزند من، قائم مهدی است.

[بشارت امام جواد (ع)] ۹ رفرقه

در بشارات حضرت جواد - سلام الله علیه - به وجود و ظهور آن بزرگوار است:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۳۷۵-۳۷۴.

۲- سوره ق، آیات، ۴۲-۴۱.

صدوق در کمال الدین (۱) از جناب عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت:

خدمت آقای خود، حضرت امام محمد تقی علیه السّلام شرفیاب شدم و مرا آهنگ آن بود که از حضرت پرسش کنم؛ آیا قائم، همان مهدی است یا دو کس می باشند؟

پیش از پرسش، خود آن حضرت ابتدا به سخن کرده، فرمود: ای ابو القاسم! به درستی که قائم از ما، همان مهدی آن چنانی است که واجب است در زمان غایب بودنش انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود. او سؤمین از فرزندان من است.

سوگند به آن کس که محمد را به پیغمبری برانگیخته و ما را به امامت مخصوص داشته، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آینه خدا آن روز را آن قدر دراز فرماید تا زمانی که خروج کند، پس زمین را پر از عدل و داد کند. چنان چه از ظلم و جور، پر شده باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح می کند، چنان که امر کلیم خود، موسی را اصلاح فرمود که رفت برای اهل خود آتشی بگیرد، پس برگشت در حالی که او رسول و نبی بود. بعد از این کلمات فرمود: برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

ایضا در کفایه الاثر (۲) از جناب عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: امیدوارم از میان اهل بیت محمد، تو قائمی باشی که زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

فرمود: ای ابو القاسم! از ما نیست مگر قیام کننده به امر خدا و هدایت کننده به سوی دین خدا، من قائم آن چنانی نیستم که خدا به سبب او زمین را از اهل کفر و جحود پاک کند و آن را پر از عدل و داد گرداند.

آن قائم کسی است که ولادت او بر مردم نماند و او از آن ها غایب گردد،

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۷.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۸۲-۲۸۱.

بردن اسم او برای ایشان روانیست و او هم نام و هم کتیبه رسول خدا باشد. او آن چنان کسی است که زمین برایش در نور دیده شود و هرسرکش برایش رام گردد. از اصحابش سی صد و سیزده مرد از اطراف زمین به شماره اصحاب بدر سوی او جمع آیند؛ و آن معنی گفتار خدای عزّ و جلّ است: «هرکجا که باشید، تمامی شما را خدا می آورد؛ به درستی که خدا بر هر چیز تواناست» (۱).

چون این عدّه برای او فراهم آیند، امر خود را آشکار فرماید و چون از برای او عقد کامل شود که ده هزار مرد باشد، به اذن خدا، خروج نماید. پس دشمن های خدا را بر دوام بکشد تا زمانی که خدای تبارک و تعالی خشنود شود.

جناب عبد العظیم گفت: عرض کردم: ای سید من! چگونه می داند که خدا خشنود شده؟

فرمود: یلقى فی قلبه الرّحمه؛ رحمت را در دلش بیفکند.

ایضا در کفایه الاثر (۲) از صقر بن ابی دلف روایت کرده گفت: از حضرت امام محمد تقی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: امام بعد از من، پسر من علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و طاعت او، طاعت من است و امام بعد از او، پسرش حسن است. امر او، امر پدر او و گفتار او، گفتار پدر او و طاعت او، طاعت پدر او است.

بعد از آن ساکت شد. آن گاه خدمتش عرض کردم: یا بن رسول الله! امام بعد از حسن علیه السّلام کیست؟ پس گریستن شدیدی! بعد از آن فرمود: به درستی که بعد از حسن، پسر او، قائم به حق است که انتظار کشیده خواهد شد.

عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا قائم نامیده شده؟

فرمود: برای این که بعد از مردن ذکرش و مرتدّ شدن بیشترین قایل به امامتش، قیام می فرماید.

عرض کردم: برای چه منتظر نامیده شده؟

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۸۴-۲۸۳.

فرمود: به درستی که برای او غایب شدنی است که روزهایش بسیار و زمانش بسی دراز باشد، پس کسانی که عقیده شان خالص است، خروج او را انتظار برند، اهل شک و ریب او را انکار نمایند، جحد کنندگان او را استهزا کنند، وقت معین کنندگان، در غیبت او دروغ گویند، شتاب گیرندگان در او، هلاک گردند و تسلیم شوندگان نجات یابند.

[بشارات امام هادی (ع)] ۱۰ رفره

در بشارات جناب امام علی النقی علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است.

کلینی در کافی (۱) و مسعودی در اثبات الوصیه (۲) و صدوق در کمال الدین (۳) و علی بن محمد در کفایه الاثر (۴) از ابو هاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «الخلف من بعدی ابنی الحسن علیه السلام فکیف لکم بالخلف بعد الخلف؟»

بعد از من خلیفه و جانشین، پسر من حسن است. پس با جانشین بعد از جانشین چگونه هستید؟

عرض کردم: برای چه؟ خدا مرا فدای تو قرار دهد!

«فقال: لأنکم لا ترون شخصه و لا یحلّ لکم ذکره باسمه؛» فرمود: به جهت آن که جسم او را نبینید و یاد کردن او به اسم برای شما حلال نباشد.

عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟

فرمود: بگویند: «الحجّه من آل محمّد.»

ایضا صدوق در کمال الدین (۵) از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده؛ «قال:

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۱.

۴- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۰.

سمعت أبا الحسن علي بن محمد يقول: صاحب هذا الأمر من يقول الناس لم يولد.»

بعد گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السّلام شنیدم، می فرمود: صاحب امر مهدویت کسی است که مردم در حقیقت بگویند هنوز ولادت نیافته است.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از علی بن عبد الغفار روایت نموده که گفت: چون حضرت امام محمد تقی علیه السّلام از دنیا رفت، شیعیان نامه ای به حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرستاده و از امام وقت پرسیدند.

امام در جواب، مرقوم فرمود: «الأمرلی ما دمت حیاً. فإذا نزلت بی مقادیر الله تبارک و تعالی، إمامکم الخلف منی و انی لکم من بعد الخلف؟!» مادامی که زنده ام، امر امامت برای من است. چون تقدیرات خدای تعالی بر من فرود شد، امام شما پسر من است که خلیفه من باشد و کجاست برای شما دست رسی به خلف بعد از خلف؟! است

ایضا مسعودی در اثبات الوصیه (۲) از عبد الله بن جعفر حمیری از حضرت امام علی النقی روایت کرده؛ «قال: لا تعادوا و الأيام فتعادیکم!» فرمود: با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی کنند!

از معنی آن پرسش شد، فرمود: برای آن دو معنی است؛ ظاهری و باطنی. «أما الظاهر فالسبب لنا و الأحد لشیعتنا و الإثنین لأعدائنا و تمّ الحدیث.»

و الباطن فالسبب، رسول الله و الأحد، أمير المؤمنين و الإثنین، الحسن و الحسين، و الثلثا، علی بن الحسين و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و الأربعاء، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و أنا، و الخميس، الحسن ابنی و الجمعه ابنه و علیه یجتمع هذه الأمم ثم قرأ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۳) ثم قال لی: نحن بقیه الله.»

اما ظاهر آن است که سبت روز شنبه برای ما و روز یک شنبه برای شیعیان ما و

۱- همان، ص ۳۸۲.

۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۶.

۳- سوره هود، آیه ۸۶.

روز دوشنبه برای دشمنان ماست و حدیث تمام شد.

و اما باطن، پس شنبه، رسول خدا می باشد تا آن جا که می فرماید: پنج شنبه، حسن پسر من و جمعه، پسر او است و این امت گرد او آید. بعد از آن تسمیه نموده، آیه بقیه الله را خواند. آن گاه فرمود: ما بقیه الله هستیم.

ایضا در کفایه الاثر (۱) از جناب عبد العظیم حسنی روایت شده که گفت: خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام شرفیاب شدم، چون چشم مبارکش بر من افتاد، فرمود:

«مرحبا بک یا أبا القاسم! أنت ولینا حقاً» مرحبا به تو ای ابو القاسم! تو از روی حقیقت ولی ما باشی.

عرض کردم: یابن رسول الله! اراده من آن است که دین خود را بر حضرت تو عرضه دارم، اگر مرضی و پسندیده است، بر آن پاینده باشم تا خدای عز و جل را دیدار کنم.

فرمود: «هات یا أبا القاسم!» آن چه دانی بیاور و عقاید خویش را بگو!

عرض کردم: به درستی که من می گویم خدا یکتاست و مانندی برای او نیست، از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است و این که خدا جسم، صورت، جوهر و عرض نیست.

بلکه او جسم کننده جسم ها و صورتگر صورت ها و آفریننده اعراض و جواهر است.

او پروردگار هرچیز و مالک و جاعل و پدیدآورنده است.

و اعتقاد من این است که محمد صلی الله علیه و آله که بنده و فرستاده خداست، خاتم تمام پیغمبران است؛ بعد از آن حضرت تا روز قیامت، پیغمبری نخواهد بود و این که شریعت او، خاتم همه شریعت هاست و شریعتی بعد از شریعت او تا روز قیامت نیست.

عقیده من این است که امام و خلیفه و ولی امر بعد از حضرت محمد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از آن حسن علیه السلام، آن گاه حسین علیه السلام است، پس علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او محمد است، آن گاه جعفر، پس موسی است، بعد از او علی، آن گاه محمد بن علی و بعد از او امامت و خلافت خاصّ حضرت تو است.

«فقال عليه السلام: و من بعدى الحسن ابنى. فكيف للناس بالخلف من بعده؟»

قال: و قلت: و كيف ذلك يا مولای؟!

قال: لأنه لا یری شخصه و لا یحلّ ذكره باسمه حتّی یخرج. فیملاء الأرض قسطا و عدلا. كما ملئت جورا و ظلما.»

فرمود: و بعد از من، پسر من است. پس برای مردم چگونه خواهد بود به فرزندى که بعد از او و خلیفه او است؟

گفت: عرض کردم: خلف بعد از حسن چگونه است که مایه حیرت می باشد؟

فرمود: به جهت این است که جسمش دیده نشود و یاد کردن اسمش حلال نباشد تا زمانی که خروج کند، آن گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد.

عبد العظیم گفت: به امامت حسن و مهدویت عرض کردم، پس به او اقرار و اعتراف دارم و می گویم به درستی که ولّی ایشان، ولّی خدا و عدوّ ایشان، عدوّ خدا و طاعت آنان، طاعت خدا و نافرمانی آن ها، نافرمانی خداست.

و می گویم به درستی که معراج، حق و سؤال در قبر، حق است و به درستی که بهشت، حق و جهنّم حق و صراط و میزان، حق است، این که قیامت، هر آینه خواهد بود و هیچ ریبی در آن نیست و این که خدا کسانی را که در قبور خفته و در خانه گور نهفته اند، بر می انگیزاند.

می گویم به درستی که فرایض واجبه بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.

«فقال علی بن محمّد: یا أبا القاسم! هذا و الله دین الله؛ الدّی ارتضاه لعباده، فاثبت علیه! ثبتک الله بالقول الثّابت فی الحیوه الدّنیاء و فی الآخره!»

آن حضرت بعد از اقرار جناب عبد العظیم به آن عقاید حقّه، فرمود: ای ابو القاسم! به خدای سوگند، دین خدا این است؛ آن چنان دینی که برای بندگان خویش پسندیده و اختیار فرموده است، پس بر این دین پاینده باش! خداوند به سبب اعتقاد به این گفتار

پایدار، تو را در دنیا و آخرت پایدار دارد!

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) و شیخ طوسی در غیبت (۲) از بشر بن سلیمان نخاس خبر مفصلی روایت کرده اند که مشتمل است بر کیفیت احوال ملیکه، دختر پسر قیصر روم که همان نرجس است و تزویج نمودن او برای حضرت امام حسن عسکری در عالم رؤیا توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام، انداختن او خودش را میان اسرای روم، آوردن او به بغداد و فرستادن بشر بن سلیمان از طرف حضرت امام علی النقی علیه السلام برای خریداری او از عمر بن یزید برده فروش تا آن جا که گفت: بعد از خریداری نرجس خاتون، چون به سرّ من رأی آمدیم و حضور حضرت امام علی النقی شرفیاب گردید، به او فرمود: خدا چگونه عزّت اسلام و ذلّت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به تو نشان داد؟ عرض کرد: چگونه آن چه را از من، به آن داناتری، برای شما توصیف کنم؟

حضرت فرمود: می خواهم به تو اکرامی فرمایم؛ کدام یک نزد تو محبوب تر است؟

ده هزار دینار به تو عطا فرمایم یا این که تو را به شرافت ابدیه بشارت دهم.

گفت: این که مرا به شرافت ابدیه بشارت دهی.

فرمود: بشارت باد تو را به فرزند ارجمندی که مالک مشرق و مغرب دنیا شود و زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد!

عرض کرد: این مولود مسعود از کدام بزرگوار بهره من شود؟

فرمود: از همان کس که حضرت رسول خدا در فلان شب در فلان ماه در فلان سال تو را در رومیّه برای او خطبه فرمود ...، تا آخر حدیث.

[بشارت امام حسن عسکری (ع)] ۱۱ رفره

در بشارات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود و ظهور حضرت حجّه بن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۲۳-۴۱۷.

۲- الغیبه، ص ۲۱۴-۲۰۸.

الحسن - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - است.

در کفایه الاثر (۱) و کمال الدین (۲) از موسی بن جعفر بغدادی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که می فرمود: گویا با شما هستم و می نگرم که بعد از من در حق فرزند و جانشین من اختلاف کرده اید.

آگاه باشید به درستی که اقرار کننده به امامان بعد از رسول خدا که انکار کننده فرزند من باشد، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران خدا و فرستادگان او اقرار کند، آن گاه نبوت محمّد را انکار نماید و انکار کننده محمد، مانند انکار کننده جمیع پیغمبران است. چرا که اطاعت آخر، مانند طاعت اول ما و منکر آخر ما، چون منکر اول ماست.

آگاه باشید به درستی که برای فرزند من، پنهان شدنی است که مردم در آن به شک و ریب افتند، مگر کسانی که خدای عز و جل آن ها را نگاه دارد.

و ایضا در کمال الدین (۳) و کفایه الاثر (۴) و کفایه المهتدی از ابو علی بن همام روایت کرده اند؛ گفت: از محمد بن عثمان عمروی - قدس الله روحه - شنیدم که می گفت: از پدرم استماع نمودم که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب بودم که از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده، پرسیده شد: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حَجَّةِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلَقَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ»؛ این که زمین تا روز قیامت، از حجت خدا بر مخلوقش خالی نمی ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، چون مردن زمان جاهلیت مرده است.

آن حضرت فرمود: این حق است، هم چنان که روز حق است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۹.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۹.

۴- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۶.

گفتند: یا بن رسول الله! حجت و امام بعد از تو کیست؟

فرمود: فرزندانم امام و حجت بعد از من است؛ هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است.

«فقال علیه السلام: إن له غيبة يحار فيها الجاهلون و يهلك فيها المبطلون و يكذب فيها الوقّاتون ثم يخرج فكأني أنظر إلى الأعلام البيض تخفق فوق رأسه بنجف الكوفة.»

فرمود: آگاه باشید به درستی که برای امام بعد از من، غیبتی است که مردم جاهل، در آن متحیر شوند، اهل باطل در آن هلاک گردند و وقت معین کنندگان در آن دروغ گویند. بعد از چنین غیبتی خروج کند و از زیر ابر خفا بیرون آید؛ گویا به سوی علم های سفید نظر می کنم که بالای سر او در نجف کوفه، همی جنبش نماید.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از یعقوب بن منفوس روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت در دکه ای که درب سرای بود، جلوس فرموده بود و بر طرف راست آن، خانه ای بود که بر آن پرده ای آویخته بود. پس عرض کردم: ای سید من! بعد از تو صاحب امر امامت کیست؟

فرمود: پرده را برگیر! چون برگرفتم، کودکی بیرون آمد کودکی که قامتش پنج شبر و به سنّ ده یا هشت سال و مانند آن بود. پیشانی گشاده و چهره نورانی و چشم درخشنده و کف و زانوی سطر و در طرف راست صورت، خال و بر سر، گیسوان داشت. آمد و بر دامن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جلوس نمود.

«فقال: هذا صاحبکم ثم وثب فقال له: یا بنی ادخل إلى الوقت المعلوم! فدخل البيت و أنا أنظر إليه.»

ثم قال: یا یعقوب انظر من فی البيت! فدخلت، فما رأیت أحدا.»

پس فرمود: این امام شما بعد از من است، آن گاه از جای برجست و به او فرمود: ای فرزند، داخل شو تا وقت معینی که نیز آشکار شوی! کودک داخل خانه شد و من نگرانش بودم.

حضرت عسکری فرمود: ای یعقوب بین در خانه کیست! آن گاه داخل شده، هیچ کس را ندیدم.

ایضا صدوق در کمال الدین (۱) از محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن نوح و محمد بن عثمان عمروی روایت نموده «قالوا: عرض علينا أبو محمد الحسن بن علي ابنه و نحن في منزله و كنا أربعين رجلا، فقال: هذا إمامكم من بعدى و خليفتي عليكم؛ أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدى فتهلكوا في أديانكم!

أما أنكم لا ترونه بعد يومكم هذا!

قالوا: فخرجنا من عند. فما مضت الأيام قلائل حتى مضى أبو محمد عليه السلام.»

گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را در خانه خود به ما عرضه داشت در حالی که ما چهل نفر بودیم، پس فرمود: این بعد از من امام شما و جانشین من بر شما است؛ فرمانش برید و بعد از من جدایی نگیرید که در دین خویش هلاک خواهید شد!

بعد فرمود: آگاه باشید که بعد از این روز، دیدارش نکنید! آن گاه از پیش آن حضرت بیرون آمدیم. چند روزی بیش نگذشت که حضرت عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت.

این ناچیز گوید: کلام آن حضرت «لا- ترونه ...» مقصود، نفی رؤیت مجموع است، لذا با وقوع رؤیت برای نواب خاص و بعضی اشخاص دیگر منافات ندارد.

ایضا صدوق در کمال الدین (۲) از موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده؛ قال: «خرج من أبي محمد توقيع: زعموا أنهم يريدون قتلى ليقطعوا نسلي و قد كذب الله قولهم و الحمد لله.»

گفت: از نزد امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی منیع به این مضمون بیرون آمد: چنین پنداشتند که برای قطع نمودن نسل من آهنگ کشتن من کنند و به تحقیق، خدا دروغ آن ها را ظاهر کرد، یعنی بعد از من حجت خدا ولادت یافت و سپاس ثابت برای خداست.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۵.

۲- همان، ص ۴۰۷.

ایضا فضل بن شاذان در غیبت و صدوق در کمال الدین (۱) از احمد بن اسحاق روایت کرده اند؛ قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام «يقول: الحمد لله المذی لم یخرجنی من الدنیا حتّی أُرانی الخلف من بعدی أشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا».

یحفظه الله تعالی فی غیبتہ. ثم ینظروہ، فیملأ الأرض عدلا و قسطا، کما ملئت جورا و ظلما.»

گفت: از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ستایش خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا آن که جانشین مرا به من نمایانید که در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خدا او را در زمان غایب بودنش حفظ می کند. آن گاه او را آشکار فرماید، پس زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

ایضا شیخ طوسی در غیبت (۲) از ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در مرض موت آن حضرت شرفیاب شدم، به عقید خادم که از پیش، امام علی نقی را خدمت می نمود، فرمود: آبی را با مصطکی بجوشان!

صیقل، جاریه مادر حضرت خلف، آب مصطکی را بیاورد، چون حضرت قدح را به دست گرفت و آهنگ آشامیدن فرمود، دست مبارکش چنان بلغزید که قدح به دندان های او می خورد، پس آن را از دست گذاشته، به عقید فرمود: در فلان حجره داخل شو، کودکی را در سجده دیدار کنی، او را نزد من بیاور!

عقید گفت: رفتم و جستجو کردم. ناگاه کودک را دیدم به سجده رفته و انگشت سبابه خود به جانب آسمان برداشته، بر وی سلام کرده، عرض کردم: سید من، تو را نزد خویش خوانده، در این هنگام مادرش صیقل آمده، دستش را گرفت و حضورش آورد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۸.

۲- الغیبه، صص ۲۷۳-۲۷۲.

ابو سهل گفت: کودکی بود رویش مشعشع، مویش مجعید و دندانش گشاده. چون امام حسن عسکری علیه السّلام او را نگریست، بگریست و فرمود: ای آقای اهل بیت، خود مرا سقایت فرما!

آن صَبّی، قدح را به دست گرفته، لب های حضرت را گشود و سیرابش فرمود.

آن گاه حضرت عسکری علیه السّلام فرمود: مرا مهیای نماز نمایید! پس مندیلی در دامنش افکندند، آن صَبّی، حضرتش را وضو داد. چون بر سر و قدم هایش مسح نمود، حضرت عسکری به او فرمود: بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی موعود، تویی حجت خدا در زمین او و فرزند و وصی من تو هستی.

من تو را زاییدم و تویی (م ح م د) پسر حسن، آن گاه سلسله آبا را تا حسین بن علی بن ابی طالب، شمرد. تو را رسول خدا زاییده و تویی خاتم ائمه طاهرين.

رسول پروردگار عالمین، وجود تو را بشارت داده، تو را نامیده و کنیه نهاده.

بدانچه گفتم پدرم از پدرانیش مرا آگاه کرده است؛ این بفرمود و در زمان، دنیای فانی را بدرود نمود.

ایضا قطب راوندی در خرایج (۱) از عیسی بن شیخ روایت کرده؛ گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در حبس بر ما داخل شد و من آن حضرت را می شناختم. پس به من فرمود: برای تو شصت و پنج سال و دو روز است و با من کتاب دعایی بود که تاریخ ولادت من در آن مرقوم بود. در آن نگاه کردم، چنان یافتم که فرمود و به من گفت: آیا فرزندی روزی تو شده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: خدایا فرزندی روزیش کن که بازوی او باشد! فرزند، خوب بازویی است؛ ثمّ تمثّل علیه السّلام:

من کان ذا عضد یدرک ظلّامته *** إنّ الدّلیل الذی لیست له عضد

یعنی، هرکس صاحب بازوی باشد از ستم کننده خود انتقام خواهد کشید، ذلیل و زبون کسی است که برای او بازویی نباشد.

عرض کردم: آیا برای تو فرزندی هست؟

قال: أی! و الله سیکون لی ولد یملاً الأرض قسطاً. أما الآن فلا؛

فرمود: بلی! به خدا سوگند به زودی از من فرزندی پدید آید که زمین را پر از عدل و داد کند. اما در این زمان مرا فرزندی نیست.

آن گاه به این دو بیت تمثّل فرمود:

لعلک یوما إن ترانی کأتما**بنی حوالی الأسود اللّوابد

فإنّ تمیما قبل أنّ یلد الحصى**أقام زمانا و هو فی الناس واحد

ایضا مسعودی در اثبات الوصیّه (۱) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده؛ «قال: لَمَّا وُلِدَ الصَّاحِبِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلِكِينَ، فَحَمَلَاهُ. إِلَى سَرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ. عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا بِكَ وَبِكَ اعطى و بك أعفوا و بك اعدّب.»

فرمود: چون حضرت صاحب الامر متولّد شد، خدای عزّ و جلّ دو ملک فرستاد. پس آن ذات بی همال را برداشته، به سوی سرادق عرش حضرت ذوالجلال بردند تا در پیشگاه قرب حق، واقف گردید. آن گاه خدای عزّ و جلّ فرمود: مرحبا به تو! که به تو بخشایش کنم، به سبب تو عفو فرمایم و به واسطه تو عذاب نمایم.

ایضا فضل بن شاذان (۲) از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری روایت کرده که گفت: چون عمرو بن عوف والی به کشتن من همت کرد و او مردی بود که به کشتن شیعیان، میل تمام داشت، چون آن خبر را یافتم، خوف عظیمی بر من غالب شد. اهل و عیال و دوستان خود را وداع کرده، به خانه امام حسن عسکری علیه السلام روی آوردم تا با آن

۱- اثبات الوصیّه للإمام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲- ر. ک: کفایه المهتدی، [گزیده]، صص ۱۶۱-۱۶۰، حدیث سی و دوم.

حضرت نیز وداع کنم و اراده گریختن داشتم.

چون به خانه آن حضرت آمدم، دیدم پسری پهلوی حضرت نشسته و رویش چون ماه شب چهارده می درخشد. از نور و ضیای او، حیران شدم، طوری که نزدیک بود آن چه در خاطر داشتم، فراموش کنم. به من فرمود: ابراهیم! حاجت گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شرّ او را از تو کفایت کند.

حیرتم زیادتر شد، خدمت امام حسن علیه السلام عرض کردم: این پسر کیست که از ما فی الضمیر من خبر داد؟

فرمود: فرزند من و خلیفه من است و او است که غایب شود غایب شدنی دراز. پس از پر شدن زمین از ظلم و جور ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند. نام او را پرسیدم.

فرمود: هم نام و هم کنیه پیغمبر است و حلال نیست کسی نام یا کنیه او را ذکر کند تا زمانی که خداوند دولت و سلطنت او را ظاهر سازد. ای ابراهیم! آن چه را دیدی و آن چه را امروز از ما شنیدی، پنهان دار الّا از اهلش.

بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم و به آن چه از حضرت صاحب الزّمان شنیدم، وثوق و اعتماد داشتم. پس عمّ من، علی بن فارس بشارت داد که معتمد - خلیفه عباسی - برادر خود، ابو احمد را فرستاد و او را به قتل عمرو بن عوف امر کرد. آن گاه ابو احمد او را گرفت و بند از بندش جدا کرد.

ایضا فضل بن شاذان (۱) از حسین بن سعد کاتب، روایت کرده که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بنی امیه و بنی عباس، شمشیرهای خود را به دو سبب بر ما گذاشتند:

یکی آن که می دانستند برای ایشان در خلافت حقّی نیست و می ترسیدند از آن که ما دعوی خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد.

۱- کفایه المتهدی، [گزیده]، ص ۱۷۹، حدیث سی و چهارم.

دوم آن که از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در این که ایشان، ظالمان و جبارانند، لذا در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل آن حضرت کوشش کردند از روی طمعی که ایشان به وصول به منع تولد حضرت قائم یا کشتن آن حضرت داشتند تا ملک و پادشاهی از دست ایشان به در نرود.

پس خداوند ابا نمود از این که امر آن حضرت را برای یکی از ظالمان کشف نماید الا آن که نور خود را تمام می گرداند، هرچند مشرکان خوش نمی دارند.

ایضا فضل بن شاذان در کتاب غیبت (۱) خود مسمی به اثبات الرجعه از محمد بن عبد الجبار روایت کرده که گفت: به مولای خود حسن بن علی علیهما السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو گرداند! دوست دارم بدانم بعد از تو امام و حجّت خدا بر بندگان خدا کیست؟

فرمود: بعد از من، امام و حجّت خدا پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خدا می باشد؛ کسی که خاتم حجّت های خدا و آخرین خلفای او است.

گفتم: او از کیست؟

فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آنگاه باش زود باشد که او متولد شود، سپس از مردمان غایب گردد، غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و دجال را بکشد. آن گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد و برای احدی حلال نیست پیش از خروجش، او را به نام و کنیه ذکر کند و فرمود:

صلوات خدا بر او باد!

ایضا در کتاب مزبور از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عیسیٰ الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفت: از حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: ولی و حجّت خدا بر بندگان و خلیفه من، ختنه کرده شده، شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و هنگام طلوع فجر متولد شد.

اول کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملایکه مقربین که او را به آب سلسبیل و کوثر شستند و بعد از آن عمّه ام، حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام او را شست.

سپس از محمد بن علی که راوی حدیث است، درباره مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسیدند؛ گفت: مادرش ملیکه بود که بعضی روزها او را سوسن و بعضی ایام ریحانه می گفتند. صیقل و نرجس نیز از نام های آن مکرمه بود(۱).

۱- ر. ک: کفایه المهدی، [گزیده]، ص ۱۴۹، حدیث سی ام.

عقبریه هفدهم [حضرت حجّت و بشارت ظهور خویشتن]

اشاره

در بیان اخبار وارده در بشارت امام عصر و ناموس دهر، الحجّه بن الحسن العسکری علیهما السلام به ظهور خود است و در آن چند رفره می باشد.

[روایت نسیم و ماریه و ابو نصر] ۱ رفره

مسعودی در اثبات الوصیه (۱)، صدوق در کمال الدین (۲) به اندک اختلاف و راوندی در خرایج (۳) از نسیم و ماریه، خدمتکاران حضرت امام حسن عسکری روایت کرده اند؛ گفتند: چون حضرت صاحب الزمان علیه السلام ولادت یافت، دو زانو نشست و انگشت سبّابه خود را سمت آسمان برداشت، آن گاه عطسه کرد.

«قال: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله عبد داخر لله غير مستكف و لا مستنكر.

ثم قال: زعمت الظلمه أنّ حجّه الله داخره و لو اذن لنا في الكلام ازال الشكّ.»

پس از ستایش خدا و درود بر رسول فرمود: بنده ای برای خدا به خاک افتاده، در حالی که از مسکنت به درگاه خدا ننگ ندارد و استکبار نوزد. بعد از آن فرمود:

ستمکاران پنداشته اند حجّت خدا باطل و نابود شود؛ اگر به ما اجازه سخن می رفت، هر آینه شکّ از دل ها برطرف می شد.

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۰.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۷.

صدوق در کمال الدین (۱)، شیخ طوسی در غیبت (۲)، فضل الله حسینی راوندی در دعوات (۳)، قطب الدین هبه الله راوندی در خراج (۴)، مسعودی در اثبات الوصیه (۵) از ابو نصر طریف خادم روایت نموده اند که گفت: بر حضرت صاحب الزمان- عج الله تعالی فرجه الشریف- در آمدم. فرمود: صندل سرخ بیاور! آوردم.

«فقال: أتعرفنی؟»

فرمود: آیا مرا می شناسی؟

عرض کردم: آری!

فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: تو سید، پسر سید منی!

فرمود: از این پرسش نکردم.

عرض کردم: خود، تفسیر فرما!

فرمود: «أنا خاتم الأوصیاء و بی یرفع الله البلاء عن أهلی و شیعتی»؛ خاتم اوصیا منم و خدا به خاطر من بلا را از اهل من و شیعیانم برطرف فرماید.

این ناچیز گوید: اگرچه کلینی متن خبر را از ابو نصر طریف روایت نکرده، لکن در کافی، باب بینندگان امام عصر، او را از آن جمله شمرده است.

[روایت ابن مهزیار] ۲ رفره

صدوق در کمال الدین (۶) خبر مفصلی از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده که

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۱.

۲- الغیبه، ص ۲۴۶.

۳- الدعوات، ص ۲۰۷.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۸.

۵- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۱.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۵-۴۵۱.

خلاصه اش آن است که گفت: وارد مدینه شدم و از اخبار آل ابی محمد حسن عسکری علیه السّلام کاوش کردم، اما از چیزی برخوردار نشدم. پس از مدینه کوچ کرده، بحث کنان به مکه رفتم، ناگاه بین طواف، جوانی گندم گون، نیکوروی، زیباشمایل بر من مترائی شد که زمانی دراز به من می نگریست. به سوی او مایل شدم به امید این که او به مقصود من معرفت دارد. نزدیک شدم، سلام کردم، جواب گفت، پرسید: از مردم کدام دیاری؟

گفتم: از عراق.

گفت: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

گفت: مرحبا بلقائک، آیا در اهواز جعفر بن همدان حِضینی را می شناسی؟

گفتم: دعوت حق را اجابت کرد.

گفت: رحمه الله علیه، ما کان أطول ليله و أجزل نیله.

سپس گفت: آیا ابراهیم بن مهزیار را می شناسی؟

گفتم: من خودم ابراهیم بن مهزیارم، دیر زمانی با من معانقه نموده، گفت: مرحبا بک یا ابا اسحاق! نشانه ای که میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بود، چه شد؟

گفتم: شاید انگشتی که به من عنایت فرموده، می خواهی؟

گفت: جز آن را اراده نکرده ام، چون انگشتی را نگریست، همی گریست و ببوسید و کتابت آن را که یا الله یا محمد یا علی بود، خواند.

پس درباره آل ابی محمد از او پرسش کردم، گفت: به خدا سوگند! من همواره نور و ضیاء را در پیشانی محمد و موسی، دو فرزند حضرت عسکری نگرانم و اینک از جانب ایشان به سوی تو فرستاده شدم. اگر شایق دیداری، پنهان از کسان خود با من به سوی طایف، ساز رحیل کن.

چون با او در خلال رمال وادی طایف رهسپار شدم، خیمه ای از موی بر تلی از رمل نمودار شد. او پیش رفته، استجازه نمود، آن گاه حضرت (م ح م د) بن الحسن - عج الله

تعالی فرجه الشریف- از خیمه بیرون آمد.

«و هو غلام أمرد، ناضع اللون، واضح الجبین، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، أفنى الأنف، أشمّ أروع، كأنه غصن بان و كأنّ صفحه غرته كوكب درّی بخدّه الأيمن خال كأنه فتاته مسك علی بیاض الفصّه، فإذا برأسه و فره سحما سبطه تطالع شحمه اذنه.

له سمت ما رأت العيون أقصد منه و لا أعرف حسنا و سکینه و حیاء.»

و آن حضرت جوانی بود که در روی مبارکش مو نروییده بود، رنگ رخسارش صاف و روشن، پیشانی اش گشاده و نورانی، میان ابروانش گشاده، چهره مبارکش کشیده و هموار، میان بینی نازینش برآمدگی بود و در نظر با بالای آن مساوی می نمود و در حسن و بها و نور و ضیا، بیننده را به شگفت می آورد. گویا پهنای پیشانی مبارکش ستاره ای درخشان است.

در گونه راستش، خالی مانند ریزه مشک بر نقره خام بود، موی سر مبارکش، سیاه مجعد و تا نرمه گوش رسیده بود، لکن آن را نپوشانده بود. هیأت نیک خوشی داشت که چشم هیچ هیأتی به آن اعتدال، تناسب، زیبایی و وقار ندیده است.

چون مثال همایونش بر من نمودار شد، سویش شتاب گرفتم و خود را بر قدم هایش افکندم و به تمام اعضایش بوسه زدم، فرمود: مرحبا بک یا أبا اسحاق! هرآینه روزگار، قرب لقای تو را به من وعده داد، هرچند دارودیار تو از من دور افتاده، لکن صورت تو همواره در آینه خیال من نمودار باشد.

اینک خدا را بر آن چه از نعمت تلاقی نصیب کرده، سپاسگزارم. آن گاه از حال شیعیان و برادران دور و نزدیک من پرسش فرمود.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! از آن زمان که حضرت عسکری علیه السلام بدرود جهان فانی گفته و جمال بی مثال در سترات غیب نهفته، بر دوام سرگردان و برای سراغ تو، شهریه شهر دوام؛ شعر:

هزار بادیه ای دوست درپی ات بدویدم ***سراغی از تو نکردم، نشانی از تو ندیدم

گرچه پرسیدمت ای دوست ز هر رهگذری ***لیکک نامد به کفم از تو نشانی، خبری

بس دویدم ز پی ات زار به هر شهرو دیار ***نه سراغی ز تو کردم، نه بدیدم اثری

(۱)

العبقری الحسان؛ ج ۱؛ ص ۴۴۳

رگاهت ارشاد فرمود. پس آن حضرت به یک سو تشریف برده، به من فرمود: «إِنَّ أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُوطِنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَأَقْصَاهَا، إِسْرَارًا لِأَمْرِي وَتَحْصِينًا لِمَحَلِّي مِنْ مَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الضَّوَالِ.

اعلم يا أبا إسحاق! أنه قال صلوات الله عليه: يا بنى إنَّ الله جلَّ ثناؤه لم يكن ليخلى أطباق أرضه و أهل الجدد فى طاعته و عبادته بلا حجه يستعلى بها و إمام يؤتم به و يقتدى بسبل سننه و منهاج قصده و أرجوا يا بنى! أن تكون أحد من أعدده الله لنشر الحق و طي الباطل و إعلاء الدين و إطفاء الضلال.»

به درستی که پدرم به من فرمود: جز در اراضی خفیه بعیده توطن نکنم، برای این که امر من از کید مردم ضلالت پیشه و مکر متمردین بدعت اندیشه نهان باشد.

ای ابو اسحاق! بدان که پدرم به من فرمود: به درستی که این گونه نبود که خدای تعالی طبقات زمین و بندگانش را بدون حیثیت و امام بگذارد. ای پسر! امید من این است که تو، یکی از آن ها باشی که خدا او را برای گشودن حق، و درهم پیچیدن باطل، بلند کردن رایت دین و خاموش کردن آتش گمراهی، مهیا فرموده است.

تا این که فرماید: پدرم فرمود:

«و كأنك بالزَّيَاتِ الصِّفْرِ و الأعلام البيض تخفق على أثناء أعطى ما بين الحطيم و الزمزم و كأنك بترادف البيعه و تصافى الولاء، يتناظم عليك تناظم الدرّ فى مثنى العقود و تصافى الأكف على جنبات الحجر الأسود تلوذ بفنائك من ملأ براهم الله من طهاره الولاء و نفاسه التربه، مقدسه قلوبهم من دنس النفاق، مهدّبه أفئدتهم من رجس، لئنه عرائكهم للهدين خشنه ضرائبهم عن العدوان، واضحه بالقبول، أوجههم

۱- اکبر، العبقری الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم

(ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

نصره بالفضل عیدانهم، یدینون بدین الحقّ و أهله.

فإذا أشدّت أركانهم و تقوّمت أعاديهم، فدنت بمكائفتهم طبقات الامم إلى بيعتك في ظلال شجره دوحه بسقت أفنان غصونها على حافات بحيره الطبريه، فعندها يتألّو صبح الحقّ و ينجلي ظلام الباطل و يقصم الله بك الطغيان و يعيد معالم الايمان يظهر بك اسقام الأفاق و سلام الرفاق يوّد الطفل في المهد لو استطاع إليه نهوضا و نواشط الوحش لو يجد نحوك مجازا تهترّ بك أطراف الدنيا بهجه و تهترّ بك أغصان العزّ نصره و تستقرّوا أنّي العزّ في قرارها و تؤب شوارد الدّين إلى أوكارها يتهاطل عليك سحائب الظفر.

فتخفق كلّ عدوّ و تنصر كلّ وليّ فلا يبقى على وجه الأرض جبار قاسط و لا جاحد عامط و لا شاني مبغض و لا معاند كاشح و من يتوكّل على الله، فهو حسبه، ق إنّ الله بالغ أمره.»

ای فرزندان! چنان باشد که علم های زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر فراز سر تو به جولان و جنبش درآید و پی در پی، اهل اخلاص و صفا، با تو بیعت نمایند؛ ایشان اند که برای قبول دین طینت پاک و برای دفع فتنه های مضلّین تسلّط و اقتدار دارند.

در آن وقت، باغ های ملّت و دین، بار آورد، صبح حقّ، درخشان شود، خداوند به وسیله تو، ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و به جهت امن و امان را در اطراف جهان، انبساط دهد. مرغان دین مبین به آشیان خود پرواز نمایند و باران فتح و ظفر، بساتین ملّت را خرّم سازد.

پس همه دشمنان را هلاک کنی و دوستان را یاری دهی تا این که هیچ ستمکار بدکار و دشمن کینه دار و معاند منافق باقی نماند، هر کس بر خدا توکّل کند و امور خود به او گذارد، خدا برایش کفایت نماید و امر خویش، به نهایت رساند.

آن گاه به کتمان مجلس جز برای برادران راستگو در دین امر فرمود.

گفت: زمانی در خدمت آن حضرت، انوار معارف و حکم، از مشکات هدایتش

اقتباس نمودم. سپس از بیم ضایع شدن بازماندگان اهواز، رخصت انصراف خواستم، در حالی که از خیال فراقش، دیده گریان و دل سوزان بود.

آن حضرت، رخصت بخشید و در حَقِّم دعای خیر فرمود. چون بامداد برای وداع و تجدید عهد، حضور انور شرفیاب شدم، بیش از پنجاه هزار درهم نزد من بود که بر حضرت عرضه داشته، استدعای قبول نمودم.

پس تبسم نموده، فرمود: یا ابا اسحاق! در این سفر، بیابان ها پیش روی تو است، در سفر خویش به این مال استعانت جوی!

گفت: از خدمت آن حضرت مرخص شده، عودت نمودم، در حالی که خدا را بر آن نعمت عظمی سپاس می گذاردم و دانستم که خدا زمین را از حَجَّت خویش، خالی نگذارد.

[روایت حمیری] ۳ رفره

طبرسی در احتجاج (۱) از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری روایت کرده که توییعی از ناحیه مقدسه، شرف صدور یافت که حضرت حَجَّه بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - کیفیت دعا، سلام و صلوات و توسل به آن حضرت را که عین بشارت است، تعلیم فرموده اند.

بعد از بیان مسایل بسیاری که ما آن ها را در نهمه چهارم از عبقریه چهاردهم از بساط پنجم، ذکر می نمایم، گفت که چنین مرقوم بود:

«لا- لأمر الله تعقلون و لا من اولیائه تقبلون حکمه بالغه فما تغن التذیر عن قوم لا یؤمنون السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین إذا أردتم التوجّه بنا إلى الله تعالی و الینا فقولوا کما قال الله تعالی: سلام علی آل یس، السّلام علیک یا داعی الله و ربّانی آیاته ... إلى آخر التّسلیمات المرقومات فی البحار.

ثمّ تدعى بهذا الدعاء: اللهمّ انّى اسئلك أن تصلى على محمّد نبيّ رحمتك و كلمه نورك و إن تملأ قلبي نور اليقين و صدرى نور الايمان و فكرى نور الثبات و عزّى نور العلم و قوتى نور العمل و لسانى نور الصدق و دينى نور البصائر من عندك و بصرى نور الضياء و سمعى نور الحكمة و موديتى نور الموالاته لمحمّد و آله حتّى القاك و قد وفيت بعهدك و ميثاقك فتسعنى رحمتك يا وليّ الحميد!

اللهمّ صلّ على محمّد بن الحسن حجّتك فى أرضك و خليفتك فى بلادك و الدّاعى إلى سبيلك و القائم بقسطك و الثائر بامرک و لىّ المؤمنین و بوار الكافرين و مجلّى الظلمه و منير الحقّ و السّياطع بالحكمه و الصّيدق و كلمتك التّامه فى أرضك المرتقب الخائف و الوليّ النّاصح سفينه النّجاه و علم الهدى و نور أبصار الورى و خير من تقمّص و ارتدى و مجلّى العمى، الذى يملأ الأرض عدلا و قسطا، كما ملئت جورا و ظلما أنّك على كلّ شىء قدير.

اللهمّ صلّ على وليّك و ابن اوليائك الذين فرضت طاعتهم و اوجبت حقهم و اذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيرا.

اللهمّ انصره و انتصر به لدينك و انصر به اوليائك و اوليائه و شيعة و انصاره و اجعلنا منهم.

اللهمّ اعذه من شرّ كلّ باغ و طاغ و من شرّ جميع خلقك و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و أحرسه و امنعه من أن يوصل اليه بسوء و احفظ فيه رسولك و آل رسولك و أظهر به العدل و أيّده بالنّصر و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و أقصم به جبابره الكفر و أقتل به الكفّار و المنافقين و جميع الملحدين حيث كانوا من مشارق الأرض و مغاربها و برّها و بحرّها و املاء به الأرض عدلا و اظهر به دين نبيّك.

و أجعلنى اللهمّ من أنصاره و أعوانه و اتباعه و شيعته و أرنى فى آل محمّد ما يأملون و فى عدوّهم ما يحذرون آله الحقّ. امين يا ذا الجلال و الإكرام يا أرحم الرّاحمين!

[روایات دیگر] ۴ رفره

از جمله بشارت ظهور خود، به احمد بن اسحاق قمی است، چنان که روایت آن، در یاقوته یازدهم از عبقریه اول از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت از ظهور خود، به علی بن مهزیار اهوازی است، چنان که روایت آن در مکاشفه نهم از عبقریه هفتم از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت ظهور خود، به عیسی بن مهدی جوهری است، چنان که روایت آن در یاقوته هشتم از عبقریه دوم از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود به راشد همدانی اسدآبادی است، چنان که روایت آن در یاقوته پنجم، از عبقریه هفتم از بساط چهارم ذکر خواهد شد.

از جمله؛ بشارت ظهور خود به ازدی است؛ چنان که روایت آن در یاقوته دوم، از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود را به یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی است، چنان که روایت آن در یاقوته سوم، از عبقریه سوم، از بساط چهارم ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی بعون الله و حسن توفیقه.

قد تمّ تألیف هذا البساط من الكتاب المستطاب المسمّى بالعبقری الحسان فی احوال مولینا صاحب الزّمان - علیه صلوات الله المسک الدیان - فی یوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظم فی العام الخامس و الأربعین بعد الالف و ثلاثمائه من الهجره النبویّه، علی مهاجرها الآف الثناء و التحیّه فی المشهد المقدّس الرضویه و لقد منّ الله علی بتشرّف کتابه هذا الكتاب الشریف و فرغت من جزئه هذا فی یوم التاسع من شهر رجب المرّجب سنه ۱۳۶۴ و أنا العبد المحتاج الی ربّه الغنی محمد علی الحائری.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

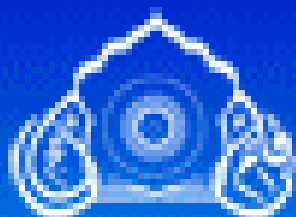
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

